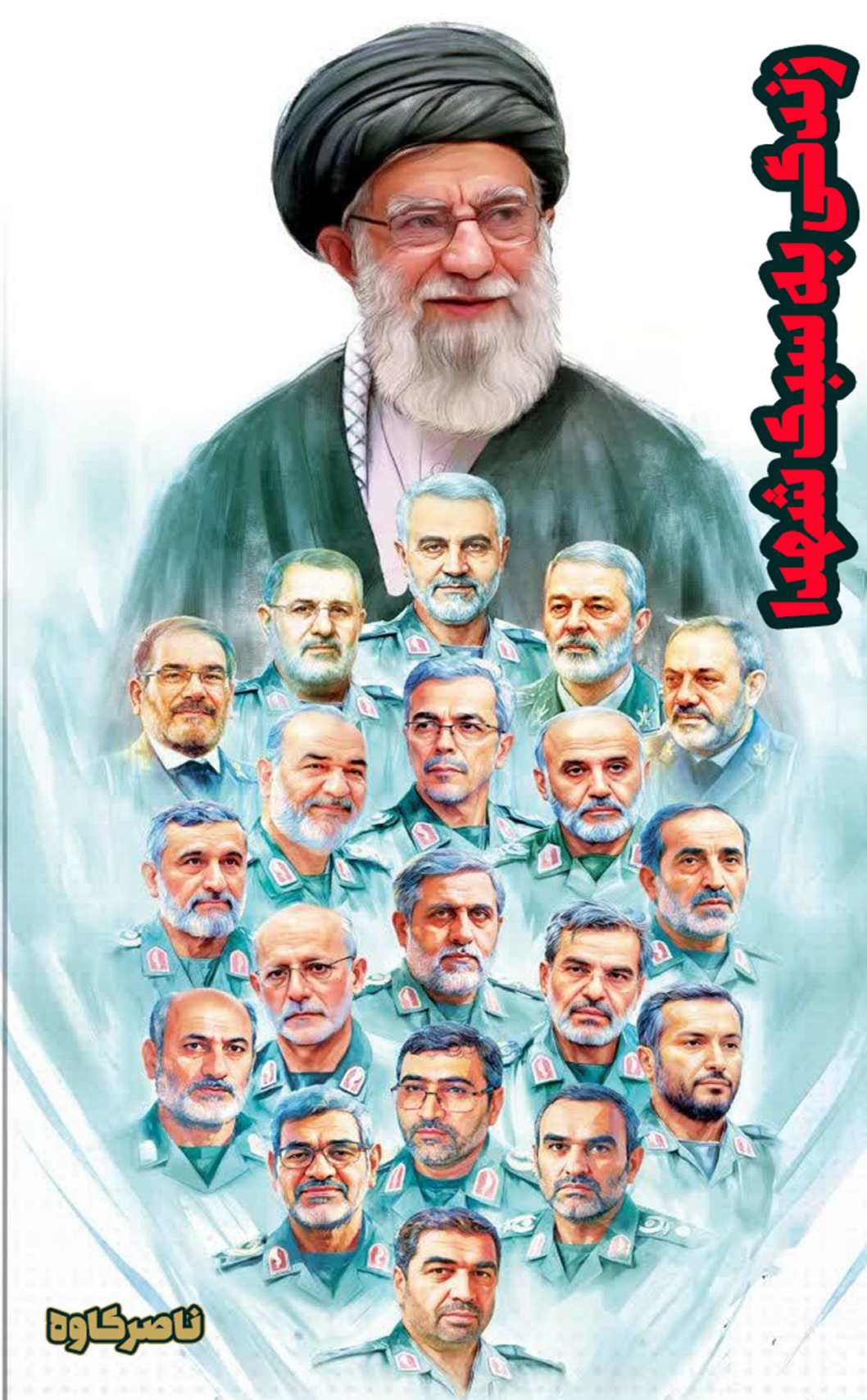
زندگی به سبک شهدا



ناصر کاوه


بسم الله الرحمن الرحيم

نام کتاب

«زندگی به سبک شهدا»

نویسنده : ناصرکاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح : علی کربلائی

مشاور طرح و فضای مجازی : مهدی کاوه

ویراستار و حروف نگار : نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی : فاطمه عاقلی

نوبت چاپ اول : ۱۴۰۴

شمارگان : ۳۰۰۰

قیمت: ۶۰۰/۰۰۰ تومان

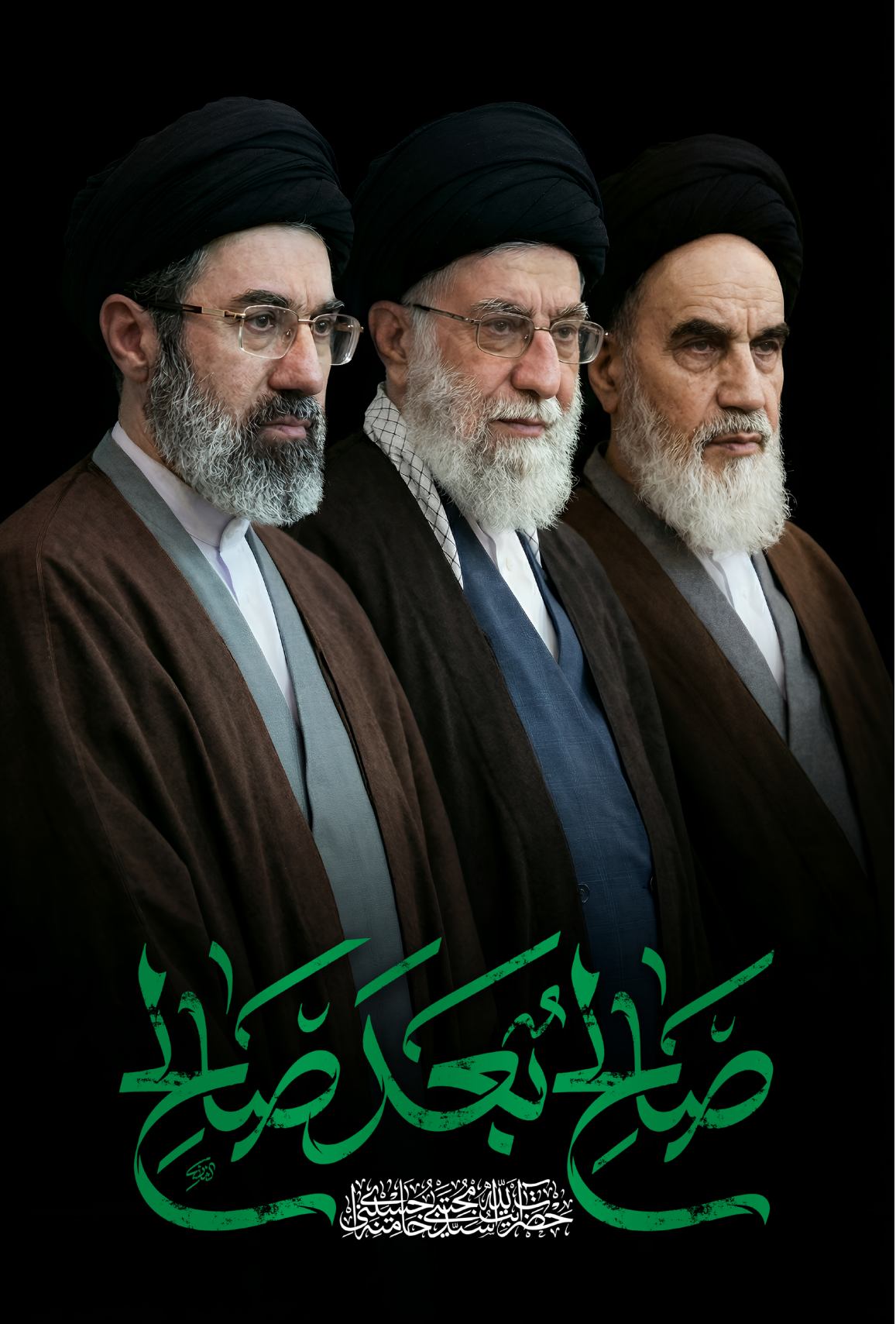
با اسکن روی «کیو آرکدهای» از خاطرات، زندگینامه و کتاب های شهدا، شامل ۳۰۰ کتاب و مقاله، اثر ناصرکاوه که در این کتاب به عنوان منابع و ماخذ آورده شده را دانلود و پس از مطالعه آنرا نشر دهید...

"السلام علیک یا اباعبدالله الحسین"



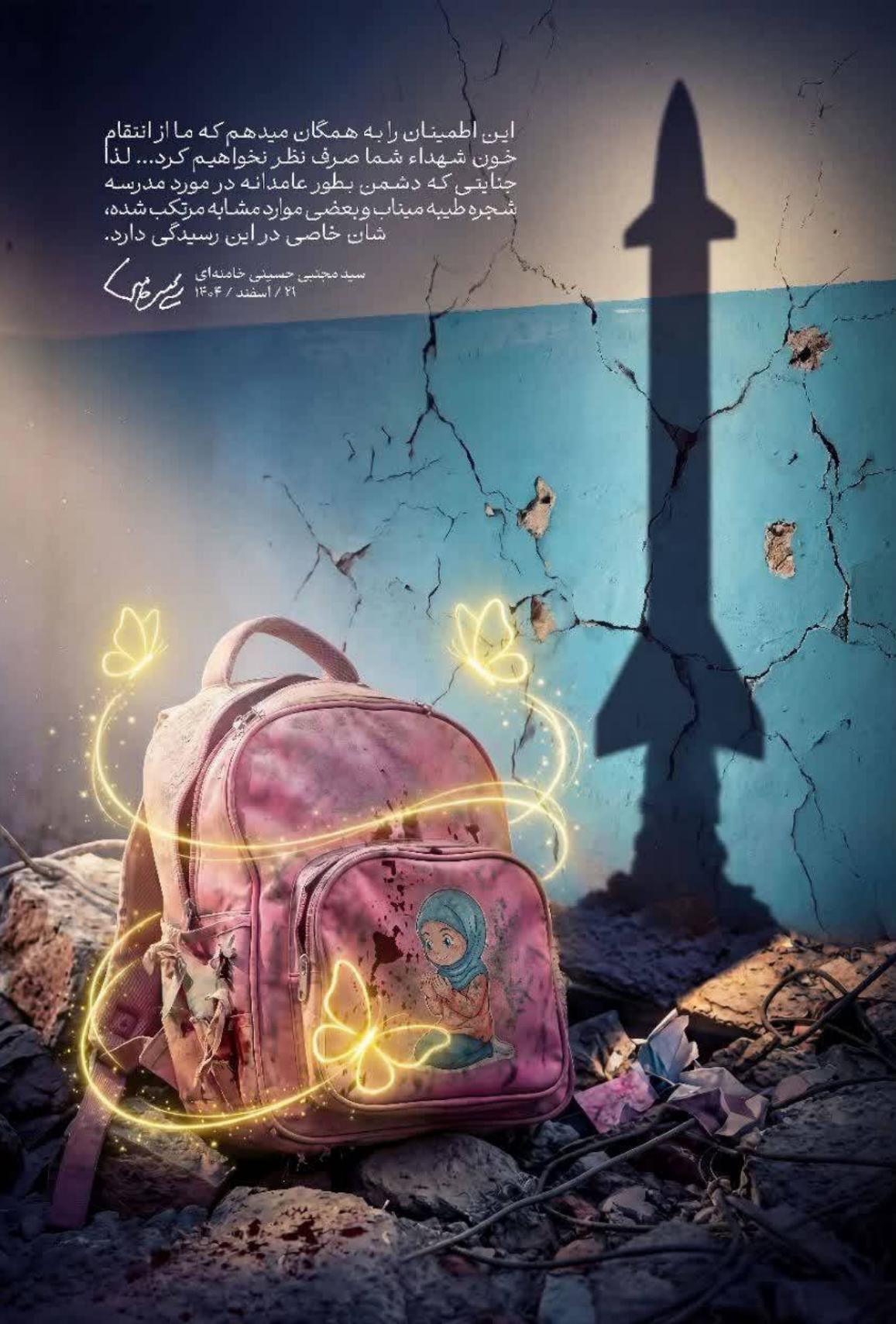
این کتاب تقدیم می‌شود
به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)
امام خمینی (ره)، شهدا، از صدر اسلام تا تمامی شهدای نظام مقدس
جمهوری اسلامی ایران، شهدای مقاومت و شهدای جنگ تحمیلی دوازده روزه
خصوصا خانواده شهید جعفرآبادی


FATTAH
FATTAH
FATTAH


صراط بعد صراط
حضرات آیات سید مجتبی خامنه‌ای






این اطمینان را به همگان میدهم که ما از انتقام خون شهداء شما صرف نظر نخواهیم کرد... لذا جنایتی که دشمن بطور عامدانه در مورد مدرسه شجره طیبه میناب و بعضی موارد مشابه مرتکب شده، شان خاصی در این رسیدگی دارد.
سید مجتبی حسینی خامنه‌ای
۲۱ / اسفند / ۱۴۰۴

هر شهید یک پرونده انتقام

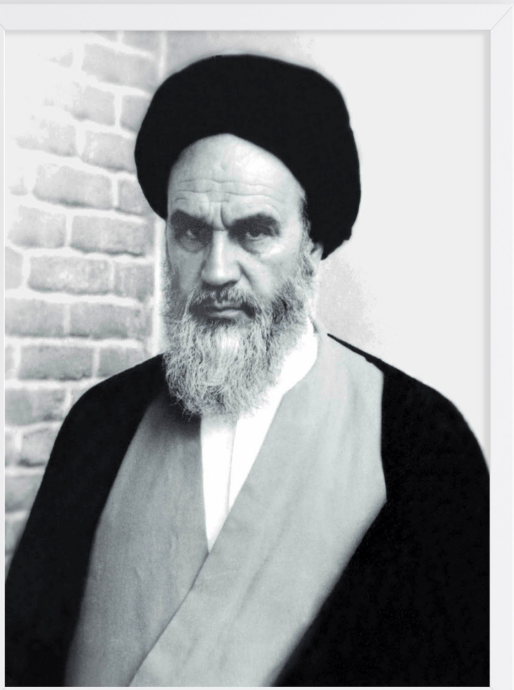
هر عضوی از ملّت که توسّط دشمن شهید می شود، خود موضـوع مستقلّی برای پرونده‌ی انتقام است.

حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
رسانه رهبر انقلاب اسلامی

۱۴۰۴/۱۲/۲۱
عصر ظهر
اولین پیام رهبر انقلاب اسلامی

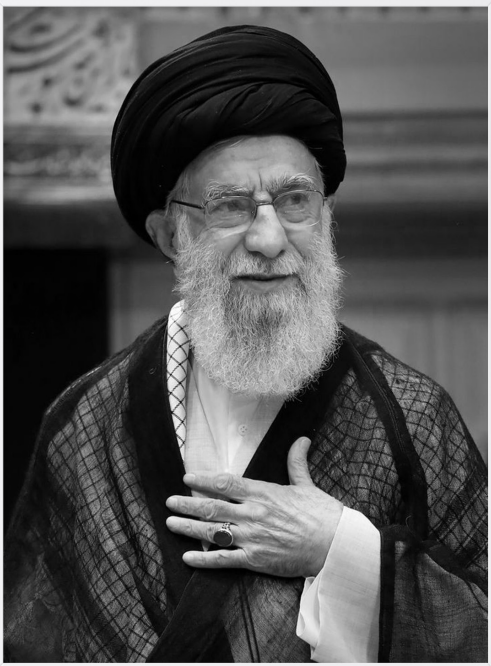


زندگی به



شهدا دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نمایش نداشتند، حیا داشتند، ریا نداشتند و رسم داشتند، ولی اسم نداشتند. شهیدان بی ادعا، بی نمایش، بی ریا و بی نام و نشان، حتما برای ما الگوهستند... سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می‌کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می‌کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول‌هایی که از آن طرف آب می‌آید خیلی می‌پسندد و در زندگی‌اش ساری و جاری می‌کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه‌ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهدا چه کسانی هستند؟ شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده،یعنی کاملا نهادینه شده، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکزدارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این‌که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برایش داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا که برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات امام معصوم است که در مقام عصمت و در مسیری به نام عبودیت الهی است...

شهدا سبک



خیلی برای مقدمه زحمت کشیدم و بارها نوشتم و خط زدم و پاک کردم کاغذهایم را و سرانجام تصمیم گرفتم کتاب را با کمک گرفتن از بیانات امام خامنه ای شروع کنم، آنجا که می فرمایند : ما با شهدا معاصر بودیم و جهاد و ایثار و شهادت و گره‌گشایی‌ها و ایستادگی آنان در مقابل قدرتها را دیدیم اما نسل جوان، این موضوع را با وضوح وبِداهتی که ما متوجه شدیم، نمی‌بینند، بنابراین هریک از علما، روشنفکران، دانشگاهیان و صاحبان مناصب دولتی، باید به تناسب جایگاه خود نقش‌آفرینی کنند. راه مقابله با جنگ شناختی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی جبهه دشمنان انقلاب اسلامی، استمرار راه شهدا و عمل به درس آنان یعنی مجاهدت، ایستادگی و مقاومت است... بیانات ـ ۲۹ مرداد ۱۴۰۲

عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را وحزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمی گیرند، نمی‌شنوند، وَالّا اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد، به برکت صدای شهیدان... بیانات ـ ۴ مهر ۱۳۹۷

ارادتمند : ناصرکاوه

زندگی به سبک شهدا



اصحاب آخرالزمانی سیدالشهداء علیه‌السلام

یادبود فرماندهان شهید نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران که در جریان اقدام تجاوزکارانه رژیم صهیونی به کشورمان در خرداد و تیر ۱۴۰۴ به شهادت رسیدند

یاد شهیدان گران‌قدر حوادث اخیر را گرامی میدارم؛ سرداران شهید، دانشمندان شهید که حقّاً و انصافاً ارزشمند بودند برای جمهوری اسلامی و خدمت کردند و امروز در پیشگاه پروردگار، پاداش خدمات برجسته‌ی خودشان را دریافت میکنند ان شاء الله.

رهبر انقلاب اسلامی | ۱۴۰۴/۰۴/۰۵ | KHAMENEI.IR



در این انقلاب، شیـ ـی بزرگ امریکاست

خطر آمریکا به حدی است که اگر کوچکترین غفلتی کنید، نابود می شوید. از قدرت پوشالی مدافعان صهیونیسم و اسرائیل نهراسند؛ از وعد و وعیدهای پوچ قدرتهای بزرگ، مغرور و مقهور نگردند؛ از سستی و مسامحه که شکست ننگ بار و عواقب خطرناکی به دنبال خواهد داشت بپرهیزند... ۱۶ مهر ۱۳۵۲

جهان باید بداند که ایران راه خود را پیدا کرده است و تا قطع منافع امریکای جهانخوار، این دشمن کینه توز مستضعفین جهان، با آن مبارزهای آشتی ناپذیر دارد. (صحیفه امام، ج۱۵، ص: ۱۷۱)

دولتهای ممالک نفت‌خیز اسلامی لازم است از نفت و دیگر امکاناتی که در اختیار دارند به عنوان حربه علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده کرده از فروش نفت به آن دولتهایی که به اسرائیل کمک می‌کنند خودداری ورزند. آقا تمام گرفتاری ما از این امریکاست! تمام گرفتاری ما از این اسرائیل است! اسرائیل هم از امریکاست.۰۴ آبان ۱۳۴۳

از قدرت پوشالی مدافعان صهیونیسم و اسرائیل نهراسند؛ از وعد و وعیدهای پوچ قدرتهای بزرگ، مغرور و مقهور نگردند؛ از سستی و مسامحه که شکست ننگ بار و عواقب خطرناکی به دنبال خواهد داشت بپرهیزند.۱۶ مهر ۱۳۵۲

اگر مسلمین مجتمع بودند، هر کدام یک سطل آب به اسرائیل می‌ریختند او را سیل می‌برد.۴ مرداد ۱۳۵۸

ما می‌گوییم اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود و بیت المقدس مال مسلمین و قبله اول مسلمین است... ۱۷ شهریور ۱۳۶۱

برشی از بیانات امام خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی

منبع: صحیفه امام خمینی



رهبر معظم انقلاب
سیدعلی حسینی خامنه ای
رهبری که در مقابل تمام استکبار جهانی ایستاده است

لازم میدانم چند تبریک به ملّت عرض می کنم:یکی تبریک پیروزی بر رژیم جعلی صهیونیست. رژیم صهیونی با آن همه هیاهو، با آن همه ادّعا، در زیر ضربات جمهوری اسلامی تقریباً از پا درآمد و له شد. فکر اینکه چنین ضرباتی از سوی جمهوری اسلامی ممکن است بر رژیم وارد بشود، در ذهن آنها و مخیّله‌ی آنها خطور نمی کرد و اتّفاق افتاد... تبریک دوّم مربوط به پیروزی ایران عزیزمان بر رژیم آمریکا است. رژیم آمریکا وارد جنگ مستقیم شد، چون احساس کرد که اگر وارد نشود، رژیم صهیونیستی بکلّی نابود خواهد شد. وارد جنگ شد برای اینکه او را نجات بدهد، لکن هیچ دستاوردی از این جنگ نداشت... تبریک سوّم تبریک اتّحاد و اتّفاق فوق‌العاده‌ی ملت ایران است. بحمدالله یک ملّت در حدود نود میلیون جمعیّت، یکپارچه، یک‌صدا، شانه‌به‌شانه، در کنار هم، بدون هیچ گونه تفاوتی در خواسته‌ها و در مقاصدی که ابراز می کنند، ایستادند، شعار دادند، حرف زدند، از رفتار نیروهای مسلّح حمایت کردند، بعد از این هم همین خواهد بود. ملّت ایران بزرگواری خودش را، شخصیّت برجسته و ممتاز خودش را نشان داد در این قضیّه و نشان داد که در هنگام لازم، یک صدا از این ملّت شنیده خواهد شد، و بحمدالله این اتّفاق افتاد... **اینکه کسی توقّع کند که ایران تسلیم کشور دیگری بشود، این یکی از آن مهمل‌گویی‌های غلطی است که یقیناً مایه‌ی استهزاء افراد خردمند و افراد دانا واقع خواهد شد. ملّت ایران عزیز است و عزیز خواهد بود، پیروز است و پیروز خواهد بود به توفیق الهی.** ۰۵/۰۴/۱۴۰۴

برشی از بیانات امام خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی
منبع: سومین پیام تلویزیونی خطاب به ملت ایران در پی تهاجم رژیم صهیونی



رئیس قوه قضائیه شهید
سیدمحمدحسینی بهشتی

ما راست قامتان جاودانه تاریخ خواهیم ماند

نترسید و سست نشوید و حتی دچار غم و غصه هم نشوید؛ انقلاب با چهره‌ها و دل‌های افسرده تضمین نمی‌شود، بلکه با دل‌های پرشور و چهره‌های شاداب تضمین می شود... این چیزی است که از شما می خواهم و خودم نیز به آن عمل می‌کنم. ما که به دنبال شهادت یا پیروزی هستیم, دیگر چرا افسردگی؟! آمریکا و مزدوران او هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند.

ما در زیر بار سختی‌ها و مشکلات و دشواری‌ها قد خم نمی‌کنیم؛ ما راست قامتان جاودانه تاریخ خواهیم ماند. تنها موقعی سرپا نیستیم که شهید شویم و یا زخم بخوریم و بر خاک بیفتیم و الّا هیچ قدرتی پشت ما را نمی‌تواند خم کند... در جلسه منتظر نشسته بودیم. وقتی آقای بهشتی وارد شد، همه به احترام ایشان بلند شدند و شوخی با ایشان شروع شد. یکی می‌گفت: حاج آقا امشب خیلی نورانی شده‌اید. خیلی زیبا و خوشگل شده‌اید. ایشان هم خندید و گفت: چشم شما زیبا می‌بینند، من فرق نکرده‌ام. ولی واقعا نورانی‌تر شده بود...

آخرین نطق شهید مظلوم بهشتی قبل از انفجار بمب توسط منافقین:ا ین بار دیگر نباید فریب بخوریم و باید فردی را به عنوان رئیس جمهور انتخاب کنیم که مدیر و مدبر بوده و انسانی مؤمن و مردم‌دوست باشد. فرد منتخب برای ریاست جمهوری باید انسانی متعهد و پایبند به نظام و ولایت بوده و به خارج از کشور وابستگی نداشته باشد. امام خمینی :

"بهشتی مظلوم زیست و مظلوم مرد و خار در چشم دشمنان اسلام بود"

رئیس قوه قضائیه، شهید سید محمد حسینی بهشتی
منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق, ناصر کاوه



رئیس جمهور شهید
سید ابراهیم رئیسی

امام خامنه ای: از بهترین عناصر در زیر آسمان بود

تعریف و تمجید بی نهایت امام خامنه ای درباره شهید رئیسی، که تا حالا درباه کسی سابقه نداشته است و نشان از رضایت مقام معظم رهبری از ایشان بود. تعابیری همچون «رئیسی؛ رجایی زیست، بهشتی شد»؛ «رئیسی‌عزیز خستگی نمی شناخت»؛« کارآزموده در مدیریت‌های کلان»؛ «اتخاذ مواضع انقلابی»؛ «صراحت در اعلام مواضع انقلابی و دینی»؛ «دولت مردمی»؛ «ساده‌زیست»؛ «خدمت پر تلاش‌و پرثمر وپایه‌گذاری کارهای ماندگار»؛ «ناسپاسی و طعن‌ها، راهش را سد نمی‌کرد»؛ «ما یکی از بهترین عناصرمان در زیر این آسمان را از دست دادیم»؛ «برای او صلاح ورضایت مردم، که حاکی از رضایت‌الهی است برهمه چیز ترجیح داشت، از این روآزردگی هایش از ناسپاسی و طعن برخی بد خواهان، مانع تلاش‌شبانه روزیش برای‌پیشرفت واصلاح امور نمی شد»؛ «برخورداری از تحصیلات حقوقی درکنار فقاهت»؛ «شهیدخدمت»؛ «مدیریت‌جهادی»؛ «خادم الرضا (ع)»؛ «تشییع بی نظیر»؛ «تلاش بی‌وقفه در خدمت به مردم در همه مدت مسئولیت ها»؛ «مزیّن به پرهیزکاری وخردمندی»؛ «کارآمد،باکفایت، صمیمی وجدی، متواضع، بردبار، صبورواهل مدارا»؛ «اعتقاد قلبی به مبانی انقلاب»؛ «تلاشگری و حرکت جهادی»؛ «خدمتگزار به کشور و مردم و خستگی ناپذیری درکار»؛«این تشییعی که از آقای رئیسی شد، درواقع، قوّت جمهوری اسلامی را برای همه‌ی دنیا پیام میدهد.» ۲۸خرداد روز انتخاب شهید رئیسی،به ریاست جمهوری گرامیباد.

برشی از زندگی رئیس جمهور شهید، سید ابراهیم رئیسی
منبع: کتاب جمهور شهید, ناصر کاوه



رئیس [illegible] ومحبوب

شما اگر می خواهید به من خدمت کنید، گاه گاهی به یادم بیاورید که من همان محمدعلی رجایی فرزند عبدالصمد اهل قزوین هستم که در آغاز نوجوانی خودم دوره گردی می کردم و قابلمه و بادیه فروش بودم...

یک بار که آقای رجایی فرزندش کمال را به مکان نخست وزیری برده بود، ایشان به دلیل علاقه زیادی که به موتورسواری داشت به یکی از نامه رسان ها گفته بود چون پدرم می گوید در این سن موتور سواری برای من خطر دارد، برایم موتور نمی خرد، اجازه دهید موتور شما را سوار شوم. پستچی هم به آقای رجایی گفته بود که اجازه دهید دقایقی موتور نخست وزیری را به فرزندتان بدهم تا در محوطه سوار شود و چند دور بزند. اما با پاسخ تند آقای رجایی مواجه شده بود که آقا مگر این موتور مال پدرش است!؟ مگر این وسایل شخصی من است که از من می خواهی اجازه بگیری.این موتور مال ۳۶میلیون نفر ملت ایران است. من اگر این را اجازه بدهم فردا جواب مردم را چه بگویم... شهید محمد علی رجایی همیشه می گفتند: آنچه مردم را می آزارد و صدای شان را در می آورد. وجود تبعیضات ناروا و سوء استفاده از بیت المال است و بس! وصیت حقیقی من مجموعه زندگی من است.... به همه چیزهایی که گفته‌ام و توصیه‌هایی که داشته‌ام در رابطه با اسلام و امام با انقلاب تأکید می‌نمایم. به کسی تکلیف نمی‌کنم ولی گمان می‌کنم اگر تمام جریان زندگی مرا به صورت کتاب درآورند برای دانش‌آموزان مفید باشد...

برشی از زندگی رئیس جمهور شهید، محمد علی رجایی
منبع: کتاب شهدا و بیت المال, ناصر کاوه



عاشق امام خ[illegible] و ولایت فقیه بود

از ابعاد مهم زندگی شهید باهنر، عشق شدید شهید به ولایت بود. ایشان در کلاس‌های درس امام (ره) شرکت می‌کرد و از این طریق به شخصیت والای امام پی‌برد. محمد جواد از شاگردان بزرگ امام بود و با ورود امام به ایران از اولین کسانی بود که از ایشان استقبال کرد. در روزهای بعد از پیروزی انقلاب، همواره به عنوان یکی از بازوهای قوی ولایت‌فقیه به شمار می‌رفت. محمد جواد می‌گفت: هر زمان مشکلات به ما هجوم می‌آورد، با رسیدن به خدمت امام خمینی، امید و نیرویی تازه می‌گیریم و مشکلات حل می‌شود. این حاکی از اطمینان و علاقه او به خط رهبری و ولایت فقیه بود...

شهید باهنر انسانی فروتن و متواضع بود. هیچوقت خود بروز نبود. اما در عین حال، به هنگام کار بسیار قاطع بود. ظاهری بسیار نرم و ملایم داشت، اما باطنش بسیار پرصلابت بود.شهید باهنر به مردم علاقه خاصی داشت و همواره در بین مردم مستضعف حضور داشت. عمر خود را برای ارشاد مردم صرف کرد و معتقد بود اگر مردم آگاهی پیدا کنند و بسیج شوند، با وجود رهبری امام سدی محکم در حمایت اسلام اصیل به وجود خواهد آمد که هیچ سیلابی قدرت درهم شکستن آن را ندارد. بدین خاطر به روستاهای دوردست سر می‌زد و مردم آنجا باور داشتند که نخست وزیر مملکت به درد دل‌های آن‌ها گوش میدهد و مشکلات شان را برطرف می کند. هرگاه از محلات پایین شهر برای سخنرانی از ایشان دعوت می‌شد، حتما می‌پذیرفت و می رفتند...

برشی از زندگی نخست وزیر شهید، محمد جواد باهنر
منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه، ناصر کاوه



علامه شهید
مرتض مطهری

امام خمینی :شهیدمطهری بی استثناء آثارش خوب است

خواب دیده بود که خواب است و یکی آمده دارد تکانش می دهد و بیدارش می کند. پرسید تو کی هستی؟ گفت من عثمان بن حنیف هستم. استاندار علی(ع) گفت با من چه کار داری؟ گفت من را امام علی(ع) فرستاده، به تو بگویم نماز شب بخوانی. یک دفعه از خواب بیدار شد. رفیق هم حجره اش، شیخ مرتضی داشت تکان تکانش می داد. می گفت "پاشو، پاشو نماز شب بخونیم"... **همسر شهید مطهری می گفت: ۲۶ سال با مرتض زندگی کردم، توی این مدت نیم ساعت هم بی وضو نبود. همیشه تاکید می کرد که با وضو باشید. مطهری طی نامه ای به فرزندش نوشت, حتی الامکان روزی یک حزب قرآن بخوان و ثوابش رو تقدیم کن به روح پیامبر(ص) چون موجب برکت عمر و موفقیت میشه...**

امام خمینی(ره): آثار قلم و زبان او بی‌استثنا آموزنده و روانبخش است و مواعظ و نصایح او که از قلبی سرشار از ایمان و عقیدت نشأت می گرفت، برای عارف و عامی سودمند و فرحزا است... خدای را شکر که آنچه از این استاد شهید باقی است، با محتوای غنی خود مربی و معلم است..مطهری به ابدیت پیوست، خدایش با رحمت خود با موالیانش محشور فرماید. مطهری یک فرد بود، جنبه های مختلف در او جمع شده بود و خدمتی که به نسل جوان و دیگران مطهری کرده است، کم کسی کرده است. آثاری که از او هست، بی استثنا، همه آثارش خوب است و...علامه مرتض مطهری در ۱۲ اردیبهشت به دست گروهک فرقان به شهادت رسید...

برشی از زندگی علامه شهید، مرتض مطهری
منبع: کتاب طهارت و با وضو بودن شهدا, ناصر کاوه


قاسم رضایی


ما ریشه در خاک و سر در آسمان داریم
میناب



قسمتی [illegible] شهید چمران

خدایا : از بدی کردن آدم هـایت شکایت داشتم به درگاهت. اما شکایتم را پس میگیرم. من نفهمیدم. فراموش کرده بودم که بدی را خلق کردی تا هر زمان که دلم گرفت از آدم هـایت.نگاهم به تو باشد. گاهـی فراموش مـی کنـم که وقتـی کسـی کنار من نیست،معنایش این نیست که تنهایم، معنایش ایـن اسـت که همه را کنار زدی، تا خودم باشم و خودت.با تو تنهایـی معنا ندارد.مانده ام تو را نداشتم چه مـی کـردم . دوستت دارم؛ خدای‌خوب من... خدایا : از آنچـه کـرده ام اجر نمي خواهم و به خاطر فداكاري هاي خود بر تو فخر نمي فروشم، آنچه داشته ام تو داده اي و آنچه كرده ام تو ميسرنمودي، همه استعدادهاي من، همـه قـدرت هـاي مـن، همـه وجـود مـن زاده اراده توسـت، مـن از خـود چـيزي نـدارم كـه ارائـه دهـم، از خـود كاري نكـرده ام كـه پاداشي بخواهـم... خدايا: بـی زارم از چیزهایی که دیگران صبح تا شب به خاطر آن می دوند!؟ وقتی سقف تلاش و طلب آدم ها مـی شـود، بـزک کـردن قیافـه و لبـاس و خانـه و ماشـین شـان. وقتـی بـازی دنیا را آنقـدر جـدی گرفتـه انـد کـه بـه خاطرش آرامش ندارنـد و در راهش دروغ می گوینـد و سـر هـم کلاه مـی گذارنـد، جایـی کـه فکـر به آسـمان نشـود، پرواز هـم معنـا نـدارد مـن دلـم نمـی خواهـد دنیـا "اکبـرُ هَمِّنـا" باشـد. خدا نکنـد دنیـا بزرگتریـن هـم و غـم مـا قـرار گیـرد...**ای پاهای من! سریع و توانا باشید.ای دست‌های من! قوی و دقیق باشید.ای چشمان من! تیزبین و هوشیار باشید.ای قلب من! این لحظات آخرین را تحمل کن.به شما قول می‌دهم که پس از چند لحظه، همه شما در استراحتی عمیق و ابدی آرامش بیابید. من دیگر شما را رنج نخواهم داد.دیگر به شما بی خوابی نخواهم داد و دیگر شما از خستگی فریاد نخواهید کشید...**

برشی از مناجات دانشمند شهید، دکتر مصطفی چمران
منبع: کتاب "چ" مثل چمران, ناصر کاوه



سپهبد شهید
قاسم سلیمانی
فرمانده جبهه مقاومت

...پرواز از مبدأ دمشق، سوریه، سرانجام پس از چند ساعت تأخیر و بعد از نیمه شب در سوم ژانویه ۲۰۲۰، [در فرودگاه بغداد] به زمین نشست. سه پهپاد آمریکایی همزمان بالای فرودگاه بغداد چرخ می‌زدند. هنگامی که هواپیما از باند به سمت قسمت بسته فرودگاه حرکت می‌کرد، یکی از مأموران کردستانی که لباس کارمندان فرودگاه را پوشیده بود، هواپیما را برای توقف روی آسفالت هدایت کرد. هنگامی که هدف از هواپیما خارج شد، مأموران امنیتی کردستانی (CTG) نیز که به‌عنوان کارکنان حمل چمدان تغییر قیافه داده بودند، در آنجا حضور داشتند تا او را شناسایی کنند. همزمان با ورود آن دو خودرو به منطقه ترور، هدایت‌کنندگان پهپادها به سمت خودروها شلیک کردند. دو موشک هل‌فایر به خودروی حامل [سردار شهید] سلیمانی برخورد کردند... راننده خودرو دوم برای گریختن، بیشتر گاز داد. راننده قبل از اینکه تک‌تیرانداز دلتا فورس به سمت خودرو شلیک کند و مجبور به توقف شود، حدود ۹۰ متر حرکت کرد. در زمانی که خودرو نقلیه متوقف شد، سومین موشک نیز به آن اصابت کرد)». نقشه ترور این ژنرال ایرانی به اوایل دولت ترامپ برمی‌گردد. در مدتی نه‌چندان طولانی بعد از اینکه مایک پامپئو سکان هدایت سیا را در سال ۲۰۱۷ برعهده گرفت... قاسم سلیمانی ابومهدی المهندس، حسین جعفری نیا، شهرود مظفری نیا، هادی طارمی، وحید زمانیان، محمد رضا الجابری، حسن عبد الهادی، محمد الشیبانی، حیدر علی در این ترور به دستور ترامپ، به شهادت رسیدند...

برشی از نحوه ترور فرمانده جبهه مقاومت، شهید قاسم سلیمانی
منبع: کتاب خاطرات حاج قاسم, ناصر کاوه



سپهبد شهید
سید محمد قرنی
اولین شهید ترور در جمهوری اسلامی

قرنی دردوران خدمت، به فساد مالی در درون ارتش پی برد و در رایزنی با گروهی از همفکران، خود را برای اصلاح این وضعیت شروع نمود. برای اینکار در ۱۳۳۶ هنگامی که ریاست رکن دوم ارتش را به دوش داشت، طرح کودتایی را برای براندازی محمدرضاشاه پهلوی ریخت که افشای آن، به دستگیریش در ۸اسفند ۱۳۳۶ انجامید و در ۳۱ تیر۱۳۳۷، ازارتش اخراج گردید. قرنی و همفکرانش در زمان شاه دستگیر و محاکمه شدند او را به اخراج از ارتش و ۳سال حبس محکوم کردند...قرنی در اسفند ۱۳۳۹ از زندان آزاد شدو دوباره به دلیل همکاری با جریان نهضت امام خمینی مجدد به زندان رفت. قرنی در جریان انقلاب به نیروهای انقلابی پیوست و به هنگام شکل‌گیری و گزینش اعضای شورای انقلاب از سوی امام خمینی به عضویت این شورا انتخاب شد. پس از پیروزی انقلاب، بلافاصله، در روز ۲۳ بهمن، ضمن اعاده به ارتش با درجه سرلشگری به عنوان رئیس ستاد ارتش انقلاب، با حکم امام خمینی منصوب شد. و در نهایت در روز ۱۳اردیبهشت ۱۳۵۸ به دست گروهک تروریستی فرقان شهید شد...

امام خمینی از هیچ کس بی‌جهت تعریف نکرده‌اند، تنها کسی را که نزدیک ۱۰ بار از او تعریف کرده اند، تیمسار قرنی بوده است. وقتی به شهادت رسید و پیکرش را به بهشت زهرا می‌بردند که دفنش کنند، امام به یکی از مقامات روحانی گفت او را به قم ببرید و در صحن حضرت معصومه(س) در کنار آیت‌الله حائری یزدی (ره) دفن کنید...

برشی از زندگی امیر سپهبد، شهید سید محمد ولی قرنی
منبع: کتاب ترورهای گروهک فرقان، ناصرکاوه



سپهبد شهید
علی صیاد شیرازی
الگوی تمام عیار یک انسان کامل

چند روز بیشتر از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و اعلام آتش بس نمی‌گذشت که خبر دادند منافقین آمده‌اند و تا نزدیک کرمانشاه رسیده‌اند!؟ **تا به صیاد وضعیت منافقین را خبر دادیم و گفتیم که اوضاع این گونه است، اول بلند شد و دو رکعت نماز خواند. من با تعجب به او گفتم: الان که موقع نماز نیست. این چه نمازی بود که خواندید؟ شهید صیاد گفت: نماز شکر بود. تعجبم بیشتر شد. گفتم: چرا نماز شکر؟ من می‌گم بخشی از کشور را گرفتند و عده زیادی منافق هستند که دارند بخشی از کرمانشاه را می‌گیرند. آن وقت شما نماز شکر می‌خوانید؟ علی با همان آرامش گفت: وقتی منافقی می آید و یک نفر را ترور می‌کند باید دستگاه‌های امنیتی، سپاه، ناجا و... دنبالش باشند تا ببینند آیا می‌توانند او را بگیرند یا نه؛ بعد هم اگر بتوانند او را دستگیر کنند تازه باید تحویل قاضی و دستگاه قضا بدهند. اما خداوند متعال لطفش را شامل حال ما کرده و این منافقین را گروه گروه در دام ما انداخته تا آن‌ها را به هلاکت رسانده و به درک واصل کنیم و این حادثه جای شکر دارد.** صیاد همان موقع شبانه به سمت کرمانشاه حرکت کرد و برای یک عملیات برق آسا برنامه ریزی کرده و آماده شد.او خلبانان هلی کوپتر را سازماندهی کرد؛ ارتش، سپاه و بسیج را همگی جمع کرد وصبح فردای همان روز با یک حرکت سریع، طومار زندگی منافقین را در عملیات مرصاد در۵ مرداد ۱۳۶۷ به هم پیچید و سرانجام به دست همین منافقین خلق، در ۲۰ فروردین ۱۳۷۸ در مقابل منزل به شهادت رسید....

برشی از زندگی امیر سپهبد، شهید علی صیاد شیرازی
منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق, ناصر کاوه



سپهبد شهید
محمد باقری
معمار مدرن سازی نیروهای مسلح

زوج مکمل با برادر: رابطهٔ او و حسن، یک زوج بی‌نظیر را تشکیل داده بود. اگر حسن «چشم بینا» و «قلب شجاع» جبهه بود، محمد «مغز تحلیل‌گر» و «ذهن منظم» پشت صحنه بود. حسن با نبوغ خود اطلاعات را کشف می‌کرد و محمد با تفکر سیستمی‌اش، آن اطلاعات را پردازش و به یک طرح عملیاتی منسجم تبدیل می‌کرد. پس از جنگ، مسیر رشد سرلشکر باقری در ساختارهای کلان نظامی ادامه یافت. او به جای فرماندهی لشکر و نیرو، در جایگاه‌های ستادی و استراتژیک قرار گرفت.معاون اطلاعات و عملیات ستاد کل،معاون هماهنگ‌کنندهٔ قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء (ص) و سرانجام رئیس ستاد کل نیروهای مسلح: از سال ۱۳۹۵، تا هنگام شهادت، با حکم رهبر معظم انقلاب، به بالاترین جایگاه نظامی کشور منصوب شد. در این مقام، او فرماندهٔ مستقیم تمام نیروهای مسلح (ارتش، سپاه، نیروی انتظامی) نیست، بلکه رئیس ستادِ فرمانده کل قوا (رهبری) است و وظیفهٔ سیاست‌گذاری، هدایت، هماهنگی و نظارت بر کل نیروهای مسلح را بر عهده دارد. او معمار اصلی دکترین‌های دفاعی و هجومی کشور است. او از معماران اصلی دکترین «هم‌افزایی» بین ارتش و سپاه است. از دید او، این دو نیرو نه رقیب، که مکمل یکدیگرند. ارتش با تجربهٔ نبردهای کلاسیک و سپاه با نبوغ جنگ‌های نامتقارن، در کنار هم یک نیروی دفاعی شکست‌ناپذیر را تشکیل می‌دهند. شهید باقری، معتقد بود که امنیت ایران، در گرو امنیت کل منطقهٔ مقاومت است و حمایت از گروه‌های مقاومت و... است...

برشی از زندگی سردار سپهبد، شهید محمد باقری
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



خبرنگار شهید
فرشته باقری

آقازاده واقعی که به شهادت رسید

شهیده «فرشته باقری (افشردی)» متولد ۱۶ آذر ۱۳۷۶ و فارغ‌التحصیل رشته ارتباطات از دانشگاه علامه طباطبایی بود که فعالیت رسانه‌ای خود را از سال ۱۳۹۸ در خبرگزاری دفاع‌مقدس آغاز کرد. او با هوش و ذکاوتی سرشار، برگرفته از پیشینه خانوادگی‌اش و با غیرت و تعصبی مثال‌زدنی پله‌های ترقی را طی کرد و در حوزه ترویج فرهنگ ناب ایثار و شهادت تأثیرگذار ظاهر شد. شهیده باقری، درپی حمله وحشیانه رژیم منحوس صهیونی و در ۲۸ سالگی به آرزوی قلبی‌اش یعنی شهادت رسید و همراه با پدر و مادرش به عموی شهیدش سردار «حسن باقری» پیوست. اوایل نمی‌دانستیم دختر سرلشکر باقری است، چون خودش تمایلی به افشای این موضوع نداشت و نمی‌خواست شغل او به پدرش منتسب شود. فرشته آقازاده‌ای مظلوم و ساده‌زیست بود که حتی با مترو تردد می‌کرد. با وجود اینکه دختر یک آقازاده بود، هرگز از رانت خانوادگی‌اش استفاده نکرد. تحصیلکرده روزنامه‌نگاری بود و به اصول حرفه‌ای پایبند. یک‌بار برای مصاحبه با یک مسئول، به او وقت نمی‌دادند. به شوخی گفتم: «به او بگو دختر سرلشکر باقری هستی، مطمئناً فوری برای مصاحبه حاضر می‌شود.» اما با قاطعیت پاسخ داد: «حتی اگر شبانه‌روز پشت در اتاقش منتظر بمانم، این حرف را نمی‌زنم.» درحالی‌که برخی برای تسهیل کارشان از چنین ارتباطاتی استفاده می‌کنند، او حتی یک‌بار هم این کار را نکرد. در حمله سحرگاه جمعه ۲۳ خرداد توسط رژیم صهیونیستی، همراه با پدر و مادرش به شهادت رسید.

برشی از زندگی خبرنگار شهیده فرشته باقری
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سپهبد شهید
غلامعلی رشید

استراتژیست و نظریه‌پرداز نظامی اول کشور

رشید از همان روزهای اول، به سپاه پیوست و به دلیل هوش سرشار و قدرت تحلیل بالا، به سرعت به یکی از مهره‌های کلیدی در بخش اطلاعات و عملیات تبدیل شد. فرماندهی سپاه دزفول: در ابتدای جنگ، فرماندهی سپاه در شهر زادگاهش را بر عهده گرفت. معاونت اطلاعات و عملیات سپاه: به سرعت به ستاد مرکزی سپاه پیوست و به عنوان معاون اطلاعات و عملیات، در کنار فرماندهانی چون محسن رضایی و حسن باقری، نقش کلیدی ایفا کرد. طراح عملیات‌های بزرگ: نام او در طراحی و برنامه‌ریزی عملیات‌هایی چون فتح‌المبین، آزادسازی خرمشهر، خیبر، بدر، فتح فاو و کربلای ۵ دیده می‌شود. او به عنوان مغز متفکر و استراتژیست اصلی در کنار محسن رضایی عمل می‌کرد. فرماندهی قرارگاه کربلا و قرارگاه قدس: در مقاطع مختلف، فرماندهی این قرارگاه‌های عملیاتی مهم را بر عهده داشت. رابطه با دیگر فرماندهان: او همکاری بسیار نزدیکی با شهید حسن باقری داشت و این دو، زوجی مکمل در اطلاعات و عملیات بودند. سرلشکر غلامعلی رشید، یک «معمار جنگ» و یک «استراتژیست در سایه» بود.

فرمانده قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء (ص): از سال ۱۳۹۵ تا زمان شهادت ۲۳ خرداد۱۴۰۴، ایشان فرماندهی مهم‌ترین قرارگاه عملیاتی کشور را بر عهده دارند. این قرارگاه، مرکز فرماندهی و کنترل عملیاتی کل نیروهای مسلح (ارتش و سپاه) در زمان جنگ و بحران‌های بزرگ است. و مسئولیت هماهنگی نهایی تمام عملیات‌های نظامی کشور با اوست...

برشی از زندگی سردار سپهبد، شهید غلامعلی رشید
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



روحانی شهید
امین عباس رشید
آقازاده ای که از رانت پدر استفاده نکرد

"تسلیت آیت الله اعرافی در پی شهادت حجت الاسلام والمسلمین رشید"

شهادت افتخار آمیز روحانی ارجمند حجت الاسلام و المسلمین آقای امین‌عباس رشید(رضوان الله علیه) در پی حملات ناجوانمردانه رژیم منحوس صهیونیستی را به خانواده محترم، دوستان و آشنایان و ملت سرافراز ایران تبریک و تهنیت عرض نموده و از درگاه ایزد منان برای آن فاضل وارسته و والد شهید والامقامشان، رفعت مقام و حشر با اولیای الهی و برای بازماندگان صبر جمیل همراه با اجر فراوان و پایدار خواستارم...

علیرضا اعرافی ـ مدیر حوزه های علمیه

استاد حوزه علمیه قم در پی شهادت همزمان در سوگ حجت‌الاسلام و المسلمین امین عباس رشید با پدرش سپهبد شهید غلامعلی رشید، پیامی نوشت. جناب حجت الاسلام آقای امین عباس رشید، همزمان با پدر خود، سپهبد شهید غلامعلی رشید، در حمله متجاوزان صهیونی در سحرگاه ۲۳ خرداد به شهادت رسید. این روحانی متخلق از دوستان ارجمند درس فقه بنده بودند و همین مایه تأثر و سوگمندی دوچندان شده است. همراه با تسلیت مجدد شهادت شمار زیادی از هموطنان گرامی، شهادت آن دو عزیز را تسلیت می گویم و از درگاه خداوند مهربان برای آن دو شهید عزیز طلب رحمت و برای خانواده داغدار، پاداش صابران و برای فرزندان اسلام پیروزی بر دشمنان متجاوز را درخواست دارم...

"طوبی لکما و حسن مآب"

برشی از زندگی روحانی شهید امین عباس رشید
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سردار سپهبد شهید محمد پاکپور

فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

KHAMENEI.IR
دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای



امیر سپهبد شهید سید عبدالرحیم موسوی

رئیس ستاد کل نیروهای مسلح

KHAMENEI.IR
دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای



سپهبد شهید
حسین سلامی
فرمانده کل سپاه و معمار بازدارندگی تهاجمی ایران

دکترین نظامی و دیدگاه‌های سلامی عبارتنداز :بازدارندگی تهاجمی: دکترین او، فراتر از بازدارندگی فعال، یک «بازدارندگی تهاجمی» است. یعنی نه تنها پاسخ دادن، بلکه پاسخ دادن در مقیاسی بسیار بزرگتر و دردناک‌تر.توسعهٔ توان موشکی و پهپادی: او از معماران و حامیان اصلی تبدیل شدن ایران به یک قدرت موشکی و پهپادی در سطح جهانی است.جنگ نامتقارن: او معتقد است که ایران نباید در زمینی که دشمن (آمریکا و اسرائیل) در آن برتری دارد (مانند نیروی هوایی کلاسیک) بجنگد. بلکه باید با ابزارهای نامتقارن (موشک، پهپاد، قایق‌های تندرو، جنگ سایبری) نقاط ضعف دشمن را هدف قرار دهد.حمایت بی‌قید و شرط از جبههٔ مقاومت: او جبههٔ مقاومت را عمق استراتژیک و خط مقدم دفاعی جمهوری اسلامی می‌داند و بر حمایت کامل از آن تأکید دارد.سلامی، یک «فرمانده-ایدئولوگ» و «معمار قدرت تهاجمی مدرن سپاه» است. او چهره‌ای بود که با قدرت کلام و شخصیت کاریزماتیک خود، توانسته بود، دکترین‌های نظامی پیچیده را به گفتمانی عمومی و قابل فهم برای مردم تبدیل کند. سلامی یک فرمانده صرفاً نظامی نبود؛ یک «ایدئولوگ» بود. تمام تحلیل‌ها و تصمیمات او، ریشه در یک جهان‌بینی عمیق اسلامی و انقلابی داشت و جنگ را نه یک درگیری نظامی، که تقابل جبههٔ حق و باطل می‌دانست و همواره در سخنانش، بر کلیدواژه‌هایی چون «ما می‌توانیم»، «دشمن رو به افول است» و «قدرت درونی» تأکید داشت سعی در ایجاد و تقویت روحیهٔ خودباوری در سطح ملی دارد.

برشی از زندگی سردار سپهبدشهید، حسین سلامی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سپهبد شهید
علی شادمانی
فرمانده قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء

با آغاز جنگ تحمیلی، شادمانی در سال ۱۳۵۸ ابتدا به مقابله با گروه‌های ضدانقلاب در منطقه غرب کشور پرداخت و سپس به جبهه‌های جنوب اعزام شد. وی مدتی در سپاه ایلام حضور داشت و در سال ۱۳۶۲ به عنوان جانشین فرمانده لشکر تازه تأسیس انصارالحسین (ع) منصوب شد، اندکی بعد با ارتقا به فرماندهی کامل این لشکر رسید و در عملیات‌های فتح خرمشهر، والفجر ۵، کربلای ۴، ۵، ۸، ۱۰ و بیت‌المقدس ۲، ۵ و ۷ نقش‌آفرینی مؤثری داشت.علی شادمانی در طول ۸ سال دفاع مقدس، مسئولیت های متعددی ازجمله فرماندهی لشکر انصارالحسین همدان را عهده‌دار شد تا اینکه با پایان جنگ، مدتی درکسوت مسئول عملیات نیروی زمینی سپاه به خدمت پرداخت. فرماندهی لشکر ارومیه، فرماندهی لشکر بعثت کرمانشاه و قرارگاه نجف و فرماندهی دانشکده علوم و فنون پیاده سپاه ازجمله دیگر مناصبی بود که او در طول سالهای پس از جنگ تجربه کرد و حدود ۱۱ سال است که در ستاد کل نیروهای مسلح و قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیا(ص) مشغول خدمت بود. **در پی شهادت سردار سپهبد غلامعلی رشید، حضرت آیت الله خامنه ای رهبر انقلاب اسلامی ضمن اعطای درجه سرلشکری به سردار علی شادمانی وی را به فرماندهی قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء منصوب کردند. سردار شادمانی، فرمانده مرکزی قرارگاه خاتم‌الانبیاء، پس از سال‌ها خدمت در تعرض رژیم صهیونیستی در تهران، پس از چند روز از شهادت سپهبد غلامعلی رشید به شهادت رسید و در زادگاهش همدان دفن شد.**

برشی از زندگی سردار سپهبد شهید،علی شادمانی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



امیر دریاسالار شهید علی شمخانی

مشاور فرمانده معظم کل قوا و دبیر شورای دفاع

KHAMENEI.IR



امیر سرلشکر شهید عزیز نصیرزاده

وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح

KHAMENEI.IR
دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای



سرلشگر شهید
غلامرضا محرابی
معاون اطلاعات ستاد کل نیروهای مسلح

غلامرضا محرابی، یکی از قدرتمندترین، استراتژیک‌ترین و در عین حال ناشناخته‌ترین شخصیت‌های امنیتی-اطلاعاتی در جمهوری اسلامی ایران است. او به‌عنوان معاون اطلاعات و امنیت ستاد کل نیروهای مسلح، در جایگاهی قرار دارد که مسئولیت هماهنگی، هم‌افزایی و هدایت کلان جامعه اطلاعاتی نظامی کشور را بر عهده دارد. او فردی است که گزارش‌های تلفیقی و نهایی از تمام نهادهای اطلاعاتی نظامی (سپاه، ارتش و فراجا) را برای ارائه به رئیس ستاد کل نیروهای مسلح و فرمانده معظم کل قوا آماده می‌کند و از این رو، یکی از محرمانه‌ترین و مطلع‌ترین افراد در کل ساختار حاکمیتی ایران به شمار می‌رفت. اگر فرماندهان دیگر گاهی در رسانه‌ها ظاهر می‌شوند، سردار محرابی تقریباً هرگز در انظار عمومی دیده نمی‌شود. هیچ مصاحبه، سخنرانی عمومی یا حتی تصویر با کیفیتی از او در دسترس نیست. این "گمنامی مطلق" لازمه و ویژگی اصلی جایگاه اوبود.کار او بیش از آنکه عملیاتی باشد، مبتنی بر تحلیل، تفکر استراتژیک و پردازش حجم عظیمی از اطلاعات است. محرابی، "چشم و گوش" اصلی و هماهنگ‌کننده عالی کل نیروهای مسلح است. او در رأس هرمی قرار داشت که اطلاعات را از منابع مختلف جمع‌آوری و آنرا به دانش استراتژیک برای تصمیم‌گیری‌های حیاتی در حوزه امنیت ملی تبدیل می‌کند. در حالی که این چهره‌های در سایه مانند سردار محرابی هستند که با فراهم کردن "اشراف اطلاعاتی"، زیربنای اصلی موفقیت‌ها و تصمیم‌گیری‌های درست در حوزه دفاع و امنیت را می‌سازند...

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید، غلامرضا محرابی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
مهدی ربانی
معاون عملیات ستاد کل نیروهای مسلح

مهدی ربانی، یکی از برجسته‌ترین و باتجربه‌ترین فرماندهان عالی‌رتبه و استراتژیست‌های نظامی جمهوری اسلامی ایران است. او به‌عنوان معاون عملیات ستاد کل نیروهای مسلح، در جایگاهی قرار دارد که می‌توان آن را "قلب تپنده و مرکز هماهنگی" تمام فعالیت‌های عملیاتی ارتش، سپاه و نیروی انتظامی دانست. او یک فرمانده میدان‌دیده از دوران دفاع مقدس است که امروز به‌عنوان مغز متفکر برنامه‌ریزی و هدایت عملیات‌های مشترک در سطح ملی فعالیت می‌کرد. مهدی ربانی، یکی از ستون‌های اصلی و در عین حال پنهان در ساختار دفاعی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران است. او "مایسترو" یا رهبر ارکستر عملیات‌های نیروهای مسلح است که وظیفه دارد سازهای مختلف (نیروی زمینی، هوایی، دریایی و پدافند ارتش و سپاه) را به صورت هماهنگ و هم‌افزا به صدا درآورد. اگر رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، راهبرد کلان را تعیین می‌کند، معاون عملیات (سردار ربانی) کسی است که آن راهبرد را به طرح‌های عملیاتی دقیق، قابل اجرا و هماهنگ تبدیل می‌کند. نقش او در تضمین کارآمدی ماشین جنگی کشور در زمان صلح و جنگ، نقشی بی‌بدیل و حیاتی است. انتصاب و ابقا در چنین جایگاه فوق‌العاده حساسی، نشان‌دهنده اعتماد کامل فرمانده کل قوا و رئیس ستاد کل نیروهای مسلح به توانمندی‌ها و تعهدشهید ربانی بود. برخلاف یک فرمانده میدانی که بر اجرای تاکتیک‌ها متمرکز است، سردار ربانی در جایگاه اش، یک استراتژیست و معمار طرح‌های کلان بود...

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید، مهدی ربانی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
محمود باقری
مغز متفکر و فرمانده یگان موشکی ایران

محمود باقری، "نگهبان استراتژیک" توان موشکی ایران بود. باقری به عنوان یک فرمانده میدانی، متخصص و پرورش‌یافته مکتب جهادی، مسئولیت سنگین حفظ و به‌کارگیری قدرتمندترین ابزار دفاعی کشور را بر دوش می‌کشید. در حالی که سردار حاجی‌زاده چهره عمومی و سخنگوی اقتدار هوافضا بود، سردار باقری موتور پنهان و مغز متفکر عملیاتی در حوزه موشکی بود که موفقیت‌ها و آمادگی این بخش، مرهون مدیریت و فرماندهی مستقیم او بود. او ترکیبی از یک فرمانده نظامی و یک متخصص فنی است. دانش عمیق او نسبت به جزئیات فنی سامانه‌های موشکی، او را به یک فرمانده کاملاً مسلط بر حوزه خود تبدیل کرده بود.

در تمامی عملیات‌های موشکی مهم سپاه در سال‌های اخیر، از جمله عملیات : حمله به پایگاه عین‌الاسد، وعده صادق یک و دو و... باقری به‌عنوان فرمانده میدانی این حوزه، نقشی مستقیم در برنامه‌ریزی و اجرای عملیات های فوق داشت. این فرمانده ی گمنام و قلب تپنده نیروی هوافضای سپاه، مسئولیت‌های حیاتی زیر را تا هنگام شهادت بر عهده داشت، که عبارت بودند از فرماندهی و کنترل عملیاتی، حفظ آمادگی رزمی، توسعه و نوسازی، حفاظت و امنیت و... در حوزه اختیارات و اهمیت استراتژیک: جایگاه سردار باقری از نظر استراتژیک فوق‌العاده مهم بود و فرماندهی زرادخانه‌ای را بر عهده داشت که طبق دکترین دفاعی ایران، اصلی‌ترین وزنه برای جلوگیری از تهاجم نظامی دشمن است...

برشی از زندگی سردار سرلشگر، شهید محمود باقری
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
امیرعلی حاجی زاده
فرمانده نیروی هوافضا و معمار جنگ نامتقارن در ایران

پس از پایان جنگ، امیر مسیر تخصصی خود را در حوزهٔ موشکی ادامه داد. مسئولیت‌های مختلف در نیروی هوایی سپاه؛ از قبیل فرماندهی مهندسی قرب قائم ، فرماندهی پدافند هوایی و معاونت آماد و پشتیبانی نیروی هوایی سپاه تا فرمانده نیروی هوافضای سپاه، در سال ۱۳۸۸، با حکم رهبر معظم انقلاب، منصوب شدو تا لحظه شهادتش فرمانده هوافضای سپاه بود . این، نقطهٔ عطف زندگی حرفه‌ای او و سرآغاز یک دوران جدید برای توان دفاعی ایران بود. **امیر حاجی زاده را می‌توان «پدرخواندهٔ برنامه پهپادی مدرن ایران» نامید. تحت فرماندهی او، برنامه پهپادی ایران از یک برنامهٔ محدود و شناسایی‌محور، به یک قدرت جهانی در حوزهٔ پهپادهای رزمی، انتحاری و شناسایی دوربرد تبدیل شد.مهم‌ترین میراث شهید حاجی زاده، تبدیل کردن زرادخانهٔ موشکی ایران از یک ابزار صرفاً بازدارنده با دقت پایین، به یک سلاح استراتژیک و نقطه‌زن بود. حاجی زاده بر روی پروژه‌هایی تمرکز کرد که دقت موشک‌ها را به زیر ۱۰ متر برساند. ساخت و توسعهٔ موشک‌های پیشرفته با سوخت جامد، موشک‌های با کلاهک‌های مانورپذیر (MaRV) و در نهایت، رونمایی از موشک‌های هایپرسونیک (فتاح)، نتیجهٔ مستقیم تفکر و مدیریت او بود. او با موفقیت، برنامهٔ پرتاب ماهواره‌های نظامی را عملیاتی کرد. پرتاب موفق ماهوارهٔ «نور» به فضا توسط ماهواره‌بر «قاصد»، ایران را به جمع معدود کشورهایی وارد کرد که توانایی پرتاب مستقل ماهواره‌های نظامی را دارند. او معتقد است که «قدرت باید دیده شود تا مؤثر باشد».**

برشی از زندگی سردار سرلشگر، شهید امیرعلی حاجی زاده
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
محمد بروجردی
مسیح کردستان

اقدامات بروجردی پیش از جنگ:خلع سلاح قرارگاه پلیس تهران. عملیات نظامی ۱۵خرداد ۱۳۵۷. انفجار درنیروگاه برق و کاخ جوانان منطقه شوش. خلع سلاح کلانتری ۱۴ در میدان خراسان تهران، شرکت درآزاد سازی پادگان جمشیدیه و رادیو تلویزیون، مسئول حفاظت امام خمینی. سرپرست زندان اوین و... بروجردی یکی از ۱۲نفری بود که در خدت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای سپاه را بنیانگذاری کردند...بروجردی در اولین روزهای پس از پیروزی انقلاب باشروع غائله کردستان و فعالیت های چریکهای فدایی خلق و حزب دموکرات، به کردستان رفت و بواسطه فعالیت هایش، لقب مسیح کردستان رابه شهیدبروجردی دادند... بروجردی پس از شهادت ناصر کاظمی و شهید گنجی‌زاده مستقیماً فرماندهی عملیات بسیار سخت مسیر پیرانشهر و سردشت را بعهده گرفت.بروجردی در شجاعت بی نظیرترین فرد ما در کردستان بود.تقوی و خلوص و اعتقادش به توحید، در محمد ایجاد آرامش میکرد. تحمل، صبر، قدرت و استقامتی که در بروجردی بود، نشان می داد که چگونه مجاهدی است. سرانجام محمد بروجردی اول خرداد ۱۳۶۲ با عده‌ای دیگر از همرزمانش در مسیر جاده مهاباد، نقده بر اثر انفجار مین به شهادت نایل رسیدند...

سخنن امام خامنه ای در مورد شهید بروجردی: من تصور می کنم روحیه آرامش و نداشتن حالت ستیزه جویی با دوستان و گذشت و حلم در مقابل کسانی که تعارض های کاری با او داشتند نشانه آن روح عرفانی شهید بود..

برشی از زندگی سردار سرلشگر، شهید محمد بروجردی
منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
حسن تهرانی مقدم

شهید اقتدار، امنیت و پدر موشکی جبهه مقاومت

امام خامنه ای : شما به کمک و هدایت خداوند علیم و قدیر توانسته‌اید کار بزرگی را به سامان برسانید. این بار دیگر معجزه توانایی‌های عزم راسخ انسان مؤمن را در معرض نگاه ما می‌گذارد و ما را امیدوارتر از همیشه به همت و تلاش برمی‌انگیزد . ۱۳۸۹/۰۳/۹... حسن آقا می گفت: کاری که انجام می‌دهید، حتی نایستید که کسی بگوید خسته نباشید! از همان درپشتی بیرون بروید.چون اگر تشکر کنند، تو دیگر اجرت را گرفته و چیزی برای آن دنیایت باقی نمی ماند.مقدم همیشه بیان می‌کرد، ما دنبال این هستیم که با ایجاد شرایطی برتر، ذوالفقار علی (ع) در نیام، در دست ولی فقیه باشیم و مملکت امام زمان (عج) را از هرگونه چشم داشت خائنانه و طمع ورزانه ای که دشمنان انقلاب به آن دارند، مصون بداریم و دست ولی فقیه را پر کنیم....در یك كلام "دنیا" مقدم را فریب نداد، در صورتی که دنیا خیلی از ما را فریب داد. مقدم پایش را از محدوده هدف استراتژی که داشت بیرون نگذاشت و وارد حوزه اقتصادی و سیاسی نشد. فقط حوزه خودش را توسعه داد و همان را ادامه داد، در صورتی که خیلی از امکانات برایش فراهم بود. در خیلی از جلسات که تشکیل می شد، چون دائم الوضو بود تا اذان را می گفتند جلسه را تعطیل و نماز جماعت را برقرار می کرد. هیچ چیز موجب این نمی شد که مقدم نماز اول وقت را از دست بدهد... **شهید سیدحسن نصرالله همیشه می گفت: هر زنی که در لبنان با راحتی از شمال به جنوب یا بالعکس سفر می کند، این امنیت را مدیون شهیدتهرانی مقدم است.**

برشی از زندگی سرلشگر بسیجی ، شهید حسن تهرانی مقدم
منبع: کتاب ذوالفقار ولایت, ناصر کاوه



سرلشکر بسیجی شهید محمّد شیرازی

رئیس دفتر نظامی فرمانده معظم کل قوا

KHAMENEI.IR
دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای


شهید غلامرضا سلیمانی
غلامرضا سلیمانی
MAHDINAEIJ



سرلشگر شهید
ولی الله فلاحی
فرمانده کل قوا بعد از عزل بنی صدر

شهیدفلاحی،رئیس ستاد مشترک ارتش، مدیریت آموزش دانشکده فرماندهی و ستاد، ناظر صلح سازمان ملل درآتش‌بس ویتنام و...بود.فلاحی تحصیلات خود رادر دانشکده افسری گذراند و با درجه ستوان دومی فارق التحصیل شد و دوره آمریکا را نیز گذراند و با سمت‌های مختلف به خدمت پرداخت.بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به فرماندهی نیروی زمینی منصوب و بعد از مدتی به ریاست ستاد مشترک ارتش منصوب گردید و با عزل ابوالحسن بنی صدر،فرماندهی کل قوا به او تفویض شد.

سرانجام شهید فلاحی در سال ۱۳۶۰ به همراه فرماندهان ارشد جنگ: سرتیپ موسی نامجو، سرتیپ جواد فکوری، یوسف کلاهدوز و محمدعلی جهان آرا بعد از عملیات شکست حصر آبادان،در حادثه سقوط هواپیمای سی ۱۳۰ درکهریزک تهران به شهادت رسید... شهید فلاحی می گفت: در محاصره پاوه همراه شهید چمران و پاسداران،روزه بودیم، هیچ چیز برای خوردن نداشتیم.رفتیم آب پیداکردیم توی آفتابه های دستشویی ها، یک جرعه وقت سحر و یک جرعه افطاری می خوردیم.چند روز در پاوه بدون غذا و مهمات بودیم.خلبان؛ شهید محمد نوژه رفت هواپیمایش را زدند و شهید شد. یک خلبان دیگر گفت من از میان۸۰۰۰ مهاجم می گذرم و میروم. نان، خرما و پنیر بسته بندی برداشت و رفت و تصمیم داشت مجروحان را برگرداند، کمک ها را رساند و خیلی ناراحت کننده تر از آن چه که در فیلم چ دیدید، به سرشان آمد و تکه تکه شدند...

برشی از زندگی امیر سرلشگر شهید، ولی الله فلاحی
منبع: کتاب وقتی فرمانده ها از ما جلوترند, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
سید موسی نامجو
بنیانگذار دانشکده امام علی(ع)

شهید سید موسی نامجو، باپخش اعلامیه و سخنرانی‌های امام خمینی در سطح دانشکده در جهت روشنگری قشر نظامی در زمان انقلاب فعالیت می‌کردند و جالب اینکه آن‌ها در تمام کشور مهره چینی کرده بودند و به همین دلیل در بعد از انقلاب با وجود چنین عناصری در ارتش بسیاری از کودتاها در نطفه خفه شد...

نام نامجو بعدها که اسامی افراد اعدامی کشف شد در فهرست سیاه رژیم شاه بود، به گونه‌ای که اگر انقلاب نمی شد،اعدامش حتمی بود. نامجو با شهید کلاهدوز و شهید محمد منتظری و شهید اقارب‌پرست هسته اولیه سپاه را پی‌ریزی کردند و شهید کلاهدوز از ارتش جدا و مسئول سپاه پاسداران کرد... سرتیپ نامجوی در تاریخ ۲۷ مردادماه سال ۱۳۶۰ از طرف نخست‌وزیر، شهید باهنر به سمت وزارت دفاع منصوب شد که پس از کسب تکلیف از امام خمینی حاضربه قبول این سمت شد. نامجو پس ازقبول مقام وزارت از دریافت حق مقام خودداری و تنها به حقوق سربازی بسنده کرد... یکی از تلاشهای شهید نامجو در راستای انسجام و نظم ارتش تاسیس دانشکده افسری در نخستین روزهای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بود...

امیر سرلشگر شهید سید موسی نامجو، به حق بنیانگذار دانشگاه امام علی(ع) لقب گرفته است. نامجو در روز ۷ مهرماه ۱۳۶۰ هنگامی که به همراه جمعی از فرماندهان قصد رجعت به تهران را داشتند دچار سانحه شدند و به شهادت رسیدند...

برشی از زندگی امیر سرلشگر شهید، سید موسی نامجو
منبع: کتاب نظم و انضباط شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
حسن محقق
جانباز هفتاد درصدی که شکارچی جاسوس بود

پس از پایان جنگ، محقق تخصص و تجربه خود را به حوزه حساس و حیاتی "اطلاعات و امنیت" منتقل کرد.محقق پله‌های ترقی را در یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین بخش‌های سپاه، یعنی حفاظت اطلاعات، طی کرد. مهم‌ترین مسئولیت سردار محقق پیش از جایگاه فعلی، ریاست بر سازمان حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران (ساحفاسا) بود. این سازمان وظیفه فوق‌العاده حساس زیر را بر عهده دارد: صیانت از سپاه: حفاظت اطلاعات، مسئولیت حفاظت از کل مجموعه سپاه در برابر هرگونه جاسوسی، نفوذ، خرابکاری، و براندازی را بر عهده دارد. این سازمان در واقع "چشم و گوش" درونی سپاه است که سلامت و امنیت داخلی این نهاد انقلابی را تضمین می‌کند. مقابله با سرویس‌های اطلاعاتی دشمن: بخش بزرگی از فعالیت این سازمان، شناسایی و خنثی‌سازی تلاش‌های سرویس‌های اطلاعاتی دشمن (مانند موساد، سیا و MI۶) برای نفوذ در سپاه و جمع‌آوری اطلاعات یا جذب نیرو است.**ریاست بر چنین سازمانی نشان‌دهنده اوج اعتماد فرمانده کل قوا و سلسله مراتب فرماندهی سپاه به یک فرد است. سردار محقق در این جایگاه، به‌عنوان یک "شکارچی جاسوس" و یک استراتژیست ضدجاسوسی شهرت یافت و بسیاری از شبکه‌های نفوذ را کشف و منهدم کرد.** در این جایگاه، محقق نفر دوم قدرتمندترین نهاد اطلاعاتی-امنیتی سپاه است. او در تمامی تصمیم‌گیری‌های کلان، برنامه‌ریزی‌های استراتژیک و هدایت عملیات‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی، نقشی محوری داشت و....

روایتی از سردار سرلشگر، شهید حسن محقق
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
محمد کاظمی
فرمانده کل سازمان حفاظت و اطلاعات سپاه

سازمان حفاظت اطلاعات سپاه چیست؟ این سازمان، مسئولیت ضد جاسوسی، حفاظت از پرسنل، حفاظت از اسناد و اماکن، و مقابله با هرگونه نفوذ و جاسوسی درون سپاه پاسداران را بر عهده دارد. به عبارت دیگر، وظیفهٔ آن، حفاظت از خودِ سپاه در برابر تهدیدات داخلی و خارجی (جاسوسان) است. ریاست سازمان حفاظت اطلاعات سپاه: سرتیپ کاظمی برای بیش از یک دهه (از سال ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۱)، ریاست این سازمان بسیار حساس را بر عهده داشت. **این سابقهٔ طولانی، او را به یکی از باتجربه‌ترین و مسلط‌ترین افراد کشور در زمینهٔ مقابله با سرویس‌های اطلاعاتی دشمن، شناسایی عوامل نفوذی و ایمن‌سازی ساختارهای حیاتی تبدیل کرده بود. این پیشینه شهید کاظمی، نشان می‌دهد که او یک «افسر اطلاعاتی حرفه‌ای» و یک «متخصص ضدجاسوسی» بود و نه یک چهرهٔ سیاسی یا یک فرماندهٔ صرفاً نظامی. انتخاب رئیس سازمان حفاظت اطلاعات (که کارش شناسایی جاسوس در داخل است) برای ریاست سازمان اطلاعات (که کارش عملیات علیه دشمن در خارج و داخل است)، به این معنا بود که بزرگترین تهدید، دیگر صرفاً دشمن بیرونی نیست، بلکه «دشمن نفوذکرده در داخل» است.**

به همین دلیل، یک متخصص ضدجاسوسی برای این مأموریت انتخاب شد. با توجه به سوابقش، او فردی بسیار منظم، فرآیندگرا و سیستماتیک است. او به جای اقدامات هیجانی و واکنشی، به دنبال ایجاد فرآیندهای امنیتی پایدار و قابل اطمینان است...

روایتی از سردار سرلشگر شهید، محمد کاظمی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



سرلشگر شهید
رضا چراغی
فرمانده لشگر ۲۷ محمدرسول الله (ص)

در عملیات والفجر مقدماتی تیپ ۲۷ به لشگر تبدیل می شود و فرماندهی آنرا به چراغی واگذار می‌کنند. در این عملیات، رضا شمشیر لشگر لقب می‌گیرد. فروردین ۱۳۶۲، خوزستان، فکه شمالی: لشکر ۱۴ پیاده سپاه چهارم دشمن،درارتفاع ۱۴۳ فکه شمالی، پاتک سنگینی را به اجرا گذاشته بود. به هر مشقتی بود، خودم را به آنجا رساندم و در کمال تعجب، دیدم رضا چراغی به همراه عباس کریمی و اکبر زجاجی در حال نبرد با انبوه نیروهای دشمن هستند.اصلاً نمی‌شد تشخیص داد این یکی رضا چراغی، فرمانده و آن یکی هم عباس کریمی، مسئول اطلاعات عملیات لشگر هستند خودم را رساندم به عباس کریمی و گفتم: برگردید عقب. عباس نگاهی به من انداخت و گفت: تو برو عقب، ما نمی‌آئیم. ببین حاج همّت همین یک دفعه از دستش در رفته و ما را فرستاده جلو، تو هم برو به حاجی بگو که ما نمی‌آییم عقب... **شهید رضا چراغی در عملیات والفجر یک درفکه با توانمندی بالا لشگر را فرماندهی کرد و در همین عملیات به عنوان اولین فرمانده لشگر در سپاه به شهادت رسید...هنگامیکه پدرم پیکر رضا را داخل قبر گذاشت صورت رضا را بوسید و از داخل قبر بیرون آمد.بعد از چند وقت رضا را در خواب دید که روی گونه‌اش چیزی مثل ستاره می‌درخشد. پدرم در خواب از رضا پرسیده بود: آن چیست که روی صورتت می‌درخشد؟ رضا گفت: یک قطره اشک چشمت به در هنگام دفن، روی صورتم افتاد و این همان قطره اشک شماست که دارد می‌درخشد....**

برشی از زندگی فرمانده لشگر محمد رسول الله تهران ،شهیدرضا چراغی
منبع: کتاب وقتی فرمانده ها از ما جلوترند, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
ابراهیم همت

فرمانده محبوب، لشگر۲۷ محمدرسول الله(ص)

یک بار که آمده بود «شهرضا» گفتم: مادر بیا این جا یک خانه برایت بخریم و همین‌جا زندگی‌ات را سر و سامان بده! گفت: حرف این چیزها را نزن مادر، دنیا هیچ ارزشی ندارد! گفتم: آخر این کار درستی است که دائم زن و بچه‌ات را از این طرف به آن طرف می‌کشی؟ گفت: مادر جان! شما غصه مرا نخور. خانه من عقب ماشینم است. پرسیدم: یعنی چه خانه‌ات عقب ماشینت است؟ گفت: جدی می‌گم؛ اگر باور نمی‌کنی بیا ببین! همراهش رفتم. در عقب ماشین را باز کرد. وسایل مختصری را توی صندوق عقب ماشین چیده بود: سه تا کاسه، سه تابشقاب، سه تا قاشق، یک سفره پلاستیکی کوچک، دو قوطی شیر خشک برای بچه و یک سری خرده ریز دیگر. گفت: این هم خانه. می‌بینی که خیلی هم راحت است. گفتم: آخه مادر این طوری که نمی‌شود. گفت:

«دنیا را گذاشته‌ام برای دنیادارها، خانه هم باشد برای خانه‌دارها!»

...نشسته بود گوشه اتاق و ساکت بود. من هم ساکت بودم. تنها صدایی که گاهی توی اتاق می‌پیچید، صدای به هم خوردن اسباب‌بازی‌های مهدی بود. داشت بازی‌اش را می‌کرد و ذوق می‌کرد. مهدی یک‌دفعه بلند شد و رفت طرف ابراهیم. حاجی صورتش را از مهدی برگرداند و نگاهش را دوخت به دیوار کناریش. آمدم بگویم: «چرا با بچه این‌جوری می‌کنی!»، دیدم چشم‌هاش تر است و لب‌هاش می‌لرزد. دل من هم لرزید. حس کردم این‌بار آمده که دیگر دل بکند و برود...

روایتی از همسر و مادر سردار سرلشگر، شهید ابراهیم همت
منبع: کتاب همت خورشید خیبر, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
حسن باقری
استراتژیست نظامی و نابغه دفاع مقدس

نهم بهمن ماه مصادف است با شهادت جوانی که رهبر انقلاب از او تعبیر به «استراتژیست نظامی» کرده است. غلامحسین افشردی یا بهتر بگوییم شهید حسن باقری، «جوان مؤمن انقلابی» بود که امام خامنه ای، در توصیف ایشان چنین گفته‌اند:

«شهید حسن باقری بلاشک یک طراح جنگی است. هرکس منکر این معنا باشد، اطلاع ندارد؛ و الا کسی اطلاع داشته باشد، خواهد دید که واقعا این جوان بیست و چند ساله یک طراح جنگ است. کی؟ در سال ۱۳۶۱؛ کی وارد جنگ شده است؟ در سال ۱۳۵۹. این مسیر حرکت از یک سرباز صفر به یک استراتژیست نظامی، یک حرکت بیست ساله، بیست و پنج ساله است؛ این جوان در ظرف دو سال این حرکت را کرده است!»

«حسن واقعاً یک رهبر بود. تعبیرم این است که او بهشتیِ جنگ بود؛ یعنی همان نقشی که مرحوم بهشتی برای انقلاب و امام داشَت، حسن باقری همان نقش را برای جنگ و جبهه داشت. قطعاً همه‌ی فرماندهان قدیمی جنگ نظرشان این است که اگر حسن زنده می‌ماند، در وضعیت جنگ قطعاً تأثیر داشت. او پرورش‌دهنده‌ی همه‌ی ما بود.»

حسن باقری مسئله‌ای در نظریه‌اش مطرح کرده که بسیار مهم است و در هیچ ارتشی مطرح نیست. حسن باقری می‌گوید: ما هدف مان از عملیات، کشتار و انهدام دشمن نیست. باید تلاش کنیم از دو طرف کشته نشوند؛ چراکه نیروهای عراقی برای آینده‌ی انقلاب اسلامی عراق مفیدند...

سردار سرلشگر شهید حسن باقری، فرمانده اطلاعات و جانشین نیروی زمینی سپاه
منبع: کتاب نوآوری های شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
نورعلی شوشتری
قائم مقام نیروی زمینی سپاه

درعملیات مرصاد به توصیه مقام معظم رهبری، مسئولیت این عملیات را شوشتری برعهده گرفت و به نقل از شهید صیاد فرماندهی خوبی هم به نمایش گذاشت... امام خمینی: خطاب به شوشتری در عملیات مرصاد می فرمایند: در این دنیا که نمی توانم کاری بکنم. اگر آبرویی داشته باشم در آن دنیا قطعاً شما را شفاعت خواهم کرد. شوشتری حتی برای خانواده اعدامی ها هم کار می کرد و می گفت: اگر کسی اعدام شده، خانواده او چه گناهی کرده است؟ به خانواده فقرا سرکشی می کرد و مشکلات آنهارا نیز برطرف می کرد، به طوری که بعد از شهادت شان در هر کجا تا اسم شوشتری را میآوردیم، مردم زار زار گریه می کنند و می گفتند، پدر خود را از دست دادیم... سرداران شوشتری و رجب‌علی محمدزاده و ده نفر از برادران شیعه و سنی در یک حادثه تروریستی توسط عوامل استکبار جهانی در شهرستان سرباز استان سیستان و بلوچستان در موقع دیدار با سران طایفه ی بلوچ به شهادت رسید...**دیروز از هرچه بود گذشتیم، امروز از هرچه بودیم گذشتیم. آنجا پشت خاکریز بودیم و اینجا در پناه میز. دیروز دنبال گمنامی بودیم و امروز مواظبیم نام مان گم نشود. جبهه بوی ایمان می‌داد و اینجا ایمان مان بو می دهد. آنجا بردرب اتاق مان می‌نوشتیم یا حسین (ع) فرماندهی ازآن توست؛ الان می نویسیم بدون هماهنگی وارد نشوید!؟ الهی نصیرمان باش تا بصیر گردیم، بصیرمان کن تا از مسیر برنگردیم... آزادمان کن تا اسیر نگردیم...**

برشی از زندگی سرلشگر شهید، نورعلی شوشتری
منبع: کتاب مردم داری ومردم یاری شهدا، ناصر کاوه



سرلشگر شهید
محمد حسن قاسمی طوسی
قائم مقام لشگر ۲۵ کربلا مازندران

قبل از عملیات والفجر ۸ بیشترین معابر دسترسی به دشمن روی رودخانه اروند توسط طوسی و نیروهای تحت امرش شناسایی گردید.طوسی چندین نوبت به لحاظ حساسیت عملیات شخصاً لباس غواصی پوشید و ساحل و خط دشمن را دقیقاً شناسایی و برای عبور لشکر و دیگر نیروهایی که قرار بود از خط لشکر ۲۵ کربلا عبور نمایند، علامت‌گذاری نمود. در مرحله گرفتن سر پل در این عملیات تاریخی با شجاعت و شهامت خاص به همراه تعدادی از رزمندگان لشکر از رودخانه وحشی اروند عبور کرد و غواصان موج اول توانستند تحت فرماندهی مستقیم طوسی در نبرد قهرمانانه‌ای مقر حزب بعث عراق در شهر فاو و همچنین مقر فرماندهی تیپ۱۱ را تصرف نمایند، که با این اقدام شجاعانه موجبات شکست مزدوران بعثی در شهر فاو فراهم گردید و در ادامه آنها پرچم متبرک بارگاه امام رضا(ع) را بر روی مناره مسجد شهر فاو به نشانه این پیروزی بزرگ و امدادهای الهی به اهتزاز در آمد...

طوسی که دو برادر دیگرش هم در دوران دفاع مقدس به شهادت رسیدند، در ۱۸ فروردین ۱۳۶۶ در ۲۹ سالگی در شلمچه به شهادت رسید شهید قاسم سلیمانی، شهید طوسی را الگوی عینی مدافعان اسلام توصیف می کرد و می گفت: شاید آنقدر که من در وصف حماسه و ایثار سردار طوسی می دانم حتی بستگان وخانواده ایشان نمی دانند...

"آیت‌الله طبرسی نماینده ولی‌فقیه و نماینده مجلس خبرگان" "شهید طوسی را "ابوالفضل مازندران" می‌نامیدند".

برشی از زندگی سردار سرلشگر، شهید محمد حسن قاسمی طوسی
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
حسین املاکی
قائم مقام لشگر ۱۶ قدس گیلان

رشادت های املاکی در منطقه باعث شد تا پس از پیوستن به تیپ ۲۵ کربلا در واحد اطلاعات و عملیات فرماندهی محور یکم این لشگر را بر عهده گیرد و در عملیات مختلفی شرکت کرد. املاکی در سال ۶۴ بنا به نیاز منطقه و توصیه فرماندهی سپاه به لشگر قدس گیلان رفت و با تقویت واحد اطلاعات و عملیات تیپ ، طراحی عملیات والفجر ۹ را انجام داد و توانست موفقیت های زیادی را در این نبرد تقدیم ایران اسلامی کند...

سرانجام این دلاور شجاع اسلام در ۹ فروردین سال ۱۳۶۷ در عملیات والفجر ۱۰ در منطقه عمومی سید صادق، شانه دری برروی ارتفاعات (بانی‌بنوک) بهمراه یاران و همرزمان خود در اثر بمب باران شیمیایی بعثی ها به شهادت رسید...حسین املاکی حسینی زیست و حسینی شهید شد و شهادتش الگو و درسی فراموش ناشدنی شد به نام ایثار به امت عزیز اسلامی... چرا که در هنگام بحبوحه جنگ و نبرد و آتش حملات و شیمیایی دشمن املاکی به بسیجی‌ای که ناله و استمداد و کمک می‌طلبید، ماسک صورتش را برداشت و بصورت بسیجی بست و در نهایت هر دو شهید شدند هم بسیجی و هم حسین املاکی... **امام خامنه ای در رابطه با ایثار فوق العاده شهید املاکی فرمودند: شهیداملاکی شما،که توی میدان جنگ شیمیایی زدند و خودش هم آنجا در معرض شیمیایی بود، بسیجی بغل دستش ماسك نداشت، شهید املاکی ماسك خودش را برداشت بست به صورت بسیجی همراهش..."قهرمان یعنی این"...**

برشی از زندگی سردار سرلشگر، شهید حسین املاکی
منبع: کتاب ایثارگری شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
احمد متوسلیان
اولین فرمانده شهید راه قدس

احمد متوسلیان در ۵شهریور۱۳۵۷دستگیر شد و در زندان فلک الافلاک خرم آباد حدود ۲ماه در سلول انفرادی ممنوع الملاقات بود و در۷آذر۱۳۵۷، آزاد شد.پس از پیروزی انقلاب، مسئولیت تشکیل کمیته محله را بر عهده گرفت. با تشکیل سپاه به عضویت آن درآمد و به مقابله با گروهک‌های ضد انقلاب و تجزیه طلب پرداخت. پس از شروع غائله کردستان در اسفند ماه ۱۳۵۷ داوطلبانه عازم بوکان شدو بافرماندهی قاطع توانست با همکاری شهیدان بروجردی، کاظمی، همت و... مناطق بوکان، سقز، سنندج ، مریوان ، پاوه و دیگر مناطق را آزاد کند.به دستور فرماندهی کل سپاه، باشهید همت ودیگر فرماندهان، تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله را تشکیل داد. روز اول فروردین ۱۳۶۱ عملیات فتح‌المبین آغاز شد و تیپ محمد رسول‌الله به فرماندهی ایشان روز اول عملیات، توپخانه عراق را گرفتند. یکی از فرماندهان جنگ، درباره نقش حاج احمددر عملیات بیت‌المقدس می‌گوید: «اگر فرماندهی قاطع حاج احمد در روز اول عملیات بیت‌المقدس روی جاده خرمشهر اهواز نبود،عملیات با مشکلات زیادی مواجه می‌شد...

۱۲ روز پس از آزادی خرمشهر در۳ خرداد، تهاجم اسرائیل به جنوب لبنان آغاز شد.۲۰ خرداد سال ۱۳۶۱،تیپ ۲۷ با فرماندهی متوسلیان به لبنان اعزام شدند.در۱۴ تیر۱۳۶۱، اتومبیل سفارت ایران در لبنان حین عزیمت به بیروت در یک پست بازرسی متعلق به شبه نظامیان مارونی حزب کتائب، متوقف شد و در همان روز به نظر عده ای به شهادت رسیده است...

برشی از زندگی سرلشگر شهید ،حاج احمد متوسلیان
منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
حسن آبشناسان
فرمانده شجاع لشگر نوهد ارتش

حسن آبشناسان همراه بسیجیان عشایر که به آنان آموزش نظامی داده بود با تیم های ۱۰ نفره به واحدهای ارتش متجاوز حمله کرد و ضمن کشتن ۱۰ نظامی عراقی و انهدام تعدادی از تجهیزات آنها، ۷ تن از نیروهای متجاوز را به اسارت درآورد که اولین گروه از اسرای عراقی جنگ به شمار می آیند. آبشناسان، نخستین رزمنده مقاومت مردمی بود که از موتورسیکلت تیزرو استفاده کرد و این ابتکار را برای مقاصد نظامی رواج داد...

این فرمانده دلاور در سال ۱۳۶۲ به فرماندهی قرارگاه حمزه سید الشهدا (ع) در غرب کشور برگزیده شد و با همکاری شهیدان محمد بروجردی، ناصر کاظمی و محمود کاوه به سازماندهی نیروهای مشترک ارتش و سپاه همت گماشت و در کنار دیگر دلاورمردان ارتش و سپاه با تلاش شبانه روزی از هرگونه تردد و از فعالیت نیروهای ضدانقلاب درکردستان جلوگیری به عمل آورد...
حسن با کمک ۸ کلاه سبز ایرانی در منطقه دشت عباس چنان بلایی بر سر نیروهای عراقی آورد که رادیو عراق اعلام کرد؛ یک لشکر از نیروهای ایرانی در دشت عباس مستقر شده است. حسن طی نامه ای به صدام وی را به نبرد در دشت عباس فرا خواند. صدام یک لشگر به فرماندهی "ژنرال عبدالحمید" به منطقه دشت عباس فرستاد، "عبدالحمید" کسی بود که در اسکاتلند از حسن آبشناسان شکست خورده بود و هفتم شده بود. پس از نبردی نابرابر و طولانی عراقی ها شکست خوردند و حسن آبشناسان، شخصا ژنرال عبدالحمید را به اسارت گرفت...

برشی از زندگی امیر سرلشگر شهید، حسن آبشناسان
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
سید محمد حجازی
سردار پرافتخار سپاه

۱۴سال مدیریت حجازی در نیروی مقاومت بسیج، ۴سال به‌عنوان معاون هماهنگ‌کننده و ۱۰سال در جایگاه فرماندهی، زمانی کافی برای یاران و همکاران اوست که بتوانند قضاوت درستی درباره مدیریت شهید حجازی داشته باشند... مدیریت اقناعی، مدیریت حب بنیان، مدیریت راهبردی، مدیریت اقتضایی و مدیریت حکیمانه ازجمله مفاهیمی است که در تجربه کار با حجازی بیان شده است.... ۷سال فرماندهی سیدمحمد در سپاه لبنان و نیروی قدس نیز از مسئولیت های پر اهمیت حجازی است، که دست‌اندرکاران امر هم سخن هستند که در زمان فرماندهی سید محمد نیروی مقاومت حزب الله لبنان به رشد تکاملی، و به خصوص در زمینه قدرت موشکی به اوج اقتدار رسید. آنجایی که سردار حجازی قبول می‌کند ازجانشینی فرماندهی کل سپاه دست بکشد و به سپاه لبنان و در مقام جایگاهی که زیر مجموعه سپاه قدس بود، برود، یعنی یک سیر نزولی را طی می‌کند و این نشات گرفته از ایمان و تواضع سردار حجازی بود. سردار حجازی در شامگاه یکشنبه ۲۹ فروردین سال ۱۴۰۰ در لحظه افطار پنجمین روز از ماه مبارک رمضان براثر عارضه شیمیایی به یادگار مانده از دوران دفاع مقدس، به شهادت رسید...

امام خامنه‌ای از سردار حجازی با القاب «سردار پرافتخار» و «مجاهد فی سبیل الله» نام بردند که «در مسئولیت‌های بزرگ و اثرگذار در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خدمت کرده و در همه آن‌ها، سربلند و موفق بوده است.»

برشی از زندگی سردارشهید، سید محمد حجازی
منبع: کتاب مدیریت بسیجی و جهادی، ناصر کاوه



سرلشگر شهید
احمد سوداگر
امام خمینی: خدا شما را تائید کند

...در ابتدای سال۱۳۶۵ با تشکیل قرارگاه قدس به مسئولیت اطلاعات قرارگاه قدس منصوب شد و بعد از جنگ مسئولیت‌هایی همچون جانشینی فرماندهی لشکر ۷ ولی‌عصر (عج)، فرماندهی لشکر ۸ نجف و لشکرهای ۲۵ کربلای مازندران، ۲۷حضرت رسول (ص) و مسئولیت اطلاعات نیروی زمینی سپاه را بر عهده داشت و در سال ۱۳۸۴ پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس را تأسیس و از خدمات ماندگارش به تصویب رساندن تدریس علوم ۸سال دفاع مقدس در دانشگاه های کشور بود...

شهید سوداگر در عملیات پیروزمندانه فتح المبین، که یکی از بزرگترین عملیاتهای دوران دفاع مقدس بشمار می‌آید، شناسایی های متعدد، دقیق، تخصصی و گزارشات کامل سوداگر و همرزمانش در واحد اطلاعات، منجر به دستیابی سریع رزمندگان به سایتهای ۴ و ۵ که از نقاط بسیار مهم منطقه به شمار می‌آمدند، گردید. شناسایی منطقه عملیاتی والفجر ۸ در فاو،تحت مسئولیتش انجام گرفت وخودش شخصاً شرایط اروند رود، معابر و راهکارها را بررسی و درآماده سازی منطقه، تلاش بسیار نمود...

شهید احمد سوداگر در سال اول جنگ درخط مقدم بر اثر انفجار مین از ناحیه پا مجروح و قطع عضو شد. همچنین در عملیات والفجر ۸ دچار عارضه شیمیایی شد.سرانجام احمد سوداگر در۲۱ بهمن ماه ۱۳۹۰ بر اثر صدمات و جراحات ناشی از جنگ و ۸۲ درصد جانبازی و ۱۲ بار مجروحیت و بیش از۲۰ بار عمل جراحی در تهران، به درجه رفیع شهادت نائل آمد...

برشی از زندگی سرلشگر شهید، احمد سوداگر
منبع: کتاب ایثارگری شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
محمد جهان آرا
فرمانده محبوب سپاه خرمشهر

هنگامیکه قرار بود به سرپرستی سید علی اندرزگو به سوریه و اردوگاه‌های مقاومت فلسطین سفر کندبه دلیل کشتار مردم تهران در میدان ژاله در ۱۷شهریور ۱۳۵۷ از سفر بازماند. در پاییز ۱۳۵۷ در پی اعزام تانک‌های ارتش به خیابان‌های اهواز، گروه منصورون تصمیم به دفاع مسلحانه از تظاهر کنندگان می‌گیرد.اعضای گروه دریکی از این درگیری‌ها با نیروهای زرهی، حدود ۳۰ نفر از نیروهای ارتش شاهنشاهی را مجروح کردند.بعد از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ جهان‌آرا به خرمشهربازگشت... جهان آرا وهمفکرانش درخرمشهر گروهی بنام کانون فرهنگی_نظامی انقلابیون خرمشهر را تشکیل دادند.در سال ۱۳۵۸ فرماندهی سپاه خرمشهر را به عهده گرفت و هم‌زمان جهاد سازندگی خرمشهر را نیز پایه‌گذاری کرد. با شروع جنگ ایران و عراق، در کنار مردم این شهر، از خرمشهر دفاع کرد. بعد از سقوط خرمشهر و عزل بنی‌صدر به دنبال بازپس‌گیری آبادان از نیروهای ارتش عراق بود...

در تاریخ ۷ مهر ۱۳۶۰ جهان‌آرا و تعدادی از فرماندهان بر اثر سقوط هواپیمای حامل آنها، همگی شهیدشدند. هدایت الله پدر شهیدان جهان آرا، ۱۳ فرزند داشت،۶دختر و ۸پسر، ایشان نقل می کندکه محمد۲سال زندگی مخفی داشت وتوی کوره‌پزخانه‌ها می‌رفت و با دهن روزه آجر خالی می‌کرد، به خاطر همین بدن قوی و محکمی داشت و خسته نمی‌شد...محمد جهان آرا در وصیتنامه اش نوشته، از روزی که جنگ آغاز شد تا لحظه‌ای که خرمشهر سقوط کرد، یکماه بطور مداوم کربلا را می‌دیدم...

برشی از زندگی سردار شهید، محمد جهان آرا
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



سرلشگر شهید
یوسف کلاهدوز
قائم مقام فرمانده کل سپاه

اوایل ازدواجمون بود و هنوز نمی تونستم خوب غذا درست کنم. یه روز تاس کباب بار گذاشتم و منتظر شدم تا یوسف از سر کار بیاد. همین که اومد، رفتم سر قابلمه تا ناهارو بیارم ولی دیدم همه سیب زمینی ها له شده. خیلی ناراحت شدم. یه گوشه نشستم و زدم زیر گریه!؟ وقتی فهمید واسه چی گریه می کنم، خنده اش گرفت. خودش رفت غذا رو آورد سر سفره. اون روز آن قدر از غذا تعریف کرد که اصلاً یادم رفت غذا خراب شده...

چیزی به اذان صبح نمانده بود که صدای هواپیما آمد. با فرودگاه تماس گرفت. جواب دادند، دو فروند هواپیمای سی ۱۳۰ از تهران آمده، یوسف کلاهدوز هواپیما را از ارتش گرفته بود. چند ساعت طول کشید تا رحیم صفوی و ۲۰۰ نفر نیروی پاسدار و بسیجی آماده شوند. ساعت ۱۰ صبح هواپیماها از روی باند بلند شدند و اولین نیروها را کلاهدوز به کردستان رساند... روزی جلوی آئینه بود ودندان‌هایش را میدید مرا صدا زد و گفت: بیا دندان‌های مرا ببین! گفتم: حالا چه وقت مزاح است. رفتم و دندان‌هایش را دیدم. گفت: شکل آنها را خوب به خاطر بسپار. از حرفش تعجب کردم و گفتم: چرا؟ گفت: جنگ است دیگر، اگر یک وقت اتفاقی افتاد، شاید مجبور شوید از روی دندان‌هایم مرا شناسایی کنید، چون دندان عضو سختی است و آسیب کمتری می‌بیند... آن روز به همین منوال گذشت.

وقتی پیکر متلاشی شده و سوخته اش را از لای آهن پاره‌های هواپیما بیرون کشیدند، دندان‌هایش تنها عضوی بود که یوسف با آن شناسایی شد...

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید، یوسف کلاهدوز
منبع: کتاب همسرداری شهدا, ناصر کاوه



فرمانده جـ ر حسین(ع)

دائیش تلفن کرد و گفت: حاج حسـ ـی تیکـــه پاره رو تخـــت بیمارستـــان افتاده، شما همین طور نشستین؟... گفتم: نه خودش تلفن کرده و گفته دستش یه خراش کوچکی برداشته و پانسمان می کنه میاد خونه. گفته شما نمی‌خواد بیایـــن. خیلـی هم سرحـــال بود.گفت: چی رو پانسمـــان می‌کنه؟ دست حسین قطع شده؟شب رفتیـــم بیمارستان. به دستش نگاه کردم و گفتـــم: "خـــراش کوچیـک". خندید و گفت:

دستـم قطع شده، سـرم که قطع نشده...

دو تا دور نشسته بودیم. نقشه آن وسط پهن بود. حسین گفت: تا یادم نرفته اینو بگم اون جا که رفته بودیم برای مانور؛ یه تیکه زمین بود. گندم کاشته بودن . یه مقدار از گندم ها از بین رفته. بگید بچه ها ببینن چه قدر از بین رفته ، پولشو به صاحبش بدین...

بعد خواندن عقد، امام خمینی یک پول مختصری به شان داد، تا با هم بروند مشهد، ماه عسل... حاج حسین خرازی، فرمانده لشگر ۱۴ امام حسین(ع)، پول را پس داده بود به حاج احمد آقا ؟ حسین خرازی گفته بود: جنگ تموم بشه ، زیارت هم میریم. با خانمش دوتایی رفتند اهواز...

در لشگر امام حسین(ع) اصفهان، چند نوع غذا داشتیم.غذای عقبه ،غذای منطقه ی عملیاتی، غذای خط مقدم!؟ هر چی به خط مقدم غذا نزدیکتر می شد، غذا بهتر بود. دستور حاج حسین خرازی فرمانده لشگر بود، بهترین غذا برای بچه های خط مقدم است...

برشی از زندگی سردار سرلشگر، شهید حسین خرازی
منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهدا, ناصر کاوه



شهید
مسعود منفرد نیاکی
همه سربازان من هستند

سید مسعود درجریان نهضت انقلاب اسلامی، درحالی فرمانده تیپ ۳لشکر۸۱زرهی بود، توانست با درایتی که داشت ، یگان تحت امر خود را از درگیری‌ها علیه مردم دور نگه دارد و پس از پیروزی انقلاب نیز، خود را وقف دفاع از انقلاب اسلامی کرد و در سال ۱۳۵۹ فرمانده لشکر ۸۸ زرهی زاهدان شد...

شهید منفرد در دوران ۸سال جنگ نیز خود را وقف جبهه‌های نبرد حق علیه باطل کرد و در مسئولیت‌هایی همچون فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی اهواز، فرماندهی قرارگاه فتح و فرماندهی گردان مشترک دریا_ساحل در بندرعباس خدمات شایانی به جبهه‌ها کرد و در عملیات‌های بزرگ نیز نقش مؤثری داشت....

پدرمان خیلی به خواهرکوچک مان علاقه داشت. خواهرکوچکم در نوجوانی به سرطان استخوان مبتلا شد و بیماریش شدت گرفت و همه از او قطع امید کردند. به پدر اطلاع دادیم که دخترش آخرین روزهای عمرش را طی می کند و هر چه زودتر خودش را برای آخرین دیدار به تهران برساند. اما پدر قبول نکرد که بیاید!؟ پدرم در آن موقع فرمانده لشگر بودند و در عملیات شرکت داشت و در جواب اصرارهای مادرم گفت: الان عملیات است و این سربازانی که الان در حال جنگ هستند، همه شان فرزندان من هستند، الان من وظیفه دارم کنار آنها باشم و همراه شان بجنگم.... خواهرکوچکم در ۱۶سالگی فوت کردند و پدرم تا دو ماه هم نتوانست به خانه برگردد...

برشی از زندگی امیر سرلشگر، شهید مسعود منفرد نیاکی
منبع: کتاب به رنگ عشق, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
حسین خلعتبری

مرد افسانه ای آسمان

حسین خلعتبری، قهرمانی جاودانه در تاریخ جنگ ایران و عراق، در ۷ آذر ۱۳۵۹ در عملیات مروارید، بر فراز خلیج فارس، نامش را جاودانه ساخت. در این عملیات شجاعانه، خلعتبری موفق شد ۴۸ افسر عالی‌رتبه و دو ژنرال عراقی را از بین ببرد و نیروی دریایی عراق را با نابودی ناوهای اوزا به زانو درآورد. با این اقدام، خسارتی معادل ۲۴۰ میلیون دلار به رژیم بعث وارد کرد. از آن پس، شهید حسین خلعتبری به "شکارچی اوزا" شهرت یافت.با نزدیک شدن نوروز ۱۳۶۴، هنگامی که همه در فکر دیدار با خانواده های خود بودند، حسین خلعتبری تصمیمی متفاوت گرفت. وقتی دوستانش پرسیدند چرا به مرخصی و خانه نمی‌رود،حسین اینگونه پاسخ داد: "در این شرایط بحرانی، مردم به کمک ما نیاز دارند. وجدانم اجازه نمی‌دهد آنان را تنها بگذارم."

در نخستین روز عید، حسین از کنار سفره هفت‌سین، به پروازی دیگر دست زد؛ این بار به سوی آسمان ابدیت. پس از اصابت موشک دشمن، همچون مولایش حسین(ع)، بی‌سر به شهادت رسید و خاموش شد.در بخشی از وصیت‌نامه‌اش آمده است: "اگر ذره‌ای از خاک وطنم به پوتین دشمن چسبیده باشد، آن را با خونم می‌شویم و مرگ در این راه افتخار است..."

پس از شهادت حسین خلعتبری، مجلات جنگی آمریکا حسین خلعتبری را نابغه‌ای در هدایت اف-۴ معرفی کردند. در سال ۲۰۰۶، خلعتبری به‌عنوان بهترین خلبان اف-۴ جهان شناخته شد. شهید حسین خلعتبری گفته بود:

"ما در اوج مظلومیت جنگیدیم و هرگز تسلیم نشدیم."

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید حسین خلعتبری
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
ولی الله چراغچی
قائم مقام لشگر پنج نصر خراسان

شهید چراغچی مسجدی، قائم مقام فرمانده لشکر ۵ نصر از قدرت برنامه‌ریزی و طراحی بی‌نظیری برخوردار بود به گونه ای که در عملیات بستان، طرحش برای تصرف آنجا مورد توجه و تصویب تمامی فرماندهان قرار گرفت... در۱۰ دی ۱۳۶۱خدمت امام خمینی (ره) رسیدیم و ایشان خطبه عقدمان را جاری کردند...

هر وقت ولی الله از جبهه میآمد، پدرش گوسفند قربانی می کرد و ولی الله از این موضوع ناراحت بود و می گفت چرا برای سلامتی من خون می ریزید، باید برای سلامتی امام زمان (عج) قربانی کرد. مادر شهید ولی الله، ۵ فرزند پسر داشت. در زمان جنگ، هم زمان سه فرزند ایشان در جبهه بودند. شهید به ایشان می گفت مادر باید خمس پسرانت را بپردازی و با شهادت ایشان آن خمس پرداخت شد...

چراغچی در دوران جنگ به صورت مداوم در جبهه حضور داشت تا اینکه ۲۴اسفند۱۳۶۳ در عملیات بدر در جاده خندق از ناحیه جمجه مجروح شد و۲۱روز در کما بود و ۱۸فروردین ۱۳۶۴ به شهادت رسید. ولی الله هیکلی تنومند و قوی داشت. گاهی از جبهه که می آمد، برایم فیگور ورزشی می گرفت و من می گفتم:«جبهه به شما ساخته است» بعد از صحبت من خموده می شد، دست به پهلویش می زد و می گفت تا «تا اینها آب نشود خدا من را قبول نمی کند». این اتفاق افتاد و در چند روزی که در اتاق ICU بود، جثه اش استخوانی شده و از آن هیکل تنومند چیزی باقی نمانده بود...

برشی از زندگی سردار سرلشگر، شهید ولی الله چراغچی
منبع: کتاب ایثارگری شهدا، ناصر کاوه



سرلشگر شهید
سید علیرضا یاسینی
رئیس ستاد و معاون هماهنگ کننده نیروی هوایی ارتش

امام خامنه ای: در مراسم این شهید یاسینی فرمودند: فقدان بزرگی بود؛ نه فقط برای شما برای من هم اینطور بود. ولی خب چاره ای نیست باید تحمل کرد. شهید یاسینی مردی مومن، پرتلاش، صادق و صمیمی بود و خود همین‌ها موجب شده بود که به ایشان امیدوار باشم. در این حوادث سخت است که جوهر ما آشکار می‌شود و نیروها و توانایی های درونی ما آشکار می‌شود...

بخشی از وصیت‌نامه شهید یاسینی: من یک خلبان هستم. سالها از بیت المال برایم هزینه کرده اند تا به اینجا رسیده ام. حال وظیفه دارم که دینم را ادا کنم. مگر نه اینکه همواره آرزو کرده ایم که ای کاش در واقعه عاشورا می بودیم و فرزند زهرا(س) را یاری می کردیم؟اکنون زمان آن فرا رسیده و همگان مکلفیم که برای لحظه ای روح خدا را تنها نگذاریم. بنابرین از من انتظار نداشته باشید که بیش از این درکنارتان باشم. به یقین اجر شما نیز که به تربیت فرزندان و امور خانه همت می گمارید و زمینه را برای حضور بیشتر ما در صحنه فراهم می کنید نزد خدا محفوظ خواهد بود... خانواده یاسینی یک شهید و یک جانباز را نیز تقدیم انقلاب اسلامی نموده است. شهید رضا یاسینی که در سن ۱۷ سالگی در چزابه به شهادت رسید و عباس یاسینی که جانباز قطع عضو می باشند... یاسینی با شروع جنگ از جمله خلبانانی بود که در عملیات ۱۴۰ فروندی در حمله به خاک عراق نقش مهمی ایفا کرد. شهید یاسینی رئیس ستاد و معاون هماهنگ‌کننده نیروی هوایی ارتش بود...

برشی از زندگی امیر سرلشگر، شهید سید علیرضا یاسینی
منبع: کتاب وقتی فرمانده ها از ما جلوترند، ناصر کاوه



سرلشگر شهید
علی اکبر شیرودی
سیمرغ پهنه آسمان ایران

هنگامیکه شنید بنی صدر دستور داده پادگان تخلیه و انبار مهمات منهدم شود، از دستور سرپیچی کرد و به دو خلبانی که با او همفکر بودند گفت: «ما می‌مانیم و با همین دو بالگردی که در اختیار داریم مهمات دشمن را می‌کوبیم و مسئولیت تمرد را می‌پذیریم»شیرودی به عنوان تنها موشک انداز پیشاپیش شهیدسهیلیان به قلب دشمن یورش برد. شجاعت و ابتکار عمل این شهید نه تنها در سراسر کشور، بلکه در تمام خبرگزاری‌های مهم جهان منعکس شد...**بنی‌صدر برای حفظ ظاهر، دو هفته بعد به او ارتقاء درجه داد، اما شیرودی درجه تشویقی را نپذیرفت و طی نامه‌ای به فرمانده هوانیروز کرمانشاه در ۹مهر۱۳۵۹چنین نوشت:«اینجانب خلبان پایگاه هوانیروزکرمانشاه می‌باشم و تاکنون برای احیای اسلام و حفظ مملکت اسلامی در کلیه جنگ‌ها شرکت نموده‌اند، منظوری جز پیروزی اسلام نداشته‌ام و به دستور رهبر عزیزم به جنگ رفته‌ام؛ لذا تقاضا دارم درجه تشویقی که به اینجانب داده‌اند، پس گرفته و مرا به درجه ستوانیار سومی که بوده‌ام ، برگردانید!؟»...** خبرنگاران با اشتیاق منتظر آمدن خلبانی بودند که بیشترین پرواز جنگی با بالگرد را در جهان داشت... خبرنگار ژاپنی پرسید: شما تا کی حاضرید بجنگید؟! شیرودی سرش را بالا گرفت و گفت: ما برای خاک نمی جنگیم، ما برای حفظ اسلام می جنگیم. تا هر زمانی که اسلام در خطر باشه، خواهیم جنگید. این را گفت و رفت... خبرنگاران گفتند کجا!؟ شیرودی گفت: وقت نمازه، نماز...

برشی از زندگی امیر سرلشگر خلبان، شهید علی اکبر شیرودی
منبع: کتاب نمازهای اول وقت و نماز شب شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
عباس دوران
افسانه ای تکرار نشدنی آسمان ایران

دوران در ۷ آذر ۱۳۵۹ در عملیات «مروارید» حماسه‌ای بزرگ آفرید و به کمک خلبان شهید حسین خلعتبری، پنج فروند ناوچه عراقی را در حوالی اسکله الامیه و البکر منهدم ساخت و بقایای آن را به قعر خلیج فارس فرستاد. به گفته یکی ازهمرزمان خلبانش در یکی ازنبردهای هوایی که فرماندهی دو فروند هواپیما را به عهده داشت، به مصاف ۹ فروند از جنگنده‌های دشمن رفت و با ابتکارعمل ومهارتی خاص،یک فروندازهواپیماهای دشمن را سرنگون و۸ فروند هواپیمای دیگر را مجبور به فرار از آسمان میهن کرد... ناامن نشان دادن بغداد تنها راه جلوگیری از برگزاری اجلاس سران غیر متعهدها در عراق بود. اگر کنفرانس سران در بغداد برگزار می‌شد صدام به مدت ۸سال ریاست آن را به عهده می‌گرفت. در این عملیات، نیت زدن شهر بغداد و مناطق مسکونی نبود بلکه قرار بود با حمله به پالایشگاه "الدوره" بغداد و کوبیدن نقاط حساس آن و شکستن دیوار صوتی، فقط یک جو روانی و ترس ایجاد شود. **صبح روز ۳۰ تیرماه ۶۱ خلبان شهید عباس دوران که در تعداد پرواز جنگی در نیروی هوایی رکورد داشت و عراق برای سرش جایزه تعیین کرده بود، پس از بمباران پالایشگاه بغداد، هواپیمایش را که آتش گرفته بود به هتل محل برگزاری اجلاس سران غیر متعهدها کوبید و با شهادت خود، کاری کرد که اجلاس سران غیر متعهدها به علت فقدان امنیت در بغداد برگزار نشد... پیکر پاک شهید دوران به همراه ۵۷۰ شهید دیگر در ۲ مرداد۱۳۸۱ به میهن بازگشت...**

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید عباس دوران
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



فرمانده نیروی هوایی ارتش

اگر ابتکارهای بزرگانی چون ستاری نبود قطعاً راه دفاع هوایی کشور مسدود می‌شد. ایجاد شبکه‌ای منسجم و هماهنگی از رادارها که صدها رادار کوچک و بزرگ را شامل می‌شد، ایده نوآورانه‌ای از ستاری بود که موجب شد ضمن کاهش هزینه‌ها، روند دفاع هوایی کشور دچار خلل نشود. در عملیات بزرگ فتح‌المبین و بیت‌المقدس استفاده از سامانه پدافند هوایی هاگ، برای نخستین‌بار و به ابتکار ستاری به‌صورت مستقل عملیاتی شد. یعنی با استفاده از رادار متصل به سامانه، کاری شد که شبکه‌ای درهم تنیده و متشکل ازچندین رادار تصویری گسترده از آسمان کشور ارائه دهد...

ستاری بهترین راه را انتخاب کرد که این راه، خودکفایی هرچه بیشتر نیروی هوایی بود شهید ستاری علاوه بر ممانعت از خروج اعتبارات نیروی هوایی، به افزایش توان تولیدی و خدماتی می‌پرداخت و همواره با کنترل درآمدهای حاصل از این قبیل فعالیت‌ها،از آن بعنوان پشتوانه‌ای برای اجرای برنامه‌های سازندگی استفاده کرد.ستاری ماسک خود را در عملیات خیبر دربمباران شیمیایی به پیرمردی تقدیم کرد که راننده لودر بود و تا زمان شهادتش براثر این اقدام از شامه بویایی بی بهره شده بود واین موضوع راتا پایان عمرش مخفی می‌کرد... امیر سرلشگر منصور ستاری فرمانده نیرو هوایی ارتش،در۱۵ دی ۱۳۷۳ در سانحه سقوط هواپیما در نزدیکی فرودگاه اصفهان به همراه تعدادی از افسران بلند پایه نیروی هوایی و همرزمانش به درجه رفیع شهادت نائل آمد...

برشی از زندگی امیر سرلشگر، شهید منصور ستاری
منبع: کتاب نوآوری های شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
مجید بقایی

مسئول قوای یکم کربلا

شهیددکترمجیدبقایی پس ازعملیات رمضان به سمت معاون شهید حسن باقری در فرماندهی قرارگاه کربلا منصوب شد. بعد از عملیات محرم بود که پس از آنکه باقری جانشین نیروی زمینی سپاه شد، مسئولیت قوای یکم کربلا را به عهده گرفت.بقایی معتقد بود که گروه گرایی برای انسان تعصب و عجز فکری به وجود می‌آورد و می‌گفت:

شما فقط ببینید امام خمینی (ره) چه می‌گوید، از ایشان تبعیت کنید... در مبارزات سیاسی و مذهبی هرگز خودسرانه عمل نمی‌کرد و سعی بر این داشت که مبارزاتش در مسیر مکتب باشد، در واقع، انقلابی بودن مجید با مکتبی بودنش قرین بود و سعی می‌کرد در زندگی، کار و مبارزه، با جواز شرعی عمل کند. بقایی علاقه عجیبی به نیروهای بسیج مردمی داشت و هرجا مشکلی پیش می‌آمد از آنها دفاع می‌کرد. رفتار مجید با بسیجی ها آمیخته با ملاطفت و مهربانی بسیار بود. بارها مشاهده می‌شد وقتی در مسیرش بسیجی‌ها را می‌دید، از ماشین پیاده شده و با آنها مصافحه می‌کرد. می‌گفت: یکی از رمزهای موفقیت ما قدردانی از نیروهای مردمی است... قبل از «عملیات والفجر» مقدماتی قرار شد که عده‌ای از مسئولان و فرماندهان نظامی جنگ، دیداری با امام خمینی داشته باشند، اما بقایی گفته بود که باید برای شناسایی این عملیات در منطقه بمانیم. روز ۹ بهمن مجید بقایی به اتفاق حسن باقری، توکل قلاوند در دیدگاه فکه به شهادت می رسند و سردار مرتضی صفارهم به سختی مجروح می شود...

برشی از زندگی سرلشگر شهید، مجید بقایی
منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
مصطفی اردستانی
معاون عملیات نیروی هوایی ارتش

داشت از مأموریت برمی‌گشت که بال هواپیمایش مورد اصابت قرار گرفت. می‌گفت: متوسل به حضرت زهرا (س) شدم. در همین حال کسی را مقابلم احساس کردم که گفت: «شما با خیالت راحت به پروازت ادامه بده». هواپیما را دوباره کنترل کردم، همه چیز عادی بود. فرمان هواپیما را دستم گرفتم و فرامینی را که تا قبل از این از دستم خارج شده بود را اجرا کردم. تا خود پایگاه گریه کردم. می‌گفت: ما هر چه داریم، از کَرَم فاطمه و اولاد اوست... پس از شهادت سرلشکر خلبان عباس بابایی که معاونت عملیات نیروی هوایی را عهده دار بود، شهید اردستانی به این سمت برگزیده شد و تا زمان شهادت (۱۳۷۳/۱۰/۱۵) عهده‌دار این مسئولیت مهم بود .سرلشگر خلبان، شهید اردستانی، در طول جنگ تحمیلی، همواره داوطلب مأموریتهای مشکل بود و بارها اتفاق می‌افتاد که در یک روز، هفت بار به خاک دشمن حمله می‌برد و بدون شک شهید اردستانی، با انجام دادن ۴۰۰ پرواز برون مرزی بر فراز خاک دشمن و ۱۷۲۴ ساعت پروازهای مختلف در خاک میهن اسلامی، یکی از قهرمانان جنگ به حساب می‌آید که چندین بار تا مرز شهادت پیش رفت تا سرانجام در تاریخ ۷۳/۱۰/۱۵ بر اثر سانحه هوایی، به همراه فرمانده نیروی هوایی، سرلشگر شهید منصور ستاری و چند تن دیگر از همرزمانش، به آروزی دیرینه‌اش رسید و به لقاء معبود پیوست .شهید اردستانی به هنگام شهادت ۴۶ سال سن داشت و از وی دو فرزند پسر و دو فرزند دختر به یادگار مانده است...

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید مصفی اردستانی
منبع: کتاب عنایت حضرت زهرا به شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
جواد فکوری

طراح بزرگترین عملیات های هوایی در جهان

شهید فکوری ۷خرداد سال ۱۳۵۹ فرمانده نیروی هوایی ارتش شد و در ۲۰شهریور سال ۱۳۵۹ نیز به‌عنوان وزیر دفاع در کابینه شهید رجایی منصوب شد.فکوری پس از حمله عراق به ایران نقش بی‌بدیلی در طراحی و اجرای عملیات‌های هوایی بزرگی همچون «کمان ۹۹»، «حمله به H۳» و عملیات «اوسیراک» داشت. این عملیاتهای هوایی که زیر نظر شهید فکوری انجام شد،جزو موفق‌ترین عملیاهای نیروهای هوایی مدرن هستند.فکوری همچنین درحفظ شهراستراتژیک دزفول و پشتیبانی از مدافعان شهر آبادان نقشی حیاتی را ایفا کرد...

بعد از شهادت همسرم فهمیدیم جواد سرپرستی شش خانواده را برعهده داشت. در پایگاه شیراز معماری به نام قبادی بود که برای نجات یک مقنی از چاه، خودش خفه شد... جواد از آشپز رستوران خواسته بود از همان غذایی که تیمسار و افسران می‌خورند به خانواده قبادی هم بدهند و خودش پول آن را حساب می کرد...از گذشته مرسوم بود برای حضورفرماندهان نیروی سه‌گانه‌ی ارتش، چندین دستگاه اتومبیل و موتور سوار، فرماندهی را همراهی می‌کردند...اولین روز ریاست شهید فکوری بر نیروی هوایی پس از خروج از منزل نگاهی به ستون محافظان انداخته و بی‌اختیار تبسمی بر لبانش نقش بست گفت: از این‌همه لطف و محبت تشکر می‌کنم؛ ولی این اسراف است، خواهش می‌کنم همه‌ی اتومبیل‌ها و موتورها بروند. همان لندرور کفایت می‌کند...

روایتی از همسر امیر سرلشگر خلبان، شهید جواد فکوری
منبع: کتاب نوآوری های شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
ایرج نصرت زاده
فرمانده شجاع و دلاور ارتش

در ۳۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۹ نصرت زاد که برای نظارت بر اعزام ستون، به سوی سه راهی سنندج سقز و سدقشلاق حرکت کرده بود، از کمین و درگیری ضدانقلاب بانیروهایش مطلع شد. ایرج بلافاصله با نیروهایی از گردان۱۱۶ برای تأمین ارتفاعات مشرف بر روستای مذکور حرکت کرد و پس از صعود به ارتفاعات و مشاهده صحنه، برای قطع درگیری و اجرای ضد کمین، از عناصر جلودار ستون درخواست آتش کرد. درخواست وی توسط توپخانه لشکر، پاسخ داده شد.. شهید نصرت زاد فرمانده تیپ که به اسارت ضدانقلاب درمیاد، مورد شدیدترین شکنجه ها از سوی کومله و دمکرات قرارگرفت و وقتی از او خواسته شد که با بی سیم دستور تخلیه و واگذاری پادگان سنندج را صادر نماید، این چنین با شجاعتی بی نظیر بانگ بر آورد که: من سرهنگ ستاد ایرج نصرت زاد ،جانم فدای ایران، درود بر رهبر انقلاب، زنده‌باد ارتش‌جمهوری‌اسلامی ایران، زنده‌باد فرماندهان گردان تیپ یکم، خدا حافظتان، نصرت زاد... **شهیدسرهنگ نصرت زاد، وضعیت خود را با بی سیم به لشکر مخابره کرد. ایشان در آخرین لحظات عمر خود درخواست اجرای آتش برای محل استقرار شخصی خود کرد تا بدین وسیله در آخرین لحظات هم باعث نابودی بیشتر ضد انقلاب شود... امام خامنه ای رهبر انقلاب، در خطبه های نماز جمعه سال ۱۳۵۹ که در تهران انجام شد، ازمقام شهدای کردستان و دلاوری و شجاعت شهید سرلشگر ایرج نصرت زاد که فرمانده تیپ یکم لشکر ۲۸ سنندج بود، تجلیل به عمل آوردند...**

برشی از زندگی امیر سرلشگر شهید، ایرج نصرت زاده
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



فرمانده عـ ـوایی ارتش

روزی به همراه عباس در جلو گردان پروازی قدم می‌زدیم. پس از صحبت‌در مورد فلسفه پوشیدن لباس ساده و بی پیرایه‌اش ازش سوال کردم. گفت: انسان باید غرور و منیت‌های خود را از میان بردارد و نفسش را تنبیه کند و از هر چیزی که او را به رفاه و آسایش مضر می‌کشاند و عادت می‌دهد پرهیز کند، تا نفس او تزکیه و پاک شود.عباس همیشه روزانه دو وعده غذا می خورد، صبحانه و شام. هیچ وقت ندیدم که ظهرها ناهار بخورد. من فکر می کنم عباس از این عمل دو هدف را دنبال می کرد. یکی خودسازی و تزکیه نفس و دیگری صرفه جویی در مخارج وفرستادن پول برای خانواده و...

بعضی وقت ها عباس همراه با شام نوشابه می خورد، اما نه نوشابه هایی مثل پپسی!؟ چند بار بهش گفتم که برام پپسی بگیرد ولی دوباره می دیدم که فانتا خریده است. یک بار به او اعتراض کردم که چرا پپسی نمی خری؟ جواب داد، کارخانه پپسی متعلق به اسرائیلی هاست به همین خاطر مراجع تقلید مصرف آن را تحریم کرده اند... **عباس فرمانده بود و گفت: بریم طرف دسته عزاداری. عباس پشت سر من نشسته بود روی زمین، داشت پوتین ها و جوراب هاشو درمی آورد. بند پوتین هاشو بهم گره زد و آویزونشون کرد به گردنش و شد حُر امام حسین(ع) و رفت وسط جمعیت شروع کرد به نوحه خواندن. جمعیت هم سینه زنان و زنجیرزنان راه افتاد به طرف مسجد پایگاه. تا اون روز فرمانده ای رو ندیده بودم این طوری عزاداری کنه، با پای برهنه و نوحه خون و...**

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید عباس بابایی
منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
احمد کشوری
مرد افسانه ای هوانیروز ارتش

در ۳ خرداد ۱۳۵۹ پس از آنکه در یک عملیات ضربتی چادر مهمات و دو تانک دمکرات و کومله را در منطقه سقز منهدم کرد، بالگردش مورد اصابت قرار گرفت و بازویش زخمی شد و چند ترکش به گردن و سینه اش اصابت کرد. با وجود آنکه حالش بسیار وخیم بود با تلاش و شهامت بسیار مانع از سقوط بالگرد شد و آنرا در پایگاه سقز به زمین نشاند. از آنجا بلافاصله برای مداوا به کرمانشاه و تهران منتقل شد. پس از چند عمل جراحی بهبودی نسبی یافت، اما ترکش داخل سینه اش خارج نشده بود که جنگ عراق علیه ایران آغاز شد... **پس از آنکه مهمات هلی کوپترها تمام شد، متوجه شدم که شهید کشوری علی رغم کمبود سوخت منطقه را ترک نکرده است. وقتی با او تماس گرفتم گفت: من باید کارم را به اتمام برسانم، لحظاتی بعد با دوربین دیدم که کشوری خود را به جاده ای رساند که یک ماشین جیپ سیمرغ پر از عناصر ضد انقلاب از آنجا در حال فرار بودند. هلی کوپتر را به آن خودرو نزدیک کرد و آنقدر پایین رفت که با اسکیت هلی کوپتر به آنها کوبید و همه این جنایتکاران به دره سقوط کردند. پس از آن طی تماس به او گفتم با توجه به سوخت بالگرد همان جا فرود بیا، کشوری گفت: بالگرد را هدف قرار می دهند و با ذکر یا زهرا بالگرد را سالم به قرارگاه می رساند ...**

خلبان احمد کشوری در روز شنبه ۱۵ آذر ۱۳۵۹ پس از ۳ روز عملیات در منطقه ایلام با دو فروند میگ عراقی درگیر شد. بالگرد او با اصابت موشک سقوط کرد و به شهادت رسید....

راویتی از سپهبد شهید صیاد شیرازی درباره سرلشگر خلبان، شهید احمد کشوری
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
محمدجعفرنصراصفهانی

خواندن نماز اول وقت در هر حالت

محمد جعفر، از سال ۱۳۶۳ که افسر شد، برای همیشه به جبهه رفت. ترکشی در کمرش بود که از درد آن، توان بلندشدن و نشستن نداشت. علاوه ب این شیمیایی هم شده بود و این رنج مضاعفی برایش به ارمغان آورده بود. آن ترکش‌ها باعث شده بود که پزشکان به شیمیایی‌شدنش توجه نکنند. قبل از شهادتش، علائم درونی ظاهر و روزبه‌روز وخیم‌تر شد. در نهایت روز ۱۹ آبان سال ۱۳۷۵ به شهادت رسید...

با هم به مشهد رفته بودیم. از شب تا صبح در حرم گریه کرد. فردایش سوال کردم: خب ان‌شاءا... شفای خودت را گرفتی؟ گفت: من شفان خواستم. باتعجب پرسیدم: پس چی خواستی با خنده گفت: من از خدا شهادت خواستم و امام رضا(ع) را شفیع قرار دادم... در بیمارستان بستری بود. به همراه سرهنگ براتی ملاقاتش رفتیم. درست لحظه‌ای که رسیدیم، صدای اذان برخاست. به ما گفت: «وقت نماز است، چرا پیش من آمدید؟ چرا به نماز جماعت نرفتید؟!» و پس از احوالپرسی، ما را به نماز جماعت دعوت کرد. هرگز نتوانستم خودم را یک لحظه به‌جای او فرض کنم. اگر ما در آن حالت بودم، حتی نمی‌توانستم از جای خود تکان بخورم، اما ایشان مسیر زیادی را برای ادای این فریضه، طی می‌کرد تا به تکلیف عمل کند.... نماز اول وقت نصر اصفهانی، زبانزد همه بود. هر جا که بود و در هر حالتی که بود. اگر از سه‌نفر بیشتر بودند، حتما نماز جماعت اول وقت برپا می‌کرد. در خانه هم که بودیم، نماز را با اهل خانه به جماعت می‌خواند و...

روایتی از همسر و همرزم شهید محمد جعفر نصر اصفهانی
منبع: کتاب نماز اول وقت و نماز شب شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
سید علی اقبال دوگاهه

فجیع ترین شهادت یک خلبان

خلبان علی اقبالی‌دوگاهه پس از بمباران موفق پادگان«العقره»در شمال عراق در منطقه هوایی موصل هواپیمایش مورد اصابت قرار گرفت و در حالیکه به نزدیکی مرز ایران رسیده بود هواپیمایش سقوط کرد و در خاک عراق مجبور به خروج اضطراری شد... سید علی اقبالی که زنده به اسارت عراقی درآمده بود، به دلیل ضربات مهلکی که نیروی هوایی در نخستین ماه جنگ بر پیکر ماشین جنگی عراق وارد کرده بود بود به دستور صدام و برای ایجاد رعب و وحشت دربین سایر خلبانان کشورمان، برخلاف موازین انسانی و موافقت نامه‌های بین المللی رفتار با اسرا، به فجیع‌ترین وضع به شهادت رسید!؟ **به دستور شخص صدام، دو ماشین جیپ از دو طرف با طناب‌هایی که به بدن علی اقبالی بسته بودند، بدنش را دو نیم کردند. به طوری که نیمی از پیکرش در نینوا و نیمی در موصل عراق مدفون شد... این جنایت به حدی وحشیانه بود که رژیم بعثی در تلاشی بی شرمانه برای سرپوش گذاشتن بر این جنایت هولناک، تا سال‌ها از اعلام سرنوشت این خلبان خودداری می‌کرد و طی ۲۲ سال هیچ گونه اطلاعی از سرنوشت علی اقبال موجود نبود؛ تا این که در خرداد سال ۱۳۷۰، بر اساس نامه ارسالی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ جهانی مبنی بر شهادتش و اظهارات دیگر اسرای آزاد شده و خلبانان اسیر عراقی، شهادت خلبان علی اقبالی دوگاهه محرز شد. پیکر شهید دوگاهه پس از ۲۲ سال به وطن بازگشت و در قطعه خلبانان بهشت زهرا آرام گرفت...**

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید علی اقبال
منبع: کتاب جنابات ژنرال های صدام , ناصر کاوه



سرلشگر شهید
غلامرضا چاغروند
خلبان ولایتی و شجاع هوانیروز

شهیدغلامرضاچاغروند، همانند دیگر نیروهای هوانیروز با آغاز جنگ، به جبهه شتافت و جان‌فشان پرواز کرد. آخرین پروازش در مهر ۱۳۵۹ بود. چاغروند و کمک خلبان ستوانیار حسین مصری و «کروچیف(مهندس پرواز)» گروهبان‌یکم عادل موسوی عازم ماموریتی از کرمانشاه به ایلام و دهلران می‌شوند. بالگرد آنان مورد اصابت گلوله دشمن قرار می‌گیرد و ضمن آسیب رسیدن به بالگرد، کمک خلبان نیز مجروح می‌شود...

مدتها در بلاتکلیفی بودیم و خیلی به ما سخت می‌گذشت، که آیا غلامرضاچاغروند شهید شده یا نه!؟ در آن ایام شهدای زیادی به خواب افراد فامیل و دوست و آشنا آمده‌اند و جای خود را نشان داده‌اند. هم‌زمان با ایامی هم که به‌دنبال جنازه شهید چاغروند بودیم به خواب بستگان آمده بود و گفته بود که من در این مکان هستم چرا جاهای دیگر را می‌گردید. نکته دیگر این‌که این شهید بزرگوار وابستگی خاصی به مادرمان داشت و دو ساعت قبل از فوت مادر، مادرم می‌گفت که غلامرضا آمده است از او پذیرایی کنید... **شهیدغلامرضا چاغروند در ۱۲ مهرماه ۱۳۵۹ زمانی که به علت اصابت گلوله، بالگردش در دهلران به زمین نشست، نیروهای بعثی بالگرد وی را به محاصره درآورده و سرنشینان آن را اسیر کردند، فرمانده نیروهای دشمن از این خلبان می‌خواهد که به امام خمینی (ره) توهین کند که با مقاومتش روبرو می‌شود تا این‌که یکی از افسران ملعون عراقی با سر نیزه به سمت او حمله می‌کند و او را مظلومانه به شهادت می‌رساند...**

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید غلامرضا چاغروند
منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه، ناصر کاوه



سیدالاسرای ایرانی ... روز اسارت در عراق

اسارتم در روز ۲۷ شهریور ۱۳۵۹ در سن ۲۸ بود و به عنوان اولین خلبان ایرانی گرفتار زندان رژیم بعث شدم. خلبان حسین لشگری، اولین کسی بود که رفت و آخرین نفری بود که برگشت. اسیر که شد پسرش علی ۴ ماهه بود و دندان نداشت و به هنگام آزادیش علی پسرش دانشجوی دندانپزشکی بود. برنامه ریزی کرده بود و هر روز یکی از خاطرات گذشته خود را مرور می کرد... سال‌ها در سلول های انفرادی بوده و با کسی ارتباط نداشت، قرآن را کامل حفظ کرده بود، زبان انگلیسی راکامل می دانست و برای ۲۶ سال نماز قضا خوانده بود... می گفت: بهترین عیدی که این ۱۸ سال اسارت گرفتم، یک نصفه لیوان آب یخ بود !؟... عید سال ۱۳۷۴ بود، نگهبان بعثی داشت یک لیوان آب یخ می خورد و می خواست باقی مانده آن را دور بریزد، نگاهش به من افتاد، دلش سوخت و آن را به من داد!؟ من تا ساعت ها از این مساله خوشحال بودم؟ این را بگویم که من ۱۰ سال از این ۱۸ سال اسارات را یک سیاهچال و یک سلول انفرادی حسرت دیدن یک نفر، یک برگ سبز، یک منظره، چند دقیقه آفتاب و روشنایی و... را داشتم... در مدت اسارتم در زندان‌های مخابرات ابوغریب و الرشید زندانی بودم و در نهایت ده سال پایانی را که بعد از زمان پذیرش قطعنامه بود، مجددا به زندان مخابرات بازگشتم تا مدت طولانی زندان انفرادی را در سلول طی کنم. اولین نامه حسین بعد از ۱۶ سال مفقودی به دست همسرش رسید.رحمت الهی بر مرحومه منیژه لشگری که ۱۸ سال بر اسارت شوهرش، صبر کرد و...

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید حسین لشگری
منبع: کتاب آخرین آزاده، ناصر کاوه



سرلشگر شهید
محمدهادی حاج رحیمی
هماهنگ کننده نیروی قدس سپاه

شهید حاج رحیمی معاون محمدرضا زاهدی در سوریه و معاون هماهنگ کننده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود که در توسط رژیم صهمیونیستی به شهادت رسید.حاج رحیمی مدتی هم عهده دار معاونت عملیات کل سپاه پاسداران بودند.**در جنایت حمله موشکی هواپیماهای رژیم صهیونیستی در ۱۳ فروردین ماه ۱۴۰۳ به بخش کنسولی سفارت جمهوری اسلامی ایران در دمشق ، سرداران رشید مدافع حرم سرتیپ پاسدار محمدرضا زاهدی و سرتیپ پاسدار محمدهادی حاجی‌رحیمی از پیشکسوتان و جانبازان سرافراز دفاع مقدس و مستشاران نظامی ارشد در سوریه و۵نفر از مستشاران و افسران همراه آنان به نام های حسین امان‌اللهی، سیدمهدی جلالتی، محسن صداقت، علی آقابابایی و سیدعباس صالحی روزبهانی به فیض عظیم شهادت نائل آمدند...**

از شواهد پیداست که در این ساختمان جلسه‌ای برقرار بود و حتی برخی گفته‌اند که به محض خروج سفیر ازساختمان کنسولگری، موشک‌ها شلیک شده است... اگر این فرضیه صحت داشته باشد به این معناست که اسرائیل هدف مشخص ترور فرمانده ارشد نیروی قدس و همراهانش را داشته‌است... این اولین حمله اسرائیل به ساختمانی دیپلماتیک و رسمی متعلق به ایران است و به همین دلیل کارشناسان اعتقاد دارند، پیامدهای بسیاری برای خاورمیانه خواهد داشت، جمهوری اسلامی ایران در عملیات وعده صادق یک جواب این حمله رژیم کودک کش را داد...

سردار شهید ، محمدهادی حاج رحیمی و همکاران شهیدش
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
محمد رضا زاهدی
سردار غریب و مقتدر مقاومت

شهید محمد رضا زاهدی، در ابتدا دفاع مقدس فرمانده تیپ ۴۴ قمر بنی‌هاشم بود که تا تاریخ اسفند ۱۳۶۵ ادامه داشت و پس از شهادت همرزم و یار دیرینه خود حسین خرازی به فرماندهی لشکر امام حسین درآمد و تا سال ۱۳۶۹ ادامه داشت. زاهدی ازسال۱۳۷۰ تا۱۳۷۵ فرماندهی لشکرقدس گیلان را درکارنامه خود داشت و سپس از سال ۱۳۷۷ به‌عنوان جانشین سپاه قدس در لبنان و سوریه تا سال ۱۳۸۱ به ایفا نقش پرداخت. سردار زاهدی درسال ۱۳۸۴ و پیش از شهادت حاج احمد کاظمی کمتر از یک سال فرمانده نیروی هوایی سپاه بود و پس از شهادت حاج احمد کاظمی تا سال ۱۳۸۶ فرمانده نیروی زمینی سپاه بود.شهید زاهدی سپس به معاونت عملیات نیروی قدس سپاه بازگشت و تا سال ۱۳۹۵ به همکاری با این نیرو را ادامه داد...

سردار زاهدی از سال ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ به فرماندهی عملیات کل سپاه منصوب شد و بعد از شهادت شهید قاسم سلیمانی علیرغم پایان رسمی دوران کاری در سپاه مجدداً در لباس رزم برای مقابله با دشمنان اسلام وارد معرکه خط مقدم مقاومت اسلامی شد و تا زمان شهادت همچنان یار وفادار انقلاب و اسلام در خط مقدم مقاومت در لبنان و سوریه بود. سردار محمدرضا زاهدی در ۱۳ فروردین‌ماه ۱۴۰۳ مصادف با ۲۱ ماه رمضان و روز شهادت امام علی (ع) و در حمله رژیم صهیونیستی به ساختمان کنسولگری ایران در دمشق، با یارانش فداکار و وفادارش، به شهادت رسید...

برشی از زندگی سردار سرلشگر، شهید محمد رضا زاهدی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
اسماعیل دقایقی

بنیانگذار جهاد و سپاه آغاجاری و لشگر۹بدر

.با آغاز جنگ دقایقی در روزهای نخست، به خرمشهر رفت و با انتقال سلاح و مهمات به سپاه خرمشهر نقش اساسی در پشتیبانی نیروها ایفا کرد. تیپ ۹ بدر متشکل از نیروهای مجاهدین عراقی و بعدها اسرای عراقی داوطلب(که بنام احرار شناخته می‌شدند) بود، که توسط محسن رضایی؛ فرمانده وقت سپاه راه‌اندازی شد و اسماعیل دقایقی نیز به‌عنوان نخستین فرمانده این تیپ، از سوی محسن رضایی، منصوب گردید...

در عملیات بدر این تیپ، منطقه «الترابه» در هور الهویزه را آزاد کرد. لشگر ۹ بدر در عملیات‌های عاشورا، قدس ۴، کربلای ۲، کربلای ۴ و کربلای۵ نیز نقش پررنگی داشت و درعملیات مرصاد نیز به عنوان یگان عمل‌کننده حضور داشت.اسماعیل دقایقی در تاریخ ۲۸ دی ۱۳۶۵ در زمان انجام عملیات شناسایی عملیات کربلای ۵، درمنطقه شلمچه به شهادت رسید...

شهید ابومهدی المهندس همیشه در عملیات‌های جبهه مقاومت عکس این شهید را به همراه داشت و فرماندهان حشد الشعبی در منزل و محل کارنیز عکس این فرمانده محبوب را دارند...

محسن رضائی فرمانده سابق سپاه با اشاره به فعالیت‌هایی که در منزل شهید دقایقی در دوران انقلاب انجام می‌گرفت، اظهار می‌دارد: خانه و خانواده ایشان یکی از خانواده‌هایی است که انقلاب اسلامی در خوزستان مدیون آنها است.

برشی از زندگی سردار شهید اسماعیل دقایقی
منبع: کتاب استقامت و صبر شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
علی هاشمی

فرمانده قرارگاه به کلی سری نصرت

علی هاشمی و همرزمانش در محور کرخه کور با رها سازی آب کانال سلمان زیر پای نیروهای عراقی، از پیشروی دشمن جلوگیری کردند و هنگامیکه عراق به حمیدیه رسید، از سقوط آن و به طبع سقوط اهواز جلوگیری کردند... اگر این رشادت ها نبود موضوع جنگ به صورت دیگری رقم می خورد و فجایعی به مراتب بالاتر از سقوط خرمشهر حادث میشد... تیپ ۳۷نور به فرماندهی شهید هاشمی در عملیات بیت المقدس و آزادسازی خرمشهر شرکت موثر داشت و توانست به عنوان اولین محور منطقه، غرب خوزستان را از لوث بعثی های متجاوز آزاد و پاکسازی نماید. درآستانه عملیات والفجر مقدماتی تیپ ۳۷ نور منحل و علی فرمانده سپاه سوسنگرد شد... در سال سوم جنگ زمانی که به بن بست جنگی رسیده بودند!؟ محسن رضایی فرمانده سپاه, علی هاشمی را به فرماندهی قرارگاه به کلی سری نصرت انتخاب نمود...آنجا فرماندهی می‌خواست که هم بینش عملیاتی داشته باشد و هم اطلاعاتی باشد و این شخص کسی جز علی نبود.درواقع هاشمی پیچیده ترین و پر رمز و رازترین قرارگاه جنگ، به نام قرارگاه نصرت را تشکیل داد... **ثمره عملیات آبی ـ خاکی درعملیات خیبر تصرف دو جزیره شمالی و جنوبی مجنون بود که دارای ۵۸ حلقه چاه نفت بود... کار مداوم در سرما و گرما و سختی های هور باعث طراحی و اجرای عملیات بدر و مجموعه عملیات های قدس شد درطول دفاع مقدس شد، که از ثمرات شهید علی هاشمی و یارانش می باشد...**

برشی از زندگی سردار شهید علی هاشمی
منبع: کتاب نوآوری های شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
مهدی زین الدین

فرمانده شهید لشگر۱۷ علی ابن ابیطالب(ع)

...ناهار خونه پدرش بودیم. همه دور تا دور سفره نشسته بودن و مشغول غذا خوردن.رفتم تا از آشپزخونه چیزی برای سفره بیارم. چند دقیقه طول کشید تا برگشتم نگاه کردم دیدم آقا مهدی دست به غذا نزده تا من برگردم و با هم شروع کنیم. اینقدر کارش برام زیبا بود که تا الان توذهنم مونده...نزدیک عملیات بود.می‌دانستم دخترداشده. یك روز دیدم سر پاکت نامه از جیبش زده بیرون. گفتم: این چیه!؟ گفت: این عکس دخترمه. گفتم: بده ببینمش گفت: خودم هنوز ندیدمش گفتم: چرا؟ گفت: الان موقع عملیاته، می ترسم مهر پدر و فرزندی کار دستم بده. باشه بعد از عملیات... همواره مهدی در مسئولیّت و جایگاهی که قرارداشت، نهایت دقّت را به کار می‌برد، تا اسراف و تبذیر نشود... در آبان ۱۳۶۳ مهدی به همراه برادرش مجید که مسئول اطلاعات و عملیّات تیپ ۲ لشکر بود، جهت شناسایی منطقه از کرمانشاه به سمت سردشت حرکت می کنند. در آنجا به برادران می گوید: من چند ساعت پیش خواب دیدم که خودم و برادرم شهید شدیم! موقعی که عازم منطقه می شوند، راننده شان را پیاده کرده و می گویند: ما خودمان می رویم. حتّی در مقابل درخواست یکی از برادران، مبنی بر همراه شدن با آنها، ر مهدی زین الدین به او می گوید: تو اگر شهید بشوی، جواب عمویت را نمی توانیم بدهیم، امّا ما دو برادر اگر شهید بشویم، جواب پدرمان را می توانیم بدهیم.سر انجام مجید و مهدی در یک روز و یک ساعت با هم به درجه رفیع شهادت نائل شدند...

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید، مهدی زین الدین و برادرش
منبع: کتاب همسرداری شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
مهدی باکری
علی،حمید، مهدی هرسه برادر مفقود الجسد

گفتم: آقا مهدی، شما شهردار شهر هستید. اینجا چی کار می کنی؟ رفتگر همیشگی چرا نیست؟ شما رو چه به جارو کردن!؟جارو رو بدین به من، شما آخه چرا؟ خیلی تلاش کردم تا بالاخره زیر زبون آقا مهدی رو کشیدم. گفت: زن رفتگر محله، مریض شده بود؛ بهش مرخصی نمی دادن. می گفتن اگه شما بری،نفر جایگزین نداریم؛رفته بود پیش شهردار، آقا مهدی بهش مرخصی داده بود و خودش اومده بود جاش داشت جارو می زد.اشک تو چشمام حلقه زد. هر چی اصرار کردم، مهدی جارو رو بهم نداد و خواهش کرد که هرچه سریعتر برم تا دیگران متوجه نشن. رفتگر آن روز شهردار اورمیه مهدی باکری بود...در عملیات خیبر به مهدی باکری خبر داده شد؛ برادرت شهید شده است و می‌خواهیم پیکرش را برگردانیم. ولی مهدی اجازه نداد و از پشت بی‌سیم این جمله تاریخی را به زبان آورد: «همه آن‌ها برادرای من هستند، اگر توانستید همه را برگردانید، حمید را هم بیاورید.» آن هنگام حمید باکری قائم مقام لشگر عاشورا بود...

مهدی در عملیات بدر بر اثر اصابت تیر مستقیم دشمن به شهادت رسید و هنگام انتقال پیکرش مورد هدف آرپی جی دشمن قرار گرفت و دریا آرامگاه ابدی‌اش شد. نقش شهید باکری و لشکر عاشورا در حماسه قهرمانانه خیبر و تصرف جزایر مجنون و مقاومتی که آنان در دفاع پاتک‌های توان‌فرسای دشمن از خود نشان دادند بر کسی پوشیده نیست. شهیدان علی، مهدی و حمید باکری، هرسه برادر، مفقودالجسد هستند...

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید، مهدی باکری
منبع: کتاب تواضع و فروتنی شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
محمود کاوه
ناجی کردستان ایران

یک روز دختر بی حجابی آمد توی مغازه خانواده اش از آن شاه دوست های درجه یک بودند. محمود گفت: ما با شما معامله نمی کنیم، پرسید: چرا؟ گفت: چون پول شما خیر و برکت نداره. دختر با عصبانیت، با حالت تهدید گفت: حسابت رو می رسم ها! . محمود هم خیلی محکم و با جسارت گفت: هر غلطی می خواهی بکنی، بکن. آخر شب دیدیم در می زنند. همان دختر بود، منتهی با پدرش. خودشان را طلبکار می دانستند! محمود گفت: ما اختیار مالمان را داریم، نمی خواهیم بفروشیم. حرفش تمام نشده بود که دختر با یک سیلی زد توی گوش محمود. خواست جواب گستاخی او را بدهد که پدرم نگذاشت، چون توی خانه نوار، اعلامیه و رساله امام خمینی داشتیم. بعد از این موضوع محمود هیچ وقت به آن ها جنس نفروخت....

محمود کاوه، ۱۸سال داشت که فرمانده حفاظت از بیت امام در جماران شد. سپس در کردستان ، حیرت بزرگان ارتش را در آن زمان به خود واداشت. به گونه ای که به صیاد شیرازی گفتند: یک جوان در جبهه کردستان پیدا شده که وقتی در اتاق جنگ شرح عملیات میدهد، آدم مات و مبهوت می ماندهمان که در نوزده سالگی وقتی فرمانده لشگر ویژه شهدای کردستان شد, برای سرش ۲میلیون جایزه گذاشتند و تا سال ۱۳۶۵موقع شهادتش قیمت سرش به رکورد دست نیافتنی ۷ میلیون رسید. پیکر شهید کاوه را می خواستند در حرم امام رضا(ع) دفن کنندولی پدرش نپذیرفت و گفت: «پسرم از ابتدا با بسیجی‌ها بوده و بهتر است در کنار آنها دفن شود.»

برشی از زندگی سردار سپاه کردستان، شهید محمود کاوه
منبع: کتاب امر به معروف و نهی از منکر شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
احمد کاظمی

فرمانده مقتدر نیروی زمینی سپاه

...نجف آباد اصفهان که بودیم یه پیرزن سراغ حاج احمد رو می گرفت. وقتی حاجی برا سرکشی اومد، پیرزن رفت ملاقاتش و بعد از چند دقیقه گفتگو رفت.یک هفته بعد پسر پیرزن اومد برای تشکر و می گفت: حاج احمد مشکلم رو حل کرده.بعد فهمیدیم پسر پیرزن به خاطر نداشتن دیه قرار بوده بره زندان، اما احمد کاظمی بخشی از ارثیه ای که از پدر و مادرش بهش رسیده رو میده تا دیه رو پرداخت کنن. و این جوری پسر پیرزن آزاد شده بود...یه روز که خانواده ی کاظمی خونه نبودن، پسرش رو با خودش آورده بود سر کار. بعد از جلسه یه مقدار موز اضافه اومد دیدم محمد مهدی از صبح هیچی نخورده واسه همین یه موز بهش دادم. همون لحظه حاج احمد کارم داشت و منو صدا کرد وارد اتاق حاجی که شدم، محمد مهدی هم پشت سرم داخل شد. حاج احمد تا موز رو دست پسرش دید، چهره اش بر افروخته شد.تا حالا اینقدر عصبانی ندیده بودم. با صدای بلند گفت: کی به شما گفته به پسر من موز بدین؟ گفتم : حاجی! این بچه از صبح تا الان هیچی نخورده. یه موز که بیشتر بهش ندادیم، تازه اونم از سهم خودم بوده!؟ نگذاشت حرفم تموم بشه.دست کرد جیبش، مقدار پول بهم داد و گفت: همین الان میری یه کیلو موز میخری و میذاری جای این یه موزی که پسرم خورده. حاج احمد کاظمی در ۱۹دی سال ۱۳۸۴با جمعی از همرزمانش بر اثر سقوط هواپیما در نزدیکی ارومیه در حین ماموریت به شهادت رسید...

برشی از زندگی فرمانده نیروی زمینی سپاه سرلشگر شهید، احمد کاظمی
منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
حسین بصیر
قائم مقام شهید لشگر ۲۵ کربلا

تولد حسین درغروب روز عاشورا بود و به خاطر همین نامش حسین شد و روی همین علاقه، از مداحان تراز اول شهر محسوب می‌شد و در دسته‌های سینه‌زنی محرم در همان ایام طاغوت، شعرهایش همه‌اش حماسی و انقلابی بود.. حاج حسین نقل می کرد، مدتی قبل در عالم رویا سراغ خیمه امام حسین را گرفتم. نزدیک خیمه شدم و از فردی که از خیمه آقا محافظت می کرد اجازه ورود خواستم آن شخص گفت: آقا هیچ کس را به حضور نمی پذیرند، ناراحت شدم و دوباره گفتم: فقط یک سئوال از ایشان دارم. او گفت: هر سئوالی داری آن را مکتوب بنویس تا از آقا برایتان جواب بگیرم... من در برگه ای خطاب به امام حسین(ع) نوشتم: آیا من شهید می شوم؟ آقا در جواب نوشتند: بله شما حتما شهید می شوید... حال که مطمئن شدم به شهادت می رسم؛ دوست دارم بیشتر زنده بمانم تا در جنگ خدمت بیشتری کنم... **شهید حاج حسین بصیر خطاب به فرزندش نوشته است: مهدی فرزندم از کودکی وارد عرصه جنگ شده ای، من تورا به آبادان آوردمت تا بفهمی جنگ یعنی چه؟ و پدرت برای چه دارد می جنگد؟ و رزمندگان برای چه می جنگند تو باید این مطلب را درک کنی که جنگ با کفر، جنگ با الحاد و جنگ با کافران، همه جنگ‌ها و عملیات کوچکی هستند که انسان انجام می‌دهد؛ انسان موقعی می تواند خود را یک رزمنده به حساب آورد که بتواند واقعاً با درون خودش بجنگد!؟ یک آرپی جی زن اول باید آرپی جی را به نفس خود شلیک کند...**

برشی از زندگی سردار شهید، حسین بصیر
منبع: کتاب : عشاق الحسین(ع), ناصر کاوه



سرلشگر شهید
ناصر کاظمی
فرمانده سپاه کردستان

ناصر در خرداد۱۳۵۸ به عضویت سپاه درآمد.پس از گذرانیدن آموزش های نظامی، برای خدمت در استان «سیستان و بلوچستان» راهی آن منطقه شد وبه دنبال غائله «خلق عرب در خوزستان» به خوزستان رفت و به مقابله باتوطئه گران برخاست و سپس برای مبارزه باگروهک‌های ضدانقلاب راهی پاوه شد. کاظمی از راه ایجاد وحدت بین سپاه و ارتش و به کارگیری نیروهای مردمی و طراحی چند عملیات، موفق می‌شود تمام مناطق تحت اشغال ضد انقلاب را از چنگ آنهاخارج کند و آرامش را به منطقه برگرداند.ناصربرای پاکسازی مناطق کردنشین،از مردم بومی استفاده می کرد و این اعتقادش سبب برقراری ارتباط عاطفی میان او و مردم شد و موجبات آزادی و پاک سازی تمام مناطق پاوه را فراهم کرد... **ناصر کاظمی پس خدمات ارزشمند در پاوه به سنندج رفت و به عنوان «مسئول سپاه کردستان» منصوب گردید. پاکسازی مناطق حساسی مثل جاده بانه، سردشت، کامیاران، مریوان، تکاب، صائین دژ،بوکان، سد بوکان و... از جمله اقدامات متهورانه کاظمی با همکاری شهیدان صیاد، بروجردی، همت، متوسلیان، کاوه، آبشناسان و... به شمار میرود. هوشمندی، بصیرت، شجاعت و قاطعیت، از ویژگی های بارز شهید کاظمی بود. کردستان به وجود او مباهات می‌کرد و درکنار او احساس تنهایی و غربت نداشت. سرانجام در۶ شهریور۱۳۶۱،درحین پاکسازی محورپیرانشهر_سردشت،دریکی ازروستاها به شهادت رسید و ایران اسلامی درسوگ او نشست...**

برشی از زندگی سردار رشید سپاه کردستان، شهید ناصر کاظمی
منبع: کتاب ایثارگری شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
عباس کریمی
فرمانده متواضع لشگر محمدرسول الله (ص)

کربلایی احمد پدرش می‌گفت: به حرم حضرت ابوالفضل دخیل بستم و زار زده بودم که یا قمر بنی هاشم من سلامت بچه‌هایم را از تو می خواهم. خلاصه اینکه کربلایی احمد این پسر اول را تحفه حضرت عباس(ع) می‌دانست، برای همین هم اسمش را گذاشت «عباس»... مریوان در زمان فرماندهی حاج احمد معروف بود به «قم کردستان». دلیلش هم همین توبه کردن‌های کله‌گنده‌های ضدانقلاب با نفس گرم بچه‌های سپاه مریوان بود. حاج احمد واقعا از تبحر عباس کیف می کرد. او با وجود وسواس عجیبی که نسبت به مسایل اطلاعاتی داشت، دربست حرف‌های عباس را قبول می‌کرد و کمتر بهش ایراد می گرفت... بعضی از عراقی ها وقتی اسیر می شدند، خیلی دوست داشتند این فرمانده (از نگاه خودشان) اعجوبه و خشن را ببینند، و می دیدند، این دیدار کافی بود فقط چند دقیقه باشد. همین چند دقیقه نگاه آنها را به کلی عوض می کرد. هرکسی که برای یکبار هم حاج عباس را دیده باشد،به مهربانی و سعه صدر عباس کریمی شهادت می دهد، حتی برخی از عناصر کلیدی ضد انقلاب به این خصوصیت اعتراف کرده اند، همان هایی که حاج عباس با مدد نیروی ایمان و شجاعتش آنها را به آغوش اسلام بازگردانده بود..."**کل اسباب و اثاثیه زندگی عباس کریمی، به‌عنوان فرمانده لشکر، نصف یک وانت هم نمی‌شد و فقط اسباب اولیه زندگی راداشتند و اهل تجمل‌گرایی نبود."عباس کریمی به عنوان فرمانده لشگر در ۲۵ اسفند۱۳۶۵ در بدر شهید شد...**

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید ، عباس کریمی
منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
کاظم نجفی رستگار

فرمانده لشگر سیدالشهدا(ع)

حاج کاظم به‌عنوان فرمانده یکی از گردان‌های تیپ محمد رسول‌الله (ص)، به فرماندهی احمد متوسلیان، انتخاب شد و بعد از ۶ ماه فعالیت، مسئولیت واحد عملیات را در پادگان توحید پذیرفت. کاظم در این زمان طی مأموریتی جهت توانمندسازی نیروهای حزب‌الله، به عنوان فرمانده گردان به جنوب لبنان اعزام شد و مسئولیت تعدادی از عملیات‌ها را برعهده گرفت. رستگار در راه آماده‌سازی شیعیان لبنان از هیچ کوششی فروگذار نکرد. بازگشت او با تشکیل تیپ دوم سپاه تهران مصادف شد که به نام مبارک سیدالشهدا (ع) مزین شد و فرماندهی عملیات تیپ را عهده‌دار شد. در مهرماه سال ۱۳۶۱ ازدواج کرد و چند روز بعد به جبهه رفت. پس از حضور مداوم در جبهه، در جریان عملیات بدر، روز پنجشنبه ۲۵ اسفندماه، به همراه حسن بهمنی و ناصر شیری از فرماندهان لشگر سیدالشهدا (ع)، به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پیکر این فرمانده شهید بعد از ۱۳ سال، همچون سید و سالار شهیدان، قطعه‌قطعه به وطن بازگشت و در بهشت زهرا (س) تهران آرام گرفت...

سردار محسن رضایی در مورد شهید رستگار این چنین نقل می‌کند:

«شهید کاظم رستگار، یک ولایتی آزاده بود و در عین اینکه ولایت‌پذیر بود، اشکالات و معایبی را که در صحنه جنگ و نبرد می‌دید، آشکارا طرح می‌کرد. آزادمنشی و آزادگی حاج کاظم رستگار مبنای ولایت‌پذیری او بود. هر مطلبی که حق می‌دانست، پیگیری می‌کرد و هر چه امام می‌فرمودند را نصب العین قرار می‌داد.»

برشی از زندگی فرمانده لشگر سیدالشهدا، شهید کاظم نجفی رستگار
منبع: کتاب پاسداری شهدا, از ولایت فقیه، ناصر کاوه



سرلشگرشهید
عباس نیلفروشان
همیشه در صف نبرد با دشمن

در کارنامه پرافتخارشهیدنیلفروشان،مسئولیت‌های حساس وکلیدی بسیاری وجود دارد.از جمله معاونت عملیات کل سپاه، فرماندهی دافوس، جانشینی قرارگاه امام حسین(ع) و مشاور عالی فرمانده نیروی زمینی سپاه... این مسئولیت‌ها گواهی بر نبوغ نظامی و تعهد عمیق او به امنیت و استقلال کشور است...

شهید نیلفروشان در طول ۴۵ سال جهاد بی‌وقفه، هم در دوران دفاع مقدس و هم در جنگ‌های نابرابر علیه داعش در سوریه و لبنان، به عنوان یکی از کلیدی‌ترین فرماندهان جبهه مقاومت اسلامی شناخته می‌شد...

عباس هرگز از صف مقدم نبرد فاصله نگرفت و با تمام وجود در مسیر آرمان‌های انقلاب و اسلام به مبارزه پرداخت . از زمانی که بچه بودیم مسئله فلسطین و قدس از دغدغه‌های پدرم بودو همیشه مسئله فلسطین و قدس را جز اساسی‌ترین مسائل شان می‌دانستند این را همیشه می‌گفتند. پدرم از ۶ سالگی آرزو داشت رژیم اشغالگر قدس را نابود کنند و علاقه داشت در همین راه هم شهید بشوند. وقتی در جنگ داعش بودند ما نگران ایشان بودیم ولی ایشان می‌گفتند: من در جنگ با داعش شهید نمی‌شوم. پدرم می‌گفت رژیم اشغالگر قدس مرا شهید می‌کند. آرزویش همین بود. شهیدان حاج احمدکاظمی ومحمدرضا زاهدی از دوستان صمیمی شهید نیلفروشان بودند. پدرم خودشان خواسته بودند و از قدیم هم می‌گفتند: می‌خواهم کنار مزار شهید حاج احمد کاظمی دفن شوند...

برشی از زندگی سرلشگر پاسدار، شهیدعباس نیلفروشان
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
حسن شفیع زاده
فرمانده توپخانه کل سپاه

اصرار و تدبیر شفیع‌زاده باعث شد ساخت توپ ۱۲۲ میلیمتری را شروع کردیم و این شروع باشکوهی برای ما در تولید تجهیزات نظامی بود. جهنمی را که در فاو شفیع زاده برای ارتش بعثی عراقی خلق کرده بود، می‌شد از حال و روز اسرای دشمن فهمید. شفیع زاده با استفاده از تکنیک و عقلانیت بارانی از آتش بر سر ارتش بعثی عراق ریخت و اگر نبود این طرح آتش، شاید ما در کربلای ۵ نمی‌توانستیم ایستادگی کنیم. یکی از علل پیروزی کربلای ۵ قدرت آتش توپخانه ما بود...آن روز قرار بود در پایان جلسه، هدایایی به رسم قدردانی از زحمات فرماندهان یگان‌ها داده شود.شفیع‌زاده هم جزو این افراد بود.مسئول تدارکات، یک دستگاه تلویزیون به شفیع‌زاده هدیه داد، اما او نپذیرفت. مسئول تدارکات وقتی دید هدیه را قبول نمی‌کند، خودش تلویزیون را برداشت پشت ماشین حسن آقا گذاشت.حسن آقا هم تلویزیون را از پشت ماشین برداشت و گذاشت روی زمین و این کار چندبار تکرار شد و سرانجام شفیع‌زاده قبول نکرد که نکرد. پرسیدم: چرا این هدیه را قبول نمی‌کنی برادر؟ به همه می‌دهند. تو هم مثل بقیه! لحظه‌ای فکر کرد و گفت: میدانی که ناخالص بودن اعمال نقطه شروعی دارد، من نمی‌خواهم این هدیه نقطه شروع ناخالصی‌ها در زندگی‌ام باشد.

با وجود اینکه فرمانده توپخانه سپاه بود، گمنام زیست و گمنام شهید شد. او در آسمان‌ها بیشتر مشهور بود!ورد زبانش بود وخطاب به مسئولین می گفت: عدالت را فدای مصلحت نکنید...

برشی از زندگی سردار سرلشگر، شهید حسن شفیع زاده
منبع: کتاب ساده زیستی امام و شهدا, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
محسن درخشان
شهادتی سخت و جانگداز خلبان هوانیروز

محسن افراد پادگان را تشویق کرد که با لباس ارتش به صف تظاهر کنندگان ملحق شوند و خود که افسر نگهبان پاسدارخانه بود بدون ترس از دستور فرماندهان که از خارج شدن پرسنل پایگاه جلوگیری می‌کردند به دل مردم زد ... سنندج به‌وسیله کومله و دمکرات و جدایی‌طلبان در محاصره بود. مردم بی‌گناه به خاك و خون کشیده می‌شدند. بالگرد کبرایی در آسمان شهر ظاهر می‌شود و سینه مهاجمان را می‌شکافت و آنها را عقب می‌راند. دیگر بالگردهای هوانیروز در پناه این بالگردمهاجم پی‌درپی فرود می‌آیندو مجروحان و زنان و کودکان را از باشگاه افسران به منطقه امن تخلیه می‌کنند... در آخرین پرواز بالگرد کبری که خلبانش محسن درخشان و احمد پیشگاه‌هادیان بودند هدف گلوله قرار می‌گیرند...هادیان چاره‌ای جز فرود اضطراری در اطراف شهرندارد. هر دو خلبان از بالگرد مشتعل خارج می‌شوند و هریك به سویی می‌روند. خلبان هادیان نجات می‌یابد اما خلبان درخشان به‌وسیله اشرار ضدانقلاب اسیر می‌شود...

افراد ضدانقلاب, محسن درخشان را ایستاده و تا گردن در خاك فرو می‌کنند و بامالیدن مایع شیرین به سر و صورت رهایش می‌کنند. فرداکه برای نتیجه شکنجه به سراغش می‌آیند،هنوزاندك رمقی در سر و صورت متلاشی شده ازهجوم حشرات در چهره‌محسن وجود داشته که با گلوله‌ای او را خلاص و به شهادت می‌رسانند. بعد از شهید نماز هوانیروز (خلبان حسن قاسمی) خلبان محسن درخشان به شهید ایستاده معروف می‌شود...

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید محسن درخشان
منبع: کتاب جنایات کومله و دمکرات, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
بهنام شهریاری
شهید با صلابت و شجاع نیروی قدس سپاه

بهنام شهریاری متولد ۱۳۴۷، که با نام‌های مستعاری مانند «سید علی‌اکبر میروکیلی»، «سید حمیدرضا شاه‌چراغی» و «حجت‌الله نریمانی» نیز شناخته می‌شد. شهریاری یکی از مقامات ارشد نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود و به‌طور خاص با یگان ۱۹۰ مرتبط بود. این واحد مسئول انتقال سلاح به گروه‌های مسلح هم‌پیمان ایران، از جمله حزب‌الله، حماس، حوثی‌ها در یمن و همچنین رژیم اسد در سوریه پیش از سقوط، را به عهده داشت... شهریاری به دلیل نقشی که در تأمین مالی جبهه ی مقاومت و فرار از تحریم‌ها داشت، چندین بار مورد تحریم بین‌المللی چندین کشور قرار گرفته است. در سال ۱۴۰۴، دفتر کنترل دارایی‌های خارجی وزارت خزانه داری ایالات متحده شهریاری را به عنوان یک کشور ویژه تعیین شده تحت فرمان اجرایی ۱۳۲۲۴ تعیین کرد. دفتر دادستانی ایالات متحده در ناحیه جنوبی نیویورک اتهاماتی را علیه وی اعلام کرد. **در مراسم شهید شهریاری پدرش گفت: مطیع امر رهبریم، نمی‌گذاریم یک ذره از خاک کشور به دست دشمن بیفتد. سردار شهید بهنام شهریاری از فرماندهان دوران دفاع مقدس بود و پشتیبانی سپاه قدس را بر عهده داشت؛ این سردار شهید متولد شهرستان گرمی استان اردبیل بود.** اسرائیل با انتشار ویدئویی مدعی شده که او را در غرب کشور ترور کرده است. شهریاری در سال‌های گذشته بارها در گزارش‌های آمریکا فردی مورد اشاره بود که وزارت خزانه داری این کشور مدعی می‌شد نه تاریخ تولد او را پیدا میکند و نه محل سکونت اش را...

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید بهنام شهریاری
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
محمد سعید ایزدی
جنگ کنونی، جنگ وجودی است

سردار سرلشگر ایزدی ملقب به "حاج رمضان" از چهره های نزدیک به جریان مقاومت منطقه، لبنان و فلسطین بود و از قدیمی‌ترین ژنرال های ایرانی در لبنان و رابط رهبر انقلاب و سیدحسن نصرالله بود. سال گذشته رژیم صهیونیستی مدعی ترور او شده بود اما اندکی بعد سردار ایزدی در دیدار ماه رمضان مسئولان با رهبری معظم انقلاب حضور یافت. روابط عمومی نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با صدور اطلاعیه ای از شهادت مجاهد صدیق سرلشکر پاسدار محمدسعید ایزدی (حاج رمضان) به دست رژیم تروریست صهیونیستی خبر داد. سردار ایزدی که سال‌ها به عنوان مسئول پرونده فلسطین در نیروی قدس فعالیت می‌کرد، از چهره‌های گمنام و تأثیرگذار محور مقاومت به شمار می‌رفت؛ که پس از شهادت مظلومانه در جریان حمله پهپادی رژیم صهیونیستی، محبوب دل‌های مردم شده و قمی‌ها با حضور خود درتشیع این شهید، قدردانی از سال‌ها مجاهدت خاموش او را به نمایش گذاشته‌اند.**شهید ایزدی پیش از شهادتش گفته بود، جنگ کنونی، یک «جنگ وجودی» است و رژیم صهیونیستی و حامیانش درک کرده‌اند که ما برای نابودی کامل این رژیم مصمم هستیم. وقتی شعار ازاله اسرائیل می‌دهیم، یعنی تصمیم گرفته‌ایم این رژیم را از میان برداریم و طبیعی است در این نبرد، ضربه بخوریم و بزنیم. مسیر پیش‌رو، مسیری دشوار ولی منتهی به پیروزی قطعی است و نابودی رژیم صهیونیستی، یک هدف تمدنی و قطعی خواهد بود...**

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید، محمد سعید ایزدی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
حسین همدانی
شهید اقتدار و موسس بسیج مردمی در سوریه

شهید همدانی, صرف نظر از ایجاد امنیت در حرم حضرت زینب (س)، سازماندهی، برنامه‌ریزی برای ارتش سوریه و تشکیل بسیج مردمی در سوریه را عهده دار بود و نیروهای ۱۶ استان سوریه را به تفکیک سازماندهی کرد و می توان به جرات گفت: "شهید همدانی موسس بسیج سوریه بوده است"...به قول مفسرین نظامی دنیا، همدانی یکی از فرماندهان نخبه سپاه بوده و در جنگ‌های پارتیزانی تخصص بسیار خوبی داشت و شخصیت کاریزماتیک و جاذبه سردار باعث شد میان شیعه وسنی در مناطق مختلف سوریه وحدت به وجود بیاید... موقع ناهار رسیده بود و به همراه سردار همدانی شروع به خوردن ناهار کردیم، وقتی غذایم تمام شد، یک لحظه متوجه شدم سردار قسمتی از غذایش که از قبل جدا کرده بود را در گوشه کاغذی ریخت. تعجب کردم و به خودم گفتم سردار غذا رو کجا می‌بره؟ گفتم شاید غذا را برای کسی می‌خواد، اما دیدم ابووهب به سمت مرغی می‌رود که پایش شکسته و نمی‌تواند به دنبال غذا بگردد، همدانی غذا را در نزدیکی مرغ ریخت و مرغ هم شروع به خوردن کرد، با خود گفتم چگونه می‌شود یک نفر به حدی از کرامت انسانی برسد که به حیوانات نیز در بحبوحه جنگ توجه کند و...زمان جنگ، حاکم شرع همدان بهم گفت: حاج حسین ۱۰۰ تا نیرو به کارت میاد ببریشون جبهه؟وقتی پرسیدم نیروها کی هستند و چی هستند، گفت: ۱۰۰ نفر از زندانی ها هستند که مایلند برن جبهه.اون ۱۰۰ نفر رو گرفتم و بردم جبهه و خیلی از آنها شهید شدند...

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید، حسین همدانی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
رضا مظفری نیا
رئیس سازمان پژوهش و نوآوری دفاعی، وزارت دفاع

سردار سرلشگر شهید دکتر رضا مظفری نیا، عضو هیات علمی دانشگاه صنعتی مالک اشتر و هیات تحریریه در فصلنامه آماد و فناوری دفاعی بود وسمت های علمی و اجرایی در دانشگاهها و مراکز علمی کشورداشتند مظفری نیا گفت : قبل از انقلاب صنعت دفاعی کشور وابسته بود، و ۴۰ هزار مستشار نظامی در ایران حضور داشتند که صنعت محدودی را به صورت مونتاژی و عموما در بخش سلاح‌های سبک اجرا می‌کردند. با پیروزی انقلاب اسلامی صنایع دفاعی وارد مرحله جدیدی شد به طوری که با تحریم گسترده دشمن مواجه شدیم. بنابراین باید ابتکار و خلاقیت را وارد این عرصه می‌کردیم و چنین نیز شد. به فرموده مقام معظم رهبری باید نقشه راهی برای صنایع دفاعی ایجاد می‌شد که به لطف خدا این مهم عملیاتی شده و در این حوزه نیز شهدای بسیاری را تقدیم امنیت وطن کردیم و تبدیل صنایع دفاعی به صنایع دانش بنیان را از جمله اهداف ترسیم شده در نقشه راه صنعت دفاعی هست که به آن عمل کردیم. **تولید انواع موشک نقطه‌زن ایران اسلامی را به قدرتمندترین کشور تبدیل کرده است و این دستاورد نتیجه زحمات ۳۰ ساله مجاهدان نظامی در کشور بود. در بخش پهپادی برترین صنعت دفاعی را در اختیار داریم به طوری که دست بسیاری از کشورها در مواجهه با ما بالاست. از ۵۰ هزار قطعه نزدیک ۸۵ درصد آن در داخل اکتساب شده و دیگر نیاز به خرید از خارج نداریم. با ۸ هزار شرکت در ارتباط هستیم که بسیاری از آنها در حوزه دانش‌بنیان فعال هستند و...**

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید، رضا مظفری نیا
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
فضل الله نوذری
چهره برجسته نظامی و گمنام سپاه

سردار سرلشگر شهید حاج فضل الله نوذری که در طول عمر پربرکت خویش از جمله مؤثرترین چهره‌های نظامی گمنام کشور در برابر نفوذ، تروریسم و جنگ‌های ترکیبی دشمن بود ۲۷ خرداد ماه ۱۴۰۴ در سن ۶۱ سالگی در جریان حمله موشکی رژیم صهیونیستی به فیض عظمای شهادت نائل آمد. شهادت وی نماد دیگری از دشمنی آشکار صهیونیسم جهانی با جبهه مقاومت و نیز عمق اثرگذاری جمهوری اسلامی در معادلات منطقه‌ای است.

بی‌تردید، نام شهید حاج فضل الله نوذری در تاریخ جمهوری اسلامی به عنوان یکی از سرداران بی‌ادعای امنیت، اقتدار و ایثار ثبت خواهد شد؛ مردی که در خط مقدم مبارزه با نفوذ، تروریسم، جنگ شناختی و عملیات روانی دشمن ایستاد و سرانجام جان خویش را فدای امنیت و اقتدار و عزت ملت کرد. ، در صحنه‌ای آکنده از حماسه، اندوه و افتخار، پیکر پاک و مطهر سرلشکر گمنام دکتر نوذری با حضور گسترده و پرشور مردم قدرشناس شهرستان کازرون و جمعی از مسئولین، خانواده‌های معظم شهدا و جوانان انقلابی، تا گلزار شهدای بهشت زهرا تشییع و در قطعه ۲ گلزار شهدای کازرون و در کنار یاران شهیدش در ۸ سال دفاع مقدس به خاک سپرده شد؛ این قطعه مأوای بسیاری از سرداران و فرماندهان شهید دفاع مقدس است. مردمی که آمده بودند، نه فقط برای تشییع، که برای تجدید میثاق با آرمان شهید؛ با چشمان خیس، گام‌های استوار، که روایتگر غربت شیرمردی بود که به‌دست رژیم جنایتکار صهیونیستی به شهادت رسید...

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید،فضل الله نوذری
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرلشگر شهید
غلامحسین غیب پرور
رئیس اسبق سازمان بسیج

شهید غیب‌پرور دوران نوجوانی و جوانی در هیئت‌های عزاداری امام حسین (ع) حضوری فعال داشت و در دوران دفاع مقدس و پس از آن نیز تمام تلاش خود را برای ادامه مکتب حسینی به کار بست. آرامش و امنیت مردم را از دغدغه‌های اصلی شهید غیب‌پرور بود. وقتی دشمنان به دنبال ناامن کردن کشور بودند، این شهید والامقام شب و روز نمی‌شناخت و برای حفظ امنیت کشور از خود و خانواده‌اش گذشته بود.راه‌اندازی هیئت عزاداری عاشقان ثارالله شیراز و موکب احمدبن موسی (ع) در کربلای معلی، گوشه‌ای از خدمات این شهید والامقام در راه عشق به مولایش امام حسین (ع) بود. غلامحسین غیب‌پرور، به‌عنوان جانشین فرمانده کل سپاه در قرارگاه امام علی فعالیت می‌کرد. او از ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۴ فرمانده لشکر ۲۵ کربلا بود،از ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۷ به‌عنوان فرمانده لشکر ۱۹ فجر فعالیت می‌کرد و در فاصله سال‌های ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۵ فرماندهی سپاه فجر فارس را برعهده داشت. غیب‌پرور از ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ رئیس سازمان بسیج مستضعفین بود و در ۲۵ تیر ۱۴۰۴ به دلیل عوارض شیمیایی ۸ سال جنگ ایران و عراق در سن ۶۳ سالگی به شهادت رسید.**شهید غیب پرور در خصوص شعار مرگ بر اسرائیل روی موشک‌های دوربرد گفته بود: شعار مرگ بر اسرائیل بر روی موشک مگر کار بدی است، اساسا محو اسرائیل جزو آرمان‌های ما است.سردار شهید غیب‌پرور همواره منشا خدمات بسیار ارزنده و مؤثری در سراسر کشور و محور مقاومت بود و شاگردان زیادی را برای دفاع از وطن تربیت کرد...**

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید، غلامحسین غیب پرور
منبع: کتاب ج مثل جانباز، ناصر کاوه


علیرضا
تنگسیری
شهید سردار

ایران حسین تا ابد پیرو رهبر است

شهدای حمله جنایتکارانه رژیم صهیونیستی به آستانه اشرفیه


شهید دانشمند هسته ای
سید محمدرضا صدیقی صابر


شهیده سیده محیا صدیقی صابر


شهیده سیده فاطمه صدیقی صابر


شهیده زهرا صابر


شهید موسی صابر


شهیده سلطنت حسین پور

شهیده یاس صابر


شهید حامد صابر


شهید میلان صابر


شهیده مهسا احمری


شهید امیرعلی چترعنبرین


شهید احمد لطیفی راد


شهیده روح انگیز فرهنگ مهینی


شهیده شهربانو پور رمضان


شهید مجتبی محمدپور



سرتیپ شهید
مرتضی طیب مسعود
سردار گمنام و با اخلاص

متن پیام روابط عمومی سپاه در پی شهادت مظلومانه و پرافتخار جمعی از فرماندهان برجسته و ارشد نیروی هوافضای سپاه (همراهان سردار شهید حاجی زاده) در بامداد جمعه ۲۳ خرداد ۱۴۰۴... شهادت مظلومانه و پرافتخار جمعی از فرماندهان برجسته و ارشد نیروی هوافضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (همراهان سردار بزرگوار سردار حاجی زاده) سرداران والامقام شهیدان: "محمود باقری، داوود شیخیان، محمدباقر طاهرپور، منصور صفرپور، مرتضی طیب مسعود، خسرو حسنی ، جواد جورسرا و محمد آقاجعفری" در جنایت آفرینی‌های تروریستی و بزدلانه اخیر رژیم جنایتکار صهیونیستی در بامداد جمعه ۲۳ خرداد ۱۴۰۴، را به محضر مقدس حضرت ولی‌عصر (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، نایب برحقش مقام عظمای ولایت و رهبری و فرماندهی کل قوا حضرت امام خامنه‌ای عزیز (مدظله‌العالی)، خانواده‌های معزز و صبار شهیدان، فرماندهان و کارکنان غیور نیروی هوافضای سپاه و عموم ملت شریف و مقاوم ایران اسلامی تبریک و تسلیت عرض می‌نماییم. بی‌تردید مجاهدت‌های این شهدای گرانقدر برای همیشه در حافظه تاریخی ملت ایران، به‌ویژه در کارنامه درخشان نیروی هوافضای سپاه، ماندگار و منشاء جوشش و حرکت نسل‌های آینده این نیرو بلکه آحاد جوانان این سرزمین در مسیر ایثار و فداکاری برای دفاع از انقلاب و نظام اسلامی و عزت و امنیت ایران و ایرانی خواهد بودو راه نورانی و پرفروغ آنان توسط همرزمان‌شان با صلابت و قدرت مضاعف ادامه خواهد یافت.

برشی از زندگی سردار سرتیپ شهید، مرتض طیب مسعود
منبع: کتاب شهدای هوافضای سپاه، ناصر کاوه



سرتیپ شهید
محمدباقر طاهرپور
فرمانده پهپادی هوافضای سپاه

سردار سرتیپ پاسدار محمد باقر طاهر پور، یکی از کلیدی‌ترین و عملیاتی‌ترین فرماندهان عالی‌رتبه نیروی هوافضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است. او به‌عنوان فرمانده فرماندهی پهپادی نیروی هوافضای سپاه، مسئولیت مستقیم هدایت، سازماندهی و عملیاتی کردن یکی از بزرگترین و پیشرفته‌ترین ناوگان‌های پهپادی در جهان را بر عهده دارد. او فرمانده‌ای است که یک ابزار نوظهور را به یک ستون اصلی در دکترین دفاعی و تهاجمی ایران تبدیل کرده و نام پهپادهای ایرانی را در سراسر جهان بر سر زبان‌ها انداخته بود...طاهرپور، یکی از تأثیرگذارترین فرماندهان نظامی در خاورمیانه معاصر بود. او با درایت و پشتکار، یک برنامه نوپا را به یک "امپراتوری پهپادی" تبدیل کرده که موازنه قدرت را در منطقه تغییر داده و به یکی از ستون‌های اصلی قدرت نظامی ایران بدل شده است. اگر موشک‌ها "چکش سنگین" بازدارندگی ایران هستند، **پهپادهای تحت فرماندهی سردار باقرپور، "چشم بینا"، "شمشیر تیز" و "ابزار هوشمند" این قدرت هستند که با انعطاف‌پذیری و دقت بالا، اهداف استراتژیک جمهوری اسلامی را در میدان‌های نبرد نزدیک و دور محقق می‌سازند.توان پهپادی تحت فرماندهی طاهرپور، به دلیل زیر به یک ابزار استراتژیک برای ایران تبدیل شده بود. جنگ نامتقارن، افزایش عمق استراتژیک، تغییر موازنه در منطقه، ابزار نفوذ و سیاست خارجی و... بود. و در یک کلام، . فرماندهی گمنام پهپادی هوا فضای سپاه، بازوی بلند و چشم بینای ایران اسلامی است.**

برشی از زندگی سردار سرتیپ شهید، محمدباقر طاهرپور
منبع: کتاب شهدای هوافضای سپاه، ناصر کاوه



سرتیپ شهید
خسرو حسنی
جانشین فرمانده اطلاعات هوافضای سپاه

ورود تخصصی به حوزه اطلاعات: شهید خسرو حسنی، مسیر حرفه‌ای خود را به صورت کاملاً تخصصی در حوزه اطلاعات و ضد اطلاعات ادامه داد. او در ساختارهای مختلف اطلاعاتی سپاه پاسداران مسئولیت‌های گوناگونی را برعهده گرفت و پله‌های ترقی را تا تبدیل شدن به یک استراتژیست ارشد اطلاعاتی طی کرد. این پیشینه، او را به فردی مسلط بر تمامی ابعاد جنگ اطلاعاتی (جمع‌آوری، تحلیل، عملیات روانی و ضدجاسوسی) تبدیل کرد. تیم تحت امر او مسئولیت ارزیابی روندهای بلندمدت امنیتی و نظامی در منطقه و جهان، و پیش‌بینی تهدیدات آینده علیه امنیت ملی ایران را برعهده داشت. اصلی‌ترین وظیفه او، دریافت گزارش‌های اطلاعاتی از منابع مختلف و تلفیق آن‌ها، حذف اطلاعات متناقض و ارائه یک تصویر واحد، جامع و تحلیل‌شده از وضعیت تهدیدات به فرماندهان هوافضا بود. این معاونت بر فعالیت‌های کلان ضدجاسوسی در سطح نیروی هوافضای سپاه بود و سیاست‌های کلی برای مقابله با نفوذ سرویس‌های اطلاعاتی دشمن را تدوین می‌کرد. شهید خسرو حسنی، چهره در سایه مطلق بود. اگر فرماندهان دیگر گاهی در رسانه‌ها ظاهر می‌شوند، سردار حسنی تقریباً هرگز در انظار عمومی دیده نمی‌شود. هیچ مصاحبه، سخنرانی عمومی یا حتی تصویر با کیفیتی از او در دسترس نیست. این "گمنامی مطلق" لازمه و ویژگی اصلی جایگاه او بود. جایگاه او ایجاب می‌کند که نگاهی کاملاً ملی و فراجناحی داشته باشد و منافع کلان امنیت ملی را بر هر ملاحظه دیگری ترجیح می داد...

برشی از زندگی سردار سرتیپ شهید، خسرو حسنی
منبع: کتاب شهدای هوافضای سپاه، ناصر کاوه



سرتیپ شهید
داوود شیخیان
فرمانده پدافند هوافضای سپاه

سردار شیخیان تمام مسیر خدمتی خود را به صورت کاملاً تخصصی در حوزه پدافند هوایی طی کرد. او از رده‌های پایین کار خود را آغاز کرد و با کسب دانش فنی، تجربه عملیاتی و توانمندی مدیریتی، پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری پیمود. این تمرکز کامل بر یک رشته، او را به یکی از مسلط‌ترین کارشناسان پدافندی کشور تبدیل کرده بود. فرماندهی پدافند هوایی به ریاست سردار شیخیان، مسئولیت دفاع از حریم هوایی کشور را بر عهده دارد و در واقع سپر دفاعی این نیرو محسوب می‌شود. او یک فرمانده کاملاً فنی و مسلط بر جزئیات سامانه‌های پدافندی است. دانش عمیق او از رادارها، موشک‌ها و تاکتیک‌های نبرد هوایی، نقطه قوت اصلی، شهید شیخیان بود. فرماندهی و عملیاتی کردن طیف وسیعی از سامانه‌های پدافندی کاملاً بومی و پیشرفته سپاه، از جمله خانواده سامانه‌های "رعد"، "طبس" و "سوم خرداد" از خدمات این شهید بزرگوتر بود..**سردار سرتیپ پاسدار داود شیخیان، یکی از ستون‌های اصلی دکترین دفاعی بازدارنده جمهوری اسلامی ایران بود. داوود، فرمانده‌ای بود که تخصص فنی، شجاعت عملیاتی و درک استراتژیک را در هم آمیخته بود و مسئولیت حفاظت از آسمان ایران را در یکی از پرآشوب‌ترین مناطق جهان بر عهده داشت. عملکرد او و تیمش در سرنگونی پهپاد گلوبال هاوک، نه تنها یک پیروزی تاکتیکی، بلکه یک دستاورد راهبردی بود که موازنه قدرت در منطقه را تغییر داد و او را به‌عنوان یک "نگهبان خاموش و قدرتمند" در تاریخ نظامی ایران ثبت کرد...**

برشی از زندگی سردار سرتیپ،شهیدداوود شیخیان
منبع: کتاب شهدای هوافضای سپاه، ناصر کاوه



سرتیپ شهید
محمد آقا جعفری
یکی از فرماندهان تعیین‌کننده نیروی هوافضای سپاه

بابا برخلاف بعضی ها، در خانه مشکلی برای رفتن به جبهه نداشت چون پدربزرگم، خودش یکی از انقلابیون فعال بود و در مبارزات علیه رژیم پهلوی، مجروح و جانباز هم شده بود. عموی کوچکم هم، جانباز انقلاب بود. بابا تعریف می‌کرد در آن دورانی که مدام در جبهه‌ها بود، از طرف سپاه یک موتور برای پدربزرگم برده بودند اما ایشان آن را پس فرستاده و گفته بود: من پسرم را برای این چیزها به جبهه نفرستادم. گهگاه که دور هم جمع می‌شدیم، فیلم‌های کوتاهی از تست پرتاب موشک‌ها برایمان می‌گذاشت. و نمی‌دانید با چه عشقی درباره آنها حرف می‌زد. کاملا احساس می‌کردیم آن موشک‌ها را مثل بچه‌هایش دوست دارد. شبی که موشک‌های خیبرشکن به سمت اسرائیل شلیک شد، شب فراموش‌نشدنی برای ما بود. آن شب، یاد بابا جور دیگری برای ما زنده شد. ذوقش برای این موشک از ذهنم پاک نمی‌شود. می‌گفت: اسمش را «خیبر» گذاشته بودند ولی من گفتم موشکی که قرار است مواضع صهیونیست‌ها را ویران کند، اسمش باید «خیبرشکن» باشد»... و این اسم زیبا از بابا به یادگار ماند... **"کوه تجربه". این عبارت مختصر و مفید را سردار شهید حاجی‌زاده گفته بود در معرفی شهید جعفری؛ همان بچه رزمنده‌ای که از ۱۵ سالگی که فرمانده گردان ضد تانک در دوران دفاع مقدس بود تا ۵۹ سالگی که یکی از فرماندهان تعیین‌کننده نیروی هوافضای سپاه شده بود، لحظه‌ای میدان مبارزه را ترک نکرد. شهید جعفری در لبنان و عراق و سوریه و یمن و... فعالیتهای گوناگونی داشت...**

برشی از زندگی سردار سرتیپ، شهید محمد آقا جعفری
منبع: کتاب شهدای هوافضای سپاه، ناصر کاوه، راوی دختر شهید



سرتیپ شهید
ابوالفضل نیکویی
قدیمی ترین یار شهید سلیمانی در جبهه مقاومت

فیلم آقای اصغر (پاشاپور) را یادتان هست؟ همان که خیلی‌های‌مان بیش از صدبار دیدیمش؛ آقای اصغر شدیداً دل‌نگران حاج قاسم است که باز هم به خط مقدم و چندصدمتری داعشی‌ها آمده؛ به هر دری می‌زند که جلوی جلوتر رفتن حاج قاسم را بگیرد؛ حاجی زیر بار نمی‌رود و می‌گوید؛ «آقای اصغر، خجالت بکش، من را از گلوله می‌ترسانی؟»، تا اینجای فیلم را خیلی‌هایمان توجه کرده‌ایم، اما یک جا را بعضی‌هایمان شاید کمتر! حاجی و آقای اصغر که پیاده به‌سمت جلوترین سنگرها می‌روند این مکالمه شکل می‌گیرد: حاج قاسم: اصغر...اصغر پاشاپور: جانم، حاج آقا! حاج قاسم: من که می‌دونم یونس بهت زنگ زده گفته نذار حاجی جلوتر بره...

حاج‌یونس جزو اولین نیروهای سپاه قدس بود که برای مقابله با توطئه تکفیری ـ صهیونیستی به سوریه رفت و ۸ سال در سوریه در کنار سردار شهید قاسم سلیمانی جنگید. او هشت سال در سوریه بود؛ سوریه را موبه‌مو می‌شناخت؛ کوه به کوه، دشت به دشت؛ صحرا به صحرا؛ گروه به گروه، قبیله به قبیله، مذهب به مذهب، حتی بسیاری از نظامیان و سیاسیونش را نفر به نفر؛ تحولات جغرافیای سوریه را لحظه به لحظه در آن هشت سال یادش بود. سردار شهید حاج ابوالفضل نیکویی از فرماندهان نیروی قدس سپاه در حمله رژیم صهیونیستی به تهران به شهادت رسید.. این سردار سپاه همیشه آرزوی شهادت داشت و می گفت:

"دعا کنید شهید شم".

برشی از زندگی شهیدابوالفضل نیکویی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
مختار سلیمانی
شهید صلابت، شجاعت و شهامت

شهید «مختار سلیمانی» به دلیل لیاقت و توانایی مسئولیت دیده بانی توپخانه یگان ماموریتیش را بر عهده گرفت. و پس از آن از طرف لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) فرماندهی گردان حبیب بن مظاهر و سپس گردان میثم تمار را بر عهده گرفت. مختار در عملیات‌های والفجر مقدماتی، والفجر۱ و رمضان شرکت داشت و چندین بار در صحنه‌های نبرد مجروح شد. مختار فرمانده تیپ ۳ لشکر ۲۷ محمدرسول الله (ص) در عملیات والفجر۱ در سال ۱۳۶۲ از ناحیه سینه مجروح شد و چند روز بعد در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۶۲ در ساعت ۲ بامداد در بیمارستان کلانتری اهواز پس از یک عمل جراحی به آرزوی دیرینه خود رسید. در عملیات والفجر مقدماتی، مختار و یارانش ۵ شبانه روز بدون یک لحظه خواب در مقابل پاتک های کمرشکن دشمن مقاومت نموده و سرانجام مواضع خود را تثبیت کردند. در مرحله سوم عملیات رمضان به معاونت یک گردان منصوب شد. مختار حین عملیات رفته بود راننده وسرنشینان یک تانک را به هلاکت رسانده بود وخودش پشت تانک نشسته و آنرا به غنیمت آورده بود.و...

فرمانده شهید حاج همت از شهید مختار سلیمانی اینگونه یاد می کرد: این قدر مختار سلیمانی، صلابت و شجاعت وشهامت داشت که انسان به حالش غبطه می‌خورد. به خدا وجود پاکش انگار ذره‌ای ترس از مرگ نداشت. سلیمانی یک سرمایه بزرگ برای انقلاب بود، یک فرمانده غنی و بزرگ مانند مالک‌اشتر، جسور و بی باک در هنگام رزم...

برشی از زندگی شهید مختار سلیمانی
منبع: کتاب وقتی فرمانده ها از ما جلوترند، ناصر کاوه



سرتیپ شهید
حسین اسداللهی
فرمانده لشگر۲۷محمد رسول الله(ص)

«شاید باورتان نشود اما تا پیش از شهادتش، من و مادرش خبر نداشتیم که از همرزمان شهید حاج قاسم سلیمانی است و هرگز حرفی درباره این موضوع نمی‌زد یا از رشادت‌ها و نبردهایش با داعشی‌ها برایمان تعریف نمی‌کرد. زمانی که از عراق و سوریه به خانه می‌آمد، تنها به فکر کمک به مردم و مستضعفان بود...هرکجا که سیل و زلزله‌ای می‌آمد، نخستین نفری بود که برای کمک به مردم، راهی می‌شد. از شمال و جنوب گرفته تا کردستان می‌توانید از مردم بپرسید که او چه خدماتی انجام داده است. کرد و لر و عرب و فارس همه دوستش دارند. یک‌بار تازه به خانه برگشته بود و قصد داشت که برای کمک به زلزله‌زده‌ها به «سرپل ذهاب» برود که به او گفتم: «پدرجان چند روزی در خانه بمان و استراحت کن.»
که در جواب گفت: حضرت آقا از ما انتظار کار و تلاش دارد نه در خانه ماندن و فیلم و عکس گرفتن. بایدکاری کنیم که حضرت آقا خوشحال و راضی باشند... در یک جمله، اهل میدان عمل بود و با درجه سرداری خود را سرباز حضرت آقا و خادم مردم و مستضعفان می‌دانست.
حسین در قلب مردم جای دارد و همان‌گونه که امام خامنه ای فرموده اند: شهیدان همیشه زنده و حاضر هستند...

حسین، انسانی متین، سر به زیر و افتاده بود. با اینکه سردار دوران جنگ تحمیلی و از فرماندهان اصلی محور مقاومت در «عراق» و «سوریه» بود، هرگز ذره‌ای غرور و تکبر و خودبزرگ بینی در رفتار و گفتارش ندیدم...

برشی از زندگی سردار سرتیپ، شهید مدافع حرم حسین اسداللهی
منبع: کتاب دوری از کبر و غرور شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
اکبر جزی
ستاره درخشان ایثار و ازخودگذشتگی

برای رسیدن به محوری که به تیپ امام حسین واگذار شده بود، باید از کوهستان عبور می‌کردیم و خود را به خطوط دشمن می‌رساندیم. شب عملیات، بچه‌ها حرکت کردند و از معبری که بچه‌های تخریب باز کرده بودند عبور کردیم. زمانی که به جلو می‌رفتیم، متوجه شدیم که عراقی‌ها در انتهای معبر یک تیربار مستقر کرده‌اند. وقتی درگیری آغاز شد، بچه‌ها یکصدا تکبیر گفتند و صدای شلیک تیربارهای دشمن و گلوله‌های رسامی که از کنارمان می‌گذشتند، فضا را پر کرده بود. انفجارهای گلوله‌های خمپاره و بوی دود و باروت در میدان نبرد پیچیده بود...

گلوله‌های منور تاریکی شب را به روز تبدیل کرده بودند. یکی از تیربارهای دشمن راه عبور نیروها را سد کرده بود و اگر وضعیت ادامه پیدا می‌کرد، همه نیروها قتل‌عام می‌شدند. شهید اکبر جزی معاون گردان بلافاصله به صورت سینه‌خیز حرکت کرد و خود را به زیر سنگر تیربار رساند. در حالی که تیربار دشمن چندین نوار شلیک کرده بود، با دست راستش لوله داغ و قرمز تیربار را گرفت و آن را به سمت آسمان برد. عراقی‌ها او را به شهادت رساندند. اما بچه‌های گردان وقتی دیدند تیربار به سمت آسمان شلیک می‌کند، از شیار بلند شدند و رفتند خط دشمن را گرفتند.

صبح روز بعد، بچه‌ها پیکر شهید اکبر جزی را پیدا کردند در حالیکه؛ لوله تیربار دشمن به دست راست او چسبیده و کف دستش جزغاله شده بود. همه فهمیدند شب گذشته شهید اکبر جزی چه ایثاری کرده است...

برشی از زندگی سردار شهید، اکبر جزی
منبع: کتاب ایثارگری شهدا, ناصر کاوه



شهید
شیخ احمد یاسین
بنیانگذار حماس

شیخ یاسین در ۱۲ سالگی به همراه خانواده خود به نوار غزه گریخت.شیخ یاسین در هنگام کشتی گرفتن با یکی از دوستانش در کودکی مجروح شد و پس از ۴۵ روز از قرار دادن گردنش در گچ، مشخص شد که او در اثر فلجی که در آن دوران متحمل شده بود، تا پایان عمر این‌گونه زندگی خواهد کرد. وی علاوه بر فلج کامل، از بیماری‌های بسیاری از جمله از دست دادن بینایی چشم راست در دوران زندان، ضعف شدید در دید چشم چپ، التهاب مزمن گوش و حساسیت در ریه‌ها و برخی بیماری‌ها و سایر عفونت‌های روده‌ای نیز رنج می‌برد...

شیخ در ۱۹۸۷ بهمراه شماری از گروه‌های فلسطینی جنبش مقاومت اسلامی «حماس» را بنیانگذاری کرد. در ماه اکتبر سال ۱۹۹۱ دادگاه نظامی رژیم صهیونیستی، شیخ یاسین را بنا بر اتهامات واهی مختلف و نیز نقش وی در تأسیس جنبش حماس، به حبس ابد محکوم کرد.

شیخ احمد یاسین در ۶ سپتامبر ۲۰۰۳ هنگامی که در یکی از آپارتمان‌های غزه همراه با اسماعیل هنیه بود، مورد سوءقصد نافرجام قرار گرفت و رژیم صهیونیستی آپارتمانی در غزه را که محل سکونت شیخ بود، هدف قرار داد و شیخ و ۱۵ فلسطینی را مجروح شدند، اما جراحات وی جدی نبود؛ لکن بار دیگر قصد ترور شیخ را کردند.زمانیکه ایشان بعدازنماز صبح با ویلچر از مجتمع اسلامی خارج می‌شد هواپیماهای رژیم صهیونیستی با سه موشک آن محل را بمباران کردند و شیخ احمد یاسین را به شهادت رساندند....

برشی از زندگی شهید شیخ احمد اسماعیل یاسین
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



شهید
محمد سعید بوطی
عالم بزرگوار سوریه

دکتر محمد سعید رمضان بوطی در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی دهکده ای کوچک به نام جیلکا در جزیره ابن عمر در غرب آناتولی از یک خانواده ی دینی متولی شد. مقطع دکتری را نیز در دانشگاه الازهر در سال ۱۹۶۵ گذراند...

همان‌طور که مقام معظم رهبری فرمودند: این شهید تلاش موثری در حفظ وحدت مسلمانان اعم از سنی و شیعه کرد. او بصیرت داشت و می‌دانست که دشمن با سلاح تفرقه در پی نابودی اسلام است.

هر زمان که علمای بزرگ اهل سنت برای اجماع در مورد موضوع اساسی دین و جامعه ی اسلامی تصمیم میگرفتند نظر جناب دکتر بوطی وزنه ی سنگین اجماع بوده و نظر ایشان مورد توجه ترین نظر در بین علمای اهل سنت بود. سرانجام این عالم متدین در عملیاتی تروریستی در فروردین ۱۳۹۲ در مسجد الایمان در منطقه المزرعه در دمشق به شهادت رسید. شهید بوطی درسال های پایانی عمرش برای تبیین انحراف فکری وهابیان بسیار تلاش نمود. متاسفانه وهابیان وی را در هنگام تدریس در مسجد به شهادت رساندند... شهید بوطی یک عالم اصیل و سنی واقعی بود. شهادتش بهای سنگین مخالفتش با وهابیت بود.

در روز شهادتش، جوانی وارد مسجد شد که از طلاب شیخ نبود و البته مشکل ظاهری هم نداشت و در صف های عقب نماز ایستاد و دقایقی بعد خود را در میان نمازگزاران منفجر کردو بوطی و جمعی از طلاب وی در این انفجار تروریستی به شهادت رسیدند...

برشی از زندگی عالم بزرگ سوریه، شهید بوطی
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصرکاوه



سرتیپ شهید
محسن وزوایی
فرمانده تیپ و مسئول محور

شهید وزوایی، فاتح بازی‌دراز وقتی به همراه همرزمانش دیدند درمحاصره دشمن قرار دارند و از نیروهای کمکی خبری نیست، شروع به خواندن سوره فیل کردند و بعد از لحظه‌ای دشمن با بالگردش به تانک خودی زد و آنرا منهدم کرد و حتی دو بالگرد عراقی بر اثر برخورد پره‌ها بهم منهدم شدند. همین‌ها اثر اعتقاد قلبی محسن به امداد الهی بود و باعث پیروزی بازی دراز شد...در ۲فروردین۱۳۶۱ عملیات فتح المبین، محسن با سه گردان گم می شوند. محسن به تنهایی در تاریکی شب ۲ رکعت نماز می‌خواند و استغاثه می‌کند. او بعد از نماز با توسل به حضرت زهرا(س) و مدد خانم، مسیر درست برای هدایت نیروها را پیدا می‌کند و تمام نیروها دقیقا به همان نقطه‌ای که می‌خواستند می‌رسند و این گونه در عملیات فتح‌المبین، آنچنان این عنایت خداوند متعال شامل حال‌شان شد که رزمندگان توانستند با حداقل تلفات که شامل یک شهید و پنج مجروح بود، توپخانه دشمن را به غنیمت بگیرند و نیروهای نظامی بعث عراق را که بالغ بر هزار نفر بودند اسیر کنند... **مقام معظم رهبری فرمودند: این جمله که شهید وزوایی به مادرش گفته: من کربلا را برای خودم نمی‌خواهم بلکه آنرا برای نسل‌های آینده می‌خواهم, از کسی صادر می‌شود که روح خیلی بلندی داشته باشد و شهید وزوایی الحق از بزرگان بود.از وصیت شهید وزوایی: اگر نتوانستید جنازه‌ام را به عقب بیاورید آنرا به روی مین‌های دشمن بیندازید تا اقلا جنازه من کمکی به اسلام کرده باشد...**

سردار شهید محسن وزوایی، فاتح بازی دراز و فتح المبین
منبع: کتاب معجزه الهی و کرامات اهل بیت, ناصر کاوه



دانشمند شهید
سید محمدباقر صدر
خورشید فقاهت تشیع در عراق

با علنی شدن رابطهٔ شهیدصدر با امام خمینی و انقلاب ایران بشدت در تنگنا قرار گرفت؛ چندین بارترور شد که هیچیک موفق نبود، حتی ادارهٔ آب نجف تلاش کرد با شکستن لوله از چند متر بالاتر و آب انداختن زیر منزلش، خانهٔ سید را بر سر اهلش خراب کند، که اتفاقی و بر اساس مشیت الهی موفق نشد.نهایتاً سید و خانواده‌اش در حصر عجیبی قرار گرفتند. تلفن، آب و برق قطع شد و کلیهٔ مراودات باسید ممنوع اعلام شد.تمامی اتاق ها شنود داشت. طوری شد که چند ماه این خانواده از هیچ واقعه‌ای از خارج از منزل خبر نداشتند و دیگران نیز از آنها بی‌خبر بودندودر مواردی آذوقهٔ منزل به پایان رسید و... مقابله با حزب بعث, حمایت از انقلاب اسلامی ایران، حمایت از امام خمینی،تکفیر حزب بعث، تأسیس حزب دعوت اسلامی, تشکیل جماعة العلماء, تحریم پیوستن به حزب بعث... گوشه ای از مبارزات علّامه شهید،شهید صدر بود...**شهید صدر یکی از بزرگترین اندیشمندان مسلمان و به تعبیر امام خمینی: "مغز متفکر اسلامی" در تاریخ اسلام به ویژه در قرن ۱۴ هجری بود. فقیهی جامع الشرایط، فیلسوفی اجتماعی، مفسّری بزرگ، متفکری آگاه، نویسنده‌ای توانمند و سیاست مداری شجاع و دردمند که سرانجام باتفاق خواهرش بعداز شکنجه های فراوان به دست رژیم بعث عراق, به شهادت رسید... جمله معروف صدر خطاب به ملت عراق این بود: در خمینی ذوب شوید همانگونه که او در اسلام ذوب گردید است... از ترس اعمال صدام، این شهید را ۳ بار به خاک سپردند...**

برشی از زندگی آیت الله العظمی، شهید سید محمدباقر صدر
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



شهید
سیدحمزه سجادیان
پدر ٤ شهید و اذان گوی شهیدجبهه ها

روز اول شروع جنگ ایشان بین نماز مغرب و عشاء رو به ما نمود و گفت: ما زمان شاه سرباز ندادیم و نباید هم می دادیم ولی الان زمانی است که باید سرباز بدهیم و شماها بایستی دوره ببینید و خودتان برای رفتن به جبهه و پیروزی و حفظ انقلاب آماده کنید. بعد از اینکه این جملات را به ما، باحالتی خاص گفت: خدایا ! من این ساعت مقدس را شاهد می گیرم که تا آن اندازه که در فهمم بود ،من امرخدا را به فرزندانم امر کردم.سید حمزه بعد از شهادت چهارمین فرزندش با اصرار راهی جبهه شد.سید می‌گفت: آنها رفته‌اند برای خودشان رفته‌اند ومن هم باید به وظیفه خودم عمل کنم.سید در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسیدند...

وقتی سید به شهادت رسید، به دلایلی متوجه نشدیم که درکدام منطقه به شهادت رسیده؟ اما پس از چندی متوجه نوای دلنشین صدای اذانی شدیم که ما را به سمت خود می خواند. رد صدا را گرفتیم و به محلی رسیدیم که پیکر مطهر شهدای بزرگوار در آنجا قرار داشت. با حیرت تمام متوجه شدیم که این صدای اذان گوی گردان "حمزه سجادیان" بود که ما را به آن منطقه رهنمون گردید، با اینکه مشخص بود مدتی از زمان شهادت ایشان گذشته است...همسر شهید و مادر ۴ شهید می گفت:در پشت جبهه هر کاری از دستم بر می‌آمد انجام می‌دادم.اگر کسی به حمزه می‌گفت: که شما دین خودتان را اداکردید می‌گفت: «آن‌ها رفته‌اند برای خودشان رفته‌اند و من هم باید به وظیفه خودم عمل کنم....»

برشی از زندگی پدر چهار شهید، سید حمزه سجادیان
منبع: کتاب زندگی به سبک امام وشهدا, ناصر کاوه



شهید
لوکا لاگائتانی واتلی
پسرسلطان شراب ایتالیا

لوکا فرزند یکی از بزرگترین و معروفترین تولید کنندگان شراب در ایتالیا که به سلطان شراب معروف است، می‌باشد.پدرش مالک کارخانه بزرگ و قدیمی تولید مشروبات الکلی به نام مونتالچینو Montalcino است؛ لوکا از زمان کودکی از دوستان ادواردو آنیلی بود و در سال ۱۹۸۸ به همراه ادواردو به ایران آمد و با پذیرش تشیع، مسلمان می‌شود، سپس به اتفاق هم به منزل آیت‌الله سید علی گلپایگانی واقع در یوسف‌آباد می‌روند و آنجا مراسم تشرف لوکا به تشیع برگزار می‌گردد...

لوکا در این سفر به همراه ادواردو به مناطق جنگی جنوب کشور سفر می‌کند...لوکا به سبک پدربزرگ کاوشگر خود، ریموند فرانکتّی، زندگی می‌گذراند و به تقلید ازاو مدّتها در آفریقا زندگی می‌کرد و در خاورمیانه گزارش خبری می‌ساخت. همچنین از جنگ درکوزوو و درسالهای دهه‌ی ۷۰ از افغانستان که با نیروهای روس در جنگ بودند خبر گرفت.در افغانستان با احمد شاه مسعود، آشنا شد و برای اولین بار با او مصاحبه کرد.لوکا دوست بسیار نزدیک ادواردو آنیلی، پسر «جنابِ وکیل»، بود و آنها با هم سفرهای بسیاری داشتند. لوکا به عنوان فیلمبردار در تلویزیون ملّی ایتالیا با جُوانّی مینولی دربرنامه پرونده و همچنین با چند شبکه خصوصی کار می‌کرد... سرانجام با قتل مشکوک لوکا، برنامه خبر ظهر کانال یک تلویزیون ایتالیا در روز ۱۳ فروردین، برابر ۳ آوریل ۲۰۰۷ خبر پیدا شدن جسد کنت «لوکا گائتانی لاواتلی» ۵۷ ساله را می‌دهد...

برشی از زندگی پسر سلطان شراب ایتالیا، شهید لوکا واتلی
منبع: کتاب ره یافتگان حسینی, ناصر کاوه



شهید
محمدحسن ابراهیمی
روحانی شهید در آمریکای جنوبی

شهید ابراهیمی موسس مسجد شیعیان حضرت ولیعصر (عج) در پایتخت گویان در امریکای جنوبی بود. محمد حسن مبلغی با اخلاص و اهل صدق و صفا و در عین حال پر انرژی و پر توان برای شیعه بود. حضور ابراهیمی در کشورهای حوزه کارائیب و کشورهای عربی باعث شد، جمع کثیری از مردم به اسلام و مذهب تشیع رو آورند. در سال ۱۳۸۱ به مدت دو سال به کشور گویان در آمریکای جنوبی رفت و با وجود مشکلات و شرایط خاص این کشور فعالانه با سمت مدیریت در کالج مطالعات اسلامی به خدمت پرداخت. در این مدت یکبار نیز در فروشگاه مورد ضرب و شتم مخالفین قرار گرفت. دندانپزشکی مسیحی بود که گرفتار مشکلی شده بود. شهید ابراهیمی حدیث کساء را برایش خواند. دو سه روز بعد مشکلش حل شد و آمد شهادتین را گفت و مسلمان و شیعه شد. همین مراودات وایجاد ارتباطات عاطفی موجب گرایش تعدادی از غیرمسلمان‌ها به اسلام و تشیع شد... **سرانجام با دخالت مستقیم سرویس‌های جاسوسی آمریکا در این منطقه، در تاریخ ۱۴فروردین سال ۱۳۸۳در سن ۳۷ سالگی از مقابل کالج محل تدریس خود در گویان ربوده شد و پس از شکنجه‌های فراوان به شهادت رسید و ۳۵ روز بعد در ۱۵ اردیبهشت سال ۸۳ پیکر مطهرش را با دستانی بسته در ۴۶ کیلومتری شهر جرج تاون مرکز گویان درون گودالی یافتند. چند روز پس از پیدا شدن پیکرش، «فاطمه» فرزندی را که سال‌ها انتظارش را می‌کشید، به دنیا آمد...**

برشی از زندگی روحانی شهید، محمد حسن ابراهیمی
منبع:کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
عبدالله اسکندری
اولین ذبیح مدافعان حرم ایران

سیدالشهدای مقاومت فارس و شهید شاخص مدافع حرم عبدالله اسکندری، فرمانده سپاه لارکه در عملیات های خیبر و بدر جانشین فرمانده گردان و در والفجر ۸ جانشین رئیس ستاد تیپ الهادی بود. اسکندری در عملیات‌های کربلای ۱، ۳، ۴، ۵ و ۸ رئیس ستاد تیپ الهادی بود. در عملیات والفجر ۱۰ جانشین تیپ مهندسی و در عملیات بیت‌المقدس ۴ فرماندهی تیپ مهندسی را بر عهده داشت.از دیگر مسئولیت‌های سردار اسکندری فرماندهی مهندسی رزمی ۴۶ امام هادی (ع)، فرماندهی تیپ ۴۶ امام هادی (ع)، فرماندهی مهندسی رزمی قرارگاه مدینه منوره، فرماندهی مهندسی تیپ ۴۲ قدر و فرماندهی مهندسی رزمی جبهه مقاومت بود.. اسکندری در عرصه‌های سازندگی هم فعالیت داشت که در احداث سد کرخه، احداث جاده نیریز در استان فارس، طرح توسعه نیشکر، اجرای طرح‌های سد و بسیاری دیگر از فعالیت‌های جهادی سهم ویژه‌ای داشت و نامی نیک از خود برجای گذاشت. **خرداد سال ۱۳۹۳ فیلم و خبری در رسانه‌های دنیا از سوی وحشی‌ترین و شقی‌ترین تروریست‌هایی که بشریت به خود دیده بود، منتشر شد و آن بازی کردن گروهک تروریستی داعش با سر جدا شده از یکی از شهدای مدافع حرم بود. بعد از جست‌وجو مشخص شد که این سر متعلق به پیکر شهید سردار عبدالله اسکندری، یکی از شهدای مدافع حرم استان فارس است که داغی بزرگ در دل خانواده و تمام دوستداران راه حق و حقیقت نشاند...**

برشی از زندگی سردار سرتیپ، شهید مدافع حرم، عبدالله اسکندری
منبع: کتاب جنایات داعش، ناصر کاوه



شهیدان اصلانی و دارایی
شهیدان حرم مطهر رضوی

بعد از ظهر روز سه‌شنبه ۱۶ فروردین ۱۴۰۱ یکنفر داعشی با چاقو به سه روحانی شیعه در حرم امام رضا(ع) حمله کرد، که بر اثر آن ۲نفر از آنها به نام‌های محمد اصلانی و محمدصادق دارایی شهید شدند و محسن پاکدامن نیز در بیمارستان بستری شد... شهدای رمضان حرم مطهر شهیدان؛ محمد اصلانی و محمد صادق دارایی بودند که در روز خاکسپاری شهید اصلانی، شهید دارایی هم به دوست و همراهش پیوست و آسمانی شد.محمد اصلانی ازجانبازان دوران دفاع مقدس، برادر شهیدان حسین و ابراهیم و جانباز غلامعلی اصلانی بود که در حرم مطهر رضوی، کنار شهدای عاشورای حرم سال ۱۳۷۳ به خاک سپرده شدند... **از سال ۱۳۷۳ تا امروز کنار ۱۱ شهید بمب گذاری حرم فقط ۲قبر خالی مانده بود که در نهایت نصیب شهیدان اصلانی و دارایی شد...** اصلانی عاشق شهدا بود. هر زمان یادواره شهدا برگزار می‌کردیم، زنده می‌شدیم و رزق معنوی زندگی‌مان را از سفره کرم شهدا می‌گرفتیم. ایشان به شدت ولایی بودند. حاج آقا در تمام سخنرانی‌ها و منبرهایی که می‌رفت، دعای شهادت می‌کرد و می‌گفت: «اللهم الرزقنا توفیق شهادت فی سبیلک.» خدایا مرگ ما را شهادت در راه خودت قرار بده. وقتی سر مزار برادران شهیدش می‌رفت، به آن‌ها می‌گفت شما که به آرزویتان رسیدید، حالا چرا من جا بمانم؟انسان وقتی انسان خادم با اخلاص اهل البیت(ع)شود، روزی هم که بخواهد به فیض شهادت برسد، شهادتی مشابه اولیاء الله خواهد داشت...

برشی از زندگی شهیدان روحانی، شهیدان اصلانی و دارابی
منبع: کتاب شهدای روحانی، ناصرکاوه



شهیدان رازینی و مقیسه

دو قاضی متعهد و انقلابی شهید

فرد مسلحی نفوذی در دیوان عالی کشور در اقدامی برنامه‌ریزی شده اقدام به ترور دو قاضی شجاع و پرسابقه در مبارزه با جرایم علیه امنیت ملی، جواسیس و تروریزم کرد. حجت الاسلام والمسلمین رازینی رئیس شعبه ۳۹ و حجت الاسلام والمسلمین مقیسه رییس شعبه ۵۳ دیوان عالی کشور بودند. در پی این اقدام تروریستی، دو قاضی خدوم و انقلابی و قاطع در برابر مخلان امنیت مردم به شهادت رسیدند. براساس تحقیقات اولیه، فرد مورد اشاره نه پرونده‌ای در دیوان عالی کشور داشته و نه از مراجعین به شعب دیوان بوده است. بلافاصله پس از اقدام تروریستی صورت گرفته برای دستگیری فرد مسلح اقدام می‌شود که وی به سرعت اقدام به خودکشی می‌کند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پیامی، شهادت دو تن از قضات برجسته قوه‌ی قضائیه، حجج‌اسلام آقایان رازینی و مقیسه را تبریک و تسلیت گفتند.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

شهادت عالِم مجاهد جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ علی رازینی و همکار ایشان قاضی شجاع جناب آقای حاج شیخ محمد مقیسه رضوان‌الله‌علیهما را به بازماندگان مکّرم ایشان تبریک و فقدان آنان را تسلیت عرض میکنم. شهید رازینی درگذشته نیز در معرض سوء قصد بدخواهان قرارگرفته و سالها رنج جانبازی را تحمل کرده بودند. دو برادر گرامی ایشان قبلاً به شهادت رسیده‌اند. رحمت و رضوان خدا بر همه‌ی آنان و بر خانواده‌های باگذشت و صبورشان باد...۲۹دی ۱۴۰۳

برشی از زندگی شهیدان روحانی، شهیدان رازینی و مقیسه
منبع: کتاب شهدای روحانی، ناصرکاوه

فتح قلّه دانش، توقّف ناپذیر است

سرمقاله خط حزب‌الله، تاثیر ترورهای اخیر دانشمندان هسته‌ای توسط رژیم صهیونی بر ادامه روند پیشرفت صنعت هسته‌ای کشورمان را بررسی کرده است.

سرمقاله | صفحه۲





دانشمند شهید
عبدالحمید مینوچهر
رئیس قطب رباتیک و هوش مصنوعی

پروفسور مینوچهر، مسیر علمی خود را در برترین دانشگاه‌های ایران و کانادا طی کرده است که این موضوع نشان‌دهندهٔ بنیهٔ علمی بسیار قوی اوست. پروفسور مینوچهر علاوه بر یک پژوهشگر برجسته، یک مدیر علمی موفق نیز بوده است که نقش مهمی در شکل‌دهی به ساختارهای علمی در دانشگاه شهید بهشتی داشت. رئیس قطب علمی طراحی، رباتیک و اتوماسیون این، مهم‌ترین و استراتژیک‌ترین جایگاه او بود.. «قطب علمی» عنوانی است که از سوی وزارت علوم به گروه‌های پژوهشی برجسته و سرآمد در یک حوزهٔ خاص اعطا می‌شود. ریاست بر این قطب علمی، به معنای آن است که پروفسور مینوچهر و تیمش، به عنوان مرجع و محور اصلی پژوهش و توسعه در حوزهٔ رباتیک و اتوماسیون در سطح ملی شناخته می‌شوند. تخصص اصلی پروفسور مینوچهر در زمینه‌هایی است که ستون فقرات مهندسی مکانیک مدرن و فناوری‌های پیشرفته را تشکیل می‌دهند. دینامیک، ارتعاشات و کنترل ، رباتیک و اتوماسیون ، مکاترونیک: این حوزه، تلفیق هوشمندانهٔ مهندسی مکانیک، طراحی و بهینه‌سازی سیستم‌های مکانیکی، الکترونیک، کامپیوتر و کنترل است. محصولاتی مانند یک دوربین دیجیتال پیشرفته، یک پهپاد یا یک ربات جراح، همگی محصول تفکر مکاترونیکی هستند. **بزرگترین میراث او، ایجاد یک مرکز ملی و مرجع برای پژوهش‌های پیشرفته در یکی از استراتژیک‌ترین حوزه‌های فناوری آینده (رباتیک و هوش مصنوعی) بود...**

برشی از زندگی دانشمند شهید، پروفسور عبدالحمید مینوچهر
منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



دانشمند شهید
محمدمهدی طهرانچی
رئیس دانشگاه آزاد اسلامی و معمار تحول

دکتر طهرانچی، مسیر رشد خود را پله به پله و از دل محیط آکادمیک طی کرده بود که این موضوع به او درکی عمیق از چالش‌های دانشگاهی داده بود. ریاست دانشکده علوم دانشگاه شهید بهشتی، ریاست پژوهشکده لیزر و پلاسما، معاون پژوهشی دانشگاه شهید بهشتی، ریاست دانشگاه شهید بهشتی، معاون علمی و فناوری دفتر مقام معظم رهبری و رئیس دانشگاه آزاد اسلامی از آبان ۱۳۹۷ تا زمان شهادت. او ریاست بزرگترین دانشگاه حضوری جهان را بر عهده داشت واین، مهم‌ترین و چالش‌برانگیزترین مسئولیت او بود. مهم‌ترین برنامه‌ها و دکترین‌های او عبارتند بودند از ، طرح پویش (پیوند صنعت و دانشگاه)، تأکید بر فناوری و اقتصاد دانش‌بنیان، رویکرد مسئله محور، یکپارچه‌سازی و چابک‌سازی، توجه به مسائل فرهنگی و تربیتی و سند تحول و تعالی دانشگاه آزاد اسلامی: این، مهم‌ترین و محوری‌ترین برنامهٔ او بود. سندی جامع که تلاش دارد دانشگاه آزاد را از یک موسسهٔ عمدتاً «آموزش‌محور»، به یک دانشگاه «کارآفرین، مهارت‌محور و حل‌المسائل» تبدیل کند. میراث او، در گرو موفقیت این «سند تحول» و میزان توانایی دانشگاه آزاد در پاسخگویی به نیازهای واقعی جامعه و صنعت در دهه‌های آینده خواهد بود. او نماد یک مدیر انقلابی و متعهد بود که تلاش می‌کرد علم و مدیریت را در خدمت اهداف کلان ملی و انقلابی به کار ببرد. شهید دکتر محمدمهدی طهرانچی، یک «دانشمند و مدیر» و یک «معمار تحول» بود...

برشی از زندگی دانشمند شهید، دکتر محمد مهدی طهرانچی
منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



دانشمند شهید
سیدامیرحسین فقیهی
چهره ماندگار و برنده جایزه مصطفی

فارغ‌التحصیلی دانشگاه مک‌مستر کانادا و استاد تمام و عضو هیئت علمی دانشکده مهندسی هسته‌ای دانشگاه شهید بهشتی و رئیس پژوهشکده علوم و فنون هسته‌ای سازمان انرژی اتمی ایران و عضو هیئت تحریریه و داوری مجلات معتبر علمی و... از سمت های مهم شهید فقیهی بود.

کارنامهٔ پروفسور فقهی سرشار از افتخارات ملی و بین‌المللی است، اما یک جایزه، نام او را در سطح جهانی مطرح کرد: جایزه مصطفی (ص) - نشان عالی علم و فناوری جهان اسلام: معرفی جایزه: این جایزه که به «نوبل جهان اسلام» نیز شهرت دارد، معتبرترین جایزهٔ علمی است که به دانشمندان برجستهٔ جهان اسلام و همچنین دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان دیگر کشورها در حوزه‌های پیشرفتهٔ علم و فناوری اعطا می‌شود. دلیل دریافت جایزه: پروفسور فقهی در سال ۱۴۰۲ (۲۰۲۳ میلادی)، به دلیل «طراحی، ساخت و تجاری‌سازی سامانه تصویربرداری پزشکی نوین برای تشخیص سرطان پستان (IR-SUT System)»، برندهٔ این جایزهٔ معتبر شد. تخصص اصلی پروفسور فقهی، نه در بخش‌های صرفاً نظامی، که در کاربردهای پیشرفته و صلح‌آمیز فناوری هسته‌ای است.

فیزیک پزشکی و پرتوپزشکی (Medical Physics): این، مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین حوزهٔ فعالیت اوست. او بر روی طراحی و ساخت سیستم‌های نوین تصویربرداری پزشکی (مانند PET Scan و SPECT) و روش‌های نوین پرتودرمانی برای معالجه سرطان تمرکز دارد.

برشی از زندگی دانشمند شهید، سید امیرحسین فقیهی
منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



دانشمند شهید
منصور عسگری

از بنیانگذاران صنعت هسته ای و پژوهشگر هسته ای

دکتر عسگری به عنوان یکی از اعضای هیئت علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع) و متخصص برجسته در حوزه فیزیک هسته‌ای، نقش مهمی در پیشبرد پروژه‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران ایفا کرد. او در مرکز علم و فناوری فیزیک این دانشگاه فعالیت داشت و به عنوان مسئول مرکز فلسفه علوم طبیعی، به توسعه دانش نظری و کاربردی در این حوزه کمک کرد. عسگری همچنین با مجموعه تحقیقاتی وزارت دفاع همکاری نزدیکی داشت و در پروژه‌های مرتبط با فناوری‌های پیشرفته هسته‌ای مشارکت داشت. او از همکاران نزدیک شهید دکتر محسن فخری‌زاده، دانشمند برجسته هسته‌ای ایران، بود و در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ به همراه همسرش در خانه، در جریان حملات هوایی اسرائیل کودک کش به تهران به شهادت رسید. **دکتر عسگری در زمینه فیزیک هسته‌ای و کاربردهای آن تحقیقات گسترده‌ای انجام داد. او چندین مقاله علمی در زمینه‌های تخصصی مانند راکتورهای هسته‌ای و مواد پیشرفته منتشر کرد. برخی از موضوعات پژوهشی او شامل مواردی از قبیل ،بررسی خواص مواد پیشرفته در شرایط دمایی بالا برای کاربرد در راکتورهای هسته‌ای، مطالعه رفتار ذرات در سیستم‌های شتاب‌دهنده برای توسعه فناوری‌های هسته‌ای، تحلیل اثرات تابش‌های هسته‌ای بر مواد کامپوزیتی و... بود.** این پژوهش‌ها نه تنها به پیشرفت علمی ایران کمک کرد، بلکه در سطح بین‌المللی نیز مورد توجه قرار گرفت و به تقویت جایگاه ایران در حوزه فناوری‌های هسته‌ای یاری رساند.

برشی از زندگی دانشمند شهید، دکتر منصور عسگری
منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



دانشمند شهید
سیدایثار طباطبایی قمشه

پژوهشگر گمنام هسته ای کشور

دکتر سید ایثار طباطبایی قمشه، دانشمند هسته‌ای به همراه همسرش منصوره حاجی سالم در منزلشان ترور شدند و به شهادت رسیدند. ترور دکتر طباطبائی و همسرش، در منزل شخص آنها در تهران صورت گرفت. شهادت همسر ایشان در کنار او، که نقشی در برنامه هسته ای نداشت، به عنوان اقدامی برای ازبین بردن شاهدان احتمالی و افزایش فشار روانی بر جامعه علمی کشور تحلیل می شود. این اقدام پیامی تهدید آمیز از سوی رژیم کودک کش صهیونیستی بود که نشان می دهد زندگی شخص و خانوادگی دانشمندان نیز هدف قرار می گیرد. این ترور توسط رژیم کودک کش صهیونیستی انجام شد و آن را در چارچوب حملات هدفمند علیه مراکز و افراد کلیدی برنامه هسته ای ایران قرار دارد. در کنار این نقش "نفوذی ها ی داخلی" نیز در افکار عمومی و تحلیل ها به عنوان یکی از عوامل تسهیل کننده این عملیات ها مطرح شده است. او سالها گمنام در صنعت هسته ای مشغول به فعالیت جهادی شبانه روزی بود و به دلیل ماهیت محرمانه فعالیت هایش، هیچ مقاله علمی یا پژوهشی به نام ایشان ثبت نشده است. این امر نشان دهنده فعالیت او در بخش های با درجه طبقه بندی بالا و استراتژ" حفاظت از سرمایه های انسانی" در این حوزه است. دکتر طباطبایی که به صورت گمنام سال‌ها عمر خود را در صنعت هسته‌ای کشور سپری کرد، ورودی سال ۸۳ کارشناسی ارشد مهندسی مکانیک و ورودی دکترای سال ۸۶ همین رشته در گرایش مهندسی هسته‌ای بود...

برشی از زندگی دانشمند شهید، دکتر سیدایثارطباطبائی قمشه
منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



دانشمند شهید
مجید تجن

پیشگام هوش مصنوعی و رباتیک

مجید تجن جاری، یکی از برجسته‌ترین نخبگان علمی ایران در حوزه هوش مصنوعی و برنامه‌نویسی بود که در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ در پی حمله تروریستی رژیم صهیونیستی به مناطق مسکونی تهران به شهادت رسید. او با دستاوردهای درخشان علمی، آموزشی و کارآفرینی خود، نقش مهمی در پیشرفت فناوری‌های نوین و تربیت نسل جدید متخصصان هوش مصنوعی در ایران ایفا کرد. دکترشهید مجید تجن، جاری تحصیلات خود را در رشته‌های مرتبط با فناوری و برنامه‌نویسی با موفقیت پشت سر گذاشت. او در سال ۱۴۰۰ مدرک دکتری حرفه‌ای مدیریت کسب‌وکار را از دانشگاه تهران دریافت کرد. تحصیلات او پایه‌ای محکم برای فعالیت‌های بعدی‌اش در زمینه هوش مصنوعی و سیستم‌های خبره فراهم کرد. شهید تجن جاری یکی از برجسته‌ترین اساتید و متخصصان حوزه هوش مصنوعی و برنامه‌نویسی در ایران بود. وی در طول زندگی حرفه‌ای خود، نقش‌های متعددی در آموزش، پژوهش و کارآفرینی ایفا کرد. دکتر تجن جاری به‌عنوان رئیس کمیسیون هوش مصنوعی خانه صنعت، معدن و تجارت جوانان ایران، نقش مهمی در توسعه فناوری‌های نوین و اشتغال‌زایی در این حوزه داشت. او با تأسیس آکادمی آیولرن و تربیت نسل جدیدی از متخصصان، به کارآفرینی و ارتقای سطح دانش جامعه کمک شایانی کرد. در سال ۱۴۰۳، به دلیل تلاش‌های بی‌وقفه‌اش در جشنواره جوانان برتر ایران زمین به‌عنوان کارآفرین برتر در حوزه تکنولوژی و هوش مصنوعی مورد تقدیر قرار گرفت.

برشی از زندگی دانشمند شهید، دکتر مجید تجن
منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



دانشمند شهید
علی باکویی کتریمی

متخصص و پژوهشگر صنعت هسته ای

دکتر علی باکویی به همراه همسر و دو فرزندش در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ در جریان حملات تروریستی رژیم صهیونیستی به منزل مسکونی‌شان در منطقه نارمک تهران به شهادت رسید. این حمله که یکی از سلسله حملات خصمانه به زیرساخت‌های علمی و دانشمندان ایرانی بود، موجی از اندوه و خشم را در میان مردم و مسئولان برانگیخت. دکتر باکویی به‌عنوان فردی اخلاق‌مدار و متدین شناخته می‌شد که در کنار فعالیت‌های علمی، در امور اجتماعی و ورزشی نیز تأثیرگذار بود. حضور او در جامعه بوکس به‌عنوان مربی و داور نشان‌دهنده تعهدش به پرورش نسل جوان و ترویج ارزش‌های اخلاقی بود. او با گمنامی و بدون جلب توجه، برای موفقیت کشور تلاش می‌کرد که این ویژگی از او چهره‌ای الهام‌بخش ساخت. خانواده و اطرافیانش از او به‌عنوان فردی خوش‌اخلاق و کمک‌حال یاد کردند که این موضوع تأثیر فرهنگی و اخلاقی عمیقی بر جامعه اطرافش گذاشت. دکتر باکویی به‌عنوان یکی از متخصصان برجسته در حوزه علوم هسته‌ای فعالیت داشت و با توجه به نقش او در برنامه هسته‌ای ایران، احتمالاً در پروژه‌های تحقیقاتی و آموزشی مرتبط با فناوری هسته‌ای مشارکت داشته است. فعالیت‌های او در این حوزه نشان‌دهنده تعهدش به پیشرفت علمی و استقلال فناورانه ایران بود. . برخی از مسئولیت ها و افتخارات او عبارت اند از: عضو هیئت علمی، مدیر گروه فیزیک اتمی و مولکولی، و رئیس بخش فیزیک دانشگاه تربیت مدرس سرپرست کانون بسیج اساتید دانشگاه تربیت مدرس و... بود.

برشی از زندگی دانشمند شهید، دکتر علی باکویی کتریمی
منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



دانشمند شهید
اکبر مطلبی زاده

از بنیانگذاران صنعت هسته ای وپژوهشگر هسته ای

مطلبی زاده سال‌ها به عنوان رئیس گروه شهید کریمی فعالیت داشت این گروه بر پروژه‌هایی با کاربردهای نظامی، از جمله تحقیقات در زمینه سامانه‌های تسلیحاتی، مواد منفجره، و آزمایش‌های شوک و انفجار تمرکز داشت. او همچنین به‌عنوان مشاور شخصی محسن فخری‌زاده، رئیس وقت سازمان پژوهش‌های نوین دفاعی، نقش کلیدی در هماهنگی و مدیریت پروژه‌های حساس ایفا می‌کرد. اکبر مطلبی‌زاده در بامداد ۲۳ خرداد ۱۴۰۴، در جریان حملات هوایی اسرائیل به ایران، در یک باغ ویلایی در منطقه آبسرد، از توابع شهرستان دماوند، به شهادت رسید. منابع محلی گزارش دادند که حوالی ساعت ۳:۳۰ بامداد، انفجاری شدید در این منطقه رخ داد که منجر به لرزیدن درب و پنجره‌های ساختمان‌های اطراف و آسیب به برخی شیشه‌ها شد. مطلبی‌زاده به همراه همسرش در این حمله به شهادت رسید. این حمله بخشی از عملیات گسترده اسرائیل علیه تأسیسات هسته‌ای و دانشمندان ایرانی بود. اکبر مطلبی‌زاده، یکی از برجسته‌ترین دانشمندان هسته‌ای ایران، نامی است که با تعهد به پیشرفت علمی و دفاعی کشور گره خورده است. او با نقش‌آفرینی در پروژه‌های حساس هسته‌ای و دفاعی، نه‌تنها به‌عنوان یک پژوهشگر برجسته، بلکه به‌عنوان نمادی از مقاومت علمی در برابر فشارهای خارجی شناخته می‌شود. زندگی و شهادت او، روایتی از تلاش بی‌وقفه برای خودکفایی علمی ایران و فداکاری در راه آرمان‌های ملی است...

برشی از زندگی دانشمند شهید، دکتر اکبر مطلبی زاده
منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



دانشمند شهید
سعید برجی

از بنیانگذاران صنعت هسته ای و پژوهشگر هسته ای

دکتر برجی یکی از برجسته‌ترین دانشمندان هسته‌ای ایران بود که نقش کلیدی در پیشرفت فناوری‌های دفاعی و هسته‌ای کشور ایفا کرد. دکتر سعید برجی عضو هیات علمی دانشگاه صنعتی مالک اشتر و دکترای مکانیک بود. **برجی از فعالان پروژه ساخت تسلیحات هسته ای ایران بود و به همراه شهید فخری زاده تلاش های زیادی برای سازمان انرژی هسته انجام داده بود. برجی فیزیک‌دان هسته‌ای ایرانی بود در جریان حملات ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ اسرائیل به ایران به شهادت رسید. برجی نه تنها به دلیل دانش فنی عمیقش، بلکه به دلیل تعهد به انتقال دانش به نسل بعدی دانشمندان ایرانی، چهره‌ای برجسته بود و نمونه‌ای از دانشمندانی بود که با تلفیق استعداد علمی و تعهد ملی، گام‌های بلندی در توسعه فناوری‌های بومی ایران برداشت.** برجی یکی از دانشمندان برجسته سازمان انرژی اتمی ایران بود که در پروژه‌های مرتبط با کاربردهای صلح‌آمیز انرژی هسته‌ای فعالیت داشت. او با تمرکز بر توسعه فناوری‌های پیشرفته، به پیشرفت برنامه‌های علمی ایران کمک کرد. فعالیت‌های او در زمینه مواد پیشرفته و فناوری‌های صنعتی، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند پتروشیمی و تولید مواد کامپوزیتی، تأثیر به‌سزایی در ارتقای توانمندی‌های علمی کشور داشت. سعید برجی متخصص مواد انفجاری در سازمان سپند در سال ۱۳۹۷ در فهرست تحریم‌های آمریکا قرار گرفت. وی در دانشگاه مالک اشتر تحصیل کرده بود و در توسعه مواد پیشرفته برای سامانه‌های انفجاری و دفاعی نقش داشت.

برشی از زندگی دانشمند شهید، دکتر سعید برجی
منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



دانشمند شهید
محمد رضا ذاکریان امیری

متخصص فناوریهای پیشرفته و پروژه های راهبردی دفاعی

او بر روی یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های رباتیک کار کرد: یادگیری مهارت‌های پیچیده دستکاری توسط بازوهای رباتیک. او بخشی از پروژه‌ای بود که در آن ده‌ها بازوی رباتیک به طور همزمان و شبانه‌روزی در حال یادگیری وظایفی مانند برداشتن و جابجایی اشیاء مختلف بودند. داده‌های جمع‌آوری‌شده از این ربات‌ها برای آموزش یک شبکه عصبی عمیق واحد و عظیم استفاده می‌شد. شهید دکتر ذاکریان، در توسعه الگوریتم‌هایی نقش داشت که به ربات‌ها اجازه می‌داد بدون نیاز به نظارت انسان و تنها از طریق آزمون و خطا، مهارت‌های جدیدی کسب کنند. یکی دیگر از حوزه‌های کلیدی کار او، آموزش ربات‌ها در محیط‌های شبیه‌سازی‌شده (که بسیار سریع‌تر و ارزان‌تر است) و سپس انتقال موفقیت‌آمیز دانش کسب‌شده به ربات‌های فیزیکی در دنیای واقعی بود. **تخصص دوگانه ذاکریان در مهندسی مکانیک و رباتیک مبتنی بر یادگیری، به او اجازه داده بود، تا پلی مستحکم میان دنیای تئوریک الگوریتم‌های هوش مصنوعی و دنیای فیزیکی و پر از چالش ربات‌ها بسازد. مسیر حرفه‌ای او نشان داد که چگونه می‌توان با داشتن پایه‌ای قوی در علوم مهندسی کلاسیک و ترکیب آن با مرزهای دانش هوش مصنوعی، به حل بزرگ‌ترین مسائل فناورانه جهان پرداخت.** در سحرگاه روز جمعه ۲۳ خرداد ۱۴۰۴، رژیم صهیونیستی به منزل مسکونی ذاکریان در تهران حمله کرد و در این حمله، محمدرضا ذاکریان به همراه همسرش، زینب نبی‌زاده، و دو فرزند خردسالش، فاطمه و زهرا، به شهادت رسیدند...

برشی از زندگی دانشمند شهیددکتر محمدرضا ذاکریان
منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



دانشمند شهید
سیدمحمدرضاصدیقی صابر

شهادت ۱۴ عضو خانواده شهید هسته ای

صدیقی دانشمند هسته‌ای ایرانی اهل آستانه اشرفیه بود که در جریان حمله اسرائیل به منزل پدر همسرش در آستانه اشرفیه در تاریخ ۳ تیر ۱۴۰۴ به شهادت رسید. دکتر صدیقی صابر در برنامه‌های حساس هسته‌ای جمهوری اسلامی فعالیت داشت و برخی منابع او را به عنوان متخصص "انفجارهای سمپاتیک" و مهندسی مواد منفجره معرفی کرده‌اند حمله به منزل پدر همسر ایشان در آستانه اشرفیه در خیابان فرهنگ انجام شد. ایشان برای شرکت در مراسم خاکسپاری فرزندش که در حمله قبلی به منزلش در تهران در ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ به شهادت رسیده بود، به آستانه اشرفیه آمده بود. گفتنی است در حمله اول رژیم صهیونیستی به ایران، منزل دکتر صدیقی صابر در تهران، با هدف ترور این دانشمند، فرزند ۱۷ساله او «سیدحمید رضا صدیقی صابر»به شهادت رسیده بود.

این نخبه‌ی هسته‌ای همراه سه فرزند، همسر و ده نفر از اقوام و بستگان خود به دست رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. پیکر مطهر این پانزده شهید دیار میرزاکوچک توسط مردم رشت بدرقه شد تا در شب اول محرم ۱۴۰۴ مهمان سفره اباعبدالله باشند. کوچک‌ترین شهید این جمعه میلان شش ساله بود. این گونه حملات، به ویژه زمانی که خانواده‌ها نیز هدف قرار می‌گیرند، می‌تواند با هدف ایجاد ترس و دلسردی در میان سایر دانشمندان و متخصصان باشد تا از مشارکت در برنامه‌های حساس هسته‌ای یا دفاعی ایران منصرف شوند.

برشی از زندگی دانشمند شهید، دکتر صدیقی صابر
منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



دانشمند شهید
احمد رضا ذوالفقاری
متخصص بیومکانیک و مهندسی توان بخشی

دانشگاه صنعتی شریف ایران و دانشگاه بریتیش کلمبیا به عنوان یکی از ۳ دانشگاه برتر کانادا و از دانشگاه‌های تراز اول جهان، ترکیبی بسیار قدرتمند از سوابق تحصیلی را برای ایشان رقم زده‌اند. ذوالفقاری علاوه بر فعالیت‌های پژوهشی گسترده، رئیس دانشکده مهندسی مکانیک و انرژی دانشگاه شهید بهشتی ، موسس و مدیر آزمایشگاه تحقیقاتی رباتیک و بیومکانیک هم بود او بنیان‌گذار یکی از آزمایشگاه‌های پیشرفته در حوزهٔ تخصصی خودش بود. که محلی برای انجام پژوهش‌های نوین و تربیت دانشجویان نخبه است. ذوالفقاری در هیئت تحریریهٔ مجلات علمی و کمیته‌های داوری کنفرانس‌های معتبر ملی و بین‌المللی حضور داشت.تخصص اصلی پروفسور ذوالفقاری در زمینه‌هایی است که علم مهندسی مکانیک را با علوم زیستی و پزشکی پیوند می‌زند. این حوزه‌ها بسیار نوین و در مرز دانش قرار دارند.بیومکانیک و مهندسی توان‌بخشی این، مهم‌ترین و شاخص‌ترین حوزهٔ فعالیتش بود. پژوهش‌های او بر تحلیل حرکت بدن انسان، طراحی و ساخت اسکلت‌های خارجی رباتیک برای کمک به راه رفتن افراد ناتوان، طراحی پروتزها و اورتزهای هوشمند، و تحلیل مکانیزم آسیب‌های ورزشی تمرکز دارد. او در زمینهٔ طراحی، دینامیک و کنترل انواع ربات‌ها، به خصوص ربات‌های موازی) و ربات‌های پوشیدنی تخصص داشت. کنترل دقیق حرکت ربات‌ها، به خصوص ربات‌هایی که با انسان در تعامل هستند و دینامیک سیستم‌های چندجسمی ، نیز از تخصص های این شهید والا مقام بود.

برشی از زندگی دانشمند شهید، پروفسور احمد رضا ذوالفقاری
منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



دانشمند شهید
فریدون عباسی
معنای واقعی یک دانشمند هسته ای

دکتر عباسی یک «دانشمند هسته‌ای» به معنای واقعی بود. او از نسل اول دانشمندانی است که پس از انقلاب، به بالاترین درجات علمی در این حوزه رسید. تخصص او در زمینه‌های بسیار حساس و کاربردی فیزیک هسته‌ای در بخش‌های صلح‌آمیز (مانند راکتورها و پزشکی هسته‌ای) و هم در بخش‌های دفاعی کاربرد داشت. او سال‌ها عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع) بوده که نشان‌دهندهٔ ارتباط عمیق او با بخش‌های دفاعی و نظامی کشور است. **معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان انرژی اتمی ایران از سال ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۲ بود. دوران ریاستش، یکی از پرتنش‌ترین و در عین حال، پرشتاب‌ترین دوره‌های برنامه هسته‌ای ایران بود. در این دوره، با وجود شدیدترین تحریم‌ها و فشارهای بین‌المللی، ایران به دستاوردهای مهمی چون تولید سوخت ۲۰ درصد و نصب سانتریفیوژهای نسل جدید دست یافت.** در ۸ آذر ۱۳۸۹، در حالی که دکتر عباسی به همراه همسرش در حال رانندگی به سمت دانشگاه بود، دو موتورسوار یک بمب مغناطیسی را به در خودروی او چسباندند. او با هوشیاری و سرعت عمل، موفق شد خود و همسرش را از خودرو خارج کند و از این ترور، جان سالم به در برد، هرچند دچار جراحات شد. در همان روز، دکتر مجید شهریاری، یکی دیگر از دانشمندان برجسته هسته‌ای، در حادثه‌ای مشابه به شهادت رسید. این ترور نافرجام، او را از یک چهرهٔ علمی-اجرایی، به یک «نماد مقاومت علمی» و یک «شهید زنده» تبدیل کرد تا در روز ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ به شهادت رسید...

برشی از زندگی دانشمند هسته ای، شهید دکتر فریدون عباسی
منبع: کتاب شهدای هسته ای, ناصر کاوه



دانشمند [redacted] هسته‌ای ایران

نام فخری‌زاده به عنوان یکی از [redacted] ایرانی که در فهرست ۵۰۰ نفره قدرتمندترین افراد جهان که از سوی نشریه آمریکایی فارین پالیسی منتشر شده است، بود. نام فخری‌زاده تحت عنوان دانشمند ارشد وزارت دفاع و پشتیبانی و رئیس پیشین مرکز تحقیقاتی فیزیک(PHRC)درتاریخ ۲۴ مارس ۲۰۰۷ میلادی، درفهرست تحریم شدگان ایران توسط شورای امنیت سازمان ملل قرارگرفت... فخری‌زاده تنها دانشمند هسته‌ای ایرانی است که نخست‌وزیر صهیونیستی نام او را مستقیما به زبان آورد.فخری زاده یکی از چهره‌های تاثیرگذار علم موشکی ایران و از دانشمندان موثر و رده بالای حوزه تحقیقات علمی در کشور بود...فخری زاده از سال۱۳۷۱بعنوان عضو هیئت علمی دانشکده فیزیک دانشگاه امام حسین(ع) درآمد و امکانات این دانشگاه را در جهت تحقیقات هسته ای بکارگرفت و سپس به ریاست دانشگاه صنعتی مالک اشتر و سازمان پژوهش و نوآوری دفاعی (سپند) منصوب شد... از مهمترین پروژه‌هایی که توسط شهید فخری‌زاده و تیمش به نتیجه رسید، پروژه تولید "اولین کیت ایرانی تشخیص کرونا" بود که سازمان تحت امرش با نظارت مستقیم این شهید بود. فخری زاده یکی از مهره های کلیدی و تأثیرگذار در زمینه تحقیق و توسعه دانش هسته ای کشورمان می باشد به نحوی که آمریکا، وی را «صندوقچهٔ اسرار» برنامه هسته‌ای ایران قلمداد می‌کردند و توسط غربی‌ها با رابرت اپنهایمر، کارشناس برجسته فیزیک آمریکایی مقایسه می‌شود...

برشی از زندگی دانشمند شهید، دکتر محسن فخری زاده
منبع: کتاب شهدای هسته ای, ناصر کاوه



به هرکس می گفتیم آقا داریوش دانشگاه مالک اشتر شاهین شهر تعجب می کرد. می گفتند او با این رتبه اش بهترین دانشگاه های تهران می توانست برود. راست می گفتند اما دانشگاه شاهین شهر تنها دانشگاهی بود که خرج تحصیل دانشجویان را می داد. داریوش قید دانشگاه های تهران را زده بود تا مبادا به خاطر خرج تحصیلش ذره ای به پدرش فشار اقتصادی وارد شود... داریوش رضایی نژاد با وجود نبوغ ذاتی در امور کارگاهی و آزمایشگاهی که از ویژگی هایش بود، در تحصیل و پذیرش و اجرای آکادمیک نیز بسیار منظم و کوشا بود. داریوش ضمن فراگیری و کسب تجربه در رشته خود، در زمینه استفاده از رایانه و علوم کامپیوتری بسیار توانا بود. با داشتن چنین توانایی هایی، توانست در مدت ۷ ترم و با رتبه اول، به عنوان دانشجوی برتر دانشگاه خود فارغ التحصیل شود.

تروریست ها دو موتور سوار بودند که کلاه کاسکت داشتند و صورت شان دیده نمی شد. پیکر غرقه داریوش در آغوش همسرش بود و همسرش نیز که در این حادثه آسیب دیده بود، جیغ می کشید و فریاد می زد: تو را به خدا کمک کنید.صحنه رقت انگیز دیگر نیز گریه های دختر خردسال رضایی نژاد بود که شوکه شده بود و مدام گریه می کرد. در این ترور ۵ گلوله شلیک شد که یک گلوله به گردن این دانشمند و گلوله دیگر به دستش اصابت کرده بود... **آرمیتا دختر شهید، همیشه میگه که آرزویم این است که شغل پدرم را ادامه بدم و مثل بابا شهید بشم...**

برشی از زندگی دانشمند هسته ای، شهید داریوش رضایی نژاد
منبع: کتاب شهدای هسته ای, ناصر کاوه



دانشمند شهید
مجید شهریاری
دانشمند بی نظیر و بی همتا

...برای ساخت صفحات سوخت، ما نیاز به تکنولوژی جدیدی داشتیم.اصلا ما چرا تقاضای سوخت کرده بودیم؟ برای اینکه بلد نبودیم بسازیم! و خب در محاسبات هسته ای کسی را نداشتیم و همچین محاسباتی نیز پیش از این انجام نشده بود. اما دکتر شهریاری به خوبی آن را انجام دادند. یقین داشتم اگر شهریاری با همان شتاب که داشت به کار آن پروژه تعریف‌شده ادامه می‌داد فاصله ما با غرب در صنعت هسته‌ای با شتاب زیادی کم می‌شد. پروژه خوبی تعریف کرده بودم و او هم با علاقه کار را دنبال می‌کرد. چهل پنجاه نفر از بهترین‌ها را به کار گرفته بود.شب و روز نداشت. شب‌ها تا نیمه‌شب کار میکرد و صبح اول وقت هم می رفت تدریس. تمام مدت در دفتر کارش روی این پروژه در آن شرکتی که ایجاد کرده بود کار می‌کرد، خیلی با علاقه، چون پروژه را برای کشور بسیار مفید و استراتژیک تشخیص داده بود..**اگر در آن زمان شهریاری می گفت که من مثلاً ۵۰ میلیارد تومان دستمزد می گیرم تا این کار را انجام دهم، ما مجبور بودیم که بدهیم؛ برای اینکه کس دیگری نبود که این کار را انجام دهد. تنها کسی که در مملکت می توانست این کار را انجام دهد، شخص شهریاری بود ولاغیر. با این حال، ایشان حتی یک ریال هم دستمزد نگرفت. حتی وقتی من خواستم دستمزد ایشان را پرداخت کنم، گفتند که من این کار را برای کشورم انجام دادم. هم اکنون مزار شهریاری در امامزاده صالح تهران است و هر کس که به زیارت ایشان میرود، ابتدا بر سر مزار شهیدان شهریاری و رضایی نژد**

برشی از زندگی دانشمند هسته ای، شهید مجید شهریاری
منبع: کتاب شهدای هسته ای, ناصر کاوه



م شن
معاون بازرگانی هسته ای نطنز

احمدی روشن، معاون بازرگانی سایت هسته‌ای نطنز بود که ۲۱ دی ۱۳۹۰ پس از خروج از منزل در ساعت ۸:۳۰ صبح توسط یک موتورسیکلت سوار با چسباندن یک بمب مغناطیسی C۴ در تهران ترور شد. رضا قشقایی فرد نیز که همراه وی بود، بر اثر شدت جراحت به شهادت رسید. پدر شهید پشت تریبون آمد وسخنان متفاوتی گفت: مادر مصطفی به علت پا درد، قصد حضور در جلسه را نداشت؛ ولی من او را با اصرار آوردم تا درحضورش چیزی به شما بگویم سپس گفت: می خواستم بگویم اگر مصطفی، "مصطفی شد"، از برکت این زن بود. این زن که هم از سلاله رسول است در دامن مطهرش مصطفی را پروراند... مصطفی از قِبَل این مادر، مصطفی شد، نه از جانب من... پدر شهید ابراز علاقه خود به مادر شهید را با این جملات لبریز کرد که حاضرم در حضور این جمع، دست و چادر مادر مصطفی را ببوسم و بابت تربیت این فرزند از او تشکر کنم... شهید احمدی روشن، هفته ای چهار پنج بار احمدی روشن، بین نطنز و کاشان و تهران میرفت و می آمد. نه یک ماه و دوماه، ۸سال کارش همین بود. یک بار حساب کردم، مصطفی شاید این مدت بیشتر از پانصد هزار کیلومتر رفت و آمد کرده بود بین تهران و نطنز!؟ ده برابر دور کره ی زمین راه رفته بود، تا بالاخره شهیدش کردند...

به مادر شهید مصطفی گفتند: بعد از شهادت پسرت چیکار می کنی!؟
با نگاهی به پسر مصطفی گفت: مصطفی دیگری تربیت می کنم...

برشی از زندگی شهید مصطفی احمدی روشن
منبع: کتاب شهدای هسته ای, ناصر کاوه



اولین شهید هس[illegible]ری اسلامی ایران

شهید اردشیر حسین پور،دانشمند و استادیاردانشگاه و متخصص در الکترو مغناطیس و همچنین یکی از دانشمندان برنامه هسته‌ای ایران بود که در دیماه سال ۱۳۸۵ توسط عوامل موساد به شهادت رسید... شهید حسین پور، از جمله محققان کارخانه فرآوری اورانیوم اصفهان؛ یکی از تاسیسات محوری معاونت تولید سوخت سازمان انرژی اتمی ایران بود...

۶روز پس از شهادتش واحد مرکزی خبر در یک بهمن ۱۳۸۵ خبر آنرا منتشر ساخت. پیش از آن رسانه‌های رسمی شهادت اردشیرحسین پور را تکذیب می‌کردند. این خبرگزاری علت درگذشت وی راگاز گرفتگی در خوابگاه اساتید دانشگاه شیراز (خوابگاه صدرا) اعلام کرد. تلاش برای مخفی نگه داشتن، شهادت اردشیر حسین پور شایعاتی در رسانه‌های بین‌المللی مطرح ساخت که قویترین آن، ترور وی توسط سازمان اطلاعات اسرائیل موساد است. پس از انتشار خبر شهادت حسین پور، روزنامه ساندی تایمز و برخی سایت‌های خبری متعلق به کارشناسان اطلاعاتی در آمریکا از جمله مرکز سایت خبری اطلاعاتی معتبر استراتفورد به بررسی شهادتش پرداختند...

به ادعای این رسانه‌ها حسین پور توسط موساد بوسیله گاز رادیو اکتیو مسموم و ترور شده‌است و علت اعلام دیرهنگام درگذشت وی توسط رسانه‌های ایران نیز همین موضوع است... شهید حسین پور اولین شهید هسته ای ایران می باشند. آرامگاه این شهید عزیز در قسمت نام آوران باغ رضوان اصفهان می باشد...

برشی از زندگی اولین شهید هسته ای، اردشیر حسین پور
منبع: کتاب شهدای هسته ای, ناصر کاوه



ترور دانشمند ... دیدگان همسر

صبح زود مسعود رفت اتاق کارهای ... اش را یادداشت کند. من هم رفتم اتاق که خوابم برد که یك لحظه باصدایش بیدار شدم که می گفت: خانم غذای ما را نمیدهی.منتظر شد تا مثل هر روز غذایش را بدهم. مسعود رفت توی حیاط و داشت کفش هایش را می پوشید، غذا را به دستش دادم. ماشینش را روشن کرد و از خانه بیرون برد. پیاده شد و سرش را از لای در بیرون آورد نگاهم کرد و گفت: خداحافظ. استارت که زد حس کردم باد مرا می برد. صدای مهیبی بلند شد و همه جا را پر کرد.

فکر کردم زلزله آمده!؟ اما مسعود آن بیرون هنوز توی ماشین نشسته بود.جلوی درب که رفتم نشسته بود آنجا، اما نگاهم نمی کرد. خشك شده بودم...با صدای دخترم که نزدیك میشد به خودم آمدم دیدم من آنجا ایستاده ام و به او نگاه میکنم . به سمت ماشین رفتم اولش فکر کردم از حال رفته؟ هرچی صدا کردم جوابم را نداد؟

صورتش را برگرداندم دیدم سمت چپ سرش خالی شده. آن لحظه متوجه شدم مسعود شهید شده است...

وقتی ضارب را گرفتند گفته بود که این خانه و رفت و آمدهای مسعود را چندین ماه تحت نظر داشتند. آنها می‌دانستند ما چه غذایی را دوست داشتیم بخوریم، چه درست می‌کنیم، چکار می‌کنیم، کجا خرید می‌رویم، با کی حرف می‌زنیم و با کی بیشتر ارتباط داریم. حتی تا ریزترین مسائل ما را می‌دانستند... متاسفانه این بی دقتی‌ها باعث شهادت مسعود شد...

برشی از زندگی دانشمند هسته ای، شهید مسعود علیمحمدی
منبع: کتاب شهدای هسته ای, ناصر کاوه


شهید
یار یاب
مهدیار


جنگ رمضان
شهیده سه ساله
سلین جمشیدی



هنرمند شهید
سید مرتض آوینی
هنرمند مردمی و بنیانگذار روایت فتح

آوینی قبل و بعد از انقلاب شخص بسیار متفاوتی شد!؟ پس از انقلاب، آوینی نوشتن را رها کرد و تمام نوشته های خود را به قصد اعلام نابودی "خود" سوزاند. پس از انقلاب، آوینی با ایدئولوژی آیت الله خمینی آشنا شد و به عنوان پیرو خمینی توصیف شد. آوینی اظهار داشته است که گروه های فیلمبرداری او سعی کرده اند از "جعل شلخته" اکثر گزارش های تلویزیون خبر جلوگیری کنند.آوینی از تیم های خود خواسته بود که برای مدت طولانی در مجموعه بمانند و برای کشف و برخورد با "دیگری" وقت بگذارند...شهید آوینی سعی کردبابه حداقل رساندن استفاده از جلوه های سینمایی، واقع گرایی را حفظ کند و از به تصویرکشیدن عاداتی که رزمندگان هنگام فیلم برداری فرا گرفته بودند، جلوگیری کرد. آوینی به ندرت از پیروزی های بزرگ فیلم میگرفت و به سختی های مسائل استراتژی یا نظامی علاقه مند بود. مستندهای او تقریباً منحصر به نحوه نگرش داوطلبان (بسیجی) و درگیری و مشارکت آنها بود.روایت فتح یک مستند "مادام العمر" از جنگ ایران و عراق بود که بر زندگی روزمره سربازان ایرانی تمرکز داشت. این فیلم "یک تجربه معنوی مادام العمر" را از طریق روایت ایدئولوژیکی خود به تصویر کشید...

دستخط امضا شده آوینی که روی آن نوشته شده بود: "ما این توهم را داریم که ما ماندیم اما شهدا رفتند. اما حقیقت این است که زمان ما را با خودش برد، اما شهدا ماندند"، برای چراغ راهنمایی ما در زندگی کافی است، اگر واقعا درست بیاندیشیم...

برشی از زندگی شهید سید مرتض آوینی پدید آورنده روایت فتح
منبع: کتاب نوآوری های شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
محمد عبادیان
غمخوار و همراه دلسوز رزمندگان

محمد در عملیات کربلای ۴ و بدر مجروح شد. شهید «علیرضا عبادیان» برادر محمد در عملیات «کربلای ۴» به شهادت رسید. همسرم شاهد شهادت برادرش بود و خودش هم از ناحیه هر دو پا مجروح شد. نزدیک ۴۰ روز در بیمارستان بستری بود و بعد از این که کمی بهبودی پیدا کرد، دوباره عازم جبهه شد. آن روزها با عملیات «کربلای ۵» مصادف بود و محمد ، عصا به دست به منطقه رفت...

من به همراه فرزندانم از سال۱۳۶۱ تا۱۳۶۵ در منطقه بودیم. روزگار خیلی سخت بود و همیشه با دلهره و اضطراب زندگی می کردیم. برادر همسرم ۲۸ بهمن ۱۳۶۴ در جریان بمباران فاو در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسید. سالگرد ایشان با مراسم چهلم محمد، همسرم مصادف شد. محمد روز دوشنبه با ما خداحافظی کرد و یک هفته بعد که با شهادت حضرت زهرا(س) مصادف بود، به شهادت رسید واز همان سال تا امرز و ما ایام فاطمیه را در خانه مراسم روضه برگزار می کنیم.. روزهای آخر فرمانده ها یکی یکی شهید می شدند و خانواده های شان به شهرشان برمی گشتند...

فیلم «ویلایی»ها روایت زندگی ما و خانواده شهدایی بود که برای نزدیک بودن به همسرشان در منطقه بودند. روزی که به سراغ شهید آمدند تا او را برای عملیات «کربلای ۵» ببرند، هر ۳ فرزندمان «آبله مرغان» گرفته بودند. یک روز بچه ها را پیش دکتر بردم. دکتر به من گفت: با سه بچه مریض در این شهر جنگ زده چه می کنی؟...

مسئول تدارکات و مهندسی رزمی ل۲۷، شهید محمدعبادیان
منبع: کتاب به رنگ عشق، ناصر کاوه



سرتیپ شهید
احمد (سعید) وکیلی
چون کوه استوار در مقابل شکنجه

اولین کاری که کومله با سعید کرد، پاشنه‌های هر دو پایش را با مته و دلر سوراخ کردند و به پایش نعل کوبیدند و برای آوردن چوب و سنگ به بیگاری می‌بردند. بعد از ۷۵ روز قرار شد سعید را به سبک دموکراتیک و آزادانه محاکمه و دادگاهی کنند. حکم سعید اعدام تدریجی با شکنجه بود، چون با لباس پاسداری اسیر شده بود. کشیدن ناخن‌ها، بریدن گوشت‌های بازو و پاها، زدن توسط کابل، نوشتن شعارهای ضد انقلابی توسط هویه برقی و آتش سیگاربه سینه وپشت سعیداز جمله این شکنجه‌ها بود.سپس دو دستش را از بازو بریدند و چون وضع جسمانی خوبی نداشت برای معالجه و درمان به بهداری برده شد. این درمان به خاطر این بود که مدت بیشتری بتوانند او را شکنجه کنند وگرنه، حیوانات وحشی را با ترحم هیچ سنخیتی نیست. پس از آن معالجه سطحی، با دستگاه‌های برقی تمام صورتش را سوزاندند. سوزاندن پوست تنها مقدمه شکنجه بود به این معنی که مدتی می‌گذرد تا پوست نو جانشین سوخته شده و آن وقت همان پوست‌های تازه را می‌کندند و...

سرانجام زخم های سعید را بازکردند و پس ازآنکه با نمک مرهم گذاشتند، او را داخل دیگ آب جوش که زیرش آتش بود انداختند و همان جا شهید شد. کومله، ازجسد بی جانش نیزنگذشت و اعضایش را مثله کردو جگرش را به خورد ما که هم سلولیش بودیم دادند و مقداری را هم خودشان خوردند و...» بعد ازسعید دوبرادرش هم در جنگ شهید شدند...

برشی از زندگی پاسدار شهید، سعید وکیلی به روایت برادر رمضانی
منبع: کتاب جنایات کومله و دمکرات, ناصر کاوه



ارتشی شهید
محسن قوطاسلو
رنجر، چترباز وکلاه سبز ارتش

...یک روز محسن آمد و گفت دوست دارم بروم مدافع حرم بشوم. گفتم محسن خوب فکرهایت را کرده ای؟ گفت بله. اگر من نروم چه کسی برود؟! وظیفه من است که بروم و از حرم حضرت زینب (س) و از مردم مظلوم و از اسلام دفاع کنم. محسن جنگاور رنجر، کلاه سبز و چترباز بود. از خیلی سال قبل‌تر مسئول حوزه بسیج و مسوول آموزش ناصحین شد و همیشه خودش را سرباز رهبر می‌دانست. قبلا یک بار به عراق رفته بود،اما آن موقع ماموریتش طولانی نبود.محسن درست است که پسرم بود، اما پشت و پناهم بود، روزی هم که آمد و گفت: می‌خواهد به سوریه برود می‌دانستم این راه، شهادت دارد، خودم هم در دوران دفاع مقدس جبهه بودم، می‌دانستم شرایط جنگ چگونه است. البته شهادت هم نصیب هر کسی نمی‌شود و این‌هایی که امروز می‌بینید شهید شده‌اند، برگزیده هستند. پسر اولم بود. تکیه گاهم بود. همیشه هرکاری داشتم محسن داوطلب میشد انجامش می داد. همیشه فکر می کردم اگر یک روزی از این دنیا بروم این محسن است که زیر تابوتم را می گیرد من را از زمین بلند می کند. فکر نمی کردم برعکس بشود. اما شد...

محسن خیلی دوست داشت حضرت آقا را از نزدیک ببیند و حتی در وصیتنامه‌اش هم نوشته بود که آرزو دارم آقا دست مبارک شان را روی سرم بکشند که قسمت نشد و البته آقا بعد از شهادتش سر مزار محسن آمد و چند دقیقه‌ای ایستادند و برایش فاتحه، قرائت کردند...

برشی از زندگی شهید والامقام ارتش، محسن قوطاسلو از بان پدرش
منبع: کتاب عشق شهدا به شهادت, ناصر کاوه



شهید سید حسن نصرالله:

«همهٔ مردمانی که در این سال‌ها زندگی می‌کنند، روز قیامت در مورد فلسطین مورد سؤال قرار می‌گیرند. چه گفتند؟ چه کردند؟ چه چیزی در این راه تقدیم کردند؟»



باید به خودمان بقبولانیم که در این زمان بدنیا آمده‌ایم و شیعه هم بدنیا آمده‌ایم که مؤثر در تحقق ظهور مولا باشیم و این همراه با تحمل مشکلات، مصائب، سختی‌ها، غربت‌ها و دوری هاست و جز با فدا شدن محقق نمی‌شود حقیقتاً.

شهید مدافع حرم محمود رضا بیضایی



شهیده
نجمه قاسم پور
پیمان با امام رضا(ع) تا شهادت

نجمه ازنامحرم فراری بود. هیچ وقت کسی او را بدون چادر ندید. روزی در دارالرحمه شیراز سر مزار شهدا بودیم به من گفت: آبجی زمانی که من را در قبر می گذارند، می خواهم نامحرمی بالای سرم نباشد! همه می گفتند: نجمه آخر شهید می شود. همیشه نماز شب می خواند. نه خودش غیبت میکرد نه کسی در حضورش غیبت می کرد. به درس خیلی اهمیت می داد و مهربان بود. بعضی اوقات در خانه می نشست و برای آنهای که مومن نبودند دعا و گریه می کرد و از خدا می خواست که هدایت شوند. اذان صبح همه را بیدار می کرد و می گفت: نماز، اول وقتش خوب است... اوایل سال ۱۳۸۷ در مشهد بودیم. بعد از مراسم هر کس یه آرزوی کرد و نوبت به نجمه رسید و دعای کرد؛ شهادت در رکاب پسر فاطمه (ع)...نامه شهیده نجمه قاسم پور به علی ابن موسی الرضا(ع) سه هفته قبل از شهادتش به این شرح است... و این عهدی است ماندگار بین نجمه و امام رضا(ع) مورخه ۱۳۸۷/۱/۳ در حضور شهدا: ۱- نماز اول وقت ۲- احترام به پدر و مادر ۳- ادای امانت ۴- دوری از غیبت ۵- دوری از دروغ ۶- تلاوت هر روز قرآن ۷- درس خواندن ۸- کنترل نگاه ...آقاجان، قول میدهم در صورت عدم پایبندی به قرارداد مان یکی از کارهای مورد رضایت مان را انجام دهم: ۱- صدقه ۲- روزه ۳- تلاوت قرآن... شاهدان عهدنامه:۱- ستار العیوب عالمیان ۲- آقایم امام زمان(عج) ۳- شهید گمنام ۴- شهید محمد رضا نیازی...۳ هفته بعد از این عهدنامه، نجمه در بمب گذاری حسینه سید الشهداء شیراز شهید شد...

برشی از زندگی شهیده نجمه قاسم پور
منبع: شهدای امام رضایی، ناصر کاوه



شهید زنده
علی فضلی
شهید زنده سپاه اسلام

سردار سپهبد پاسدار، شهید حسین سلامی، فرمانده کل سپاه: از میان این فرماندهان نجیب، رشید و پارسا یکی باز هم بیش از همه بدون تعارف می‌درخشد که من هرگاه او را می‌بینم احساس حقارت می‌کنم. والایی، عزت نفس، بی ریایی، توکل و از خود گذشتگی خصلت‌های اوست، سردار بزرگ، یادگار پرافتخار و اسوه ماندگار دفاع مقدس را می‌گویم، سردار حاج علی فضلی. علی، علم فضیلت‌ها و بیرق کرامت‌های ماست، او نه بیرقدار بلکه خود بیرق است. علی مثل حاج قاسم خود مکتب است و تعلیم یافته مکتب. تندیس زنده درخشش‌ها و فضائل و کمالات است. این مردی که همه میدان‌های جنگ از جنوب تا جبهه میانی و شمالی و اعماق خاک عراق در کردستان را آزموده است خود علامت و یک ستاره است که به او نگاه کنید راه را به ما نشان می‌دهد... علی فضلی در عملیات‌های مختلف دفاع مقدس بیش از ۱۵ بار مجروح و شیمیایی شد. امام خامنه ای در تاریخ ۲۶ مهر ۱۳۷۷ درباره علی فضلی فرمودند: «همین سردار «علی فضلی.»»؛ همین سردار «ناصح»»؛ همین جوانان مؤمن و همین نورانی‌هایی که نورانیّت آن‌ها می تواند دل‌هایی را روشن کند. این‌ها مایه شرفند؛ این‌ها مایه عزّتند. برای یک کشور، داشتن این‌ها افتخار است؛ بردن نام شان افتخار است؛ تکرار یادشان افتخار است؛ ادامه‌ی راه شان افتخار است... علی فضلی بنده خوب و مخلص خداست، مجاهد واقعی و دور از هیاهوهای سیاسی و باندی است و مرد تکلیف و انجام وظیفه است و ...

برشی از زندگی شهید زنده، سردار محبوب و شجاع، حاج علی فضلی
منبع: کتاب "ج" مثل جانباز، ناصر کاوه



عملیات وعده صادق یک

بزرگترین حمله موشکی و پهپادی، بعداز جنگ جهانی دوم

درعملیات وعده صادق یک که نیروهای هوافضای سپاه، در ۲۶ فروردین‌ماه ۱۴۰۳ با هماهنگی نیروهای حشدشعبی،حزب‌الله وحوثی ها، حملاتی را به رژیم اشغالگر قدس با رمزمقدس«یا رسول الله»انجام داد، با استفاده از۱۲۰ موشک بالستیک عماد، ۳۰ موشک کروز پاوه و ۱۷۰ پهپاد شاهد به سوی فلسطین اشغالی بود...این عملیات در پاسخ به حمله هوایی به کنسولگری ایران دردمشق در اول آوریل که توسط اسرائیل انجام شده بود، صورت پذیرفت. این یورش تلافی‌جویانه، اولین رویارویی مستقیم نظامی بین دو کشور بود... ایران از پاسخ موشکی و پهپادی خود در اسرائیل اهداف متعددی را دنبال می‌کرد که از جمله آنها ضربه به «پایگاه هوایی نواتیم»درجنوب سرزمین‌های اشغالی بود. پایگاهی در منطقه صحرای نقب و در نزدیکی شهر بئرالسبع که با برخورداری از یک باند پرواز ۳۴۰۰ متری، آشیانه و پایگاه اصلی جنگنده‌های F-۳۵ رژیم صهیونیستی است. تصاویر منتشر شده در رسانه‌ها نشان می‌دهد خسارات سنگینی به این پایگاه وارد شده است..

عملیات وعده صادق یک، بزرگترین و طولانی ترین عملیات ترکیبی پهپادی و موشکی در سطح جهان می باشد که جمهوری اسلامی ایران با همکاری نیروهای مقاومت بر ضد رژیم اشغالگر و کودک کش انجام داد...سروده امام خامنه ای در آستانه عملیات تنبیهی «وعده صادق» به این شرح می باشد: تو را است معجزه در کف زِ ساحران مهراس، عصا بیفکن و از بیم اژدها مگریز...

برشی از عملیات وعده صادق یک

منبع: کتاب ضربه های یاران شهید تهرانی مقدم، به رژیم صیهونیستی, ناصر کاوه



عملیات
وعده صادق دو
گذر موشکهای ایرانی از سد بهترین موانع پدافندی

حملهٔ ایران به رژیم اشغالگر قدس، با نام عملیاتی وعدهٔ صادق ۲، دومین حمله موشکی ایران به رژیم کودک کش پس از حمله ماه آوریل در جریان جنگ اسرائیل و حماس در سال ۲۰۲۴ بود...

این حمله ۲ ماه بعد از ترور اسماعیل هنیه در محل اقامتش در تهران و پس از شدت یافتن حملات اسرائیل به هستهٔ فرماندهی حزب‌الله لبنان و ۴ روز پس از حمله هوایی به مرکز فرماندهی حزب‌الله که منجر به شهادت سید حسن نصرالله، دبیرکل حزب‌الله، علی کرکی، فرمانده جبهه جنوبی حزب‌الله و عباس نیلفروشان، معاون عملیات سپاه انجام شد... نیروی هوافضای سپاه با پرتاب ۲۰۰ موشک بالستیک از جمله موشک هایپرسونیک فتاح، خیبرشکن از مراکزی در حومه تهران، کاشان، تبریز، شیراز و کرمانشاه در حداقل دو موج انجام داد...

سرلشکر محمد باقری رئیس ستاد کل نیروهای مسلح بعد از حمله موشکی ایران به رژیم صهیونیستی اعلام کرد: سه پایگاه هوایی نظامی اصلی رژیم صهیونیستی؛ موساد به عنوان مرکز ترور؛ پایگاه هوایی نواتین به عنوان پایگاه هوایی اف ۳۵، پایگاه هوایی هاتسرین به عنوان پایگاهی که برای ترور شهید نصرالله عزیز، مورد استفاده قرار گرفت، هدف حمله موشکی سپاه واقع شد... امیر سرتیپ نصیرزاده وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح هم گفت: این عملیات با موفقیت بالای ۹۰ درصد انجام شد و کاملاً منطبق بر قوانین بین‌المللی بود...

برشی از عملیات وعده صادق دو
منبع: کتاب ضربه های یاران شهید تهرانی مقدم، به رژیم صیهونیستی, ناصر کاوه



شهید سید عمار موسوی



شهید اکبر زوار جنتی



شهید مرتضی بصیری پور

شهدای مدافع حرم هوافضای سپاه



شهید حجت نوچمنی



شهید حامد رضایی



شهید مهدی لطفی



شهید مهدی دهقان



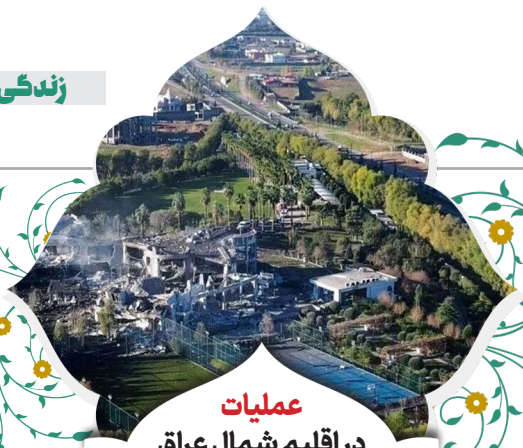
شهد ای موشک باران
فرودگاه تیفور سوریه



حمله
به پایگاه آمریکایی عین
اولین حمله به آمریکا بعد از جنگ

یکی از ۱۴ پایگاه نظامی آمریکا در کشور عراق «عین الاسد» نام دارد که بامداد چهارشنبه ۱۸دیماه ۱۳۹۸ توسط نیروی هوافضای سپاه و در راستای پروژه انتقام سخت از آمریکا مورد هدف قرار گرفت. پایگاه «عین الاسد» در واقع یک فرودگاه برای نیروهای نظامی است و به واسطه اینکه مسیر اصلی دسترسی نیروهای آمریکا از خارج عراق به داخل عراق و ارتباط با ۱۳پایگاه نظامی آمریکا درعراق است، بسیار حائز اهمیت است. با اینکه پنتاگون، مدعی شد هیچ آمریکایی در این حمله کشته نشده‌است. خبرگزاری فارس از قول «یک مقام آگاه» در سپاه نوشت که تلفات این حمله، ۸۰ کشته و حدود ۲۰۰ نفر زخمی بوده‌است... همچنین شبکه المیادین گزارش دادکه بالگردهای آمریکایی در حال انتقال تلفات از پایگاه عین‌الاسد در عراق مشاهده شده است. سپاه در این عملیات از موشکهای فاتح ۳۱۳ با برد ۵۰۰ و قیام با برد ۸۰۰ کیلومتر استفاده کرد. از جمله نکات مهم در این حمله این است که سامانه‌های دفاعی آمریکا نتوانستند موشک‌های مهاجم را مورد اصابت قرار دهند؟ که ازجمله دلایل آن سرعت بسیار بالای موشک‌های فاتح ۳۱۳ است که اصابت آن را سخت می‌کند . این عملیات اولین بار بعد از جنگ جهانی دوم اتفاق می افتد، که کشوری به پایگاه های آمریکا مستقیما حمله می کنند. **امام خامنه ای، این حمله را یک سیلی محکم به آمریکا توصیف کردند وافزودند که انتقام واقعی زمانی گرفته میشود که آمریکایی ها از منطقه خارج شوند...**

برشی از چگونگی حمله به پایگاه آمریکایی، عین الاسد
منبع: کتاب عین الجسد, ناصر کاوه



عملیات
در اقلیم شمال عراق
موشک باران مقر گروهک های ضد انقلاب

...در پی تداوم بی عملی‌ها و برخی غفلت‌های آشکار و بعضاً تعمدی مقامات اقلیم شمال عراق در برخورد با فعالیت‌های گروهک‌های تروریستی ضد انقلاب و ضد ایرانی تجزیه طلب که سال‌هاست برای توطئه و تعرض علیه ملت ایران در سرزمین اقلیم لانه کرده‌اندو دوباره تروریست‌ها در حال تحرک و اقدام برای ایجاد ناامنی در ایران اسلامی برآمده اند؛ لذا با توجه به شرایط و اشراف اطلاعاتی و برنامه ریزی عملیاتی،مقرها، مراکز و همچنین معابر حمل و انتقال سلاح و مهمات تروریست‌ها به ایران مورد اصابت عملیات موشکی و پهپادی رزمندگان اسلام قرار گرفت. یگان‌های عملیاتی قرارگاه حمزه سیدالشهدا نیروی زمینی سپاه، این عملیات را پس از هشدارهای دوباره در جلسات دیپلماسی و امنیتی مشترک اخیر مبنی بر تعطیلی اردوگاه‌ها، خلع سلاح و اخراج گروهک‌ها از منطقه و تاکید برعدم بر هم خوردن امنیت و آرامش مردم شمال عراق و متاسفانه عدم مشاهده اقدام عملی و عینی موثر از طرف مقابل، آغاز کرده اند...

از آنجا که امنیت مرزی و داخلی کشور از خطوط قرمز جمهوری اسلامی ایران است، ادامه این وضعیت را تحمل نخواهیم کرد.اقدام اخیر نظامی ایران در حمله موشکی به مقر موساد در اربیل پیامی واضح به رژیم صهیونیستی است که«تل آویو و حیفا کاملا در دسترس موشکهای ایران است» وآنها بخوبی میدانند که اقدامات نیابتی که در منطقه علیه ایران انجام میدهند بی‌پاسخ نمی‌ماند و...

برشی از چگونگی حمله به پایگاه صهیونیست ها در اقلیم شمال عراق
منبع: کتاب جنایات وخیانت ها ی آمریکا بر ضد ایران , ناصر کاوه



شهید مهدی رجب بیگی

از یک سو باید بمانیم تا شهید آینده شویم و از سوی دیگر، باید شهید شویم تا آینده بماند! هم باید امروز شهید شویم تا فردا بماند و هم باید امروز بمانیم تا فردا شهید نشود! عجب دردی! کاش راهی بود تا امروز شهید شویم و فردا باز زنده گردیم تا دوباره شهید شویم.



شهید
عبدالحمید دیالمه
سردار جهاد تبیین

چند خانم رفتند جلو سوالات شان را بپرسند، در تمام مدت دیالمه سرش بالا نیامد، نگاهش هم به زمین دوخته بود.خانم ها که رفتند، رفتم جلو گفتم: تو آنقدر سرت پایین هست و نگاهم که نمیندازی به طرف که داره حرف میزنه باهات، اینا فکر نکنن تو خشک و متعصبی و اثر حرفات کم شه... گفت: من نگاه نمی کنم,تا خدا مرا نگاه کند... **عبدالحمید دیالمه، دیده بان ولایت و انقلاب در بزرگی او همین بس که می گوید: گناه من این است که حرف‌هایم را زودتر از زمان خودم گفتم دیالمه از شهدای جوان و موثر حزب جمهوری اسلامی در روز ۷ تیر است.دیالمه را به مخالفت‌های صریح و آتشین با منافقین، بنی‌صدر، عبدالکریم سروش و میر حسین موسوی، آنهم پیش از عیان شدن انحرافات جدی آن‌ها می‌شناسند.**

اما شاید مبنای همه این روشن‌بینی و بصیرت خاص و مثال زدنی دیالمه بوده است را باید مبانی صحیح و قوی اعتقادی و دینی دیالمه دانست. آنجا که کلاس‌ها عقیدتی اش در دوران جوانی و در اوج هجوم تفکرات غربی و شرقی، محل امنی برای جوانان مشهدی و بعد از آن تهرانی بوده است. دیالمه در سن ۲۷ سالگی به شهادت رسید...

ویژگی بارز شهید دیالمه که او را نسبت به سایر شهدا برجسته می‌کند دغدغه این شهید مجاهد برای تبیین مسائل اجتماعی برمدار و محور شرع، دعوت به صراط مستقیم و تعیین ضابطه‌های شرعی برای ماندن و مداومت بر طی این صراط بود که، دیالمه را سردار جهاد تبیین کرده بود...

برشی از زندگی سردار جهاد تبیین و روشنگری، شهید عبدالحمید دیالمه
منبع: کتاب حیای شهدا, ناصر کاوه



شهید
ابراهیم هادی
خورشید گمنام و مفقود کانال کمیل

ابراهیم هر وقت اسم مادر سادات به زبان می آورد بلافاصله می گفت: "سلام الله علیها"... یکبار در زورخانه مرشد بخاطرایام فاطمیه شروع بخواندن مصیبت حضرت زهرا (س) کرد. ابراهیم همینطور که شنا می رفت با صدای بلند گریه می کرد و آنقدر گریه کرد که مرشد مجبور شد شعرش را تغییر دهد... اوایل جنگ بود و مرزها دست عراق بود. در ارتفاعات گیلانغرب بودیم باحسرت به ابراهیم گفتم : یعنی میشه مردم راحت از این جاده عبور و به شهر خودشون برن؟... ابراهیم گفت: چی میگی؟ روزی میاد که از همین جاده مردم ما دسته دسته به کربلا سفر می کنند. وقتی برای ورزش یا مسابقات کشتی می‌رفت همیشه با وضو بود و همیشه هم قبل از مسابقات کشتی دو رکعت نماز می‌خواند. پرسیدم: این چه نمازی است!؟ گفت: دو رکعت نماز مستحبی می‌خونم و از خدا می‌خوام که یه وقت تو مسابقه،حال کسی رو نگیرم. همیشه از خدا می خواست گمنام بماند. خدا هم دعایش را مستجاب کرد و سالهاست که گمنام و غریب در فکه مانده تاخورشیدی باشد برای راهیان نور...**در قطعه ۲۶ بهشت زهرا(س)تهران، سنگ یادبودی برای ابراهیم هادی برروی مزاریکی از شهدای گمنام نصب شده است... بالای سنگ مزار عبارت: «شهیدگمنام» نقش بسته است. پس از تصویر شهید عبارت،یادمان شهید جاویدا لاَثَر ابراهیم هادی، نوشته شده و آنگاه این عبارت به چشم می خورد «به یاد همه شهدای گمنام که مثل مادر سادات، قبر و نشانی ندارند.»**

برشی از زندگی شهید ابراهیم هادی
منبع: کتاب عنایت حضرت زهرا (س) به شهدا, ناصر کاوه



شهید
حسین امیرعبداللهیان
وزیر امور خارجه مقاومت

...وزارت نه اسمش نه رسم و مسئولیتش ذره‌ای ازخانواده دوستی و مردم داری آقای وزیر کم نکرد. او دلبسته صندلی گرم و نرم وزارتخانه و پله‌های ترقی نبود. اسم و رسمش را جای دیگری جستجو می‌کرد؛ شاید در دایره محبوبان خدا.. بارها پیش‌آمده بود که برخی از دوستان شهید در جمع به ایشان گفته بودند که ما در شما استعداد و توانایی‌ای می‌بینیم که به مقام بالایی خواهید رسید.اما حسین هربار که با هم صحبت می‌کردیم می‌گفتند: من همیشه از خدا خواستم که زمانی به جایگاه و مقامی برسم که آن مقام به اندازه عطسه بز برای من بی‌ارزش باشد. دقیقا هم همینطور بود. ایشان وزراتخانه را فرصتی برای حل بیشتر مشکلات مردم وخدمت به آنها می‌دانستند و هیچ‌وقت تغییر نکردند. همچنان تاکید داشتند از حال همه باخبر باشند. غیرممکن بود که در مجلسی نشسته باشند و کودکی وارد مجلس شود و ایشان به احترام کودک از جا بلند نشود..

امام خامنه ای به شهید حسین امیرعبداللهیان، وزیر خارجه: "جدی، مجاهد و فعال لقب دادند. "بله به درستی شهید امیرعبداللهیان میدان دار سیاست انقلابی و تهاجمی در ایران، لبنان، عراق، سوریه، فلسطین، یمن و هر جایی که سادگی و مقاومت رنگ و بویی داشت، بود. در یک کلام شهید امیرعبداللهیان وزیر امور خارجه جبهه ی مقاومت و یار و غمخوار کودکان غزه لبنان، یمن و یار صدیق رهبری و رئیس جمهور شهید، سید ابراهیم رئیسی بودند...

برشی از زندگی وزیر امور خارجه شهید، امیرعبداللهیان
منبع: کتاب شهید حسین امیرعبداللهیان, ناصر کاوه



شکست آمریکا در طبس
وقتی شن ها مامور خدا شدند

زمانی که قشرهای مختلف مردم ایران از اقدامات جاسوسی آمریکا در سفارت خانه این کشور در تهران آگاهی یافتند، ۱۳ آبان ۱۳۵۸ دانشجویان مسلمان پیرو خط امام،سفارت آمریکا در تهران را تسخیر کردند و اعضای آن را گروگان گرفتند...این اقدام از سوی امام خمینی مورد تائید قرار گرفت و ایشان تسخیر لانه جاسوسی آمریکا را «انقلاب دوم» نامیدند. دولت «جیمی کارتر» رئیس جمهور وقت آمریکا همه تلاش خود را برای آزادی کارکنان سفارت به کار بست و هنگامی که از انواع تهدیدها و تحریم‌ها نتیجه‌ای نگرفتند، طرح تجاوز نظامی به خاک ایران را در دستور کار قرار دادند و سرانجام گروه ۱۳۲ نفره از نیروهای ویژه ارتش این کشور با عنوان «دلتا فورس» برای حمله به ایران و آزادی گروگان‌ها تشکیل شد تا دریک حمله غافلگیرانه، گروگان‌ها را آزاد کنند...

اما به فرموده امام خمینی که فرمودند: " شن ها مامور خدا بودند " بالگردهای آمریکایی ازکار بیفتند و درنهایت با برخورد یکی از بالگردها به بقیه آتش سوزی بزرگی ایجاد شد که بخشی از تجهیزات نظامی آمریکایی‌ها را از بین برد و شماری از نفرات آن‌ها در این حادثه کشته شدند و شماری دیگر نیز با خواری و خفت پا به فرار گذاشتند...

این اتفاق بازتاب بسیاری در جهان داشت و آن‌قدر برای آمریکایی‌ها گران تمام شد که تبدیل به بزرگترین عامل شکست جیمی کارتر برای دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری آمریکا شد....

برشی از شکست تاریخی آمریکا در صحرای طبس
منبع: کتاب جنایات و خیانت های آمریکا بر ضد ایران, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
محمد منتظرقائم
شهید طبس، فرمانده سپاه یزد

تلفن محرمانه ی رئیس جمهوری آمریکا در کاخ سفید به صدا در آمد. منشی مخصوص رئیس گوشی را برداشت و با اضطراب به اتاقِ رئیس جمهور وصل کرد. مکالمه ۲۰ دقیقه طول کشید؛ پس از پایان مکالمه، رئیس جمهور آمریکا به سرعت از منشی خواست تا یادداشتی که در پاکت قرار داده شده را به ستاد کل بفرستد. پس از فرار آمریکایی ها از ایران، کاخ سفید اعلامیه ای به این شرح پخش کرد:آمریکا در عملیاتی در صحرای طبس جهت آزادی جان گروگان های اسیر در ایران با شکست روبه رو شد و اسناد سری و مهمی در درون هلی کوپترها به جای مانده است. پس از اینکه مدت زمان کوتاهی از پخش این اعلامیه از جانب کاخ سفید سپری شد، به دستور مستقیم بنی صدر، که در آن زمان سمتِ فرماندهی کل قوا را به عهده داشت، بالگردهای بجا مانده آمریکایی در صحرای طبس، بمباران شد و اسناد سری و مهم باقی مانده در آتش سوختند و محمد منتظر قائم،فرمانده سپاه یزدکه در منطقه از بالگردها محافظت می کرد، به شهادت رسید...

وقتی قرار شد برویم محمدگفت: اول نمازمان را بخوانیم. ما که نماز خواندیم و برگشتیم محمد هنوز درگوشه حیاط سپاه مشغول نماز بود. محمد نمازرا همیشه خوب می خواند . با اینهمه این بار نمازش حال دیگری داشت . بعد ازآنکه تمام شد یکی از برادرها گفت:نماز جعفر طیار می خواندی؟ محمد با خوشحالی پاسخ داد : به جنگ آمریکا می رویم . شاید هم نمازآخرمان باشد...

برشی از زندگی سردار شهید، محمد منتظر قائم
منبع: کتاب وقتی فرمانده ها از ما جلوترند، ناصر کاوه



شهید
مهدی شاه آبادی
روحانی که سنگر مسجد را رها نکرد

با آغاز جنگ، راهی جبهه شد و بارها در صفوف ایثارگران جای گرفت. شهید از نزدیکان به بیت بنیانگذار انقلاب اسلامی بوده و دوستی بسیار نزدیکی با امام راحل و شهید مصطفی خمینی داشتند... **شهید شاه آبادی مسجد را هیچ وقت رها نکردند و معتقد بودند ارتباط مستقیم و چهره به چهره با مردم را تحت هر شرایطی باید حفظ کرد. در مسجد پای صحبت و درد دل مردم بود. یادم نمی‌رود یکروز ایشان آمدند و گفتند: سقف منزل یک پیرزن دچار مشکل شده اما متاسفانه من الان امکان حل مشکل او را ندارم. شما هدیه‌ای برای او بخرید که او بداند من به فکر او هستم...**

شاید عجیب باشد، ولی ایشان در شبانه روز ۳ ساعت بیشتر نمی خوابیدند و در منزل همیشه تلفن می‌بایست وصل باشد تا هر وقت کارشان داشتند، اطلاع پیدا کنند. آقا مهدی، قبل و بعد از انقلاب اسلامی تا آخرین دقائق عمر گرانبار خویش به طور روز افزونی بر این عامل مهم و حیاتی تأکید می‌فرمودند و عمیقاً اعتقاد داشتند که در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) باید تحت رهبری فقیه جامع الشرایط تشکیل حکومت داد. شهیدشاه آبادی، امام خمینی را بزرگمردتاریخ تشیع می‌دانستند و از همان سالهای قم که در درس امام، حاضر می‌شدند و تا آخرین روزی گام به گام پشت سر امام حرکت می‌کردند و در هر مبارزه همراه ایشان و تابع ایشان بودند. سرانجام در اردیبهشت ۱۳۶۳ هنگام بازدید از جبهه‌های جنگ تحمیلی، در جزیره مجنون به شهادت رسید...

برشی از زندگی نماینده مجلس، شهید مهدی شاه آبادی
منبع: کتاب مردم داری و مردم یاری شهدا, ناصر کاوه



زنده یاد
نادر طالب زاده
مجری استکبارستیز

طالب زاده در سال ۱۳۳۲ در تهران متولد شده است. نادر مدرک تحصیلی کارشناسی ادبیات انگلیسی از دانشگاه راندولف میکن وکارشناس ارشد کارگردانی سینما از دانشگاه کلمبیا دریافت کرده است. نادر در سال ۱۳۴۸ به آمریکا رفت و از ۱۶ تا ۲۶ سالگی در آمریکا زندگی می کردو سرانجام در شهریور ۱۳۵۷ در اواخر تحصیلات دوره کارشناسی ارشد به ایران بازگشت... نادر معتقد بود به هیچ جبهه‌ای جز انقلاب تعلق ندارد، خودش می‌گفت: «من درآمریکا مشاهداتی داشتم که بعدها خیلی به دردم خورد»برنامه «عصر» را می‌توان از مهمترین‌فعالیت‌هایش در بستر تلویزیون نادر محسوب کرد، برنامه‌ای که پلی ارتباطی و البته حلقه‌ای برای گردآوری چهره‌های استکبارستیز بود...

نادر طالب زاده در سال ۱۳۹۵ از هدف ترور بیولوژیک قرارگرفتن خود پرده برداشت و گفت: سال ۹۳ با گروهی از لبنان برای راهپیمایی اربعین به عراق رفته بودم که در هتل چمدانم گم شد تا اینکه پنج یا شش روز بعد در کربلا نصف شب تحویلم دادند. از همان زمانکه چمدان را تحویل گرفتم دچار سرفه های خونی شدم که بعدا با اقدامات درمانی، بهبود یافتم اما دچار نارسایی قلبی هستم...دوست قدیمی‌اش سلیم غفوری می‌گوید: که بزرگترین آرزوی نادر این بود روزی را ببیند رژیم صهیونیستی در این دنیا نیست و این روزها همه دنیا پرچم مبارزه و مقابله با اسرائیل را به اهتزاز درآورده‌اند، جایش بیشتر از هر زمانی دیگر، خالی است...

برشی از زندگی نده یاد دکتر نادر طالب زاده
منبع: کتاب نادرترین یار انقلاب، ناصر کاوه



شهید
جهاد مغنیه
پسر شهید عماد مغنیه

مادر من یک زن فوق العاده است.خبر شهادت بابام عماد که رسید رفت و دو رکعت نماز خواند. همه را مامان آرام کرد،بدون اینکه حرفی مستقیم به ما بزند، وقتی دید در مواجهه با پیکر بابا بی تاب شده ایم, خطاب به بابا گفت:الحمدلله، وقتی شهیدشدی کسی خانواده ات را به اسارت نگرفت و به ما جسارت نمی کند.بعد خودش رفت و وقتی مراسم تشییع برگزار می شد یک ساعت در قبری که برای بابا آماده کرده بودند ماند و قرآن و زیارت عاشورا خواند.خبر "شهادت جهاد" را هم که شنید همین طور. دلم سوخت وقتی دیدمش؟ برادرم جهاد هم مثل بابا شده بود.مادرم, خون ها را شسته بودند ولی جای زخم ها، پارگی ها کبودی ها و خون مردگی ها بود... تصاویر "شهادت بابا و جهاد" با هم یکی شده بودند و یک لحظه به نظرم رسید من دیگر نمی توانم تحمل کنم. باز مادر غیرمستقیم من و مصطفی را آرام کرد, وقتی صورت جهادرا بوسیدگفت: ببین دشمن چه بلایی سر جهادم آورده،"البته هنوز به اربا، اربا نشده،" و با لحنی بغض آلود گفت: "لا یوم کیومک یا اباعبدالله".مادر باز با صبرش غوغا به پا کرد. بعد هم مادرم خودش رفت توی قبر جهاد و سه ساعت قرآن, زیارت عاشورا و دعا خواند..**مدت طولانی بعد شهادتش اومد به خوابم جهاد. بهش گفتم: چرا دیر کردی؟ گفت:طول کشید تا از بازرسی ها رد شدیم.گفتم: چه بازرسی؟ گفت: بیشتر از همه سَرِ بازرسی نماز وایستادیم... بیشتر از همه درباره "نماز صبح" می پرسند...**

شهیدان عماد و جهاد مغنیه از فرماندهان حزب الله، به روایت دختر شهید
منبع: کتاب عشاق الحسین(ع), ناصر کاوه



سرتیپ شهید
حسین قجه ای
مقاومت وایثار تا شهادت

روایت دفع سومین پاتک سنگین ۲تیپ زرهی و مکانیزه سپاه۳ ارتش عراق در جاده اهواز_خرمشهر توسط گردان سلمان فارسی تیپ ۲۷ محمد رسول الله(ص) که در۱۳۶۱و درجریان عملیات بیت المقدس اتفاق افتاد، از ایثار و معجزه ای ماندگار خبر میدهد!؟ اگر مقاومت شهید قجه‌ای و بچه های گردان سلمان نبود، فتح خرمشهر سال‌ها به تاخیر می‌افتاد. اگر این مقاومت ۳ روزه اتفاق نمی‌افتاد عراق نیروهای ما را پس می‌زد و لب کارون یک خاکریز می‌زد. آنموقع می‌بایست چند سال دیگرمی‌جنگیدیم تا از عرض کارون رد شویم و چقدر شهید دیگر می‌دادیم تاخرمشهر را آزاد کنیم؟

همرزمان حسین روایت کردند: صدای حسین قجه‌ای را از بی‌سیم شنیدم که می‌گفت: خط را شکستیم ولی حالا افتادیم توی حلقه، اینجا تانک زیاد دارد از پشت سر و روبرو ما را می‌کوبند مفهومه؟ ... زمانیکه حاج همت وارد منطقه گردان سلمان شد، اصرارکرد که حسین و هرکه می‌تواند به همراهش به عقب برگردد، ولی حسین قبول نمی‌کرد. قجه‌ای به حاج همت می‌گفت: «حاجی من اگر توان شکستن حلقه محاصره از عقب را داشته باشم و عقب نشینی کنم، خوب چرا اینکار را از روبرو انجام ندهم و به پیشروی فکر نکنم... وقتی بچه‌های گردان‌های دیگر توانستند محاصره بعثی را بشکنند و به بچه‌های گردان سلمان برسند, چیزی از بچه های گردان زنده نمانده بودند. شهید حسین قجه‌ای فرمانده و بچه های گردان سلمان ، همگی شهید بودند...

برشی از ایثار گردان سلمان و فرمانده شهیدش، حسین قجه ای
منبع: کتاب استقامت و صبر شهدا , ناصرکاوه



سرتیپ شهید
حسین اسکندرلو
فرمانده شجاع گردان علی اصغر

عملیات روز۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۵در پی اجرای استراتژی «دفاع غیرمتحرک» عراق به مرحله اجرا درآمدو عراق توانسته بود تا نزدیکی‌های فکه و تپه سبز پیشروی کنند. اگر جلوی عراقی‌ها گرفته نمی‌شد می‌توانستند تا جاده اندیمشک_اهواز بیایند. به همین خاطر، علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا، تمامی فرمانده گردان‌ها رادر ساختمان نجف اشرف فرا خواند وگفت:نیروی زمینی سپاه به ما تکلیف کرده است تا جلوی پیشروی دشمن رابگیریم...گردان‌های علی‌اصغر و المهدی زودتر از دیگر گردانهای های عمل‌کننده درگیر نبرد با دشمن شدندو در همان ساعت‌های اول تعدادی از تانک‌های دشمن منهدم شدند و تلفات زیادی دادند،تا اینکه صبح ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۵ تقریبا درگیری تن به تن میان رزمندگان ایرانی و بعثی ها در رمل‌های فکه آغاز شد...**شهید اسکندرلو در مقابل دشمن ایستاد، رجز خواند و گفت: «من فرزند خمینی‌ام! من سرباز خمینی‌ام، من سرباز حسین بن‌علی‌ام!» رجزخوانی حسین به رزمنده‌ها روحیه‌داد، آنها که دورش جمع شدندو شروع به سینه‌زدن کردند؛ صدای «حسین حسین» و «یا زهرا» در فکه پیچیده بود.اسکندرلو دکمه‌های پیراهنش را بازکرد و گفت: «سینه‌ای که به استقبال گلوله‌های دشمن میره باید باز بشه! ای گلوله‌ها بیارید، اگر با ریختن خون من، پرچم اسلام استوار میشه، ای تیرها بیارید. امشب شب عاشورا است،حفظ انقلاب و این منطقه خون می‌خواهد و با ادامه نبرد،اسکندرلو به شهادت رسید...**

برشی از زندگی سردار شهید، حسین اسکندر لو
منبع: کتاب وقتی فرمانده ها از ما جلوترند، ناصر کاوه



آزاده سرافراز
سید ناصر حسینی
عاشق و مرید امام خمینی

..."در حالی که سرم پایین بود، کنارم نشست، موهایم را گرفت و سرم را بالا آورد، چنان به صورتم زُل زده بود، احساس کردم اولین بار است ایرانی می‌بینند. چند نظامی جدید آمدند. یکی از آنها با پوتین به صورتم خاک پاشید، چشمانم پُر از خاک شد. دلم می‌خواست دست‌هایم باز بود تا چشم‌هایم را بمالم.یکی از نظامیان کنارم ایستاد و گفت:
«سب الخمینی، به خمینی فحش بده!» دیگر نظامی همراهش لوله اسلحه‌اش را روی پیشانی‌ام گذاشت و این حرف افسر را تکرار کرد... ستوان از اینکه حاضر نبودم به امام توهین کنم، عصبانی شده بود. یکی‌شان کمپوت و دیگری پوست میوه‌اش را به طرفم پرت کرد. یکی از نظامی‌ها با لگد به پهلویم کوبید، نفسم گرفت! خدا خدا می‌کردم به پایم نزنند که زخمی است... نظامی دیگری زیر چانه‌ام را گرفت، سرم را بالا آورد، کشیده‌ی محکمی زد! یکی از آن‌ها که آدم چاق و هیکلی بود،با پوتین به پای مجروحم کوبید.از شدت درد فریادم بلند شد و...

افسری بعثی در مقر سپاه چهارم عراق، بعد از تحقیرهای فراوان، سنم را پرسید و من جواب دادم ۱۵ سالمه؛ بعد ادامه داد: بگو ببینم مجوس!؟... خمینی سرباز کم آورده که سن سربازی را از ۱۸ سال به ۱۵ سال پایین آورده؟!...

بهش گفتم: سن سربازی همان ۱۸ ساله...

خمینی فقط سن عشق به شهادت را پایین آورده...

برشی از زندگی آزاده و جانباز، سید ناصر حسینی
منبع: کتاب آزادگان صبور و قهرمان، ناصر کاوه



اهمیت منطقه خان طومان را برای تکفیری‌ها همچون شلمچه برای صدام بود. دشمن به فاصله ۱۰ روز برای بازپس‌گیری خان‌طومان تلاش کرد، که در هر مرحله خسارت جدی به آنها وارد می‌شد طوری که ۲۱ فروردین ماه بیش از ۱۰۰ کشته داشتند. در عملیات سوم دشمن در تاریخ ۱۶ اردیبهشت، دشمن آمادگی خودش را توسعه داد و توان رزمی اش را پنج برابر کرد. رزمندگان ما ۱۴ ساعت در برابر دشمن مقاومت کردند و به اذعان خودشان ۷۰۰ کشته و زخمی در این عملیات متوجه دشمن شد.

نیروهای لشکر ۲۵ کربلا از مازندران در منطقه‌ای که به دست نیروهای ایرانی مدافع حرم افتاده بود آتش بسی کوتاه برقرار کردند، اما تکفیری‌ها از فرصت سو استفاده و حمله سنگینی کردند.در جریان این حمله دشمن تعدادی از نیروهای ایرانی به شهادت رسیدند.در پی این حمله غیر انسانی ۱۳ تن از نیروهای لشکر ۲۵ کربلای مازندران به شهادت رسیدند. در بین اسامی شهدا نام تعدادی شهید از دیگر شهرها هم به چشم می‌خورد. با تائید سپاه علاوه بر ۱۳ شهید تعداد ۲۱ نفر از نیروهای ایرانی مجروح و تعداد ۶ نفر به اسارت دشمن درآمدند.حماسه خان‌طومان ماندگار شد به این دلیل که مانع از دست‌یابی دشمن به دیگر نقاط سوریه شد، به همین دلیل شهید سلیمانی از حماسه آفرینی لشکر عملیاتی ۲۵ کربلا تقدیر کرد و گفت:

«اگر حماسه‌آفرینی رزمندگان لشکر عملیاتی ۲۵ کربلا در خان‌طومان نبود، ما متحمل خسارت‌های بسیاری زیادی می‌شدیم.»

روایتی از سردار رستمیان درباره شهدای مازندرانی خان طومان
منبع: کتاب جنایات داعش, ناصر کاوه



شهید
عباس دانشگر
شهید عاشق و عارف

شهید دانشگر در ۲۳ بهمن ۱۳۹۴ دختر عمویش به همسری برگزید و صیغه موقت خوانده شد. در جواب فرمانده اش گفته بود: شما تازه صاحب همسر شدی، هنوز ۲ماه از نامزدی ات هم نگذشته؛ گفته بود: میترسم زمین گیر شوم و توفیق از من سلب شود.شهید دانشگر در وصیتنامه اش نوشته:

آخر من کجا و شهدا کجا ؟خجالت می‌کشم بخواهم مثل شهدا وصیت کنم! من ریزه خوار سفره ی آنان هم نیستم, شهید شهادت را به چنگ می آورد و راه درازی را طی می کند تا به آن مقام می رسد، اما من چه! سیاهی گناه چهره‌ام را پوشانده و تنم را لخت و کسل کرده، حرکت جوهره ی اصلی انسان است و گناه زنجیر، من سکون را دوست ندارم. عادت به سکون بلای بزرگ پیروان حق است, سکونم مرا بیچاره کرده. در این حرکت عالم به سمت معبود حقیقی دست و پایم را اسیر خود کرده، انسان کر می‌شود, کور می‌شود, نفهم می‌شود, گنگ می‌شود و باز هم زندگی می‌کند.بعد از مدتی مست می‌شود و عادت می‌کند به مستی و وای به حالمان اگر در مستی خوش بگذرانیم ودرد نداشته باشیم. درد را، انسان بی هوش نمی‌کشد،انسان خواب نمی‌فهمد،درد را،انسان باهوش وبیدار می فهمد.

راستی!دردهایم کو؟چرا من بی خیال شده ام؟ نکند بی هوشم؟ نکند خوابم؟ مثل آب خوردن چندین هزار مسلمان را کشتند و ما فقط آن را مخابره کردیم. قلب چند نفرمان به درد آمد؟ چند شب خواب از چشمان مان گریخت؟ آیا مست زندگی نیستیم؟...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، عباس دانشگر
منبع: کتاب نیایش و عبادت شهدا, ناصر کاوه



شهدای حادثه بالگرد
رئیس جمهور شهید رئیسی و همراهان

امام خامنه‌ای در سخنرانی مهم سالگرد ارتحال امام خاطرنشان کردند: من قبلاً بحث درباره‌ی این فقدان بزرگ را با این آیه‌ی شریفه، نورانی کنم که می‌فرماید: وَ لا تَقولوا لِمَن یُقتَلُ فی سَبیلِ اللّهِ اَمواتٌ بَل اَحیاءٌ وَ لکِن لا تَشعُرون. به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده اطلاق نکنید؛ اینها زنده‌اند. اطراف این آیه (چه قبل این آیه، چه بعد این آیه)بحثی از حرکت نظامی و جنگ و قتال و ... نیست؛ [میفرماید] «فی‌سبیل الله». نمی‌شود ادّعا کرد که معنای این «یُقتَلُ فی سَبیلِ اللّه» کشته شدن در میدان جنگ است، چون هیچ قرینه‌ای بر این در این آیه وجود ندارد.ایشان اظهار کردند: در آیه‌ی سوره‌ی آل عمران «وَ لا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا» ،چرا، آن آیه در ضمن مسائل جهاد است؛ این آیه نه، مطلق است؛ [میفرماید] هر کسی که در راه خدا کشته بشود. راه خدمت به مردم، راه خدا است؛ راه کار جهادی برای مردم، راه خدا است؛ راه اداره‌ی کشور اسلامی، راه خدا است؛ راه پیشرفت نظام جمهوری اسلامی، راه خدا است...

آقای رئیسی عزیز و همراهانش، در راه پیشرفت کشور، در راه خدمت به مردم، در راه اعتلای جمهوری اسلامی کشته شدند، [لذا] مشمول این آیه‌اند؛ اینها را اموات ندانید؛ بَل اَحیاءٌ؛ اینها زنده هستند؛ همان تعبیری که در باب شهدا وجود دارد. بنابراین، این‌ها را ما «شهدای خدمت» می‌دانیم، همچنان که مردم گفتند؛ از دل مردم جوشید این تعبیر «شهید جمهور» و «شهید خدمت»؛ این خیلی با ارزش است.۱۴/خرداد/۱۴۰۳

رئیس جمهور شهید، سید ابراهیم رئیسی و همراهان شهیدش
منبع: کتاب جمهور شهید, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
احمد بابایی
فرمانده گردان مالک اشتر

۵کیلومتری خرمشهر بایک گردان ارتش بطرف دشمن حمله را آغاز کردیم... دو روز بعد که خط شکسته شد، یک هلی کوپتر در خط به زمین نشست و بابایی با دستی گچ گرفته از آن پیاده شد. گردان را جمع کرد و گفت:یک مرحله ی دیگر مانده تا خرمشهر را از محاصره نجات بدهیم. بابایی صحبت می کرد و بچه ها از شدت علاقه به او و سخنانش داشتند، گریه می کردند. گردان مالک باید گلوگاه شلمچه به خرمشهر را می بست. مرحله ی سوم عملیات آغاز شد و بابایی نیز با دیگر بچه ها در مقابل دشمن می جنگید و به عنوان فرمانده گردان و با یک دست تانک های دشمن را هدف قرار می داد.درگیری شدید شده بود و همه به فکر مقاومت بودند.در این گیرو دار،بابایی بر اثر اصابت تیر مستقیم به شهادت رسید، اما نمی گذاشتند بچه ها از این خبر مطلع شوند، چون دیگه روحیه ای برای آزادی خرمشهر باقی نمی ماند...خرمشهر آزاد شد و همه از آزادی خرمشهر شادی می کردند؛ اما ما همراه با شادی، از گونه هایمان اشک فراق فرمانده مان سرازیر بود...

شهید بابایی در وصیت نامه اش نوشت: همسرم به تو قول می دهم اگر پیش خدا آبرویی داشتم از تو شفاعت کنم .خداوند تو را سپاس که در زمانی و عصری زنده هستم که پس از عمری گناه و بیچارگی اکنون تحت لوای حکومت اسلامی زندگی می کنم و حالیکه دشمنان تو کمر به نابودی اسلام و مسلمین بسته اند در صف مجاهدان راه تو قرار دارم و از نعمت بزرگ شرکت در جنگ برخوردارم...

برشی از زندگی سردار شهید، احمد بابایی
منبع: کتاب وقتی فرمانده ها از ما جلوترند، ناصر کاوه



سرتیپ شهید
علی اصغر بشکیده
فرمانده گردان عمار

از یک گردان یک گروهان مانده بود و رزمندگان بسیار تحت فشار بودند و از طرفی نیز ما در یک خطی حدود ۸۰۰ متری قرار گرفته بودیم که هم از پهلو و هم از روبه‌رو با بعثی‌ها درگیر بودیم؛ لذا «علی‌اصغر» به گونه‌ای خط را سازماندهی کرد که به همراه چهار رزمنده دیگر، در حالی که همه نیروها از خستگی زمین‌گیر شده بودند، به تنهایی خط را حفظ کردند؛ به صورتی که در طول خط آر.پی.جی، تیربار و... چیده و تا صبح به همراه مدام جای خود را عوض کرده‌اند تا دشمن فکر کند که پشت خاکریز پر از نیرو است و تا صبح جلوی پاتک‌های دشمن را گرفتند...

قسمتی از وصیت نامه شهید علی اصغر بشکیده: خدایا! هدایتم کن برای اینکه می‌دانم گمراه بودن چه خطری دارد. خدایا! مرا از غرور و خودخواهی نجات بده تا حقایق وجود و جمال زیبای تو را ببینم... خدایا! کوچکم، ضعیفم، ناچیزم، پرکاهیَم در مقابل طوفان ها. به من دیده‌ای عبرت بین ده تا ناچیزی خود را ببینم و عظمت و جلال تو را بفهم و تو را به درستی تسبیح کنم... خدایا! دوست دارم که تنها و گمنام باشم تا در غوغاهای کشمکش‌های پوچ مدفون نشوم... خدایا! دردمندم، روحم از زیادی درد می‌سوزد، قلبم می‌تپد، احساسم شعله می‌کشد. تو مرا در بستر مرگ، آسایش بخش. خسته شده‌ام، دلشکسته‌ام، ناامید شده‌ام، دیگر آرزوئی ندارم، احساس می‌کنم که دنیا دیگر جای من نیست. می‌خواهم تنها با خدا باشم و با همه وداع کنم...

برشی از زندگی سردار شهید، علی اصغر بشکیده
منبع: کتاب نیایش و عبادت شهدا, ناصر کاوه



شهید
مصطفی بدرالدین
فرمانده جهادی حزب الله

مصطفی بدرالدین،ذوالفقار حزب‌الله لبنان و جانشین شهید حاج عماد مغنیه، فرمانده شاخه نظامی حزب‌الله لبنان و یکی از اعضای شورای مرکزی حزب‌الله لبنان بود و همواره از سوی سازمان‌های جاسوسی اسرائیل، آمریکا و انگلیس تحت تعقیب قرار داشت و بارها از عملیات ترور جان سالم بدر برده بود. این فرمانده بزرگ در رأس نبرد با طرح آمریکایی، صهیونیستی در منطقه بود و درجهاد و رویارویی باگروه‌های تکفیری در سوریه مصمم بود.مسئول ارشد نیروهای مقاومت اسلامی در جبهه‌های سوریه بود و به‌مدت ۵ سال، از زمان حضور حزب‌الله در سوریه تا روز شهادتش، بامداد روز جمعه درتاریخ ۲۲ اردیبهشت ۹۵ در انفجاری در نزدیکی فرودگاه بین‌المللی دمشق که به شهادت رسید،این سمت را بعهده داشت...

شهید بدرالدین، دارای شخصیتی بسیار کاریزماتیک و سخت‌گیر در امر انضباط وآموزش بود.از بدرالدین، بعنوان یک فرمانده کارکشته و بسیار حرفه‌ای یاد می‌شد...در زمینه تاکتیک‌های نظامی دارای هوش بسیاری بالایی بود و بسیاری در دورن حزب‌الله، عمده پیروزی‌ها و خلق تاکتیک‌های نظامی و عملیاتی را به بدرالدین نسبت می‌دهند.این شهید در طول زندگی خود به پروتکل‌های امنیتی بسیار پایبند بود و از یک گوشی موبایل بیش از یک روز استفاده نمی‌کرد و اجازه نمی‌داد در اطراف محل حضورش شخصی از تلفن همراه استفاده کند. برای همین است که اطلاعات و تصاویر چندانی از سید مصطفی در دسترس نیست...

برشی از زندگی فرمانده شهید حزب الله، مصطفی بدرالدین
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
اسماعیل قهرمانی
قائم مقام لشگرمحمدرسول الله(ص)

مادر شهید قهرمانی نقل می‌کند: یکبار اسماعیل رفته بود مشهد، وقتی بازگشت، گفت: مادر من در صحن ایستاده بودم و به زنان بدحجاب گوشزد می‌کردم، مواظب حجاب شان باشند و حرمت آنجا را نگهدارند، بعضی‌ها گوش می‌دادند و بعضی‌ها هم انگار نه انگار که شنیده باشند. یکدفعه دیدم عالمی آنجا ایستاده است. **او رو کرد به من و گفت: «پسرجان چه کار می‌کنی؟» گفتم: «ببین مردم چقدر گستاخ شده‌اند، حرمت حرم آقا را هم نگه نمی‌دارند!» در همین اثنا آوای اذان بلند شد و من سریع رفتم پیش آن آقا و گفتم: «ببخشید! من آن که طور شایسته بود به شما احترام نکردم از شما عذر می‌خواهم.» آن عالم رو کرد به من و گفت: «پسرجان من شما را می‌بخشم! شما برای ما تبلیغ کردید. شما حدیث ما را برای مردم بیان کردید. چرا از شما ناراحت باشم؟!» ناگاه عالم محو شد و من دیگر او را ندیدم...** اسماعیل قهرمانی قائم مقام لشکر ۲۷ تهران بود که در طول این سالها سه مرتبه مجروح شد وسرانجام در ۳۰تیر ۱۳۶۴ در۲۱سالگی دراطراف پاسگاه زید در مرحله سوم عملیات رمضان که مسئولیت محورآن را برعهده داشت به شهادت رسید...وصیتنامه شهید اسماعیل قهرمانی: سعی کنید ساده و بی پیرایه زندگی کنید. در مقابل دشمنان اسلام شجاع ما باشید و دشمنان در مقابل قدرت اسلام هیچ هستند. به رهبرانقلاب عشق بورزید و گوش به فرمان ایشان باشید. نماز را در اول وقت بجای آورید. نسبت به پدر ومادر خود مهربان باشید و...

برشی از زندگی سردارشهید، اسماعیل قهرمانی
منبع: کتاب شهدای امام رضایی، ناصرکاوه



شهدای
مظلوم غواص کربلای٤
غواصان دست بسته

راوی یادمان شهدای علقمه، محمد رضا هادوی: به نقل از یک افسر عراقی در عملیات کربلای ۴ نقل می کرد: **در مسیری که این اسرا را برای انتقال به عراق می بردند، یک افسر ارشد عراقی آنها را می بیند و می گوید لازم نیست آنها را انتقال دهید. درهمان جا کانالی را حفر می کنند و غواصان را با زانو کنار گودال می نشاند!؟ افسر بعثی به کمر هر یک از اسرا لگد می زد و آنها با صورت در گودال می افتادند که صحنه خیلی دردناکی بود، زیرا دست این بچه ها بسته بود و درهمین حالت با لودر روی اسرا خاک ریختم و آنها را زنده به گور کردم...**

اما یک صحنه ای که توجه مرا به خود جلب کرد روحیه و آرامش عجیب رزمندگان بود. برخی از آنها در این زمان و با آرامش کامل ذکر می گفتند و قرآن می خواندند. دشمن دست های آنها را از جلو با سیم های سنگری و محکم بسته بود و از نقطه ای که آنها را انتقال داده اند تا جایی که پیکر آنها تفحص می شود حدود ۲ تا ۳ کیلومتر فاصله وجود دارد!؟ اما مشخص می شود که این شهدا زنده و اسیر بودند و تعدادی از اجساد به صورت دست بسته و با همان سیم ها تفحص شدند... ازدحام میلیونی مردم برای تشییع جنازه پیکرهای این شهدا در میدان بهارستان تهران، در بعد از ظهر گرم یک روز تابستانی، بی‌سابقه بود، مردم به طور خودجوش در این مراسم حضور یافته بودند... **«گمنام بودن فقط برای آنانی دردناک است که در پی نام و نشان‌اند؛ شهدای گمنام، بزرگ‌ترین ایثارگرانند.»**

برشی از زندگی شهدای مظلوم غواص
منبع: کتاب جنایات ژنرال های صدام, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
حسن اقارب پرست
فرمانده متعهد و شجاع ارتش

امام خامنه ای:من مایلم این‌جا یادی از محمّد جهان‌آرا شهید عزیزِ خرمشهر و شهدایی که در خرمشهرِ مظلوم آن‌طور مقاومت کردند بکنم. آن‌روزها بنده در اهواز از نزدیك شاهد قضایا بودم... خرمشهر در واقع هیچ نیروی مسلّحی نداشت؛ نه که صدوبیست هزار نداشت بلکه ده هزار، پنج هزار هم نداشت. چند تانك تعمیریِ از کار افتاده را مرحوم شهید «اقارب‌پرست» که افسر ارتشی بسیار متعهّدی بود از خسروآباد به خرمشهر آورده بود، تعمیر کرد. (البته این مال بعد است. در قسمت اصلیِ خرمشهر که نیرویی نبود). محمّد جهان‌آرا و دیگر جوانان ما در مقابل نیروهای مهاجم عراقی(یك لشکر مجهّز زرهی عراقی با یك تیپ نیروی مخصوص و با ۹۰ قبضه توپ که شب و روز روی خرمشهرمی‌بارید) ۳۵روزمقاومت کردند. همان‌طور که روی بغداد موشك می‌زدند، خمپاره‌ها و توپهای سنگین در خرمشهر روی خانه‌های مردم مرتّب می‌باریدند. با این‌حال جوانان ما ۳۵روز مقاومت کردند؛ اما بغداد سه روزه تسلیم شد... بیانات در نمازجمعه ـ ۲۲/۰۱/۱۳۸۲...

درآخرین روزهای مقاومت خرمشهر، اقارب پرست با گلوله دشمن، از ناحیه گلو مجروح و به تهران منتقل گشت و پس ازسقوط خرمشهر و بهبودی به آبادان رفت و گروه رزمی المهدی را با همکاری یارانش سازماندهی نمود. حسن علی رغم اینکه کاندیدای فرماندهی ستاد مشترک ارتش و تصدی پست وزارت دفاع بود،با انتخاب شخصی به نیروی زمینی پیوست و سرانجام اقارب پرست درمجنون شهید شد...

برشی از زندگی امیر سرلشگر، شهید حسن اقارب پرست
منبع: کتاب شهدای ارتشی، ناصر کاوه



فرمانده شهید
سیدمجتبی هاشمی
فرمانده گروه فدائیان اسلام

سید مجتبی هاشمی در سال ۱۳۵۹ گروه ضربتی بنام گروه «فدائیان اسلام» را تشکیل داد و تا سال ۱۳۶۱ و شکست حصرآبادان، بیش از هزار نفر نیروی مردمی از سراسر کشور در قالب فدائیان اسلام را فرماندهی می کرد... امام خمینی از فرماندهان ارتش و سپاه در شکست حصرآبادان، و از جمله گروه فدائیان اسلام هم قدردانی کرد..سیدبه شکل‌های گوناگون به مردم کمک می‌کرد... دهه فجر در مغازه لباس‌فروشی خود، اقلام نایاب را با قیمتی کمتر از بهای حقیقی به مردم می‌فروخت. مغازه‌اش را به فروشگاهی تعاونی به نام وحدت اسلامی تبدیل کرده بود و مدارسی که دانش‌آموزان نیازمند داشتند، از او روسری و مانتو و کفش می‌گرفتند... سازمان منافقین خلق بارها قصد ترور سید مجتبی، فرمانده جنگ‌های نامنظم را داشت؛ اما چون مسلح بود از خودش دفاع می‌کرد. یک بار به قفل در خانه‌اش قیر چسبانده بودند و کلید مجتبی، داخل قفل گیر کرده بود؛ منافقان قصد داشتند در این معطلی، وی را هدف گلوله قرار دهند که او داخل جوی کوچک کنار خانه سنگر گرفت و همه کسانی که قصد ترورش را داشتند با تیر زده بود...

در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۴ چند نفر از منافقان به مجتبی مراجعه می‌کنند و می‌گویند از راه دور آمده‌اند و روسری و مانتو می‌خواهند. آن روز هاشمی مسلح نبود، کرکره تعاونی را بالا می‌کشد و در را باز می‌کند. منافقان داخل می‌روند و از پشت سر چند گلوله به طرفش شلیک می‌کنند و او را به شهادت می رسانند...

برشی از زندگی سردار شهید ،سید مجتبی حسینی
منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق, ناصر کاوه



شهید
مالکوم ایکس
رهبر سیاه پوستان آمریکا

مالکوم ایکس و پدرش به خاطر فعالیت‌های حمایت‌گرانه از سیاه‌پوستان همیشه مورد حمله و توهین کوکلوکس‌کلان‌ها بودند که در جریان یکی از این حملات به خاکستر شدن خانه‌شان منجر شد. مادر مالکوم بعد از مرگ پدر خانواده دچار افسردگی شدید شد و به مؤسسه روان درمانی منتقل و فرزندانش نیز به پرورشگاه و یتیم‌خانه رفتند. اینجا بود که خانواده مالکوم به معنای واقعی از هم پاشیده شد...

در زندان بود که مالکوم ایکس درکنار مطالعه و آشنایی با دیگر مسلمانان، با جمعیتی به نام «ملت اسلام» آشنا شد و به عضویت آن درآمد. در ۱۹۵۲ میلادی باعفومشروط از زندان آزادشد و فعالیت‌هایش انسجام داد و شمار اعضای سازمان را از ۵۰۰ نفر در سال ۱۹۵۲ به ۳۰ هزار نفر در سال ۱۹۶۳ افزایش داد...

سرانجام در ۲۰ فوریه ۱۹۶۵ سه نژادپرست مسلح طی عملیاتی تروریستی در یکی از سالن‌های اجتماعات منهتن نیویورک، مالکوم ایکس رهبر مسلمانان سیاه پوست آمریکا را در حین سخنرانی از فاصلهٔ کم مورد هدف ۱۵ گلوله قرار داده و به شهادت رساندند. رهبر معظم انقلاب پیش از آغاز سخنان خود در ششمین کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین از مالکوم ایکس نام بردند و در بیانی ازمردم خواستند که«چون امروز سالروز شهادت مالکوم ایکس، رهبر سیاهان مسلمان آمریکاست، از حضّار محترم خواهش می‌کنم حمد و قل‌هواللهی برای روح آن شهید بخوانید.»

برشی از زندگی رهبر سیاه پوستان آمریکا، شهید مالکوم ایکس
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصرکاوه



سوم خرداد
روز آزاد سازی خرمشهر
امام خمینی،خدا خرمشهر را آزاد کرد

شهیدصیاد شیرازی در عملیات «بیت‌المقدس،فتح خرمشهر»، ما در جبهه‌ای به طول ۱۷۰ کیلومتری مبارزه کردیم.ساعت ۷ صبح ۳خرداد بود که خرازی با بی‌سیم با هیجان با ما تماس گرفت و گفت ما توانسته‌ایم حدود ۷۰۰نفر نیرو جمع‌آوری کنیم و اجازه می‌خواست که از طرف پل خاکریزی به طرف عراقی‌ها بزنند. همه منتظر شروع عملیات بودند.خرازی پشت خاکریزی که منتهی میشه به خرمشهر همراه با تیپ امام حسین(ع) مستقر شده و منتظر هماهنگی و رسیدن بقیه نیروها بود...اما احمد کاظمی باتیپ نجف، زده به شهر و وارد خرمشهر شده و وقتی غلامعلی رشید با بی سیم باهاش تماس می‌گیره، حاج احمد اعلام می‌کنه که وارد شهر شده و ۶۰۰۰ نفر هم اسیر گرفته. باور این موضوع برای سردار رشید سخته ولی کاری است که شده. صیاد هم همزمان به شهید خرازی گفت: جلو بروید. نیم ساعت بیشتر طول کشید که سر و صدای بی‌سیم بلند شد!؟ گفتم حتما گیر افتاده‌اند. بی‌سیم را روشن کردم دیدم خرازی می‌گفت: که هر چه جلوی خود را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که عراقی‌ها دست خود را بالا گرفته‌اند، چه کار باید کنیم؟ من فهمیدم منظور او چه چیزی است. چون نیروهای عراقی زیاد بودند و نیروهای او کم بودند و نمی‌توانستند نیروهای اسیر عراقی را کنترل کنند... **بعد از تصرف خرمشهر و پاکسازی آن که تا ساعت ۵ بعدازظهر طول کشید، فقط در« ۳ خرداد درخرمشهر ۱۴۵۰۰ اسیرگرفتیم و در کل عملیات بیش از ۱۹۰۰۰»اسیر عراقی گرفتیم...**

برشی از فتح خرمشهر به روایت امیرسپهبد، شهید صیاد شیرازی
منبع: کتاب معجزه الهی و کرامات اهل بیت, ناصر کاوه


شهید دکتر سید مصطفی ساداتی ارمکی
شهیده فهیمه مقیمی
شهیده فاطمه سادات ساداتی ارمکی
شهید سید علی ساداتی ارمکی
شهیده ریحانه سادات ساداتی ارمکی
Bisimchi
تمام خانواده ام فدای خانواده ات
خانواده دانشمند شهید دکتر سید مصطفی ساداتی ارمکی



امام خمینی ... اسلام بود

قیام ۱۵خرداد، نهضتی خودجوش و مردمی در تهران، قم و برخی از شهرهای دیگر در اعتراض به دستگیری امام خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود. زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و دینی این قیام به دهه ۱۳۳۰ و اقدامات تحریک‌آمیز نظام حاکم بازمی‌گردد، اما مهمترین حادثه که منجر به شروع قیام شد... **سخنرانی امام خمینی در مدرسه فیضیه قم و پخش خبر آن در کشور بود. امام خمینی در این سخنرانی به‌شدت و به‌صراحت به شاه و اسرائیل حمله کرد، به‌دنبال این سخنرانی، امام خمینی در سحرگاه ۱۵ خرداد در منزل خود در قم دستگیر و به تهران منتقل شد و مردم همان روز در قم و تهران و دیگر شهرها به خیابان‌ها ریختند و قیام پانزده خرداد شکل گرفت. تظاهرات در قم، تهران و ورامین به مقابله حکومت انجامید و صدها تن از مردم شهید و مجروح شدند.**

درباره تعداد شهدای این قیام نظر واحدی وجود ندارد؛ در اسناد ساواک تعداد شهدا صدها تن ثبت شده است. آیت‌الله خمینی، به‌دلیل کشته شدن جمعی از مردم، این‌روز را برای همیشه عزای عمومی اعلام کرد... امام خمینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی فرمودند: ۱۵ خرداد برای اسلام بود و به اسم اسلام بود و به مبدایت اسلامی و راهنمایی روحانیت و همین جمعیت ها که الآن اینجا هستند. اینها بودند که پانزده خرداد را به وجود آوردند، همین صنف جمعیت بودند که ۱۵خرداد را به وجود آوردند و... صحیفه نور، ج۷، ص۵۳.

برشی از علل حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



شهید
یوسف قربانی
شهیدی که برای آب نامه می نوشت

یوسف اهل زنجان بود. پدرش را در ۶ ماهگی از دست داد و چندی بعد مادرش هم ازدنیا رفت. یوسف ماند و برادر بزرگترش. آن زمان انقلاب به پیروزی رسیده بود. از طریق دوستان عضو نیروی بسیج شد. بیشتر وقت خود را در پایگاه بسیج می گذراند. تصورش این بود که دوران سخت زندگی به پایان رسیده اما باز خزان به هستی اش زد و برادرش را نیز از دست داد. حالا یوسف مانده بود و خودش. با شروع جنگ راهی جبهه شد و در شلمچه به شهادت رسید...

چند دقیقه قبل از عملیات، یکی از همرزمان خبرنگارش از او پرسیده بود: آقا یوسف! غواص یعنی چی؟ او پاسخ داده بود: غواص یعنی مرغابی امام زمان عج‌الله... همرزم یوسف می‌گفت: هر روز می‌دیدم یوسف گوشه‌ای نشسته و نامه می‌نویسد با خودم می‌گفتم: یوسف که کسی را ندارد برای چه کسی نامه می‌نویسد؟ آن هم هر روز. یک روز به یوسف گفتم نامه‌ات را پست نمی‌کنی؟ دست مرا گرفت و قدم زنان کنار ساحل اروند برد نامه را از جیبش درآورد، پاره کرد و داخل آب ریخت؟

یوسف چشمانش پر از اشک شد و آرام گفت: من برای آب نامه می‌نویسم کسی را ندارم که... در وصیت‌نامه اش نوشته: امروز کشورمان امام زمانی شده و مردم فداکار تمام جبهه‌ها راپرکرده‌اند. امام اسطورهٔ مقاومت و تقوا و پرهیزکاری دستور بسیج نمود و فرمودند که جبهه‌ها باید پر شود، برادران بشتابید به سوی جبهه‌ها...

برشی از زندگی شهید یوسف قربانی
منبع: کتاب استقامت و صبر شهدا, ناصر کاوه



شهید
عبدالعلی مزاری
رهبر شیعیان افغانستان

پس از انقلاب اسلامی ایران و تشدید مبارزات مردم افغانستان در سال ۱۳۵۷ سازمان نصر افغانستان ازائتلاف گروه‌هایی همچون روحانیت نوین گروه مستضعفین و حزب حسینی تشکیل شد...مزاری که در اردیبهشت ۱۳۵۷ شمسی و پس از کودتای کمونیست‌ها، افغانستان را ترک کرده بود، در ۱۳۵۸ پس از شدت گرفتن جنبش مردم بر ضد کمونیست‌ها و نیروهای شوروی، به افغانستان بازگشت و در چهارکنت مشغول سازماندهی مبارزه با نیروهای دولتی شد.مزاری در همان سال برای تامین امکانات و تسلیحات بار دیگر به ایران سفر کرد و در اواخر ۱۳۵۹ به افغانستان بازگشت و سپس به ایران رفت و تا سال ۱۳۶۵ در ایران ماند...

عَبدُالعَلی مَزاری از چهره‌های مشهور سیاسی وجهادی افغانستان و اولین دبیرکل حزب شیعی وحدت اسلامی افغانستان بود که اوج فعالیت سیاسی مزاری در سه سال آخر زندگی او به عنوان دبیرکل حزب وحدت اسلامی در کابل بوده که منجر به شهادت مزاری در۲۲اسفند۱۳۷۳ توسط طالبان گردید...

در۱۳۹۴ محمد اشرف غنی، رییس جمهور افغانستان، عبدالعلی مزاری را ملقب به «شهید وحدت ملی افغانستان» کرد... شهید مزاری از نهضت امام خمینی تأثیر پذیرفتند و در بسیاری از جلسات و امور سیاسی از صحبت‌های رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران، استناد می‌کردند و تأثیر بسیار زیادی در موضع گیری های شان از رهبری گرفته بودند...

برشی از زندگی رهبر شیعیان افغانستان، شهید عبدالعلی مزاری
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
محمد ناظری
فرمانده نیروهای ویژه دریایی سپاه

محمد زمان انقلاب نخستین دوره‌های تکاوری خود را دید. برادر محمد، «تیمور ناظری» در جنگ تحمیلی به شهادت رسیده و مادرش نیز یکی از شهدای مظلوم فاجعه حج خونین ۱۳۶۶ بود. بخشی از نیروهای تربیت شده توسط ناظری به جهت آمادگی های بالا و تخصص در جنگ های نامنظم به سوریه اعزام شدند و مفتخر به حضور به عنوان «مدافعان حرم» گردند... شهید قاسم سلیمانی، در وصف شهید محمد ناظری، فرمانده یگان ویژه دریایی سپاه گفت: بزرگ ترین ویژگی شهید ناظری این بود که در این سالها از ابتدای انقلاب تاکنون هیچ تغییری در ایشان ایجاد نشد و همیشه پرکار بود و در صحنه و هر جای انقلاب که نیاز بود مسئولیت سخت ترین کارها را به عهده می گرفت و تا آخرین لحظات عمر مشغول به خدمت بودند.

ما جهاد مهمی را به یاد نداریم که ناظری در آن شریک نبوده باشند. بنده از سال ۵۸ که نیروی آموزشی ایشان بودم تاکنون تغییر یا خستگی در ایشان ندیدم یگان نیروهای ویژه دریایی سپاه در گذشته تحت عنوان گردان‌های تفنگدار در جزایر ابوموسی، تنب کوچک و بزرگ حضور داشت. امام خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی نوشته‌ای را در تجلیل از شهید محمد ناظری بر روی عکس آن سردار شجاع و مؤمن مرقوم کردند...رحمت و رضوان بر شهید عزیز، سردار شجاع و مؤمن که عمر خود را در جهاد فداکارانه گذرانید و جوانان و مجاهدان بسیاری تربیت کرد. خداوند او را با شهدای صدر اسلام محشور فرماید...

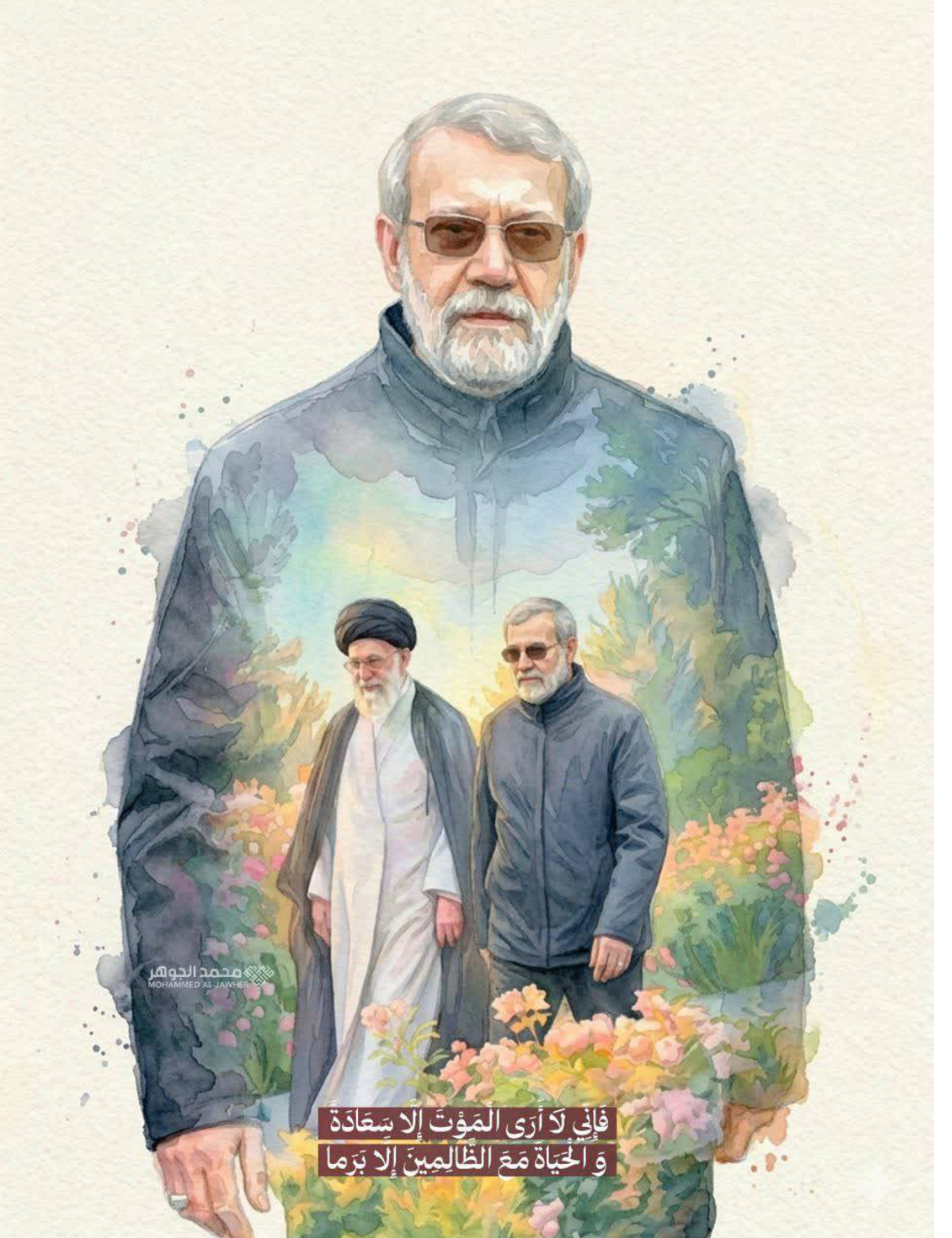
برشی از زندگی فرمانده ویژه نیروهای دریایی سپاه،شهید محمد ناظری
منبع: کتاب نوآوری شهدا, ناصر کاوه

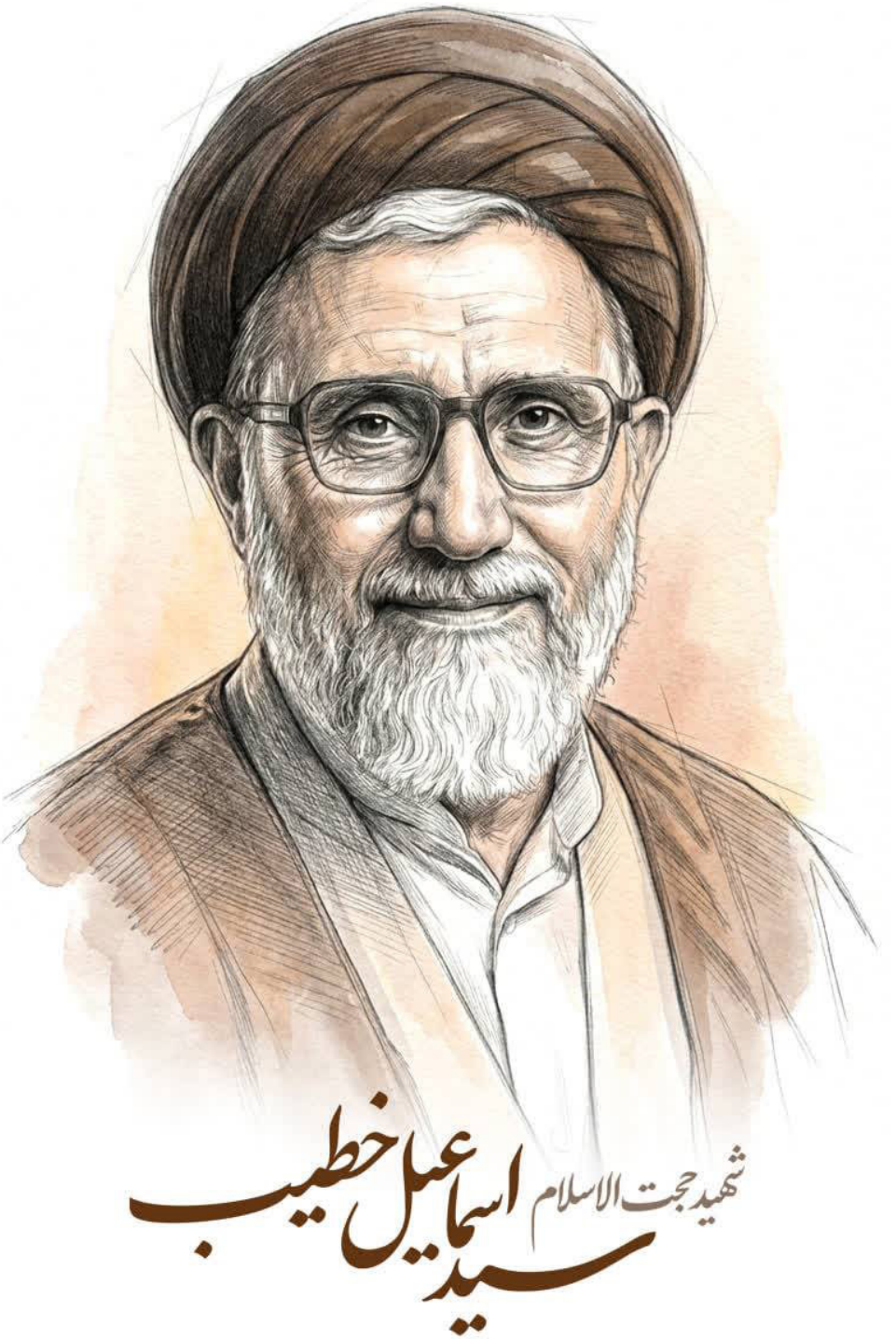


سرتیپ شهید
ناصر ناصری
شهید کنسولگری ایران در مزار شریف

با پیروزی انقلاب به عضویت کمیته درآمد.با تشکیل سپاه جزو بنیانگذاران سپاه بیرجند بود و به عضویت واحد اطلاعات سپاه در آمد و در مدت خدمتش در این واحد، سفرهای زیادی به «شنیدند» و «فرات» در افغانستان داشت. ناصر در کنار حضورش در افغانستان، مبارزه با منافقین را ادامه داد و کارنامه درخشانش در اطلاعات موید این ادعا است. ناصری در ۱۳۶۲ به فرماندهی سپاه گناباد و سپس بیرجند در آمد.درهمین دوره در عملیات والفجر ۳ شرکت کرد و در۱۳۶۳ بعنوان مسئول محور اطلاعات و عملیات تیپ ۲۱ امام رضا(ع)و در سال ۱۳۶۴ در سمت رئیس ستاد لشکر ویژه شهدا به مبارزه با گروهک‌های ضد انقلاب پرداخت. سال ۱۳۶۴ به شهید محمود کاوه در تیپ ویژه شهدا می پیوندد و نهایتا مسئول ستاد را به عهده می گیرد.ناصری تا پایان جنگ ۴بار گرفتار مجروحیت های سخت می گردد که برخی ترکش های آن دوران در بدنش به یادگارمی ماند و نهایتا در حالی دعوت حق را لبیک می گوید که هنوز از مجروحیت پا و کمر رنج می برده است...**پس از پایان جنگ«محمد ناصر ناصری» این بار به عنوان مسئول مرکز تحقیقات دردفترنمایندگی مقام معظم رهبری درامور افغانستان مشغول وظیفه شد و آخرین مسئولیت شهید ناصری در سازمان فرهنگ و اطلاعات به عنوان نماینده فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان بود... سرانجام این انسان خستگی‌ناپذیر در روز۱۷ مرداد ۱۳۷۷ در شهر مزار شریف، به شهادت می رسد...**

برشی از زندگی سردار شهید، ناصر ناصری
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه


محمد الجوهر
MOHAMMED AL-JAWHER
فَإِنِّي لَا أَرَى المَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً
وَ الحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَما


شهید حجت الاسلام
سید اسماعیل خطیب



شهید
محسن آقاخانی
سلام به امام حسین با سر بریده

این شهید روحانی قبل از شهادت خانه را سیاهپوش کرد و برای حجله‌اش عکس گرفته بود!؟ قاسم دوستش دنبالش آمده بود و باهم مدرسه مجتهدی رفتند... مرحوم آیت‌الله مجتهدی با دیدن محسن آقاخانی گفت: خدا این بچه را برای طلبگی انتخاب کرده است...

محسن آقاخانی از روحانیون شهیدی است که نام او در تارک تاریخ انقلاب اسلامی می‌درخشد. او همان شهیدی است که سر بریده‌اش ندای «السلام علیک یا اباعبدالله» سر داد. این رویداد را جواد علی‌گلی از همرزمان شهید آقاخانی در کتاب «پیشانی سوخته» این چنین نقل کرده است: روحیه عجیبی داشت. زیر آتش سنگین عراق، پیکر شهدا را به عقب برمی‌گرداند که در همین رفت و آمدها گلوله مستقیم تانک سرش را پراند. خودم چند متری‌اش بودم. وقتی سر بریده‌اش روی زمین افتاد، صدایی از آن بلند شد: السلام علیک یا اباعبدالله....

خاطرات مادر آقا محسن هم شنیدنی است،مادر میگوید: خوابی که به شهادت محسن تعبیر شد.رفته بودم زیارت سیدالکریم مردی جلو آمد و گفت: بچه‌ات را بگیر. گفتم: این بچه من نیست، فاطمه را گذاشته‌ام خانه! گفت: این محسن توست و در راه خدا شهید می‌شود. وقتی این خواب را دیدم، هنوز نمی‌دانستم که باردار هستم. برای یکی از دوستانم خوابم را تعریف کردم. زنگ زده بود دفتر آقای بروجردی، گفته بودند تعبیرش این است که این خانم باردار است و این بچه به شهادت خواهدرسید...

برشی از زندگی طلبه شهید،محسن آقاخانی
منبع: کتاب عشاق الحسین(ع), ناصر کاوه



سرتیپ شهید
عبدالله رودکی
مرد افسانه ای دریا

عبـدالله آرمـان هـای بزرگ در سـر داشـت. از او بـه کابـوس صهیونیسـت‌ها نیـز یـاد مـی کننـد. هیـچ کـس فکـرش را هـم نمـی کـرد کـه جـوان آر پـی جـی زنـی کـه در آبـادان بـه آب و آتـش میـزد تـا حـرف امـام خمینـی زمیـن نمانـد. روزگاری فرمانـده طراحـی عملیات‌هـا و سـازمان رزم شـود و یـگان دریایـی راه بیانـدازد و اولیـن نشـانه هـای نمایـش قـدرت ایـران، در آبهـای خلیـج فـارس در روزگار سـخت جنـگ و تحریـم را کلیـد بزنـد. صهیونیسـت ها کـه او را عبدالقـادر ایرانـی نـام نهـاده بودنـد،چندبـاری بـرای تقویـت روحیـه نیروهـای متجاوزشـان، جشـن ترور عبـدالله رودکـی را برگـزار کردنـد؟ امـا خیـال شـان باطـل بود.عبـدالله طـراح سـازمان رزم و عملیـات نویـن نـیروی دریایـی سـپاه بـود و بـرای تسـلیح و تجهیـز شـناورهای تنـدرو بـه راکـت اندازهـا و موشـک‌های هدایـت شـونده و راه انـدازی پدافنـد هوایـی و شـکل گیـری هسـته اولیـه جبهـه مقاومـت، تلاش‌هـای موفقیـت آمیـزی انجـام داد. شـهید رودکـی در۹خـرداد۱۳۷۹ بـه دسـت منافقیـن کـوردل بـه شـهادت رسـید و بـه جمـع دوسـتان و همرزمـان شـهیدش پیوسـت...

بـه گفتـه سـردار تنگسـیری نـگاه خـاص و راهبـردی شـهید رودکـی نقـش تعییـن کننـده‌ای در دفـاع مقـدس، شـکل‌گیری یگان‌هـای غواصـی و شـناوری و سـاماندهی جبهـه مقاومـت ایفـا کـرد و از همیـاران سـیدین حـزب الله لبنـان (سـیدعباس موسـوی و سـید حسـن نصـرالله) بـود کـه امـروز جبهـه مقاومـت از برکـت اندیشـه‌ها و تاکتیـک هـای ابداعـی او بهـره منـد و بـرای تربیـت شـدگانش راه گشـا و پیـش برنـده اسـت...

برشی از زندگی سردار شهید، عبدالله رودکی
منبع: کتاب نوآوری شهدا, ناصر کاوه



آزاده شهید
محمد رضایی
استقامت وصبر تا شهادت

به محمد در اسارت و زیر شکنجه می‌گفتند: باید به خمینی توهین کنی. اما تو مظلومانه ناله می‌کردی و آن کابل‌ها که حالا دیگر مَرکب لخته‌های خون شده بود، محکم‌تر از قبل بر پیکرت فرود می‌آمد. صدای خِرش‌خِرش شیشه‌ها ، شکسته شدن استخوان‌ها و ناله‌های ضعیفت... بعد اتو را داغ می‌کردند و به پوستت می‌چسباندند و تو در جواب آن‌ها نفس‌هایت را با ناله بیرون می‌دادی:یا زهرا...یا حسین"... بدنت می‌سوخت و تاول می‌زد. با کابل بر تاول‌هایت می‌کوبیدند و تاول‌ها پاره می‌شدند...

سپس بر روی بدن پاره پاره و پر از زخم و سوختگی‌ات، آب و نمک ریختند... عدنان بعثی که از مقاومت تو به ستوه آمده بود، فریاد زد: تمامت می‌کنم!. آنگاه پیکر تو را بداخل حمام کشیدند. قالب صابونی را در دهانت گذاشتند و با پوتین‌هایشان آنرا در حلقت فرو کردند.از حمام بیرون آوردنت و روی زمین خاکی اردوگاه انداختند. ضربان قلبت به حدی کند و ضعیف شده بود که شهادتت قطعی بود. صدایی که از گلویت بیرون می‌آمد، صدای نفس کشیدن نبود... صدای خرخر کردن بود. یک استخوان سالم در بدنت نمانده بود. هرطور دست و پایت را تکان می‌دادند به همان شکل باقی می‌ماند. آخرین خرخر را که از گلو بیرون دادی، گفتند: «مات»؛ یعنی تمام کرد. یعنی شهید شدی... بعد پیکر بی‌جانت را روی سیم خاردارها انداختند و از آن عکس گرفتند تا بگویند تو در حال فرار بوده‌ای و آن‌ها مجبور شده‌اند تو را بزنند و...

برشی از زندگی آزاده قهرمان، شهید محمد رضایی
منبع: کتاب آزادگان صبور و قهرمان، ناصر کاوه



شهید
کاظم عبدالامیر
از حزب بعث عراق تا شهادت در سوریه

یکی از برادران کاظم، اسیر ایرانی ها، و برادر دیگرش هم در جنگ کشته شده بود، به همین خاطر کینه خاصی نسبت به اسرای ایرانی داشت.کاظم ابوترابی را خیلی اذیت می کرد.او می دانست ابوترابی فرمانده و روحانی انقلابی است، به همین خاطر ضربات کابلی که نثارش می کرد، شدت بیشتری نسبت به دیگر اسراء داشت، اما ابوترابی هیچگاه شکایت نکرد و به او احترام می گذاشت! کاظم بدترین رفتار را با ما اسرا داشت. گاهی آقای ابوترابی را چنان کتک می‌زد که ایشان تا مرز شهادت می‌رفت. آرزوی ما این بود که کاظم مرخصی برود. یک هفته رفت مرخصی، ولی ۲ روز زودتر به اردوگاه برگشت و دیگر یک آدم دیگر شده بود. دیدیم کنار روشویی چند دقیقه با ابوترابی صحبت می‌کرد. ازابوترابی پرسیدیم کاظم چه می‌گفت؟گفت: کاظم میگه سر صبحانه با مادرم نشسته بودم که پرسید تو در اردوگاه اسرا آنها را شکنجه می‌کنی؟ کاظم تعجب می‌کند. دوباره مادرش می‌پرسد آیا سیدی در بین اسرا هست که تو او را شکنجه کرده باشی؟...

دیشب حضرت زینب (س) را در خواب دیدم که می‌گفت چرا فرزندت اسیری از قافله اسرای ما را آزار و اذیت می‌کند؟ مادرش می‌گوید شیرم حلالت نیست اگر آنها را اذیت کنی. کاظم متحول شد.پس از سقوط صدام کاظم به ایران آمد و از تک‌تک ۹۰ نفر اسیر حلالیت طلبید. به مشهد رفت و سر خاک آقای ابوترابی از ایشان هم درخواست حلالیت کرد. در جنگ سوریه، کاظم به عنوان مدافع حرم، به شهادت رسید...

برشی از زندگی "حر" مردم عراق، شهید کاظم عبدالامیر
منبع: کتاب ره یافتگان حسینی, ناصر کاوه



سید آزادگان
سیدعلی اکبرابوترابی
رهبر آزادگان ایرانی در اسارت

ابوترابی یکی از مؤسسین جمعیت ایثارگران بود و در مجالس چهارم و پنجم به عنوان نماینده تهران در مجلس حضور داشت...

در روزی که قرار بود مجلس چهارم شورای اسلامی افتتاح شود، علی اکبر ابوترابی در راه برای رسیدن به مراسم افتتاحیه، برای لحظه‌ای جلو ورودی مجلس توقف کرد و خطاب به دوست همراهش گفت: این در را ببین، اگر ما به وظیفه خود در قبال رأی مردم عمل نکنیم؛ این در برای ما دروازه جهنم خواهد شد... سید همچنین در سال‌هایی که نماینده مجلس بود، گاهی عبایش را کنار پیاده روی ساختمان مجلس پهن می‌کرد و همان جا به درخواست مراجعین رسیدگی می‌کرد و در پاسخ به اعتراض‌هایی که می‌گفتند، این کار صورت خوبی ندارد، می‌فرمود: مسؤولان باید درکوچه وخیابان‌ها راه بیفتند و به وظایف شان عمل کنند... ای کاش ابوترابی نرفته بود؟ راز ماندگاری ابوترابی تنها به دلیل استقامت های ویژه اش در دوران اسارتش نیست. اخلاقی که او در برخورد با دشمنان و مخالفینش، ایرانی, عراقی, صلیبی و غیره داشت باعث شد نامش در ذهن آنها نیز ماندگار شود. بیان نام او شاید برای برخی ازآنها تداعی کننده نام «امام خمینی» باشد سیدعلی اکبر ابوترابی در ۱۲خرداد ۱۳۷۹ در مسیر زیارت حرم آقا امام رضا (ع) به همراه پدرش؛ سیدعباس ابوترابی‌فرد، بر اثر سانحه رانندگی با اتومبیل شخصی که خودش رانندگی می‌کرد، در۶۱سالگی درگذشت و پیکر هر دو عزیز درصحن آزادی حرم امام رضا (ع) به خاک سپرده شد...

برشی از زندگی رهبر آزادگان ایرانی در عراق، سید علی اکبر ابوترابی
منبع: کتاب آزادگان صبور و قهرمان، ناصر کاوه



شهید
سید علی مرتضوی
کهکشان اشک برای اهل بیت

علی مرتضوی تمام آرزویش رسیدن به کربلا و زیارت امام حسین (ع) بود. ولی دست تقدیر الهی برایش "شهادت" را رقم زده بود... علی در مجالس ارباب آنچنان خالصانه عزاداری و با عشق و حرارت برای امام حسین(ع) اشک می ریخت و سینه می زد که تمام افراد را تحت اثر قرار می داد و خیلی ها با گریه و زاری علی, برای مولا گریه می کردند... اولین خصوصیت شهید مرتضوی در یک کلام این است که باشنیدن نام امام حسین(ع) و حضرت زهرا (س) می لرزید، فریاد می کشیدو اشک می ریخت..."علی عاشقی بود که همه عاشقش بودند، چون علی عاشق اباعبدالله بود"... علی برای امام حسین (ع) می سوخت و با تمام وجود اشک می ریخت. از روی سوز و از روی اعتقاد اشک می ریخت و وقتی هم دعا و زیارت عاشورا می خواند، قبل از همه و بیشتر از همه، خودش گریه می کرد... **قبل از شهادتش خواب حضرت زهرا(س) را دیده بود که به حضرت مادر خطاب کرده بود... بعد از دیدن خواب خانم ، همه بچه ها در منطقه، آسیدعلی خطابش می کردند...**
یاد تمام شهدای گریه کن و سینه زن اهل بیت (ع) همانند: امیر تهرانی، مصطفی درخشان، مهدی سیفی، محمد سپهری، علی محمدی، عباس پوراحمد،محمد ملکی،مصطفی ملکی، احمد کیائی، حسین پورتقی،برادران باقری،دستجردی، جمشیدی، صفاری، فخارنیا و... گرامی باد...
علامه طباطبایی می فرمایند: برای رسیدن به عرفان کامل دو راه و دو مکان بیشتر وجود ندارد ؛ یا در حرم اباعبدالله(ع) یا در مجلس ابا عبدالله (ع)...

برشی از زندگی شهیدسید علی مرتضوی
منبع: کتاب عشاق الحسین, ناصر کاوه


ما ملت امام حسینیم
ما ملت شهادتیم
شهید رضا امینی
شهید امیرعلی امینی
مهندس رضا امینی و فرزندش امیرعلی امینی در
تاریخ ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ در پی حملات رژیم صهیونیستی
در تهران به فیض شهادت نائل آمدند.
@Golzarteh

قطعه ۲۶

ما ملت امام حسینیم
ما ملت شهادتیم



رایان قاسمیان شهید زهره رسولی

رایان از خانواده چهار نفره قاسمیان تنها نبود که به شهادت رسید؛ در این حمله، مادرش دکتر زهره رسولی، متخصص زنان و زایمان، با ۸۰ درصد سوختگی و پدرش مهندس بهنام قاسمیان هم به شهادت رسیدند. تنها بازمانده این خانواده، پسر چهار ساله‌شان کیان است که او هم با ۵۰ درصد سوختگی در بیمارستان تحت درمان است.

@Golzartech



جهادگر پیشرو
عبدالله والی
پیامبر بشاگرد و بنیانگذار اردوهای جهادی

حاج عبدالله والی را می توان یکی از اسوه‌های برتر زندگی جهادی دانست. او در لبیک گوئی به اشاره امام خمینی،که فرموده بودند: "به داد بشاگرد برسید!" جبهه هائی که با آن انس گرفته بود را در سال ۱۳۶۱ رها کرد و به منطقه دورافتاده و محروم بشاگرد هجرت می کند. والی موهایش را در بشاگرد سفید کرد، قد کشیدن کودکان بشاگرد را بیشتر حس کرد تا فرزندان خودش را و با بشاگردی‌ها پیر شد، با بشاگردی‌ها نفس کشید، نشست، برخاست، خورد، خوابید و لبّ کلام «حاجی والی» با بشاگردی‌ها زندگی کرد. **این چنین بود که عبداله ولی، در ۲۳ سال خدمت و تلاش در سمت مسئول کمیته امداد حضرت امام، با کمک خیرین، بسیار فراتر از مسئولیت‌های سازمانی، این دیار محروم را به آبادانی نسبی رساند و حال می توان او را پدر اردو های جهادی با سبک امروزی دانست.**

از اهم خدمات والی می‌توان به ساخت راه‌های ارتباطی، ساخت مساجد، مدارس و دبیرستان‌ها، ایجاد مراکز بهداشتی و درمانی، ایجاد مراکز فرهنگی و ورزشی، ساخت حوزه علمیه، آموزش و تربیت نیروهای فنی و حرفه‌ای و ... اشاره کرد. والی بعنوان نماد مدیریت جهادی شناخته می‌شود و یکی از گسترش دهندگان اردوهای جهادی به حساب می‌آید که در سن ۵۶ سالگی درگذشت. در هر روستای بشاگرد که بروید، شاهد خواهید بود که حاج عبدالله والی دو نهاد مسجد و مدرسه را در هر روستا تاسیس کرده است که این دو نهاد در توسعه بشاگرد نقشی بسیار موثر است...

برشی از زندگی مرحوم حاج عبدالله والی
منبع: جهادگران حسینی, ناصر کاوه



شهید
مرحمت بالازاده
الگوی بی نظیر برای نوجوان ایرانی

مرحمت به آقای خامنه ای، رئیس جمهور گفت: آقاجان!من مرحمت بالازاده هستم از اردبیل.تنها اومدم تهران که شما را ببینم... آقا دست شهید بالازاده را رها کرده و دست روی شانه مرحمت گذاشته و فرمودند: افتخار دادی پسرم صفا آوردی،چرا اینقدر زحمت کشیدی. **مرحمت گفت: آقا جان! من از اردبیل آمدم که خواهشی از شما بکنم؟ آقا خواهش می کنم به آقایان روحانی ومدّاحان دستور بدهید که دیگه روضه ی حضرت قاسم نخوانند. آقا فرمودند: چرا پسرم؟... بالازاده به یک باره بغضش ترکیده و سرش را پایین انداخته و با کلماتی بریده بریده گفت: آقا جان! حضرت قاسم ۱۳ ساله بود که امام حسین(ع) به او اجازه داد که به میدان برود و بجنگد، من هم ۱۳ساله هستم، ولی فرمانده ی سپاه اردبیل اجازه نمی‌دهد به جبهه بروم،هر چقدر التماس و گریه می کنم، می گوید ۱۳ ساله ها را به میدان نمی فرستیم. اگر رفتن ۱۳ ساله‌به جنگ بد است، پس این همه روضه حضرت قاسم چرا می خوانند!؟ دیگه مرحمت هیچ چیز نمی گفت، فقط گریه می کرد و این بار فقط هق هق ضعیفی هم ازگلویش به گوش می رسید...** آقا مرحمت را جلو کشیده و در آغوش گرفتند و رو به سرتیم محافظانش فرمودند:باسپاه اردبیل تماس بگیریدو بگوئید این آقا مرحمت؛ رفیق ما است، هر کاری دارد راه بیاندازید و هر کجا هم خودش خواست ببریدش.بعد هم یک ترتیبی بدهید برایش ماشین بگیرند تا برگردد اردبیل، نتیجه را هم به من بگوئید و...

برشی از زندگی نوجوان عاشق اسلام و اهل بیت، شهید مرحمت بالازاده
منبع: کتاب عشاق الحسین(ع), ناصر کاوه



شهید
سید محمد رضا سعیدی
در هر قطره خونم، نام خمینی را خواهید یافت

رژیم شاه بر آن بود به مجاهدان راه خدا و علمای متعهد اسلام، ضرب شستی نشان دهد تا دیگر جرات اعلام پشتیبانی از مرجعیت امام را به خود ندهند و نیز خود را از خطر مبارزات پیگیر و خستگی ناپذیر سعیدی آسوده سازد، طرح قتل سعیدی را به مرحله اجرا درآورد و در شب پنجشنبه ۲۱ خرداد ماه ۱۳۴۹ برق زندان قزل قلعه یکباره قطع شد و زندان در تاریکی فرو رفت. پس از لحظه ای چند تن، شتابان وارد سلول سعیدی شدند و فریادی از داخل سلول به گوش رسید و آنگاه سکوتی مرموز در آن محیط پرتو افکند!؟سعیدی با وضعی غیر عادی، در گوشه سلول افتاده بود و عمامه به دور گردنش محکم حلقه شده بود و آیت الله سعیدی که یک لحظه از افشاگری و روشنگری علیه شاه دم فرو نمی بست، به دست دژخیمان شاه به شهادت رسید... **آیت‌الله سعیدی درباره امام خمینی گفته بود: «به خدا سوگند اگر مرا بکشید و خونم را بر زمین بریزید، در هر قطره خونم نام مقدس خمینی را خواهید یافت.»...**

امام خمینی : «این تنها مرحوم سعیدی نیست که با این وضع اسفانگیز در گوشه زندان از پای درمی‌آید، بلکه چه بسا افراد مظلوم و بی‌گناه به جرم حق‌گویی در سیاه‌چال‌های زندان مورد ضرب و شتم و شکنجه‌های وحشیانه و رفتار غیرانسانی قرار می‌گیرند. من قتل فجیع این سید بزرگوار و فداکار را که برای حفظ مصالح مسلمین و خدمت به اسلام جان خود را از دست داد، به ملت اسلام عموما و بخصوص به ملت ایران تعزیت می‌دهم»...

برشی از زندگی مجاهد نستوه و مبارز، شهید آیت الله سعیدی
منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه، ناصر کاوه



شهدای
پایگاه هوایی اسپایکر
بزرگترین قتل عام داعش

در زمان سقوط موصل توسط داعش، حدود ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ دانشجوی نظامی غیرمسلح در پایگاه هوایی اسپایکر حضور داشتند. که ۳۰۰۰ نفر از آنان توسط عشایر تکریت اسیر شده و به کاخ ریاست جمهوری صدام در تکریت منتقل شدند. سران عشایر عراقی که غالباً از باقیماندگان حزب بعث بودند، به این نتیجه رسیدند تا اسیران شیعه و غیرمسلمان را به قتل برسانند. **..قتل‌عام اسیران از ظهر روز ۱۲ژوئن آغاز شد و در روز ۱۳ژوئن به پایان رسید. پس از برقرار شدن دادگاه شرع داعش، باقی اسیران شیعه به اعدام محکوم شدند و اسیران سنی به شرط توبه در برابر داعش، آزاد شدند. از همین رو ۱۹۰۷ دانشجوی شیعهٔ غیرمسلح این پایگاه هوایی بطور جمعی قتل‌عام شدند. این کشتار از نظر تعداد قربانیان، بزرگ‌ترین عملیات تروریستی تاریخ پس از حملات ۱۱ سپتامبر است و یکی از ۱۰ حمله بزرگ جهان در دو دهه اخیر بوده است.** نیروهای داعش پس از قتل قربانیان، که غالباً دانشجویان نظامی زیر ۲۰ سال بودند، اجساد در گورهای دسته‌جمعی دفن و یا گروهی از اسیران را زنده به‌گور کردند و الباقی پیکر شهدای اسپایکر را به درون رود دجله انداختند که تا چند روز رنگ رودخانه دجله قرمز شده بود... مجموع کشته‌شدگان در این کشتار چند برابر کشته‌شدگان در مجموع عملیات‌های تروریستی داعش در اروپا بود... اعتراف ترامپ رئیس جمهور آمریکا در مناظرات ریاست جمهوری با هیلاری کلینتون این بود: ما داعش را بوجود آوردیم...

برشی از جنایات داعش و گرهک های تکفیری در عراق و سوریه
منبع: کتاب جنایات داعش, ناصر کاوه



شهید
سید یونس رودباری
اولین شهید نهضت امام خمینی

حقیقتاً ویرانه‌ای بود که دست ظلم آن را به وجود آورده بود. بر در و دیوار آثار ستمگری و وحشیگری مشهود بود. جمله‌ای که با خط درشت بر دیوار نوشته بود جلب توجه کرد. نزدیک رفته و دیدم این جمله است: قتلگاه طبقه بالا است! از پله‌های طبقه دوم قسمت شرقی بالا رفتم. در اول طبقه فوقانی این کلمات بود:اینجا قتلگاه حامیان قرآن است.بالای یکی از پله‌ها نوشته شده بود: اینجا پیروان امام صادق را کشتند.جلوی حجره شماره ۵۶ خون زیادی ریخته بود و بر دیوار مجاور این جمله به چشم می‌خورد: اینجا آرامگاه ابدی یک طلبه جوان است. هنگام ورود به طبقه دوم این قسمت در طرف دست چپ این کلمات بود «آثار خون نفر دوم از علماء و کشتن او» در جای دیگر بر دیوار نوشته بود: اینجا طلبه‌ای را کشتند.تعداد زیادی از طلاب به سختی مجروح شدند. یکی از طلاب آسیب دیده، سید یونس رودباری بود... وقتی اعمال شاه به مدرسه فیضیه حمله کردند از حیاط مدرسه به داخل حجره طلبه‌ها رفتند و لباس‌ها، کتاب‌ها، حتی قرآن، مفاتیح را به حیاط مدرسه فیضیه ریختند و سپس به آتش کشیدند...

بعد از آن به طبقه بالای مدرسه فیضیه رفتند و از آنجا پای طلبه‌ها را می‌گرفتند و با سرعت از پله‌ها به سمت پایین می‌کشیدند که سر طلبه‌ها به پله‌ها می‌خورد. سپس از پشت‌بام فیضیه به رودخانه که کنار مدرسه فیضیه بود طلاب را پرت کردند که از سرنوشت آن‌ها خبری نیست که در این میان سید یونس رودباری، جزو این شهدا بود...

روایتی از استاد مرحوم علی دوانی از قتل عام فیضیه قم
منبع: کتاب جنایات ساواک شاه ، ناصر کاوه



شهید
داود عابدی
عاشق واقعی امیرالمومنین(ع)

اسمش داوود بود...یکی از بچه مشتی های نازی آباد تهران و گردان میثم.... تازه هم بچه دار شده بود.شاید پسرش دو ماهش بود. از همسر جوان و نوزادش به عشق امیرالمومنین(ع) گذشت... آخرین لحظه که حقیر را قبل از عملیات بدر دید, گفت: ناصر ماژیک داری!؟گفتم: بله... گفت: تمام پشت و جلوی و روی آستین های پیراهنم فقط ذکر و القاب علی(ع) را بنویس. من هم شروع کردم به نوشتن: "حبل الله المتین ،حیدر کرار علی، یاعلی مددی، امیر المومنین حیدر، یعسوب الدین و...

جلوی پیراهن و روی آستین هایش که تمام شد, پشت پیراهنش ذکری را که سالها در هئیت محبان المرتض(ع) زمزمه می کرد و با همان ذکر نیز شهید شد بااشک در حالی که خودش مداحی می کرد نوشتم:"ذکر دل بود یا علی مدد...بی حد و عدد یا علی مدد...دل قلندر است، شور برسر است...هر چه هست و هست، مست حیدر است...

"در وصیت نامه اش ای یک جمله اش از همه زیباتر بود. شهادت چه زیباست.، خدایا میدانی که من چقدر عاشق شهادتم...داود عابدی سرانجام در ۲۳ اسفند در عملیات بدر ودر جزیره مجنون، با ذکر یا علی مدد و در حالیکه تیر دوشکا به شکمش خورده بود به شهادت رسید.بارها ازش از ابراهیم شنیده بودم... الگوی زندگی اش شده بود، "ابراهیم هادی"... کسی که تشابه زیادی به چهره او داشت ...به دنبال ابراهیم رفت...آنقدر رفت که روزهای آخرش"داود عابدی" شده بود"ابراهیم هادی" دیگر"داودی وجود نداشت."

برشی از زندگی یل گردان میثم لشگر۲۷، شهید داود عابدی
منبع: کتاب عاشقان امیرالمومنین(ع), ناصر کاوه



شهید
حسین غلام کبیری
شهید فتنه ۱۳۸۸

زمانیکه ما باید از اولین شهید فتنه، حسین کبیری سخن می‌گفتیم، از ندای آقا سلطان دروغین مستند ساختیم و ناخود آگاه، ندا بزرگ شد و یاد حسین از خاطره رفت.اگر ما غربت حسین را در فتنه ۸۸به موقع نشان داده بودیم هیچ کس برای، ندای آقا سلطان دروغین، اشک تمساح نمی‌ریخت.مادر شهید کبیری اینگونه نقل می‌کنند که، دکتر گفت: دیگر دیر شده است. وقتی که بچه زردی می‌گیرد؛ آن هم به این شدت، زود باید جراحی شود. دلم شکست. ملحفه پیچیدم و بردمش خانه. گفتم: یاصاحب الزمان(عج)؟این پسر هم‌نام جدبزرگوار شماست، او را بیمة موسی بن جعفر(ع) کرده‌ام. خیلی گریه می‌کرد. آرام زدم به پهلویش. برای معاینه که بردیم، گفتند: همان ضربة کوچک، کار خودش را کرد، دیگر به عمل نیازی نیست. رئیس بیمارستان می‌گفت: عکسش را بدهید، می‌خواهم این معجزه رابه همه نشان بدهم... **حسین در ۲۵ خرداد۱۳۸۸ ودرحین ماموریت بسیج در اغتشاشات تهران در منطقه سعادت آباد به شهادت رسید.غلام توسط یک خودرو بی پلاک پراید صورت گرفت که او را مورد سو قصد قرار داد وکبیری به شدت مجروح شد و بعد از انتقال به بیمارستان به درجه رفیع شهادت نایل گشت... شوق برای شهادت در حسین موج می‌زد. او علاقه زیادی به فیلم های دفاع مقدس داشت و هرگاه این فیلم ها پخش می‌شد، حسین می‌نشست و آنها را تماشا می‌کرد. حسین همیشه می‌گفت: که من در اولین جنگ بعدی شهید می‌شوم....**

شهید فتنه ۱۳۸۸، شهید حسین غلام کبیری
منبع: کتاب جنایات و خیانت پادوهای آمریکا, ناصر کاوه



شهدای چهارگانه
نورالله فی ظلمات الارض

تصویب کاپیتولاسیون،تبعید حضرت امام خمینی و...به عنوان اولین گام اجرای روش او در اداره کشور محسوب می شد. در روز اول بهمن ۱۳۴۳ هنگامی که حسنعلی منصور، نخست وزیر شاه با قصد پیاده شدن از اتومبیل در جلوی درب ورودی مجلس را داشت، هدف گلوله شهید محمد بخارایی از اعضاء شاخه اجرایی هیئت مؤتلفه اسلامی قرار گرفت و چند روز بعد به هلاکت رسید.نقل است وقتی در دادگاه از محمد بخارایی سؤال می کنند که با ۲گلوله اول منصور زنده نمی ماند، چراگلوله سوم را به گلویش شلیک کردی؟ آن جوان رشید در پاسخ گفت: حنجره ای که به روحانیت اهانت شده، باید دریده شود...**امام خامنه‌ای درباره این شهدا فرموده‌اند: شاید این تعبیر درباره شهدای چهارگانه (امانی، هرندی، نیک نژاد، بخارائی) درست باشد که بگوئیم نورالله فی ظلمات الارض. به هرحال اینها ستارگان و برجستگانی بودند که در راه خدا رفتند. راهی را انتخاب کردند و نتیجه این شد که مشاهده می کنید، یعنی حاکمیت اسلام در دوران سیطره کفر و استکبار بر عالم چیزی که به افسانه شبیه است...** بعدها در زمستان ۱۳۳۴ سید مجتبی نواب‌صفوی، خلیل طهماسبی، سید محمد واحدی ومظفرعلی ذوالقدر بادستور شاه تیرباران شدند. عبدالحسین واحدی را نیز قبل از تیرباران یارانش، ساواک به شهادت رساند... سید حسین امامی که عبدالحسین هژیر وزیر وقت دربار پهلوی را ترور کرد و بعد از دستگیری به سرعت محاکمه شد و چهار روز بعد تیرباران شد...

شهیدان، بخارایی ،امانی، هرندی و نیک نژاد
منبع: کتاب جنایات ساواک شاه, ناصر کاوه

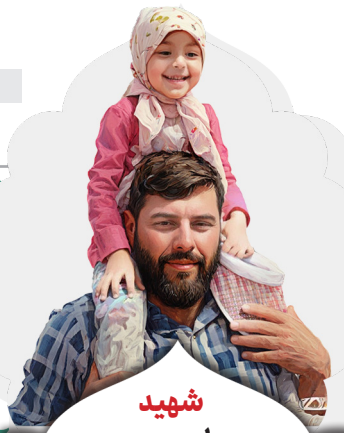


شهید
مهدی عاصی تهرانی
شهید گمنام جهاد سازندگی

جهاد سازندگی، نهادی انقلابی بود، که در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ با فرمان امام خمینی، و با شعار رسیدگی به مناطق محروم و دور افتاده تأسیس شد.مهدی عاصی، همواره نمادی از اخلاق اسلامی، ایثارگری، تواضع و فروتنی بود. همیشه سنگ صبور خانواده و فامیل بود. بیشترین کوشش و همت را برای سرافرازی کشورش می‌کرد و ارزش خاصی برای خانواده قائل بود.**همیشه وضو داشت. با وجود سمت مهمی که در جهاد داشت ولی همیشه لباس خاکی و ساده می‌پوشید. برای خدمت به خلق خدا و به دستور امام عزیز وارد جهاد شد. کار در جهاد را عبادت می‌دانست نه شغل، لذا بدون هیچ گونه توقع و چشم داشتی با دل و جان کار می کرد. مهدی همیشه دغدغه کار داشت. می گفت: باید کار کرد. حالا که میدان فراهم شده و خدا به ما توفیق خدمت داده باید از لحظه ها هم نگذشت.**

بارها شده بودکه خودش مثل یک کارگر در عمران روستاها دامن همت را بالا می زد و پا به پای دیگران کار می کرد. در زمره مدیران بود. اما در کار، آن کسی که از همه سر و رویش خاکی تر بود و دست هایش از شدت بیل زدن تاول زده بود کسی نبود جز جهادگر شهید، حاج مهدی عاصی تهرانی و این اخلاص و سخت کوشی موجبات عهده دار شدن کارهای بزرگ را فراهم می آورد. آرامش و وقار او در کارهای سخت مثال زدنی بود وقتی سختی کار به او رو می کرد وقتی همه از شدت خستگی توان از دست داده بودند تازه او موتورش به راه می افتاد و...

برشی از زندگی جهادی شهید، مهدی عاصی تهرانی
منبع: کتاب جهادگران حسینی, ناصر کاوه



شهید
جواد محمدی
مدافع حرمی که بی حجابها را نبخشید

جواد هر وقت به من می‌رسید، دست مرا می‌بوسید، و در واقع یک معلم برای من و خانواده محسوب می‌شد. جواد محمدی، ۱۶ خرداد۱۳۹۶درتقابل باداعش در سوریه به فیض شهادت نائل آمد وپیکرش ۲۷روز مفقود بود و سپس پیدا شد. جواد محمدی در بخشی از وصیت نامه خودش نوشته بود: «اگر خدا لطف کرد و شهادت نصیب من شد، من در آن دنیا یقهٔ بی‌حجاب‌ها را و کسانی که تبلیغ بی‌حجابی می‌کنند را می‌گیرم. من آماده‌ام هزار بار برای سیدعلی خامنه‌ای بمیرم و زنده شوم و باز هم در رکاب ولی‌فقیه باشم. از مرگ نترسید، مرگ در رختخواب هم یقهٔ ما را می‌گیرد، لذا سعی کنید طوری حرکت کنید، که مرگ شما با شهادت و همراه خون‌دادن باشد و خداوند به‌شما مباهات کند.اگر سید علی گفتند: بِبُر، بِبُرید؛ و اگر گفتند نَبُر، نَبُرید. دستور مقام معظم رهبری باید عملی شود. شهادت نوع مرگ را عوض می‌کند، ولی زمان آن را نه، و اگر من لایق باشم، شهادت نصیب من می‌شود.من به صورت داوطلبانه برای نابودی اسرائیل به سوریه اعزام می‌شوم...خط قرمزهایش حرام ها بود، آنقدر به حلال و حرام و حجاب اهمیت می داد که شیشه جلو سمت عروس را دسته گل چسباند تا نگاه نامحرمی به همسرش نیافتد... **در فیلمی که بعداز شهادت جواد محمدی، منتشر شد گفته بود: اگر خدا لطف کرد و شهادت را نصیبم کرد، بنده از آن شهدایی هستم که حتما یقه بی حجابی ها و آنها که ترویج بی حجابی می کنند را در آن دنیا خواهم گرفت...**

برشی از زندگی مدافع حرم، شهید جواد محمدی
منبع: حجاب در وصیت شهدا, ناصر کاوه



عاشورای حسینی

برای افزایش تلفات و زخمی‌ها، انفجار منافقین در روز عاشورا، که حرم مملو از جمعیت مراسم بزرگداشت روز عاشورا برای حسین بن علی (ع) بود، انجام شد. بر اثر شدت انفجار معادل ۱۰ پوند (۴٫۵ کیلوگرم) ماده منفجره تی. ان. تی بود، ۲۶ نفر جان داده و بیش از ۳۰۰ تن زخمی شدند. هدف بمب‌گذاران، با توجه به محل انفجار بمب و میزان آن، تخریب یکی از پایه‌های گنبد و فروریختن آن بود. با این وجود، با توجه به جمعیت بالا در نزدیکی بمب، موج انفجار نتوانست پایه گنبد را تخریب کند و آسیب‌های زیادی به ساختمان حرم وارد نشد. در این انفجار، کاشی‌کاری‌ها و آیینه‌کاری‌های ۸۰۰ ساله حرم، تا حدودی آسیب دیده بود و...

اگر نگاهی به تاریخ بیاندازیم، ۳۰ خرداد ماه یادآور جنایت‌های منافقین در به خاک و خون‌کشیدن شهروندان بی‌گناه این مرز و بوم و شکست مفتضحانه کوردلان بوده است. حادثه اول در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰رخ داد؛ پس از تصویب بررسی طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس، منافقین به سرعت به تدارک و آماده‌سازی یک حرکت مسلحانه وسیع و گسترده پرداختند، اما با اقدام قاطع مردم در حمایت از نظام ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ برای منافقین به یک فاجعه و یک شکست تبدیل شد و به نوعی این جاهلان منافق در ۳۰ خرداد ۱۳۷۳ قصد انتقام از مردم ایران را داشتند و بلافاصله پس از حادثه بمب گذاری در تماسی تلفنی به دفتر یکی از رسانه ها در مشهد، مسئولیت حمله به حرم را بر عهده می‌گیرند...

برشی از جنایات منافقین در عاشورای ۱۳۷۳ در حرم امام رضا
منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق, ناصر کاوه



قهرمان شهید
حسینعلی عالی

حسین فهمیده سیستان

شهیدعالی، با آغاز عملیات کربلای ۵، مسئولیت فرماندهی اطلاعات لشکر ۴۱ ثارالله و مسئولیت محور را بر عهده گرفت.شهیدمرتضی بشارتی نقل می کرد که،یه روز من در قنوت از خدا خواستم یقینم را زیاد کند و نمازم را تا به آخر خواندم. پس از نماز دیدم حسین می‌خنده؟ به من گفت: می‌خواهی یقینت زیاد بشه؟ با تعجّب گفتم: بله، اما تو از کجا فهمیدی؟خندید و گفت: چقدر؟ گفتم: زیاد...

گفت: گوشِت رو بذار روی زمین و گوش کن. من همان کار را کردم. شنیدم که زمین با من حرف می‌زد و من را نصیحت می‌کرد و می‌گفت: مرتضی! نترس. عالم عبث نیست و کار شما بیهوده نیست من و تو هر دو عبد خدائیم، اما در دو لباس و دو شکل. سعی کن با رفتار ناپسندت خدا را ناراضی نکنی و... زمین مدام برایم حرف می‌زد!؟ سپس حسین گفت: مرتضی! یقینت زیاد شد؟ مرتضی می‌گفت: من فکر می‌کردم انسان می‌تواند به خدا خیلی نزدیک شود، اما نه تا این حد... **منور هشدار دهنده را شلیک می‌کند .در این درگیری گلوله‌ای به پهلوی حسینعلی برخوردمی‌کند.عالی برای اینکه رزمندگان دیگر بتوانند از آن مهلکه نجات یابند و خط دشمن شکسته شود،خودش را روی سیم خاردارهای دشمن می‌اندازد و بعداز ساعتی پیکربی جانش مشاهده می شود... ازهمین رو شهید قاسم سلیمانی از شهید عالی در این عملیات به عنوان نوجوان شجاع زابلی یاد که راه را برای پیروزی رزمندگان با قامتش بازکرد...**

برشی از زندگی رستم دستان سیستان، شهید حسینعلی عالی
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



شهید
ظفر خالدی
کم سن ترین شهید دفاع مقدس

کم سن و سال‌ترین رزمنده شهیدکشور، ظفر خالدی است. در سن ۵ سالگی عشق به دین و مذهب او را به نماز و روزه تشویق می کرد.شهید با سن کمش در هنگام سحر برای روزه گرفتن بیدار می شد. قرآن می خواند ، چنان با نماز و قرآن ، روزه الفت گرفته بود که ترک آن ممکن نبود.خالدی درحالیکه کلاس اول راهنمایی بود، داوطلبانه از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. خالد اصرار بسیاری برای دیدار امام داشت تااینکه به همراه پدرش راهی تهران شد و درآنجا پس از ۳روز به همراه کاروانی ازتهران موفق به دیدار امام شد.ظفر نخستین بارازطریق تیپ امام حسین(ع) به جبهه اعزام شد و در عملیات‌فتح خرمشهرو رمضان به همراه پدر و تنها بردارش حضور پیدا کرد... **ظفرخالدی درعملیات رمضان و درروز ۲۳ ماه مبارک رمضان حین عملیات با برادرش درحالیکه دریک سنگرو درآغوش هم درحالی به شهادت رسیدند که کمتر از ۱۲ سال داشت. پیکر مطهر این شهید ۵مردادماه ۱۳۷۸ درمنطقه شلمچه کشف و به لردگان منتقل شدند.** سال ۱۳۶۰ هنگامی که خالدی ۱۱ سال داشت، پدرش عازم جبهه شد. زمان مرخصی، اصرارهای مکرر شهید باعث شد، ظفر پس از بازگشت پدرش عازم جبهه شود. با کاروان بروجن عازم صحنه نبرد شد و هنگام حرکت مسئول کاروان به دلیل اینکه سنش کم بود مانع رفتن او شد ولی شهید با این بهانه که سن واقعی‌اش از سن شناسنامه‌ای بیشتر است و بالاخره با اصرار فراوان، توانست با کاروان اعزام شود...

برشی از زندگی شهید ظفر خالدی
منبع: کتاب شهدای نوجوان, ناصر کاوه



شهید
حامد جوانی
شهادتی همچون ابوالفضل العباس (ع)

می‌گفت: من زن و بچه ندارم ولی شما زن و بچه‌دار هستید، به خانه بروید. من به جای شما شیفت می‌مانم. وقتی به ما خبر جراحتش را دادند، حدود پنج روز از اصابت موشک به حامد گذشته بود و حامد دو چشم و دو دست خود را از دست داده بود. چند روز فرزندم را در کما نگه داشته بودند تا وقتی به هوش آمد به ما خبر دهند، ولی بعد پنج روز زنگ زدند و از برادر و پدرش خواستند تا برای آوردن حامد به سوریه بروند. پدرش همیشه می‌گوید که با هزار سختی و مشقت توانستیم از افراد داعش عبور کنیم تا حامد را به ایران بیاوریم. تا ۲۰ روز در بالین حامد بودیم و دراین مدت سوره الرحمن و یس را می‌خواندم... **بی‌راه نبود که حامد بین شهدای ایرانی معروف شده به شهید ابالفضلی... جلوی چشم حامد تمام روضه‌های ابوالفضلی که شنیده بود و تمام نوحه هائی که خوانده بود مجسم شدند؛ حامد سر تا پا زخم بود و بی‌دست و بی‌چشم با سری مجروح و جسمی سر تا پا زخمی تیر و ترکش, همچون قمر بنی هاشم (ع) شده بود... یادش افتاد حامد همیشه‌ی خدا عاشق روضه‌ی ابوالفضل (ع) بود.**

یادش افتاد حامد همیشه می‌گفت: من اگر روزی ریش سفید هیئت شوم، به همه‌ی نوحه خوان‌ها می‌گم فقط روضه‌ی ابالفضل(ع) بخونند... در وصیت نامه اش نوشته بود, یا حسین(ع) تاآخرین قطره خون نمی‌گذاریم دوباره خواهرت به اسارت برود.آرزو دارم همچون عباس(ع) در دفاع از خواهر بزرگوارشان شهید بشوم....

برشی از زندگی شهید مدافع حرم ،حامد جوانی
منبع: کتاب عباسیون, ناصر کاوه



شهیده
ناهید فاتحی کرجو
سمیه انقلاب اسلامی

پس از دستگیری و آغاز اسارت ناهید توسط کومله او را در روستای «حلوان» در مدرسه‌ای که به زندان «کومله» تبدیل شده بود مدتی زندانی کردند و شکنجه کردند و سپس به روستای «هشمیز» برده و وی را در تعاونی روستا زندانی کردند. **«کومله»ها ناهید ۱۶ ساله را به شدت شکنجه می کردند. موهای سرش را تراشیده بودند و همه ناخن های دست و پایش را کشیده بودند. تمام سر و بدنش به علت ضربات ناشی از شکنجه کبود بود. کومله به ناهید گفته بود اگر به (امام) خمینی دشنام بدهی تو را آزاد می کنیم. سرانجام سمیه کردستان را شبانه به بیابان‌های اطراف روستا می‌برند و جلوی چشمان خودش، برایش قبرحفر کرده وناهید ۱۶ساله را زنده زنده دفن می‌شود...**

شهلا فاتحی کرجو خواهر ناهید می‌گوید: به ما گفتند که کومله ها، موهای سر ناهید را تراشیده و او را در روستا می‌گرداندند. شرط رهایی ناهید را توهین به حضرت امام خمینی (ره) قرار داده بودند، اما ناهید استقامت کرده و در برابر این خواسته آنها، شهادت را بر زنده بودن ترجیح داده بود. مادر ناهید که تمام استان را به دنبال دخترش بود، سرانجام رد ناهید را در روستای «هشمیز» پیدا می‌کند. مردم روستا محل زنده به گور شدن این شهید را به مادر نشان می‌دهند. مادر ناهید از نیروهای سپاه می‌خواهد تا برای شناسایی دخترش، نبش قبر انجام شود و پس از شناسایی ناهید، پیکر او را به بهشت زهرا (س) تهران منتقل می‌کنند...

برشی از زندگی دختر شجاع کردایران زمین، شهیده ناهید فاتحی کرجو
منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه, ناصر کاوه



جانباز شهید
محمدتقی طاهرزاده
۱۸سال انتظار در آستانه درب بهشت

امام خامنه ای : در دیداری در منزل این جانباز بزرگوار به تقی گفت: «محمدتقی! می شنوی آقاجون؟ می شنوی عزیز؟ می شنوی؟ در آستانه‌ی بهشت، دم در بهشت، بین دنیا و بهشت قرارداری شما؛ خوشا به حالت» کسی که دم در بهشت باشد، مگر یک لحظه هم هوس بازگشت به دنیا به سرش می‌زند همه از همان لحظه منتظر شهادت محمدتقی بودند...

جانباز شهید محمدتقی طاهرزاده در شهریور ۱۳۴۹ در شهر اصفهان چشم بر این دنیای خاکی گشود؛ از هفت سالگی کار کرد، تا سوم راهنمایی درس خواند و در هفده سالگی یعنی در اسفند ۱۳۶۶ به جبهه رفت...پدرش می‌گوید: من و مادرش با او حرف می‌زدیم، او هم با ما. ما با زبانمان، او با نگاهش. زبان هم را خوب می‌فهمیدیم. ناراحتی‌اش را، خوشحالی‌اش را، مریضی‌اش را، بهبودی‌اش را، دردش را، تشکرش را و... یک وقت‌هایی می‌رفتم بالای سرش، می‌گفتم بگو یا علی، بگو یا حسین، بگو یا زهرا؛ تقی تقلا می‌کرد، گلویش را می‌فشرد، انگار می‌خواست از ته گلو بگوید یا علی، یا حسین، یا زهرا؛ اگر صدایش در نمی‌آمد، اشکش که در می‌آمد. گوشه چشمان قشنگش با اشکی که بوی یا حسین می‌داد، معطر می‌شد! مرحوم هوشنگ طاهرزاده، ۱۸ سال از فرزند جانبازش محمدتقی که زندگی نباتی داشت و درکما به سر می‌برد، پرستاری کرد. گفتنی است، رهبر معظم انقلاب سال ۸۰ در سفرشان به استان اصفهان از این شهید جانباز عیادت و از صبر و متانت این پدر شهید در پرستاری از فرزند جانبازش تجلیل کردند...

برشی از زندگی جانباز شهید،محمد تقی طاهرزاده
منبع: کتاب "ج" مثل جانباز, ناصر کاوه



شهید
محمد کچویی
ریاست زندان اوین

رفت و آمد کچویی به بازار تهران موجب آشنایی و پیوستن به حزب موتلفه اسلامی شد.محمد به دلیل نقش داشتن در فعالیت‌های ضد پهلوی در۲۴ تیر ۱۳۵۱ دستگیر و به یک سال حبس محکوم شد و پس از آزادی مجددا از سوی ماموران ساواک دستگیر و این بار به حبس ابد محکوم شد. این حبس در پی فشارکمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای آزادی زندانیان سیاسی، دوام چندانی پیدا نکرد و شهید کچویی در خرداد ۱۳۵۶ مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد... پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل کمیته استقبال از امام خمینی، کچویی مسئول ستاد استقبال ناحیه ۱۰ تهران شد و سپس مسئولیت انتظامات مدرسه رفاه، محل اسکان چند روزه امام خمینی را برعهده گرفت. کچویی در تیر ۱۳۵۸ به ریاست زندان اوین منصوب شد و بیش از دو سال اداره این زندان را بر عهده گرفت... روز ۸تیر۱۳۶۰ دادگاه رسیدگی به مسائل گروهك ها، به علت گرمای هوا در محوطه باز زندان اوین برقرار شده بود،یکی از عوامل نفوذی منافقین قصد داشت صبح آن روز، آقای لاجوردی و اعضای دادگاه را ترور کند اماکچوئی که متوجه عدم صلاحیت او شده بود، (وی را خلع لباس و از خدمت عزل نمود) این منافق که در اجرای نقشه شوم خود موفق نشده بود، ناجوانمردانه کچویی را به شهادت رساند...**کچویی در وصیت نامه اش نوشته است، بهترین نوع مرگ شهادت در راه خدا می باشد. این بنده سالهاست که خود چگونه مردن را انتخاب کرده ام و...**

برشی از زندگی شهید محمد کچویی
منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق, ناصر کاوه



ققنوس شهید

علی عرب

ققنوس دفاع مقدس

ایثاری که شهید علی عرب، کمک آر. پی. جی زن ۱۶ ساله لشکر ۴۱ ثارالله (ع) در هنگام شهادت انجام داد، چیزی کم از ایثار شهید حسین فهمیده نداشت. کوله‌پشتی‌اش را محکم بسته بود. کوله سنگین بود. پر بود از خرج و موشک آر.پی.جی. داشتیم پشت سر هم به ستون از داخل معبر رد می‌شدیم. سنگرهای دشمن در ۲۰۰ متری‌مان قرار داشتند. آرام‌آرام و بی هیچ صدایی جلو می‌رفتیم. اطرافمان میدان مین بود. کوچکترین صدایی فاجعه به بار می‌آورد...ناگهان کوله‌پشتی علی گلوله خورد. و خرج‌های آر پی چی آتش گرفتند و علی شعله‌ور شد.کوله‌پشتی علی محکم بسته شده بود و خرج‌ها هم خیلی سریع آتش گرفته بودند... امکان اینکه کوله‌پشتی علی را باز کنیم نبود. همه بهت‌زده داشتند علی را نگاه می‌کردند. شعله‌های آتش لحظه به لحظه بیشتر علی را در کام خودشان می‌کشیدند و همه هر لحظه منتظر بودند که علی فریاد بزند و دشمن شروع به تیراندازی کند .علی همانطور که داشت می‌سوخت، نارنجک‌هایش را از خودش جدا کرد و یک کار دیگرهم کرد.!؟دستش را گرفت جلوی دهانش و مظلومانه روی زمین افتاد. فقط می‌شد نگاه کرد. شعله‌ها ذره ذره علی را می‌سوختند و علی جلوی چشم‌های ما داشت جان می‌داد.

علی داشت جان می‌داد ولی جلوی دهانش را محکم گرفته بود فرمانده با چشمانی اشک بار چفیه‌اش را خیس کرد و گذاشت روی لب‌های علی... علی داستان ما نگاهش برای همیشه خیره ماند و شهید شد و...

برشی از زندگی شهید علی عرب
منبع: کتاب خاطرات دردناک شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
علی اصغر صفرخانی
فرمانده گردان شهادت

در ۱۳۶۱ ازدواج کرد و خداوند یک سال بعد، دختری به نام زینب به آنها داد. اصغر در جبهه به یکی از بهترین آر.پی.جی زن‌ها تبدیل شده بود، به گونه‌ای که خیلی کمتر گلوله اش به خطا می‌رفت و وقتی شلیک می‌کرد، امان را از تانک‌های T۷۲ عراقی می‌گرفت. تیر ماه ۱۳۶۵ هنگامه عملیات کربلای یک، علی اصغر تازه وارد ۲۱ سالگی شده بود که فرماندهی گردان شهادت را به عهده داشت. وظیفهٔ گردان شهادت در عملیات کربلای یک که برای آزاد سازی شهر مهران آغاز شده بود، شکستن حلقهٔ محاصرهٔ شهر مهران بود. صفرخانی و هم‌رزمانش توانستند این حلقه را شکسته و وارد شهر مهران شوند... **صبح روز ۱۰ تیر ماه ۱۳۶۵ علی اصغر صفرخانی که پیشاپیش نیروهای گردانش در حال حرکت برای ادامهٔ نبرد با دشمن بود، بر اثر ترکش خمپاره به شهادت رسید...** مقام معظم رهبری که در آن زمان رئیس جمهور بودند، خیلی به پدر علی اصغر صفر خانی اعتماد داشتند. علی اصغر که شهید شد، حضرت آقا با پسرشان آمدند منزل آقا علی اکبر. در آن دیدار، آقا مصطفی نحوه شهادت علی اصغر را بازگو کرد و گفت: در عملیات کربلای یک، ما به اهداف مورد نظر رسیده بودیم و تقریبا داشتیم خط را تحویل می‌دادیم و به عقب برمی‌گشتیم. همزمان دشمن آتش شدید خود را روی منطقه گشوده بود. به علی اصغر گفتم: بیا برویم به درون سنگر. گفت: شما برو من الان میآم... من چند قدم دور نشده بودم که گلولهٔ توپی نزدیکش به زمین خوردوبه شهادت رسید...

برشی از زندگی شهید علی اصغر صفرخانی
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



امام جمعه شهید محمد صدوقی

امام جمعه شهید استان یزد

در زمان شاه، استانداران زیادی یزد می آمدند که با صدوقی مشکل پیدا می‌کردند و مجبور به ترک یزد می‌شدند. یکبار فردی به استانداری یزد منصوب شد که وزنه‌بردار بود و به صدوقی پیغام داده بود که من مثل استانداران قبل نیستم، وزنه بلند می‌کنم و روزی چند لیتر شیر می‌خورم با من شوخی نکن! صدوقی بعد از این پیغام منبر رفته و با لحن عامیانه، کلامی را بیان کردند: «ای کاش دولت علیه به جای این استاندار یک راس گاو برای ما می‌فرستاد که روزی چند کیلو بار می‌برد و چندین لیتر شیر می‌داد.» همین سخنان موجب شد که آن استاندار از یزد برود. نفوذی که شهید صدوقی در دل‌های مردم داشت، سبب شد که چهره بسیار تاثیرگذاری باشد. در طول یکی دو سال قبل از پیروزی انقلاب وتا موقع شهادتش, صدوقی محوری بود برای بیشتر فعالیت های نه فقط یزد بلکه سراسر کشور و ....در مجلس سنای شاه، تظاهرکنندگان و ناراضیان را لامذهب و کمونیست نامیدند و کوشیدند با ترویج این ادعاها مردم را از مسیری که در پیش گرفته بودند، منحرف کنند . آیت الله صدوقی در این باره هم ساکت ننشست و طرفند تبلیغی آنان را خنثی کرد... ساواک در این باره چنین گزارش داد: صدوقی، مجلس سنا ما را لامذهب خطاب کرده و در ادامه گفته، راست می گویند; ما لامذهب هستیم و آنها مذهب دارند . کسی که در طول عمرش حتی یک رکعت نماز نخوانده و یک روز روزه نگرفته; مذهب دارد؟صدوقی به دست منافقین به شهادت رسید...

برشی از زندگی امام جمعه شهید استان یزد، شهید محمد صدوقی
منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق, ناصر کاوه



شهدای
مسافربری ایرباس ایرانی
کشتار مردم بی گناه در آسمان توسط آمریکای جنایتکار

تیرماه ۱۳۶۷، هواپیمای مسافری ایرباس ایران که از بندرعباس عازم دُبی بود، بر فراز آب‌های خلیج فارس و در نزدیکی جزیره «هنگام» مورد هجوم یگان‌های دریایی متجاوز آمریکایی مستقر در آب‌های خلیج فارس قرار گرفت و سقوط کرد. این هواپیما در زمانی که ایران در نبرد با متجاوزین بعثی قرار داشت با موشک ناو جنگی وینسنس مورد حمله عمدی نیروهای تجاوزگر شیطان بزرگ قرار گرفت...

هواپیما حامل ۲۹۰ مسافر و خدمه بود که تمامی آن‌ها اعم از مرد و زن و کودک و نوجوان و کهنسال با این جنایت فجیع به شهادت رسیدند. در میان سرنشینان این هواپیمای مسافربری، ۶۶ کودک زیر ۱۳سال، ۵۳ زن و ۴۶ تن تبعه کشورهای خارجی نیز بودند که شهید شدند. ساقط کردن هواپیمای مسافربری با توجه به مجهز بودن کشتی جنگی وینسنس به پیشرفته‌ترین سیستم‌های راداری و رایانه‌ای و همچنین مشخص بودن نوع هواپیمای در حال پرواز، مسلم شد که احتمال اشتباه وجود نداشته و این اقدام، کاملاً تعمدی و خصمانه بوده است...

با این حال مقام‌های آمریکایی پس از چندی، در توهینی آشکار به ملت ایران، مدال شجاعت بر گردن «ویلیام سی راجرز سوم» ناخدای این ناو جنگی انداختند و بدین سان حمایت رسمی خود را از این جنایت اعلام کردند. روزنامه "تایمز"ایرلند در سرمقاله خود، حمله به هواپیمای غیرنظامی ایرانی را "جنایت ضد بشری" ناو جنگی امریکا معرفی کرد...

برشی از کشتار مردم بی گناه ایرانی در آسمان
منبع: کتاب جنایات و خیانت های آمریکا بر ضد ایران, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
سید رضا دستواره
قائم مقائم لشگر محمد رسول الله(ص)

حالا که رسم شده وزرا ومسئولین، میزان دارایی خودرا به قوه قضائیه اعلام کنند، بد نیست محققین زحمت کش، میزان دارایی خانواده دستواره را شناسایی و با شفاف سازی، سریع به ملت ایران اعلام کنند. این خانواده کاخی حداکثر ۱۰۰ متری، در یکی از کوچه پس کوچه های علی آباد (جنوبی ترین نقطه تهران) داشتند. این خانه کوچک، ۶ مرد و ۳ زن داشت. سید حسین دستواره، تیر ۱۳۶۵در مهران شهید شد. سید محمدرضا دستواره، قائم مقام لشگر محمد رسول الله (ص) تیر ۱۳۶۵ در مهران به شهادت رسید. سیدمحمد دستواره، دیماه ۱۳۶۵ در شلمچه شهید شد. اصغر الله قلی زاده (داماد خانواده) در جنگ به شهادت رسید. مرحوم حاج سیدنقی دستواره پدر خانواده، ۱۳۸۵ فوت کرد. خانم مرحومه سیده قدسیه میراسماعیلی، مادر خانواده، ۱۳۸۴ فوت کرد. خانم دستواره، همسر شهید الله قلی زاده، دختر خانواده. خانم الله قلی زاده، دختر شهید الله قلی زاده، نوه خانواده. حاج آقا دستواره قبل از فوت، درخواست کرد تا خانه شان به عنوان کتابخانه، در خدمت اهالی محل قرار گیرد...

شهید سید رضا دستواره، برادرش حسین دستواره ۲۹ خرداد ۱۳۶۵ در جریان آزادسازی مهران و برادر دیگرش محمد دستواره در ۲۰دی ۱۳۶۵ درعملیات کربلای۵ در شلمچه شهید شد. شهید دستواره ۱۱ بار مجروح شد و درآذر ۱۳۵۹ بر اثر ترکش استخوان لگن وی خرد شد و بر اثر همین مجروحیت تا پایان عمر پایش را به زمین می کشید و راه می رفت...

برشی از زندگی جانشین لشگر محمدرسول الله، شهید سیدرضا دستواره
منبع: کتاب ایثارگری شهدا, ناصر کاوه



بانوی شجاع ایران
فرنگیس حیدرپور
شیرزن شجاع و دلیر پهنه آسمان ایران

من در آن سال ها ۱۸سال بیشتر نداشتم، عراقی ها به روستای ما در نزدیکی گیلانغرب حمله کردند و تعداد زیادی از زن و مرد و پیر و جوان و پدر و برادرم را به قتل برسانند و من تنها ماندم. اما من نترسیدم در آن وقت تنها سلاحی که مانده بود تبر پدرم بود بنابراین وقت را از دست ندادم با وجود ترس زیادی که در قلبم ریشه دوانیده بود، به سمت آنها حمله ور شدم خدا به من یاری رساند و یکی از آنها را کشتم و یک نفر دیگر را اسیر کردم. محکم آن ها را با طناب بستم و تمام اسلحه ها و فشنگ های شان را برداشتم با زحمت زیاد توانستم نیرو های خودی را پیدا کنم و اسیران را همراه با سلاح های شان به آن ها تحویل بدهم...

از آن روز به بعد من تبدیل به یک سربازتمام عیارشدم و درنبردها دوشادوش رزمندگان ایرانی در جبهه های گیلانغرب پرداختم... پس از پایان جنگ تحمیلی، تندیسی از فرنگیس حیدرپور بعنوان شیرزن ایرانی، در «بوستان شیرین» کرمانشاه نصب شد تا یاد این شیرزن ایرانی برای همیشه در یادها باقی بماند...امام خامنه ای: این که در شهر شما یک بانوی مسلمان و شجاع در مقام دفاع می تواند سرباز دشمن را اسیر کند و نیروی مهاجم را به خاک و خون بکشد، این را نگه دارید و برای خودتان حفظ کنید. این که این شهر توانسته است در سخت‌ترین شرائط در مقابل تهاجم دشمن بایستد، این را برای خودتان نگه دارید و حفظ کنید. البته برای گیلانغرب حفظ خاطرات دوران دفاع مقدس لازم است ...۲۳/۰۷/۱۳۹۰

برشی از زندگی شیر زن گیلانغرب، بانو فرنگیس حیدرپور
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



شهید
فضل الله محلاتی
نماینده امام خمینی در سپاه

فعالیت‌های سیاسی محلاتی از سال ۱۳۲۶ و به دنبال آشنایی با فدائیان اسلام، مجتبی نواب صفوی و آیت الله کاشانی آغاز شد. در واقعه ملی شدن صنعت نفت همکاری نزدیکی با آیت الله کاشانی داشت. محلاتی اولین بار در ۱۸ سالگی بازداشت شد. در جریان انتقال جنازه رضاخان به قم، همراه با فدائیان اسلام تظاهرات کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد در ۱۳۳۲ در بجنورد علیه کنسرسیوم نفت و شخص شاه سخنرانی کرد و بعد از آن دستگیر و به مشهد تبعید شد. فعالیت‌های محلاتی پس از اعلام تصویب نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و قیام ۱۵خرداد شدیدتر شد و بارها به زندان افتاد. محلاتی در بیشتر راهپیمایی‌های قبل از انقلاب نقش هدایت کننده برعهده داشت. محلاتی در سال ۱۳۵۱ بار دیگر دستگیر و روانه زندان شد. محلاتی در آستانه پیروزی انقلاب از اعضای فعال کمیته استقبال از امام خمینی بود و اولین بار خبر پیروزی انقلاب اسلامی را از رادیو سراسری ایران اعلام کرد. محلاتی در یکم اسفند ۱۳۶۴ به همراه چند تن از نمایندگان مجلس شورا، مسؤولین دولتی، قضات، نیروهای عالی رتبه ارتش و... با هواپیماعازم جبهه‌های جنگ بودند که هواپیمای آنها با کمک اطلاعاتی عوامل داخلی مورد حمله ۲فروند جنگنده عراقی قرارگرفت و در ۲۵ کیلومتری اهواز سقوط کرد و همه سرنشینان آن که نزدیک به ۵۰نفر بودند به شهادت رسیدند.

روز شهادت شهید محلاتی در تقویم رسمی ایران با نام «روحانیت و دفاع مقدس» نامگذاری شده است...

برشی از زندگی شهید شیخ فضل الله محلاتی
منبع: کتاب شهدای روحانی, ناصر کاوه

راشل کوری در ۱۶ مارس ۲۰۰۳ در مقابل بولدوزر اسرائیلی که قصد تخریب خانه یک فلسطینی در شهر رفح واقع در نوار غزه را داشت، ایستاد و سعی کرد با بلندگو جلوی تخریب خانه فلسطینی‌ها را بگیرد. اما راننده اسرائیلی بولدوزر بدون توجه **راشل کوری آمریکایی** را زیر گرفت و به شهادت رساند.





شهید سید حسن نصرالله:

«همهٔ مردمانی که در این سال‌ها زندگی می‌کنند، روز قیامت در مورد فلسطین مورد سؤال قرار می‌گیرند. چه گفتند؟ چه کردند؟ چه چیزی در این راه تقدیم کردند؟»



شهید
عبدالعزیز رنتیسی
فرمانده شهید حماس

شهید رنتیسی روز ۲۳ اکتبر ۱۹۴۷میلادی در نزدیکی شهر «یافا» متولد شد و در ۱۹۴۸ با اشغال این منطقه و در حالیکه تنها ۶ ماهه بود، پدر و مادرش ناگزیر شدند همراه وی و ۹ برادر و ۲خواهرش به اردوگاه "خان یونس" در جنوب نوار غزه کوچ کنند. پس از ترور شیخ احمد یاسین رهبر حماس نیروهای اسرائیل، رهبری حماس در داخل جنبش به رنتیسی سپرده شد. این مسئول حماس سپس به نوار غزه بازگشت و از آن زمان به بعد در کنار مسئولیت های سیاسی و اجتماعی در زمینه درمان بیماران و مجروحان فلسطینی در بیمارستان های نوار غزه فعالیت می کرد. عبدالعزیز در دانشگاه شهر غزه نیز تدریس می کرد... شهید رنتیسی در سالهای ۱۹۸۳ تا۱۹۹۲ میلادی بارها بازداشت شد و آخرین بار در سال ۱۹۹۷ از زندان رهایی یافت. در حالیکه رنتیسی تنها ۲۶ روز پس از شیخ احمدیاسین رهبری حماس را برعهده داشت، در ۷ آوریل ۲۰۰۴، اتومبیلش را در خیابان جلاء در منطقه الغفری درشمال غزه بوسیله بالگردهای اسرائیل مورد هدف قرار گرفت و رنتیسی به همراه ۳تن ازهمراهان خود در سن ۵۷ سالگی شهید شد...

رنتیسی و شیخ احمد یاسین که به دست نظامیان صهیونیست به شهادت رسید، ازپایه گزاران (حماس) در سال ۱۹۸۷ میلادی بودند و درجریان تبعید بیش از ۴۰۰ تن از مبارزان فلسطینی عضو حماس و جهاداسلامی فلسطین در سال ۱۹۹۲ میلادی به منطقه "مرج الزهور" در جنوب لبنان،رنتیسی نیز درشمار تبعید شدگان بود...

برشی از زندگی رهبر حماس، شهید عبدالعزیز رنتیسی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



شهید
مصطفی صدرزاده
معاون تیپ فاطمیون افغانستانی

سیّدعلی خامنه‌ای :سلام و رحمت خدا بر شهید عزیز مصطفی صدرزاده و بر همه‌ی شهیدان با اخلاص راه حق...صدرزاده ۱۹ شهریور ۱۳۶۵ در شهرستان شوشتر به دنیا آمد. پدرش پاسدار و جانباز جنگ و مادرش از خاندان جلیله سادات هستند. مصطفی ۱۱ ساله بود که از اهواز به همراه خانواده به استان مازندران و پس از دو سال به شهرستان شهریار استان تهران نقل مکان و در آنجا ساکن شد. مصطفی دوران نوجوانی خود را با شرکت در مساجد و هیئت‌های مذهبی، انجام کارهای فرهنگی و عضویت در بسیج و یادگیری فنون نظامی سپری کرد. در دوران جوانی درحوزه علمیه به فراگیری علوم دینی پرداخت، سپس در دانشگاه دانشجوی رشته ادیان و عرفان شد، هم‌زمان مشغول جذب نوجوانان و جوانان مناطق اطراف شهریار و برپایی کلاس‌ها و اردوهای فرهنگی و نظامی و جلسات سخنرانی و... برای آنان بود. نتیجه ازدواجش، دختری به نام فاطمه و پسری به نام محمدعلی است... **صدرزاده در سال ۹۲ برای دفاع از دین و حرم بی‌بی زینب (س) با نام جهادی سیدابراهیم، داوطلبانه به سوریه عزیمت و به علت رشادت در جنگ با دشمنان دین، فرماندهی گردان عمار و جانشین تیپ فاطمیون شد. سرانجام پس از چندین بار زخمی شدن در درگیری با داعش، ظهر روز تاسوعا مقارن با ۱ آبان ۹۴ در عملیات محرم در حومه حلب سوریه به آرزوی خود، یعنی شهادت در راه خدا رسید و به دیدار معبود شتافت و در گلزار شهدای شهریار آرام گرفت...**

برشی از زندگی شهید مدافع حرم،مصطفی صدرزاده
منبع: کتاب بچه زرنگ ها, ناصر کاوه



شهیدان
تشنه لب گردان عمار

شهادت غلامرضا صالحی، جانشین لشگر ۲۷

صبح ۲۱ تیرماه ۱۳۶۷ اعلام شد که عراق به تنگه ابوقریب حمله کرده و هیچ نیرویی را نداریم که مقابل آنها بایستد. از طرف فرماندهی ابلاغ می‌شود که گردان عمار برای مقابله با عراق اعزام شود... رزمندگان گردان عمار به‌تنهایی مقابل یک لشکر زرهی عراقی ایستاد و خیلی از بچه های گردان به‌علت تشنگی به فیض شهادت نائل شدند. همچنین به مناسبت پاسداشت این حماسه بزرگ رزمندگان گردان عمار فیلم سینمایی«تنگه ابوقریب» به کارگردانی بهرام توکلی تولید شد...

سردارغلامرضا صالحی جانشین لشکر۲۷ محمد رسول الله و رزمندگان خسرو خدابنده‌لو، بهمن مهدی‌پور بناب، محمود نیکو صرف، امیرحسین خلیق، مظفرحسین موردی، قدرت‌الله ابوالحسنی، محمدرضا همتی ریخته‌گر، مسعود احمدلو، سیدعباس سیمایی، علی تکان‌صفت، علیرضا مخلص‌آبادی فراهانی، مهدی محبی، محمود کبیر، ماشاءالله صالحی موفر، داود محمدی قیداری، محمد غنمی جابر، محمد نجفی، محمد مهدی صدیقی نوری، نقی مرادی، رسول عرب‌سرخی، مصطفی محمدی‌نیا، سیدحسن بزرگ‌نیا طبری، حسین کریم‌زاده ، جبرئیل ملتی، حمیدرضا فراهانی‌ها،سعید سیدی‌فر فضل‌اللهی، حسین ابوالحسنی، هوشنگ هادی‌پور، حمید رضا مهیا، مسعود حاج‌حسینی، اصغر کلانتری، علی حیدری، مسعود ملا، امیر ابراهیم، قاسم هونجانی در این عملیات با لبان تشنه، به شهادت رسیدند...

برشی از عملیات بازپس گیری تنگه ابوقریب فکه
منبع: کتاب خاطرات دردناک شهدا, ناصر کاوه



شهیده
طیبه واعظی
سرو عفاف و حجاب

طیبه واعظی دهنوی ۲۴تیر۱۳۳۶در روستای دهنو ازتوابع استان اصفهان به دنیا آمد. پدرش روحانی بود و مثل دیگر روحانیان آن زمان،وضع مناسبی نداشتند.... پدرطیبه، نماز و روزه استیجاری می‌پذیرفت. طیبه هم برای کمک به خانواده قالی می‌بافت و قبل از رسیدن به سن تکلیف، ماهی ۱۵ روز را روزه می‌گرفت و ۸ روز را برای سلامتی امام‌خمینی و ۷ روز را برای پدر و مادر روزه می‌گرفت. ۳۰ فروردین ۱۳۵۶ در پی دستگیری یکی از اعضای گروه درتبریز، به ابراهیم مشکوک می‌شوند و او را دستگیر می کنند. با دستگیری او و بازرسی بدنی اجاره‌نامه خانه تبریز را پیدا کرده و به این ترتیب، طیبه و حتی برادر و همسر برادرش را که آنها نیز از مبارزان انقلابی بودند، پیدا کرده و به شهادت رساندند. **طیبه هنگام دستگیری، فرزندی ۴ماهه داشت. وقتی ساواک طیبه را دستگیرو به دست‌هایش دستبند زده بودند، گفته بود:«مرا بکشید ولی چادرم را برندارید.»**طیبه،ابراهیم و پسرشان محمد مهدی را پس از چند روز شکنجه از تبریز به کمیته تهران منتقل کردند و یک ماه تمام آنها زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفتند و سرانجام در ۳خرداد ۱۳۵۶ زیر شکنجه به فیض شهادت نایل شدند. محمد مهدی برای آزار بیشترخانواده، به شیرخوارگاه سپرده شد! ساواک ادعا کرده بود که پدر و مادر این کودک براثر اعتیاد مرده اندو برای اینکه کسی او را نشناسد، نام او را شهرام گذاشته بودند.۲سال بعدفرزند آنهادر پرورشگاه پیدا شد وبه آغوش خانواده بازگشت...

برشی از زندگی شهیده طیبه واعظی
منبع: کتاب جنایت های ساواک شاه, ناصرکاوه



شهید
علیرضا محمودی پارسا
نوجوان خود ساخته ۱۳ ساله

توبه نامه ی نوجوان ۱۳ ساله کرجی، شهید علیرضا محمودی پارسا

بار خدایا از کارهایی که کرده ام به تو پناه می برم از جمله : از این که حسد کردم...از این که تظاهر به مطلبی کردم که اصلاً نمی دانستم...از این که زیبایی قلمم را به رخ کسی کشیدم...از این که در غذا خوردن به یاد فقیران نبودم...از این که مرگ را فراموش کردم...از این که در راهت سستی و تنبلی کردم...از این که عفت زبانم را به لغات بیهوده آلودم...از این که در سطح پایین ترین افراد جامعه زندگی نکردم...از این که منتظر بودم تا دیگران به من سلام کنند...از این که شب برای نماز شب بیدار نشدم...از این که دیگران را به کسی خنداندم، غافل از این که خود خنده دارتر از همه هستم...از این که لحظه ای به ابدی بودن دنیا و تجملاتش فکر کردم...از این که در مقابل متکبرها، متکبرترین و در مقابل اشخاص متواضع، متواضع تر نبودم...از این که زبانم گفت بفرمایید، ولی دلم گفت نفرمایید...از این که نشان دادم کاره ای هستم، خدا کند که پست و مقام پست مان نکند...از این که ایمانم به بنده ات بیشتر از ایمانم به تو بود...از این که منتظر تعریف و تمجید دیگران بودم، غافل از این که تو بهتر از دیگران می نویسی و با حافظه تری...از این که در سخن گفتن و راه رفتن ادای دیگران را درآوردم...از این که پولی بخشیدم و دلم خواست از من تشکر کنند...از این که پرحرفی کردم...**از این که نماز را بی معنی خواندم و حواسم جای دیگری بود، در نتیجه دچار شک در نماز شدم و... از این که " خدا می بیند " را در همه کارهایم دخالت ندادم...**

برشی از توبه نامه شهید علیرضا محمودی
منبع: کتاب خودسازی شهدا، ناصر کاوه



شهید
حمید سیاهکالی
یادت باشه، یادم هست!؟

ساعتی بعد از محرمیت تعجب کردم اما حمید حرفی زد که برای همیشه در ذهنم جا گفت:حمید وسط قبرستان ایستاد و گفت: می دانم متعجب هستی، اما امروز خوش ترین لحظات زندگی ما است، اما تو را به این مکان آورده ام تا یادمان نرود که منزل آخر همه ما اینجاست!» بعد خندید و گفت: «البته من را که به گلزار شهدا خواهند برد.»

می خواست ماموریت آخر رو بره سر سفره که نشست گفت: نمی خوای آخرین صبحونه رو با من بخوری؟با ناراحتی و بغض گفتم: «چرا این حرف و میزنی؟ مگه اولین باره که تو میری ماموریت؟ گفت:کاش من صداتو ضبط می کردم و با خودم می بردم که دلم برات کمتر تنگ بشه.گفتم: مگه ما قرار نذاشتیم هر جا تونستی زنگ بزنی؟ من هر روز منتظر تماس هستم، منو اصلاً بی خبر نذار...

با هر مشقتی و دل کندنی که بود قرآن براش گرفتم تا راهیش کنم.برگشت و گفت: نترس هرجور باشه بهت زنگ میزنم. فقط یه چیزی؟ من تو سوریه که هستم چه جوری بهت بگم دوستت دارم؟ آخه اونجا همه بچه ها پیش من هستن و من اگه بگم دوستت دارم، از خجالت آب می شم. بهش گفتم: تو به جای دوستت دارم بگو: یادت باشه، اون وقت من منظورت رو می فهمم. خیلی خوشش اومد و استقبال کرد. روز آخر از راه پله که پایین می رفت همون جوری با صدای بلند چندباری بهم گفت: یادت باشه، یادت باشه...

لبخندی زدم و من هم گفتم: «یادم هست، یادم هست!»

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، شهید حمید سیاهکالی
منبع: کتاب به رنگ عشق, ناصر کاوه



شهید
ابومنتظر المحمداوی
مسئول عملیات سپاه بدر عراق

ابومنتظر المحمداوی از دهه ۸۰ بهمراه خانواده اش به ایران مهاجرت کرد و در سال ۱۹۸۴ به نیروهای سپاه بدر پیوست و مسئول اطلاعات سپاه بدر برای همکاری با وی در هورالهویزه انتخاب شد.این مومن شجاع از تجربه تحسین برانگیزی در زمینه فعالیت درهور وشناخت راه ها حتی در تاریکی مطلق برخوردار بود و با دقت بالایی به فعالیت های شناسایی در مواضع دشمن دست می زد و به نقاط تمرکز دشمن خیلی نزدیک می شد.المحمداوی بعنوان بنیانگذار فعالیت جهادی در هورهای العماره و یکی از فرماندهان میدانی به شمار می رفت که در بسیاری از عملیات ها علیه رژیم صدام مشارکت داشت و تالحظه سرنگونی این رژیم بااقتدار و صلابت به مبارزات خود ادامه داد .فعالیت گسترده علیه نظامیان اشغالگر آمریکایی و انگلیسی و نظارت بر بسیاری از عملیات های جهادی از سوابق درخشان المحمداوی به شمار می رود... ابوالمنتظر همچنین با لبیک به ندای مرجعیت عالی دینی برای مبارزه با تروریست های تکفیری داعش به سوریه رفت و یکی از فرماندهان میدانی در این کشور پس از هجمه وحشیانه باندهای تروریستی داعش بود.حادثه ای که در سامراء برایش اتفاق افتاد و مشکلی که در یکی از پاهایش رخ داد، مانع ادامه فعالیت های مجاهدانه اش نشد تا این که مسئول عملیات سپاه بدر در جریان عملیات آزادسازی منطقه الصقلاویه در فلوجه از چنگال تروریست های تکفیری داعش رخ داد و به شهادت رسید....

برشی از زندگی سردار شهید ابومنتظر المحمداوی
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



شهید
سید تقی رضوی
معاونت مهندسی رزمی قرارگاه خاتم الانبیا

نوع بازی رضوی در تیم والیبال ابومسلم به قدری حرفه‌ای بود که قرار بود از دست پسر شاه هدیه‌ای دریافت کند،اما هدیه راقبول نکرد.بعدها ازسوی خاندان پهلوی به مسئولان تیم ابومسلم فشار وارد شد که رضوی را از تیم کنار بگذارند و...درحالیکه ۲۰ روز از جنگ نگذشته بود، عازم جبهه شد. پس از چند ماه به مشهد بازگشت. در سال۱۳۶۰ ازدواج کرد و تشکیل خانواده دادوبه همراه همسرش به اهواز رفت و در ستاد جنگ کربلا مشغول خدمت شد. رزمندگان در آن دوران تمام تهدیدها را به فرصت تبدیل کردند. یکی از کارهای ویژه و مهمی که در خلال عملیات‌ها صورت می‌گرفت،احداث پل‌های معلق وخاکریزهایی بودکه موجب سردرگمی دشمن می‌شد،بطوری که دربرخی ازعملیات‌ها نظیر عملیات طریق‌القدس، شیوه‌های این‌چنینی موجب پیروزی رزمندگان بر دشمن بعثی شد. یکی از فرماندهان آن دوران که مسئولیت فرماندهی مهندسی جهاد سازندگی و مسئولیت ستادکربلا را برعهده داشت، رضوی بود که اقدامات ارزنده‌ای را برای ساخت موانع مختلف در جنگ از خود بجای گذاشت...

پس از سالها خدمت در مهندسی جهاد، به معاونت قرارگاه مهندسی, رزمی قرارگاه خاتم الانبیاء(ص) منصوب شد و به هدایت مهندسی رزمی جنگ پرداخت... رضوی اعتقاد داشت که، هرقطره عرقی که قبل ازعملیات در امر مهندسی رزمی ریخته شود، درمیدان جنگ،خونهای کمتری برزمین خواهد ریخت. رضوی در۳خرداد۱۳۶۶ شهید شد و...

برشی از زندگی جهادگر شهید، سید تقی رضوی
منبع: کتاب نوآوری های شهدا, ناصر کاوه



پهلوان شهید
سعید طوقانی
از بازوبند پهلوانی فرح پهلوی، تا شهادت در جزیره

۱۷ شوال مصادف با اول مردادماه، روز فرهنگ پهلوانی و ورزش زورخانه ای نامگذاری شده است. در این روز بود که امیرالمومنین (ع)با عمروبن عبدود، پهلوان معروف عرب در جنگ خندق مبارزه کرد و او را شکست داد و پرچم اسلام را بالا برد و پرچم کفر را واژگون ساخت.به همین دلیل این روز را به عنوان روز فرهنگ پهلوانی و ورزش زورخانه ای نامیده اند...در جشنی که هرسال برای بزرگداشت فردوسی و اثر ماندگارش شاهنامه، برگزار می‌شد، حدود ۵۰۰ نفر از بزرگان ورزش باستانی حضورداشتند.در شب نهایی، وقتی همه ورزشکاران هنر خود را به نمایش گذاشتند تا سعید۷ ساله وارد شد و با اجرای حرکات نمایشی بسیار خوش درخشید، به طوری که فرح پهلوی از جا برخاست و به طرف سعید رفت. پس از گفت و گو با سعید نشان و بازوبند طلای پهلوانی کشور را به بازوی سعید طوقانی بست. پدرم مثل همیشه، با روزنامه وارد خانه شد. ولی این بار با دفعات قبل فرق داشت.خبری در روزنامه خودنمایی می‌کرد. عکس سعید رو انداخته و زیرش نوشته بودند، پهلوان کوچولو کشور سعید طوقانی. **سعیددرمراسم ورزش باستانی در حضور فرح، ۳۰۰ دور در ۳ دقیقه چرخیده بود! بله ۳۰۰ دور. تعجب نکنید. یعنی از فرفره تندتر!؟ به خاطر همین بازوبند پهلوانی کشور بر بازویش نشسته بود. ولی سعید، بعد از جایزه فرح، آنقدر در گود عشق و ایثار انقلاب چرخ زد تا سرانجام در روز ۲۳ اسفند ۱۳۶۳ در مجنون به شهادت رسید. قبل از سعید، برادرش محمد طوقانی در ۱۳۶۲به شهادت رسیده بود...**

برشی از زندگی پهلوان شهید ، سعید طوقانی
منبع: کتاب شهدای ورزشکار, ناصر کاوه



شهید
مهدی رجب بیگی
مامیرویم تا خط امام بماند

ما ازمرگ نمی‌هراسیم، اما می‌ترسیم که بعد از ما، ایمان را سر ببرند و اگر دل از سوختن برگیریم، روشنایی نابود شود و جای خود را دوباره به شب بسپارد، پس چه باید کرد!؟ازیک سو باید بمانیم تا شهید آینده شویم و از سوی دیگر، باید شهید شویم تا آینده بماند! هم باید امروز شهید شویم تا فردا بماند و هم باید امروز بمانیم تا فردا شهید نشود! عجب دردی! کاش راهی بود تا امروز شهید شویم و فردا باز زنده گردیم تا دوباره شهید شویم. خدایا: خون شهیدان را در تن ما جاری گردان تا به ماندن خو نکنیم و دست آن شهیدان را بر پیکرمان آویز تا مشت خونین شان را برافراشته داریم. خدایا چشمی عطا کن تا برای تو بگرید، دستی عطا کن تا دامانی جز تو نگیرد، پایی عطا کن که جز راه تو نرود و جانی عطا کن که برای تو برود...

آری، یاران همه به سوی مرگ رفته‌اند در حالیکه نگران «فردا» بودند. خدایا نکند وارثان خون این شهیدان در راه شان گام نزنند؟ نکند شیطان‌های کوچک با «خون» اینان «خان» شوند؟ نکند «جانمایه»ها برای «بی مایه‌ها»ی دون «سرمایه»مقام شود. نکند زمین «خونرنگ» به تسخیر هواداران «نیرنگ» در آید؟ نکند شهادت آن‌ها پایگاه‌ها«دنائت»آن‌ها بشود؟نکند میوه درخت «فداکاری» اینان را «صاحب ریا کاری» بچیند؟ نکند جنگ یاران‌مان به چنگ«فرنگی مسلکان»افتد؟ نکند«خونین کفنان» در غربت بمیرند تا «خویش باوران غرب» کام گیرند؟ خدایا! ماندن چه قدر دشوار است و در غربت زمین، بی‌یار و یاور حضور داشتن، همانند غیبت است. انگار که کمرمان شکسته و زنجیر درد، دست‌هامان را بسته و غم در سینه‌مان نشسته است. ما از نبودن یاران مان رنج نمی‌بریم؛ بلکه از بودن خویش در رنجیم.مامی‌دانیم که آنها زنده‌اند و ما مرده‌ایم...

برشی از دردتامه دانشجوی خط امام، معلم شهید مهدی رجب بیگی
منبع: کتاب نیایش و عبادت شهدا, ناصر کاوه



شهیده
زینب (میترا) کمایی
شهیده حجاب و بصیرت

... زینب در دفتر خودسازی خود جدولی کشیده بود که ۲۰ مورد داشت؛ از نماز به موقع، یاد مرگ، همیشه با وضو بودن، خواندن نماز شب، نماز غفیله، نماز امام زمان (عج)، ورزش صبحگاهی، قرآن خواندن بعد از نماز صبح، حفظ کردن سوره‌های قرآن کریم، دعا کردن در صبح و ظهر و شب، کمتر گناه کردن تا کم خوردن صبحانه، ناهار و شام...

دخترم جلوی این موارد ستون‌هایی کشیده بود و هر شب بعد از محاسبه کارهایش جدول را علامت می‌زد. من وقتی جدول را دیدم به یاد سادگی زینب در پوشیدن و خوردن افتادم به یاد آن اندام لاغر و نهیفش که چند تکه استخوان بود، به یاد آن روزه‌های مداوم و افطارهای ساده، به یاد نماز شب‌های طولانی و بی‌صدایش، به یاد گریه‌های او در سجده‌هایش و دعاهایی که در حق امام خمینی (ره) داشت. زینب در عمل، تک‌تک موارد آن جدول خودسازی و خیلی از چیزهایی که در آن جدول نیامده بود را رعایت می‌کرد... فعالیت‌های مذهبی زینب، مورد غضب منافقین قرار گرفته بود، چونکه در محافل با کمونیست ها و منافقین بحث می کرده و رسوای شان می‌ساخت «کوردلان منافق در آخرین نماز مغرب اسفند ماه سال ۱۳۶۰ هنگام بازگشت از مسجد، زینب را ربودند؛ سپس با گره زدن چادرش او را خفه کرده و مظلومانه به شهادت رساندند.» پیکر مطهر زینب، ۳ روز بعد پیدا شد و با پیکرهای غرق به خون ۳۶۰ شهید عملیات «فتح‌المبین» در اصفهان تشییع و در گلستان شهدای اصفهان دفن شد...

برشی از جنایت منافقین خلق علیه مردم ایران، شهیده زینب کمایی
منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق, ناصر کاوه



مداح شهید
غلامعلی رجبی
مداح بااخلاص اهل بیت(ع)

با امام رضا(ع) قرارگذاشت ۱۴ قدم به سمت ضریح بردارد و با هر قدم یک بیت شعر برای آقا بگوید. قدم برمی‌داشت، اشک‌هایش می‌ریخت و زیر لب زمزمه می‌کرد. قربون کبوترای حرمت...قربون این همه لطف و کرمت... هنگامی که عاشقان و شیفتگان تا چشم شان به گنبد طلایی امام رضا(ع) و کبوترهای حرم می‌افتد، ناخودآگاه بعد از عرض سلام و ادب به آن امام همام، این شعر را در زیر لب زمزمه می‌کنند: قربون کبوترای حرمت... شاعر این اشعار کسی نیست جز یکی از مداحان اهل بیت که در ۵مرداد ۱۳۶۷ در عملیات «مرصاد» با ذکر یازهرا (س) ردای شهادت را پوشید.غلامعلی رجبی، مداح با اخلاص اهل بیت(ع) می گفت: هرکس در روی زمین درحال راه رفتن است، از صدقه سر حضرت زهرا(س) است.هرکجا هستی سر سفره زهرا هستی وغلامعلی تمام عمر مهمان خوان حضرت زهرا بود و با ذکر بی بی به شهادت رسید. شهید غلامعلی شهرت را در آسمانها می خواست نه روی زمین و از شهرت طلبی و ریا و گرفتن پست و مقام بی زار بود و خواهان شهرتی جاوید و ابدی از طرف خداوند متعال و ائمه معصومین(ع) بود...

حاج حسین انصاریان روایت می کند: بعد از شهادت غلام خیلی ناراحت بودم.خوابشو دیدم.گفتم: کجایی چه خبر؟ گفت: اوضاع خیلی خوبه. پرسیدم «چطور؟!» گفت: «از وقتی شهید شدم، توی قبرم یک چلچراغ نصب کردند... غلامعلی گفت: پرسیدم این نور چیه که قبر من را روشن کرده؟ گفتند: این تعمیم نور سیدالشهداست و برای تو آماده شده...

برشی از زندگی مداح اهل بیت، شهید غلامعلی رجبی
منبع: کتاب اخلاص شهدا, ناصر کاوه



آزاد مرد شجاع
حسین ذاکری
رهبر کارگیل کشمیر

شیخ محمدحسین ذاکری، در جایی میان کوه های هیمالیا. بدون سر و صدا، بیش از سه دهه قبل او جرقه ای را در منطقه کارگیل کشمیر رقم زد که امروز تبدیل به کوره گرمی شده است!؟ یک تنه نام امام و انقلاب را در منطقه ای دورافتاده و صعب العبور در مرز چین و هند زنده نگه داشته است به نام "موسسه یادبود امام خمینی" در کارگیل کشمیر. ذاکری کیست که بر خلاف کنفرانس هاو همایش های کم خاصیت وپر هزینه، بیشترین خدمات و کمترین هزینه را برای تفکر ناب انقلاب اسلامی به ارمغان آورده بود... بیشترین چالش ذاکری و دوستانش با متحجرین بود!؟ منطقه کارگیل در کشمیر هند از لحاظ جغرافیایی منطقه ای دور افتاده، به شدت صعب العبور، محروم و مستضعف است. این منطقه کوهستانی شیعه نشین، هم مرز چین است که در آن منطقه اکثرا بودایی ها زندگی می کنند. از طرف دیگر هم مرز پاکستان هم هست. دولت هند غیرمسلمان است و به غیر مسلمانان بیشتر از مسلمانان توجه دارد و لذا کارگیل کشمیر از هرلحاظی محروم است ... ولی مردمی بسیار متدین دارد که از روحانیت و مراجع خیلی تبعیت دارند. وقتی انقلاب در ایران پیروز شد، عده از روحانیون و جوانان منطقه شروع می کنند پیام انقلاب را در کارگیل ترویج کردن!؟ آنان چهل روز مراسم مستمر برای رحلت امام درمرز هند و چین گرفتند!؟ شعار «دست خدا بر سر ما خامنه ای رهبرما» در خود ایران هم جدید بود ولی در منطقه دورافتاده کارگیل در مرز چین جوانان با شور همین شعار را تکرار می کردند...

برشی از زندگی رهبر مسلمانان کشمیر، آزاد مرد شجاع، حسین ذاکری
منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



۵ صفر ۱۴۴۷

شهید اروپایی
ژروم ایمانوئل
شیعه فرانسوی که با کمیل امام علی(ع)، آسمانی شد

«ژروم ایمانوئل» معروف به «کمال کورسل» در پاریس از مادری فرانسوی و پدری تونسی چشم به جهان گشود. پدرش با نام محمد از مهاجرین تونسی بود که برای کار به فرانسه آمده و در همانجا ماندگار شده بود. ژروم به تبعیت از مادرش آئین مسیحیت را برگزیده بود.کمال در دوران نوجوانی سفری به تونس داشت و در آنجا با اسلام آشنا شد و در سن ۱۷ سالگی به دین اسلام و مذهب اهل تسنن گرایش یافت... اندکی پس ازپیروزی انقلاب ایران، با شنیدن سخنرانی‌های امام خمینی که به زبان فرانسوی ترجمه شده بود، جرقه‌های عدالت خواهی در ذهن کمال زده شد و با آشنایی با دانشجویان ایرانی پیرو خط امام مقیم پاریس، حضور در برنامه‌ها و مراسم‌های کانون دانشجویان ایرانی بخش جدایی ناپذیر زندگی ژروم شد و تحت تأثیر دعای کمیل، شیعه شد و دوست داشت او را علی یا ابوحیدر بنامند. کورسل پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و حمله منافقین در ۳ مرداد سال ۱۳۶۷ به جمهوری اسلامی ایران، مجددا به جبهه غرب اعزام شد و در مرداد ماه در عملیات مرصاد به شهادت رسید... **شهید کمال کورسل، مسیر طولانی از پاریس تا تنگه چهارزبر در عملیات مرصاد، از مسیحیت تا تشیّع، از زندگی در قلب اروپا تا شهادت در جنگ میان ایران اسلامی و همه دنیای کفر را در ۷ سال طی کرد و نامش به عنوان تنها شهید اروپایی دفاع مقدس ثبت شد. مزار مطهر این شهید در گلزار شهدای علی بن جعفر(ع) قم، قطعه ۱۸ ردیف دوم قرار دارد...کمال عاشق امیرالمومنین(ع) و دعای کمیلش بود...**

برشی از زندگی شهید اروپایی عملیات مرصاد، شهید کمال کورسل
منبع: کتاب عاشقان امیرالمومنین(ع)، ناصر کاوه



شهید
شیخ فضل الله نوری
مشروطه باید منطبق بر شرع باشد

شیخ فضل الله با مشروطیت مخالفتی نداشت و بحثش در کیفیت آن بود. با دیدن وضع آن روز جامعه گفت: من والله با مشروطه مخالفت ندارم. با اشخاص بی دین و فرقه ضالّه و مضلّه مخالفم که می خواهند به اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه ها به انبیا و اولیا توهین می کنند و حرف های کفرآمیز می زنند. علمای اسلام مأمورند برای اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم. چگونه من مخالف با عدالت و مروج ظلم می شوم؟ من در همین جا قرآن را از بغل خود درآورده، قسم خوردم و قرآن را شاهد عقیده ام قرار دادم که مخالف مشروطه نیستم. معاندین گفتند این قرآن نبوده است، بلکه قوطی سیگار بوده، حال با همچو مردمی چگونه مخالفت نکنم؟ چگونه بی طرف شوم و سخنی نگویم؟ من مخالف اساس مشروطیت نیستم؛ بلکه اول کسی که طالب این اساس بود، من بودم و فعلاً هم مخالفتی ندارم امّا مشروطه به همان شرایطی که گفتم!؟ مشروطه باید مطابقت با شرع داشته باشد... در آستانه اعدام یکی از رجال با عجله برای شیخ پیغام آورد که شما این مشروطه را امضا کنید و خود را از کشتن برهانید. شیخ در جواب فرمود: دیشب رسول خدا را در خواب دیدم، فرمودند: فردا شب مهمان منی. من چنین امضایی نخواهم کرد. طناب دار به گردنش انداخته شد و لحظاتی بعد پیکر بی جان فضل الله نوری برفراز دار باقی مانده بود. دسته موزیک شروع به نواختن کرد و مردم شادی می کردند. از قدیم الایام استکبار جهانی در رسانه وپخش شایعات قوی بودند و دروغ را به جای راست، می نشاند!؟

برشی از زندگی شهید آیت الله العظمی، شیخ فضل الله نوری
منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



شهید
اسماعیل هنیه
شهادت ۸۰ عضو خانواده شهید هنیه در غزه

اسماعیل هنیه که به ابوالعبد اسماعیل هنیه هم شهرت دارد، در ۲۹ ژانویه ۱۹۶۳ در اردوگاه الشاطی در غزه بدنیا آمد. محل اصلی زندگی خانواده‌اش قبل از آوارگی، روستای الجوره در عسقلان بوده‌است. هنیه تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در مدارس سازمان آنروا در اردوگاه الشاطی در غزه گذراند، اسماعیل لیسانس زبان عربی را از دانشکده تربیت دانشگاه اسلامی غزه دریافت کرد...در تاریخ ۱۹۹۲/۱۲/۱۷ همراه با ۴۱۵ نفر از رهبران و فعالان حماس و جهاد اسلامی به مرج الزهور در جنوب لبنان تبعید شد. اسماعیل هنیه جزئیات عملیات ترور نافرجام خود را اینگونه توصیف می‌کند: همراه شیخ احمد یاسین به دیدار دکتر مروان ابو راس رفته بودیم. وقتی ناهار را در منزل ایشان میل کردیم، ناگهان یک هواپیمای اف ۱۶ محلی را که در آن بودیم بمب باران کرد. سقف فرو ریخت و همه جا را دود و گرد و خاک فرا گرفت. به شکرانه پروردگار موفق شدیم از منزل خارج شویم و خداوند ما و خانواده دکتر ابو راس را نجات داد. **سالها بعد هم در جریان حملات رژیم کودک کش صهیونیستی به نوار غزه ، سه نفر از پسران و همچنین سه نوه اسماعیل هنیه در حمله هوایی ۱۰ آوریل ۲۰۲۴ به شهادت رسیدند.صبح روز ۱۰ مرداد ۱۴۰۳ یکروز بعد از برگزاری مراسم تحلیف مسعود پزشکیان، نهمین رئیس جمهور ایران و آغاز به کار دولت چهاردهم، خبر رسید که هنیه که برای حضور در مراسم تحلیف به تهران آمده بود، به همراه یکی از محافظانش، در تهران با همکاری عوامل داخلی موساد به شهادت رسیده است...**

برشی از زندگی رهبر شهید حماس، اسماعیل هنیه
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



قتل عام
بزرگراه مرگ در کویت
خیانت آمریکا به صدام

اشغال کویت توسط بعثی های عراق، به معنای آن بود که صدام با احتساب ذخایر نفتی کویت و عراق دارای ۲۰ درصد ذخایر نفت جهان شده بود. یکی از بزرگترین کشتارهای جنگی تاریخ در عراق و در بزرگراهی به نام (بزرگراه ۸۰) در۳۰کیلومتری غرب شهر کویت رخ داد. در شب ۲۷ فوریه ۱۹۹۱ هزاران سرباز و غیر نظامی عراقی بعد از آن که آتش بس رسمی اعلام شد و در حال عقب نشینی از کویت اشغالی به سمت بغداد بودند که به دستور جرج بوش پدر، رئیس جمهور وقت آمریکا، ناجوانمردانه قتل عام شدند...

جنگنده های نیروهای ائتلاف با هدف قرار دادن خودروهایی که در قسمت عقب و جلو این کاروان در این بزرگراه در حال حرکت بودند، نظامیان و غیر نظامیان عراقی را متوقف کرده و سپس برای ساعت ها این کاروان را زیر رگبار مسلسل ها و بمب های خود قرار دادند. **بعد از پایان بمباران و کشتارها، بیش از ۲۰۰۰ خودروی منهدم شده و جنازه های سوخته و تکه تکه شده ی ده ها هزار عراقی در گستره ای به وسعت چندین کیلومتر باقی مانده بود که بعدها به «بزرگراه مرگ» (Highway of Death) مشهور شد. برخی از صحنه های کشتار انجام گرفته در این دو بزرگراه به تصاویر فراموش نشدنی جنگ خلیج فارس (Gulf War) تبدیل شد. یک روز قبل از این واقعه، رادیو بغداد اعلام کرد که وزیر امور خارجه ی عراق پیشنهاد صلح ارائه شده از سوی شوروی را پذیرفته و بر اساس قطعنامه ی ۶۶۰ سازمان ملل به تمامی نیروهای خود دستور داده است که از خاک کویت عقب نشینی کنند...**

برشی از کشتار سربازان عراقی به دست نیروهای ائتلاف
منبع: کتاب رفتار آمریکا با نوکرانش, ناصر کاوه



شهید
عارف حسین الحسینی
رهبر بی نظیر شیعیان پاکستان

عارف حسینی در ۱۳۴۶ش برای ادامه تحصیل به نجف رفت و علاوه بر تکمیل دانش ادب عربی نزد مدرّس افغانی، استاد معروف ادبیات عرب در حوزه نجف و سپس قم ، دروس سطح مقدماتی و عالی فقه و اصول را نزد استادان مختلف آموخت. حسینی توسط آیت‌الله مدنی با امام خمینی آشنا شد و در حلقه درس ایشان شرکت کرد. در ۱۳۵۲،عارف حسینی را به جرم شرکت در فعالیت‌های انقلابی، دستگیر و زندانی و پس از مدتی از نجف اخراج کردند. عارف به زادگاه خود بازگشت و ده ماه در پاراچنار به تبلیغ دین پرداخت. در همین زمان ازدواج کرد. در ۱۳۵۳ دوباره تصمیم گرفت برای ادامه تحصیل به نجف برود، اما دولت عراق به وی روادید نداد؛ از این‌رو، در همان سال راهی قم گردید. حسینی هنگام تحصیل در قم در تظاهرات برضد حکومت پهلوی شرکت می‌کرد و به همین سبب بازداشت شد. چون وی از امضای تعهدنامه، مبنی بر شرکت نکردن در تظاهرات و سخنرانی‌ها و ارتباط با انقلابیون، خودداری کرد، در اواخر دی ۱۳۵۷، مجبور به ترک ایران شد و به پاکستان بازگشت. با ایجاد نهضت جعفریه در ۱۳۵۸، به آن پیوست.مفتی جعفر حسین، رهبر و بنیان‌گذار نهضت جعفریه، حسینی را به عضویت شورای عالی سازمان درآورد...**عارف حسینی در مرداد ۱۳۶۷ درمدرسه دارالمعارف الاسلامیه پیشاور از سوی افراد ناشناس، هدف گلوله قرارگرفت و به شهادت رسید. امام خمینی با لحنی تاثر برانگیز فرمودند در رثای این شهید فرمودند: اینجانب فرزند عزیزی را از دست داده‌ام...**

برشی از زندگی رهبر شیعیان پاکستان، شهیدعارف حسین الحسینی
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصرکاوه



سرتیپ شهید
علیرضا موحددانش
آذرخش سپاه اسلام

علیرضا موحد دانش در۱۳مرداد۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۲ در حاج عمران، درحالیکه فرماندهی تیپ ۱۰ سید الشهدا (ع) را بر عهده داشت به همراه مرتضی زارع فرمانده گردان حضرت قاسم(ع)، علی اصغر بابایی فرمانده پدافند هوایی، بهمن محمدی نیا فرمانده گردان زهیر و محمد قزانی فرمانده گردان حضرت قمر بنی هاشم (ع)، از لشگر ۱۰ سیدالشهدا(ع) به فیض شهادت رسید...

پدر شهیدان موحد دانش نقل می کند که، یک روز دیدم علیرضا با محمدرضا دعوا می‌کند و علی را تهدید کرد و گفت: «اگر کوتاه نیایی به بابا می‌گویم در مدرسه چی کار می‌کنی.» من با شنیدن این حرف کمی ترسیدم، اما آن موقع به روی خودم نیاوردم... آن‌ها کلاس دوم و سوم ابتدایی بودند و با اوضاعی که آن روزها داشت، حسابی هوای شان را داشتم. محمد را مدتی بعد کشیدم کنار و گفتم: «بابا، علیرضا در مدرسه چه‌کار می‌کند؟» محمد گفت «بابا نمی‌دانی با پول تو جیبی که بهش می‌دهی چه می‌کند؟» من ترسم بیشتر شد و مضطرب شدم. گفتم: «خوب بابا بگو با آن پول چه می‌کند؟» جواب داد «با آن‌ها دفتر و مداد می‌خرد و می‌دهد به بچه‌هایی که خانواده‌های شان فقیر هستند.»... محمد رضا موحد دانش یکسال قبل از برادرش یعنی در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۱ در عملیات فتح المبین به شهادت رسید. محمدرضا موحد دانش در حالی به شهادت رسید که معاون گردان سلمان فارسی تیپ ۲۷ محمد رسول الله(ص) بود...

برشی از زندگی فرمانده لشگر سیدالشهدا، شهید علیرضا موحد دانش
منبع: کتاب مردم داری و مردم یاری شهدا, ناصر کاوه



شهید
سید حسن آیت
۶۰ گلوله، بهای حمایت از ولایت فقیه

شهید آیت در تأیید سخنان دکتر بهشتی در مجلس خبرگان قانون اساسی می‌گوید: ولایت امر به عهده کسی است که به آن صفات از طرف اکثریت مردم پذیرفته شده باشد، مفهوم آرای مردم، این نیست که آرای مردم بتواند هر کاری را انجام بدهد. اگر مردم به اتفاق رأی دادند که فلان شخص باید برده باشد، چنین رأیی معتبر نیست. زیرا این استبداد اکثریت است؛ زیرا بسیاری از حقوق افراد سلب شدنی نیست، یعنی انسان هم از خودش نمی‌تواند آن حقوق را سلب کند، چه برسد اکثریت مردم. در خیلی موارد می‌بینیم تلاش می‌شود که آرای عموم را مغایر با اصول ولایت فقیه بدانند. فقیه شخص به خصوصی نیست، این‌ها صفات است، عینا مثل این است که بگوئیم رئیس جمهور باید ایرانی باشد و شما بگوئید حاکمیت ملی را زیر پاگذاشته ایم، نه، این یک اصل است...

پس از یک سال که دکتر حسن آیت نمایندگی مردم تهران را در مجلس شورای اسلامی به عهده داشت، ساعت ۸ صبح روز چهارشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۶۰، صدای جمهوری اسلامی ایران، این خبرتکان دهنده را پخش کرد: سید حسن آیت نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی صبح امروز در مقابل منزلش توسط ضد انقلابیون به شهادت رسید و روزنامه‌ها نوشتند که ضد انقلابیون بیش از ۶۰ گلوله به سوی آیت شلیک کرده اند و بدین سان می‌توان به میزان خشم و کینه فریب خوردگان و مزدوران بیگانه در مقابله با یکی از بهترین فرزندان و پویندگان راه امام خمینی پی برد و...

برشی از زندگی نماینده مردم تهران، شهید سید حسن آیت
منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه, ناصر کاوه



«سیلا هوسو» دختر ۷ ساله مظلوم فلسطینی که در بمباران مدرسه خدیجه (محل اسکان آوارگان) در دیرالبلاح در مرکز نوار غزه توسط رژیم کودک‌کش صهیونیستی به شدت مجروح شد.



شهیده آیة حمدان و دختر شهیدش فاطمة که در بمباران ضاحیة بیروت، توسط رژیم سفاک اسراییل، به شهادت رسیدند.



منافقین خلق که روزی برای نجات مردم ایران از استثمار آمریکا پا به میدان مبارزه گذاشته بود، بر اثر نفوذ ایدئولوژی‌های التقاطی و نفوذ افرادی مانند تقی شهرام و مسعود رجوی چنان به انحراف افتادند که در تاریخی‌ترین لحظات ایران زمین در جنگ تحمیلی صدام بر علیه ملت ایران، بر سر سفره صدام نشستند و به سوی مردم ایران آتش گشودند. این چنین بود که مردم ایران آنان را منافق نامیدند. در حالیکه آنان در اسلام‌آباد و در بیمارستان امام خمینی، مجروحان را قتل عام می‌کردند، رادیومجاهد سخنگوی رسمی منافقین، به مردم کرمانشاه نوید می‌داد که فردا به سوی آنان می‌آیند. برنامه منافقین این بار چنین تدارک دیده شد که در ۳ مرداد ۱۳۶۷، همزمان با آغاز حمله نیروهای عراقی از جنوب ایران و در حالی که بیشترین نگاه ها و به آن خطه معطوف بود، سازمان منافقین براساس یک برنامه زمان بندی شده، با بهره گیری از ۲۵ تیپ که مجموعاً ۵۰۰۰ نفر را در بر می گرفت طی ۵مرحله، از شهرهای سرپل ذهاب ، اسلام آباد، کرمانشاه، همدان و قزوین عبور و خود را به تهران رسانده و ضمن اعلام سقوط جمهوری اسلامی، جشن پیروزی بگیرند...!؟ اما با الطاف الهی و به فاصله فقط ۲ روز در عملیات مرصاد در ۵ مرداد ۱۳۶۷ با رمز یاعلی ابن ابی طالب(ع)، مهلک ترین ضربه بر پیکره نفاق وارد و برای همیشه، موتور جنگی منافقین نابود شد. در واقع این پیروزی کادو و شیرینی بود که خداوند عزوجل در پایان جنگ به امام و امت امام اعطا کرد... ۵مرداد به عنوان روز ملی کرمانشاه، نام گذاری شده

گزارشی کوتاه از نابودی منافقین در عملیات مرصاد
منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق, ناصر کاوه



شهید
مصطفی ردانی پور
فرمانده مقتدر قرارگاه فتح

مادر بزرگ جنازه بچه را که سرد شده بود از گوشه حیاط برداشت. وارد اتاق شد. مادر بچه را از داخل بقچه خارج کرد و زیر سینه قرار داد. اما هیچ اثری از حیات در مصطفی نبود. هر چه مادر تلاش کرد بی فایده بود. بچه هیچ تکانی نمی خورد! مادر بزرگ گفت: من مطمئنم این بچه مرده؟ خواستم از اتاق برم بیرون که یک دفعه مادر با گریه فریاد زد: مصطفی، مصطفی، بچه زنده است!...لب های مصطفی آرام آرام تکان خورد! آهسته آهسته شروع به شیر خوردن کرد. همه از خوشحالی اشک می ریختیم. از بیماری و تب هم خبری نبود.خدا عمری دوباره به مصطفی داده بود...

مصطفی برای عروسی اش علاوه بر میهمانان، یک کارت دعوت نیز برای حضرت زهرا(س) می نویسد و به ضریح حضرت معصومه می اندازد، شب حضرت زهرارا در خواب می بیند که به عروسی اش آمده، ردانی پور به ایشان می‌گوید: خانم!... قصد مزاحمت نداشتم، فقط می خواستم احترام کنم. حضرت زهرا(س) پاسخ می دهند: مصطفی جان! ما اگر به مجالس شما نیائیم به کجا برویم؟ در عملیات رمضان، فرماندهی قرارگاه فتح سپاه را بر عهده داشت که چند یگان رزمی سپاه را اداره می‌کرد؛ به‌طوری‌که شگفتی فرماندهان نظامی، اعم از ارتش و سپاهی را از اینکه یک روحانی فرماندهی سه لشکر را بر عهده داشت، برانگیخت. مصطفی ردانی پور ۲۵ ساله بود که با همسر یکی از شهدا ازدواج کرد و ۲ هفته پس از ازدواجش در عملیات والفجر۲ به شهادت رسید و پیکر پاکش هرگز برنگشت...

برشی از زندگی روحانی شهید،مصطفی ردانی پور
منبع : کتاب توسل شهدا, عنایت اهل بیت، ناصر کاوه



خبرنگار شهید
محمود صارمی
کشتار در سرکنسول گری ایران در مزار شریف

«محمود» ۱۷ ماه در جبهه‌ها در کنار سایر رزمندگان اسلام به دفاع ازکیان وتمامیت ارضی کشور پرداخت. ۱۳۷۵ به عنوان مسئول دفتر خبرگزاری (ایرنا) در «مزارشریف» انتخاب و در ۲۶ دی‌ماه همان سال بعنوان مسئول نمایندگی خبرگزاری راهی «کابل» شد. **این بار دست جنایت‌کاران تاریخ از آستین گروه تروریستی «طالبان» درآمد و با حمله به سرکنسولگری ایران در شهر «مزارشریف» ۸ نفر از کارکنان سرکنسولگری و «محمودصارمی» که رفته بودتافریادمظلومیت مردم بی‌گناه «افغانستان» را به گوش جهانیان برساند و راوی ددمنشی یزیدیان زمان باشد،به شهادت رساندند.تا مدت‌ها ازسرنوشت این ۹ نفرگزارشی منتشر نشد، تا این که پیکرهای آنان دریک گور جمعی در خرابه‌های پشت کنسولگری به دست آمد. پیکر آنان ۲۲ شهریور ۱۳۷۷ به تهران منتقل شد و بخاک سپرده شد...**

«مزار شریف»۱۷مرداد ماه ۱۳۷۷... آخرین مکالمه و آخرین خبر از شهید صارمی که به ایران مخابره شده ، اینگونه می باشد...اینجا محل کنسولگری ایران در «مزار شریف» است، من«محمودصارمی»خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران هستم، گروه طالبان چند ساعت پیش وارد«مزار شریف»شدند.خبرفوری،فوری.«مزار شریف» به دست طالبان سقوط کرد،عده‌ای از افرادطالبان در محوطه کنسولگری دیده می‌شوند به من بگوئید که چه وظیفه‌ای دارم...۱۷ مرداد مصادف با شهادت صارمی در تقویم ملی ایران به نام روز خبرنگار نام گرفته و...

برشی از زندگی خبرنگار شهید، محمود صارمی
منبع: کتاب خیانت جنایت های آمریکا بر ضد ایران, ناصر کاوه



شهید مظلوم
محسن حججی
اخلاص شهید حججی، باعث جهانی شدنش شد

...به قصد دیدار پدر و مادرم راهی شدم. بین راه نیت کردم که برای خشنودی قلب نازنین امام زمانم دست پدر و مادرم را بوسه بزنم که در این دوره زمانه کار سختی است. رسیدم به خانهٔ پدری‌ام، مادرم را که دیدم، خم شدم و دستش را بوسیدم، رفتم به سراغ پدرم و دست پدرم را هم بوسیدم. چقدر خوشحال بودم که توانستم دل امام زمانم(عج) را شاد کنم و گستاخانه منتظر پاداش الهی بودم.شب در عالم خواب رویای قشنگی نصیبم شد که، جریان پیراهن مشکی نوکری‌ام بود که مادرم در عالم خواب خطاب به من گفت: ان‌شاءالله [شهید] شدی این پیراهن را برایم می‌آورند. در عالم خواب از عمق دل گفتم: ان‌شاءالله... در همین حین خواهرم فاطمه(س) رو کرد به من و گفت:به شرط عاش قلبی...**حسینه ای بود در اصفهان که محسن هر شب از نجف آباد میومدند حسینیه، برای خدمت کردن. محسن دو تا شرط برای خادمی گذاشته بود.اول اینکه منو جایی بزارین که جلوی چشم نباشم. دوم هم اینکه هر چی کار سخت هست بدین به من انجام بدم. بعضی شب ها مسئول حسینیه به محسن می گفتند: آقا محسن! خیلی خسته شدید. شرمنده هستم.ولی محسن در جواب می گفت: این کارا که چیزی نیست! "برای امام حسین(ع) فقط باید سرداد."**نیت محسن این بود که در حسینیه نوکریش دیده نشود، ولی اخلاص محسن باعث شد در ایران و کشورهای اسلامی دیده شود... ۱۸ مرداد روز شهادت محسن حججی، روز بزرگداشت شهدای مدافع حرم در تقویم ثبت شده است...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، محسن حججی
منبع: کتاب عظمت مجسم، ناصر کاوه



شهیدان
طاهری،میر جلیلی،طهماسبی
«عملیات مهندسی» منافقین در دهه ۶۰

سازمان منافقین خلق بعد از اعلام مبارزه مسلحانه با نظام و مردم در سال ۱۳۶۰، به جنایت‌های هولناکی علیه مردم دست زدند و با شکنجه‌های و شیوه‌های مختلف، اقدام به ثبت جنایت‌های فراوانی در صفحات تاریخ زد. پرونده سازمان منافقین به قدری سنگین و ننگین است که حتی بازخوانی یکی از جنایت های این سازمان، ننگ و نفرت ابدی را متوجه آن سازمان مخوف و جاسوس صدام می‌کند...

یکی از این جنایت های منافقین, شکنجه ۳تن از پاسداران کمیته بود که در ۲۱ مرداد سال ۱۳۶۱ به وقوع پیوست به نام عملیات مهندسی!؟...

بعد از ربودن این سه پاسدار کمیته و انتقال به خانه تیمی, ابتدا آنها را روی صندلی نشانده و با طناب دست و پاهای آنها را می بندند و با کابل به کف پا و سر و صورت و بدن شان می زنند تا تاول بزند و دوباره تاول ها را کنده و با کابل دوباره آنها را می زنند تا خون از بدن شان جاری شود...

سپس زنده زنده گوش وبینی آنها را بریدند و چشمان شان را از حدقه درآوردن... بعدا با اتو و سیخ داغ کل بدن شان را "داغ کردند" و در نهایت آب جوش را روی تمام بدن شان ریختند، و با شیشه پوست بدن شان را جدا کردند و سرانجام آمپول سیانور به بدن شان تزریق کردند و بدن آنها را در حالیکه زخمی و مجروح بودند، طوری طناب پیچ کردند که داخل صندوق عقب ماشین جا شود و در نهایت در حالیکه هنوز زنده و در حال جان دادن بودند آنها را زنده به گور کردند و...

برشی از عملیات مهندسی منافقین خلق
منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
رضا فرزانه
فرمانده لشگر محمد رسول الله(ص)

حاج رضا از جانبازان ۸سال جنگ بود که در سال ۱۳۶۷ شیمیایی هم شد.فرمانده سابق لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)بود که بعد ازبازنشستگی درسپاه، در ستاد مرکزی و معاون بازرسی و فرمانده قرارگاه مشترک راهیان نور بود. از یاران نزدیک شهید حسین همدانی محسوب می‌شد که پس از ۴۰روز حضور داوطلبانه در سوریه طی عملیات مستشاری، توسط داعش در روز ۲۲ بهمن ۱۳۹۴ در منطقه هوبر به شهادت رسیدو پیکرش پس از۶سال شناسایی شد. و پس از تشییع در مرداد ۱۴۰۰ در قطعه ۲۹ بهشت زهرا (س) آرام گرفت... **سال ۱۳۷۷ پدرم یک پیکان خرید و تا مدت‌ها همین ماشین را داشتیم. وقتی هم رده‌ای‌های پدرم را می‌دیدم که همه ماشین‌های بهتری سوار می‌شوند، زمانی که می‌خواستیم با ماشین بیرون برویم به پدر می گفتیم که: چرا ماشین مان را عوض نمی‌کنیم؟... به من گفت: فنی این ماشین، ۲۰ است! چرا عوض کنم؟ ضمنا من الان فرمانده لشگر شده‌ام و اگر کسی من را با ماشین مدل بالاتر ببیند با خودش می‌گوید که طرف فرمانده لشکر شده و از موقعیت خود سوء استفاده کرده...**

اگر صحبت از فرد غایبی می شد، اگر فرد غایب رو می شناختند، به نحوی سعی می کردند او را تبرئه کند.اگر می دید باز جلسه به غیبت ادامه می‌دهد، آنقدر صلوات می فرستاد تا گوینده خجالت می‌کشید و ادامه نمی داد. نهی از منکر ایشون هم غیر مستقیم بود که کسی ناراحت نشود، هم موثر واقع می شد...

برشی از زندگی سردار شهید، رضا فرزانه
منبع: کتاب غیبت ممنوع شهدا, ناصر کاوه



شهدای غریب
صنعت نفت
مردان افسانه ای و شجاع صنعت نفت ایران

نقش صنعت نفت در ۸ سال دفاع مقدس موضوعی نیست که تاریخ فراموش کند و در این میان، نام جزیره خارک به‌عنوان هسته مرکزی تأمین مالی مقاومت همواره جاودان خواهد ماند. مقاومت کارکنان صنعت نفت در سخت‌ترین روزهای جنگ که با تقدیم ۱۰۵۵ شهید اجازه ندادند دشمن خللی در چرخه اقتصاد کشور وارد کند. جزیره خارک در طول دوران دفاع مقدس بیش از ۲۸۰۰ نوبت بمباران شد، اما همچنان به‌عنوان پایانه صادرات نفت ایران به کار خود ادامه داد... در پی هر حمله، جنگ روانی شدیدی دایر بر از کار افتادن کامل بارانداز‌های خارک و از دست رفتن توان صادراتی و توقف درآمدهای نفتی در رسانه‌های خارجی راه می‌افتاد، اما با وجود تمرکز و استمرار آتش هوایی بر این جزیره کوچک و حیاتی با تلاش همه‌جانبه کارکنان صنعت نفت و با تمهیدات گوناگون، جریان صدور نفت ادامه یافت. یکی از برنامه های اصلی ایران برای دوری از حملات هوایی عراق، انتقال پایانه های نفتی به مناطق شرقی خلیج فارس بود. برای این منظور فعالیت پایانه های جزایر لاوان و سیری افزایش یافت...

در ۲۴ مرداد سالروز حمله هوایی عراق به جزیره خارک در جریان جنگ تحمیلی با همکاری آمریکا و کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس بود. تعداد هواپیماهای مهاجم دو فروند بودو جمعا تعداد ۸ بمب به سه نفتکش اصابت کرد بنابراین به احتمال زیاد هریک از هواپیماها حداقل ۴ فروند بمب حمل می کردندکه موجب آتش سوزی گسترده شد...

برشی از حماسه و مقاومت کارکنان صنعت نفت
منبع: کتاب شهدای غریب و مظلوم صنعت نفت, ناصر کاوه



پرستار شهیده
فوزیه شیردل
پرستاری که در محاصره پاوه شهید شد

شهید چمران دستور می‌دهد که پرستاران، زنان، کودکان و زخمی‌ها را داخل یک وانت گذاشته و یک محلفه روی آن‌ها بکشند و با عنوان زخمی از بیمارستان خارج و به خانه سپاه که از بیمارستان فاصله داشت منتقل کنند. فوزیه هم یکی از این افراد بود. در همان هنگام یک بالگرد به منظور رساندن مهمات به نیروهای چمران به پاوه اعزام شده بود. فوزیه به منظور علامت دادن به بالگرد از زیر محلفه بیرون می‌آید و از ناحیه پهلو مورد هدف گلوله منافقان قرار می‌گیرد و از پا می‌افتد تا اینکه به خانه سپاه می‌رسند. شهیده فوزیه شیردل همان پرستار فیلم «چ» حاتمی‌کیا است که شهید چمران در توصیف شهادت این شهید می‌گوید: "دختر پرستاری که پهلویش هدف گلوله دشمن قرار گرفته بود، خون، لباس سفیدش را گلگون کرده بود، ۱۶ ساعت مانده بود و خون از بدنش می‌رفت.. این فرشته بی‌گناه ساعاتی بعد، در میان شیون و ضجه‌زدن‌ها دوستانش جان به جان آفرین تسلیم کرد"... **فوزیه پرستار بود و توی اتاقش عکس امام خمینی رو نصب کرده بود. یه روز رئیس بیمارستان که بعداً به خارج از کشور فرار کرد، برای سرکشی اومد و متوجه عکس روی دیوار شد و با عصبانیت دستور داد که عکس رو از روی دیوار بردارد، اما فوزیه گفته بود: اتاق متعلق به من است و هر عکسی روی دیوار آن آویزان می کنم. رئیس بیمارستان هم فوزیه رو تهدید به کسر یکماه از حقوق کرد. اما فوزیه حرفش یک کلام بود: اگر اخراج هم بشم، عکس امام رو برنمی دارم....**

برشی از زندگی پرستار شهیده، فوزیه شیر دل
منبع: کتاب شهدای لباس سفید, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
ذبیح الله عاصی زاده
فرمانده تیپ الغدیر یزد

در راهپیمایی های اوایل انقلاب و پخش اعلامیه حضرت امام دریغ نمی ورزید و... همیشه در خط مقدم بود و فعالیت داشت... سردار عاصی زاده انسانی خودساخته و بسیار مؤدب و دوست داشتنی بود... اهل عمل بود تاحرف ، مخلص بود و متقّی. نجیب بود و چهره ای معصومانه داشت.خاکی بود و بی ریا، با زرق وبرق دنیا بسیار فاصله داشت.قبل از شهادت اقوام و دوستانش نمی دانستند که فرماندهی تیپ پیروز الغدیر یزد را به عهده دارد؛ مگر آنها که در جبهه مطلع شده بودند. عاصی زاده سعادت خودرا در رنج خویش و راحتی دیگران و گمشدهٔ خویش را در جبهه ها و نبرد با کفّار می جست... بارها درجبهه مجروح شد؛ امّا پس از اندکی بهبودی دوباره به جبهه برمی گشت. عاصی زاده پس از دلاور مردی ها ورشادت های فراوان توانست با جلب نظر مسئولین، تیپ مستقل الغدیر یزد را تشکیل دهد و افتخار اوّلین فرماندهی تیپ را به نام خود ثبت نماید. سرانجام این سردار عالی مقام به فاصله ۱۷ روز، بر اثر اصابت ترکش توپ، در تاریخ ۲۱مهرماه سال ۱۳۶۲ در منطقه بانه به شهادت رسید...

قسمتی از وصیتنامه شهید عاصی زاده: سخنی چند با ملت غیور و شهیدپرور ایران دارم سفارش اول من این است که شما باید حافظ ولایت فقیه باشید و امام و رهبرمان را همچون نگین انگشتر درمیان خود نگهدارید تمام مشکلات مملکت را بدون سر و صدا حل کنید و نگذارید این قلب امت لحظه ای درد بگیرد...

برشی از زندگی سردار سرتیپ شهید، ذبیح الله عاصی زاده
منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
اصغر وصالی
فرمانده دستمال سرخ ها

در اقدامات اولیه روز۲۵مردادیک فروند هواپیمای شکاری اف۴ به پرواز درآمد. لیکن در حین انجام مأموریت با سانحه روبرو شد وضمن سقوط هواپیما خلبانان آن (نوژه و موسوی) به شهادت رسیدند. در اقدامی دیگر دکتر چمران به همراه فرمانده وقت نیروی زمینی، تیمسار فلاحی روز۲۵ مرداد۱۳۵۸ وارد آسمان پاوه شدند و درحالی‌که چند گلوله به هلی‌کوپتر آنان اصابت کرده بود، بالگرد به زمین نشست. تجزیه‌طلبان در روز۲۶مرداد۱۳۵۸ بیمارستان پاوه را تصرف کردند و قتل‌عام پاسداران آغاز شد.شهدای بیمارستان بالغ بر ۹ پاسدار بومی و ۱۶ پاسدار اعزامی بودند که ضمن شکنجه، آن‌ها را در محوطه بیمارستان تیرباران کرده و ۱۸ نفر از آنان را سر بریدند و...در روز شنبه ۲۷مرداد۱۳۵۸، امام خمینی تصمیمی راهبردی اتخاذ کرد و با ارسال پیامی به ارتش فرمان داد تا برای بازگرداندن امنیت به پاوه، وارد عمل شود. پیام امام معادله را در هر دو سوی صحنه نبرد تغییر داد. این پیام که روحیه نیروهای خودی را چند برابر کرد، در نهایت با عقب نشینی ضدانقلاب که شهر در تصرفش بود، پیروزی را نصیب سپاهیان اسلام کرد... **گروه «دستمال سرخ‌ها» به رهبری شهید اصغر وصالی در ماجرای آزادسازی پاوه بیشترین فعالیت را داشتند. می گفتند این دستمال که ما می بندیم جزو قرارمونه. طوقیه که به گردنمون می افته. یادگار خون رفقا؛ می خوایم تا وقتی زنده هستیم یادمون باشه که بچه ها برای چی شهید شدن و راهشون چی بود...**

برشی از زندگی سردار شهید اصغر وصالی، فرمانده دستمال سرخ ها
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



شهید
محسن درودی
انا زائرالحسین(ع)

ترکش به چشمش خورده بود. آوردنش بیمارستان صحرایی پشت خط مقدم. دکتر چشمش را معاینه کرد. محسن ساکت بود، اصلاً نپرسید خوب می‌شوم یا نه؟نپرسید می‌توانم دوباره ببینم یا نه؟ کار دکتر که تمام شد به دکتر گفت: ببخشید آقا دکتر، می‌تونم یه سؤالی از شما بپرسم؟ دکتر با مهربانی گفت: بله پسرم، بپرس. گفت: آقای دکتر، مجاری اشک چشم من از بین نرفته!؟ من می‌تونم دوباره با این چشم گریه کنم؟ دکتر با تعجب پرسید: پسرجان تو هنوز خیلی جوونی، برای چی این سؤال رو می‌پرسی؟ اصلاً برای چی می‌خوای گریه کنی؟ گفت: آقای دکتر، چشمی که نتونه برای امام حسین(ع) گریه بکنه به درد من نمی‌خوره...

مهدی سلحشور تعریف می کند: محسن بچه محلمون بود.خیلی قشنگ مداحی می کرد. با یه عده طلبه اومدن قم، همه شهید شدن إلا محسن... محسن این أواخر حال دیگه ای داشت. روزها خندان بود و شبها تاصبح گریه می کرد. می گفت: «همه کارها رو کردم. دیگه نگرانی ندارم مگر یه چیز، اون هم اینکه ارباب راضی بشه.» خواب امام حسین(ع) رودیده بود. آقا بهش گفته بود: «کارهات روبکن، این بار دیگه بار آخره.» یه سربند داده بود به یکی از رفقاش ، گفته بود شهید که شدم ببندینش به سینه ام،آخه از آقا خواستم بی سر شهید شم. با چندتا از فرماندهان توی دیدگاه بودند. گلوله خمپاره ۱۲۰ خورده بود وسط شون... پیکرش که اومد سربند رو بچه ها به سرش بستند. روی سربندنوشته بود: **«أنا زائر الحسین»**

برشی از زندگی طلبه شهید، محسن درودی
منبع: کتاب عشاق الحسین (ع)، ناصر کاوه



شهید
مهدی کوچک زاده
کتابخانه سیار

شهید مهدی(حامد) کوچک‌زاده متولد ۲۸ شهریور ۱۳۶۱ در شهرستان رشت است. حامد کوچک زاده اعتقاد داشت باید برای کتاب هزینه کرد، ولی خود حامد کتاب هایش را قرض می‌داد و پیگیر بود دوستانش آن را بخوانند و نظرشان را بنویسند. کتابخانه حامد پر بود از کتاب‌هایی که دستخط او در صفحات اولش دیده می‌شود. حتی در سوریه هم بر کتابخوانی اصرار داشت. حامد کوچک زاده، کتابخانه سیار بود. شب‌هایی که هیئت و مراسم می‌گرفتند، شب آخر که می‌شد و می‌خواستند وسایل را جمع‌آوری کنند، یک فضای شادی داشتند. همیشه از این ناراحت بود که روزهای تکراری داشته باشد و اگر روزی می‌گذشت و خدمتی نمی‌کرد، آن شبش حتما این گله را داشت که امروز تمام شد و ما هیچ کاری نکردیم...

در زمان رفتن حامد به سوریه با اشک‌هایم او را بدرقه کردم، می‌دانستم اگر حامد بماند و به سوریه نرود بیشتر اذیت می‌شود و دلیل رضایتم همین بود. حامد چون اعتقاد داشت کاری از دستش بر نمی‌آید و باید تفنگ به دست بگیرد، به سوریه رفت. همیشه تفنگ به دست گرفتن را جزء کارهای آسان زندگی می‌دانست. معتقد بود که اینجا بمانی و کار فرهنگی انجام بدهی خیلی اهمیتش بیشتر است و همیشه این موضوع را به دوستانش که نتوانسته بودند اعزام شوند خاطرنشان می‌کرد. حامد در روز، ۱۲ بهمن ۱۳۹۴ به شهادت رسید. از شهید کوچک زاده ۳ فرزند به یادگار مانده است و فرزند سومش بعد از شهادتش به دنیا آمد...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم ،مهدی(حامد) کوچک زاده
منبع: کتاب مدافعان حرم, ناصر کاوه



شهید
اسدالله لاجوردی
مرد فولادین در مقابل منافقین داخلی و خارجی

امام خامنه ای :آن آدم، آن عنصر مستحکم، پولادین، آن نیّت صادق، با آن سابقه‌ی مبارزات، واقعاً حقّش بود و شایسته‌ی این مقام والای شهادت بود. و شما خانم شان و فرزندان شان بدانید (که البتّه می دانید هم؛ می دانم برای شماها این معارف، روشن و واضح است) ماها غبطه می خوریم به حال ایشان و حقیقتاً اگر هرکدام از ماها (خود بنده و می دانم همفکران ما هم یقیناً همه همین جور هستند) بدانند که میتوانند با یک عملی، با یک حرکتی، با یک هزینه‌ای (هر جور هزینه‌ای) آنها هم یک چنین سرنوشتی را به دست بیاورند،لحظه‌ای را دریغ نخواهند کرد و تأمّل نخواهند کرد که آن هزینه را بکنند تا اینکه آن چنان سرنوشتی برای آنها هم رقم بخورد. شهادت خیلی مقام بالایی است و بسیار ارزشمند است.۱۴ مهر ۱۳۷۷... لاجوردی بدست منافقین در ۱ شهریور ۱۳۷۷ به شهادت رسید... یکی از ویژگی‌های لاجوردی، «زمان شناس» بودن است؛ گاهی انسان شناخت عمیق از موضوعی دارد و انسان بصیری است؛ ایشان بسیار زمان‌شناس بود و به‌درستی تشخیص می‌داد که اگر در کاری تأخیر بیافتد، انقلاب اسلامی آسیب‌های فراوان خواهد دید. ایشان با یک‌بار ملاقات با یک فرد می‌توانست شناخت جامعی از او به‌دست بیاورد و همین بصیرت، ذکاوت و بینش عمیق، از او یک دشمن‌شناس درجه یک و یک چهره سیاسی برجسته ساخته بود. لاجوردی معتقد بود که توبه منافقین، «توبه تاکتیکی» است و آن‌ها طوری شست‌وشوی مغزی شده‌اند که امکان توبه واقعی ندارند..

برشی از زندگی مرد فلادین ایران،شهید اسدالله لاجوردی
منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق, ناصر کاوه



شهید
سید علی اندرزگو
شهیدی با ۲۴ شناسنامه

اندرزگو اعدام انقلابی حسنعلی منصور را باهمکاری شهیدان محمّد بخارایی، رضاصفار هرندی، مرتضی نیک‌نژاد و حاج صادق امانی جامعه عِمل پوشانید...اندرزگو که ۱۹ سال بیشتر نداشت، در این عملیات مسئولیت کند کردن اتومبیل منصور را در محدوده بهارستان بر عهده داشت تا شهید بخارایی بتواند بادقت عمل او را از پای درآورد. با دستگیری شهید محمد بخارایی سایر مجریان طرح اعدام حسنعلی منصورجز اندرزگو توسط ساواک شناسایی شده و دستگیر شدند. همچنین ماهیت هیئت‌های موتلفه نیز کشف شد و اندرزگو آغاز زندگی مخفی را تجربه کرد. با وجود تلاش دستگاه‌های امنیتی رژیم پهلوی که حتی خانواده و نزدیکان اندرزگو را نیز نشانه گرفته بود، سیدعلی توانست مخفیانه و با هوشیاری از کشور خارج شده و به عراق سفر کند... **شهیداندرزگو از ۲۴ شناسنامه و تعداد زیادی گذرنامه استفاده می‌کرد، تا اینکه در ۲ شهریور ۱۳۵۷ در ماه مبارک رمضان با زبان روزه به دست ساواک شاه در تهران به شهادت میرسد... حجت الاسلام جعفرشجونی روایت می کند: کتاب ولایت فقیه و اسلحه دو یار جدانشدنی این شهید بودند... ... امام خامنه ای نیز در بیاناتی فرمودند: "شهید سیّدعلی اندرزگو" چریک مبارز مسلمان، فرزند علی بود، همنام علی بود، همراه و همگام علی هم بود... من لازم می‌دانم به امت مسلمان سفارش بکنم سعی کنید این چهره‌های عزیز و ناشناخته را بهتر بشناسید... نمازجمعه تهران ۱۳۵۹/۰۵/۱۰**

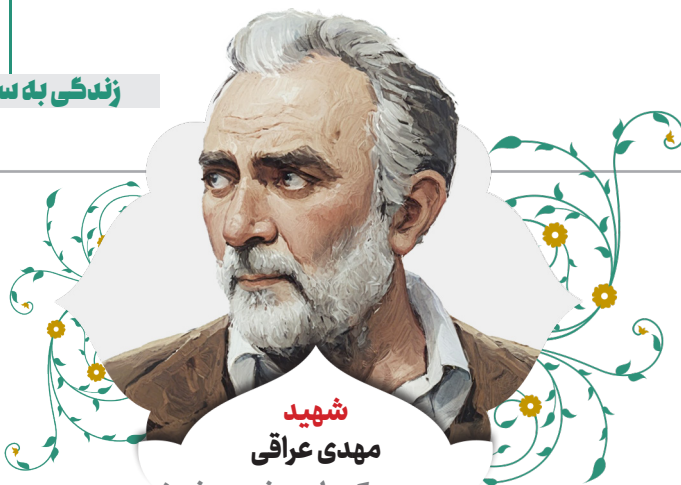
برشی از زندگی روحانی مبارز، شهید سید علی اندرزگو
منبع: کتاب جنایات ساواک شاه, ناصر کاوه



شهید
سیدمحمدباقرحکیم
چهل سال مبارزه با صدام و استکبار

سیدمحمدباقر به همراه سید محمدمهدی حکیم، سید محمدباقر صدر و چندتن دیگر در ۱۳۳۷ش حزب الدعوة را تأسیس کردند و پس از سرکوب انتفاضه، هزاران نفر از جمله سید محمدباقردستگیر شده و به حبس ابد محکوم شد. البته مدتی بعد با دستور عفو عمومی احمد حسن‌البکر در ۱۳۵۷ از زندان آزاد گردید و در ۱۳۵۹ مخفیانه به دمشق و از طریق ترکیه به ایران مهاجرت کرد. حکیم در ایران، در زمینه هایی همچون: دبیرکلی جماعة العلماء المجاهدین فی العراق، سخنگویی مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، ریاست مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، مشارکت در تأسیس مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی و تصدی ریاست آن و قائم‌مقامی مجمع جهانی اهل‌بیت، فعالیت نمود...امام خامنه‌ای در سال ۱۳۷۰ حکیم را به عضویت شورای عالی مجمع جهانی اهل‌بیت منصوب کرد... علاوه بر این، حکیم تشکیلات نظامی وابسته به مجلس اعلای انقلاب اسلامی به نام سپاه بدر را تأسیس کرد که در حدود ۳۰۰۰ سرباز داشت و همه آنان عراقی‌های مهاجر و یا اسیران جنگی بودند. این سپاه در جنگ عراق با ایران، علیه نیروهای عراقی می جنگید. با آغاز قیام مردم عراق علیه رژیم بعثی در اسفند ۱۳۶۹، سپاه بدر برای حمایت از این قیام وارد خاک عراق شد، اما حکومت عراق این قیام را سرکوب نمود و سپاه مذکور کاری از پیش نبرد. حکیم در ۱۳۸۲ به عراق بازگشت و در شهریور همان سال بر اثر یک انفجار تروریستی در نجف، پس از اقامه نماز جمعه با زبان روزه، به شهادت رسید...

برشی از زندگی مبارز نستوه عراقی، شهید سید محمدباقر حکیم
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



شهید
مهدی عراقی
پدر و پسری که باهم شهید شدند

مهدی عراقی از مسلمانان مبارز و متعهدی بود که در کنار فدائیان اسلام قرار گرفت و در همان سالها به زندان افتاد و دو بار تبعید شد. عراقی همچنین در جریان نهضت ملی شدن نفت به رهبری آیت‌الله کاشانی نیز حضوری فعال داشت. شهیدعراقی به اتفاق فدائیان اسلام در طرح اعدام انقلابی حسنعلی منصورنخست وزیرپهلوی، شرکت داشت و محکوم به حبس ابد گردید. عراقی، در ماه های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، پس از سیزده سال از زندان آزاد شد و بلافاصله راهی فرانسه گردید و پس از دیدار با امام خمینی، به همراه پرواز آن حضرت، به تهران آمد. از آن پس به ریاست زندان قصر منصوب شد...**گروهک فرقان در ۴ شهریور ۱۳۵۸ در ترورى ناجوانمردانه، حاج مهدی عراقی و پسرش حسام عراقی را به شهادت رسانید. در همان روز پیکر این شهیدان به مسجد ارگ تهران منتقل یافت و بازار تهران یک‌پارچه تعطیل شد...**

هادی غفاری در مراسم تشییع جنازه برای مردم سخن گفت و به شدت از عدم قاطعیت دولت موقت در سرکوبی گروه‌های ضد انقلابی انتقاد کرد. به دستور امام خمینی پیکر این دو شهید به قم منتقل شد. در تشییع جنازه آنان در قم، نزدیک به نیم میلیون نفر حضور داشتند.امام خمینی(ره) نیز از میدان سعدی تا نزدیک صحن حضرت معصومه(س) در تشییع شرکت کردند و در پیام شهادت ایشان در ۴ شهریور ۱۳۵۸ فرمودند:

"عراقی باید شهید می شد، مرگ در رختخواب برای او کوچك بود"...

برشی از زندگی شهیدان مهدی و حسام عراقی
منبع: کتاب ترورهای گروهک فرقان، ناصرکاوه



شهید
یوسف داورپناه
من مظلومترین مادر شهید هستم

محل زندگی ما آلوده به نیروهای کومله و دمکرات بود. یوسف آمده بود مرخصی از جبهه. نماز صبح شد که ناگهان از بالای دیوار کومله‌ها ریختند داخل حیاط. با اسلحه بالای سرمان ایستادند. یکی‌شان به یوسف گفت: برای خمینی نماز می‌خوانی؟! یوسف هم جواب داد: اولا امام خمینی. دوما من برای خدا نماز می‌خوانم. آنها همه‌چیز زندگی ما را می‌دانستند ...به یوسف گفتند اگر به مسجد بروی و به خمینی بد بگی و توهین کنی، آزاد می‌کنیم. یوسف هم قبول کرد و به مسجد رفت!؟ یوسف شروع کرد به تعریف و تمجید از امام خمینی. آن‌قدر درباره محاسن امام حرف زدکه کومله‌ها یوسف را از مسجد بیرون آوردند... **بدن پسرم را با سیگار سوزاندند تا تنبیه شود. ساعتی بعد صدای رگبار تیر بلند شد. مادر سراسیمه به مقر کومله‌ها رفت. یوسف را دید که تیرباران شده است. و روی سینه‌اش پر از جای چاقو است. مادر را با پیکر یوسف تنها گذاشتند. مادر گریه کرد که لااقل بگذارید پسرم را دفن کنم. قبول کردند، اما به شرط اینکه خود مادر این کار را انجام دهد!؟ مادر تنها مانده بود با پیکر متلاشی شده پسرش که کفن نداشت. چادرش را دور بدن پسر پیچید و چادر سیاهش شد خلعت آخرت دردانه‌اش. من مظلوم ترین وتنها مادر شهیدی هستم که پسرم را جلویم تشنه لب سر بریدند، شکم بچه ام را پاره کردند و جگرش را در آوردند. با ساتور، بدن فرزندم را قطعه قطعه کردند و من ۲۴ ساعت با این بدن تنها ماندم و خودم با دستم قبر کندم و با چادرم کفنش کردم و...**

برشی از زندگی شهید مظلوم، یوسف داور پناه
منبع: کتاب جنایات کومله و دمکرات, ناصر کاوه



شهید
عبدالکریم هاشمی نژاد
بشارت شهادت از سوی شهید بهشتی

در مدت مبارزه‌اش علیه شاه ۴ بار روانه زندان شد. در سال ۱۳۵۷ مبارزات و خدمات بی‌شائبه و مجاهدت‌های مخلصانه آن بزرگمرد مورد تقدیر و تشکر امام خمینی واقع شد. امام در نامه‌ای خطاب به وی فرمود: «من چشمم به افرادی چون شما روشن است.» با پیروزی رزمندگان وشکست حصر آبادان، در آستانه برگزاری سومین انتخابات ریاست جمهوری (مهر ۱۳۶۰) تضعیف روحیه مردم، مأموریت جدید منافقان بود. بدین منظور ترورهاشمی‌نژاد در دستور کارشان قرار گرفت. دو روز قبل از عملیات یعنی ۵ مهر ماه ۱۳۶۰ طی تماس تلفنی او را تهدید به مرگ کردند.سید که عاشق شهادت بود، وعده امام خمینی که «من با اجل طبیعی از دنیا می‌روم تو به فکر خودت باش» را لحظه‌ای بیاد آورد. و در انتظار شهادت روز شماری می‌کرد... هاشمی نژاد، به یاد رؤیای چند روز پیش خود افتاد: شهید بهشتی در رؤیایی صادق به دیدار مرحوم واعظ طبسی آمد و هاشمی نژاد را به ملاقات خصوصی دعوت کرد: شهید مظلوم وارد مشهد شد و در صحن امام نشست و با هاشمی نژاد خیلی گرم و خصوصی مشغول صحبت گردید. وقتی آقای طبسی وارد شد تا با این دو به عنوان مهمان صحبت کند، ناگاه شهید مظلوم بهشتی با همان حالت تواضع و فروتنی جلو آمد و گفت: شما فعلاً تشریف داشته باشید. با شما کاری نداریم، بلکه با آقای هاشمی نژاد کمی کار خصوصی داریم. هاشمی‌نژاد در روز شهادت امام جواد(ع) به دست منافقین به شهادت رسید...

برشی از زندگی روحانی انقلابی، شهیدعبدالکریم هاشمی نژاد
منبع: کتاب ایثارگری شهدا, ناصر کاوه



شهیده
راضیه کشاورز
قهرمان ورزش کاراته و جهاد خودسازی

راضیه کشاورز در سن ۱۶ سالگی در فروردین ماه سال ۱۳۸۷ بعد از آنکه از زیارت بارگاه امام رضا(ع) به شهرشان شیراز بازگشت، آرزویش برآورده شد!؟ راضیه بر اثر انفجار بمب در حسینیه کانون فرهنگی رهپویان وصال شیراز توسط عوامل تروریستی وابسته به غرب، پس از ۱۸ روز درکما بودن به جمع شهیدان سرفراز و سربلند پیوست... مادر بزرگوار راضیه تعریف می‌کنه،سال سوم راهنمایی راضیه بین خودش و خدا عهدی بسته بود که بعد از شهادتش تو وسایلش، عهدنامه اش را پیداش کردم. که به این شرح است: بی حساب به پیش، انشاالله به امیدخدا و توکل به خدا ۴۰ روز تمام کارمو خالصانه انجام بدم تا خدای مهربون از سر تقصیرات ما بگذرد و گناهامو ببخشه. توی این چهل روزکه از ۱۳۸۵/۰۳/۰۵شروع می‌شه توفیق پیدا کنم مادام العمر دعای عهد و زیارت امین را بخوانم و گریه کنم. آقا تو رو خدا توفیق اشک ریختن تو این دعاها را به من بده و شب هم به یاد خانم حضرت زهرا (س) شبی ۵ صفحه قرآن بخوانم؛ ان شاءالله تکرار آیه الکرسی هم توی بیشتر اوقات نصیبم بشه و همچنین شکر نعمت های خدا و توفیق آلوده نشدن به گناه و نابود کردن نفس اماره و تقویت نفس لوامه را داشته باشم و تسبیحات خانم فاطمه زهرا (س) را همراه با الگو برداری از حجاب، عفاف، ادب و اخلاق ایشان را سرلوحه زندگی خودم قرار دهم... راضیه دختری نوجوانی است که تمام تلاشش را بکار می‌بست تا در زندگی اول باشد و سرانجام با شهادت به این مهم، دست یافت...

برشی از زندگی شهیده، راضیه کشاورز
منبع: کتاب خودسازی شهدا, ناصر کاوه



شهید
رئیسعلی دلواری
رهبر قیام مردم جنوب کشور، علیه انگلیس

رئیسعلی دِلواری از رهبرانِ قیامِ مردم جنوب ایران علیه دولت بریتانیا پس از اشغال بوشهر در میانه جنگ جهانی اول بود. رئیسعلی پس از به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه به دستور سید مرتضی مجتهد اهرمی رهبر روحانی این نهضت در بوشهر، این شهر را تصرف کرد. رئیس‌علی به همراه گروه‌های دیگری از تنگستانی‌ها، با نیروهای انگلیسی جنگید. حملات چریکی آن‌ها، شب‌هنگام و به صورت شبیخون بود و تلفات بسیاری به نیروهای انگلیسی در آن مناطق وارد کرده بود... **رئیس‌علی در ۱۲ شهریور ۱۲۹۴ش، در یکی از شبیخون ها در محله تنگک بوشهر از پشت بوسیله خائن اجیر شده، به شهادت رسید... سالروز شهادت دلواری به عنوان روز ملی مبارزه با استعمار انگلیس نام‌گذاری شده است.**

امام خامنه ای درباره رئیسعلی دلواری فرمودند: نام سردار مؤمن و شجاعی مثل شهید «رئیسعلی دلواری» از نامهائی است که همیشه دلهای مؤمن را که آشنائی به وضع او و مبارزات او داشته اند، در سراسر این کشور به خود جذب می کرده است. و خدا را شاکریم که بعد از پیروزی انقلاب، این نامی که سعی می شد پنهان بماند و این چهره ناشناخته بماند، بر سر زبانها افتاد؛ او را شناختند، شخصیت او را ستودند، مظلومیت و شهادت مظلومانه ی او را همه دانستند و فهمیدند. البته امروز با آن دوران خیلی فرق کرده است. آن روز عده ای معدودی همراه با یک جوان شجاع ناچار بودند در مقابل قدرت استعماری و استکباری انگلیس، مظلومانه مقاومت کنند و...۵ /تیر/۱۳۸۹

برشی از زندگی سردار شجاع جنوب کشور، شهید رئیسعلی دلواری
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
سیدمحمدصنیع خانی
بنیان‌گذار و فرمانده ترابری سپاه

شعار«ما می‌توانیم»یک تئوری بود و کسی که به آن در زمان جنگ معنا داد، سید محمد صنیع خانی بود. این شهید هر چه در دوران دفاع مقدس اراده می کرد، آن را انجام داد... **گاز خردل در خون سیدمحمد نفوذ کرده بود و برای درمان به انگلستان رفت،اما فایده ای نداشت. زمانی که برای معالجه زخم های شیمیائی درلندن پایتخت انگلستان بستری بود. شبها درگوشه ائی از بیمارستان به مناجات، توسل و دعا مشغول میشد. یکبار پزشک معالجش به طور اتفاقی متوجه حالات سید شد و سخت تاثیر نیایش او قرارگرفت. دکتر از سید خواهش کرد که اجازه دهد، بعضی از شبها این پزشک مسیحی به کنار صنیع خانی بیاد و با او دعا بخواند... سید مدتی هم در بیمارستان ساسان تهران بود و تا صبح درد می کشد و مدام یا حسین(ع) می گفت. شهید صنیع خانی حتی درآن شرایط هم تیمم می کرد و نمازش را اول وقت به جا می آورد.سید روی خواندن نماز اول وقت تاکید زیادی داشت. وقتی شهید شد همه ما بالای سرش بودیم. سید قبلش در حال کما بود و دعا می کردیم که به هوش بیاید، اما سید محمد شهید شد...** صنیع‌خانی در منطقه عملیاتی فاو و نیز در عملیات والفجر ده در حلبچه در معرض گازهای شیمیایی قرار گرفت... این جراحت‌ها، در سال ۷۴ موجب وخامت حالش شد و سرانجام در ۱۳ شهریور ۱۳۷۴ به دیدار معبود شتافت و به شهادت رسید.. به پاس خدمات شبانه روزی و خالصانه‌اش در ساخت صحنِ مطهر امام خمینی، در ورودی مرقد امام خمینی، به خاک سپرده شد...

برشی از زندگی سردار شهید،سید محمد صنیع خانی
منبع: کتاب "ج" مثل جانباز، ناصر کاوه



شهید
علی قدوسی
دادستان کل کشور

آیت الله علی قدوسی بعد از پیروزی انقلاب یکی از اعضای فعال کمیته استقبال از امام بود و به فرمان امام ماموریت پیدا کرد تا در دادگاه‌های انقلاب حضور یافته و متصدی مقام قضاوت شود و پس از گذشت چند ماه طی حکمی توسط امام خمینی به سمت دادستانی کل کشور منصوب شد. پس از آخرین اخطار شهید قدوسی به منافقین مبنی بر تحویل سلاح به دولت و ممانعت آن‌ها، اقدام نظامی برای خلع سلاح منافقین صورت گرفت. طی این اقدام گروهک منافقین تصمیم به جنگ مسلحانه گرفتند. دستورشناسایی و دستگیری عوامل نفوذی منافقین در ارگان‌های دولتی، خشم منافقین را برانگیخت. منافقین پس از اینکه قاطعیت آیت الله قدوسی را در مقابل خود دید، تصمیم گرفتند که اقدام تلافی جویانه خود علیه دادستان انقلاب را در قالب پروژه نفوذ دنبال کند، از همین رو «محمود فخارزاده کرمانی» عضو نفوذی خود در دادستانی انقلاب را مامور ضربه زدن به دادستان کل کشور کرد و سرانجام آیت‌الله قدوسی در روز شنبه ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ براثر انفجاربمب آتش‌زایی در ساختمان دادستانی به شهادت رسید.شهید قدوسی داماد علامه طباطبایی بود و یکی از فرزندان قدوسی در جنگ ایران و عراق به شهادت رسید... **قسمتی از وصیتنامه شهید آیت الله علی قدوسی: دوستان من! اگر آمده‌اید که روحانی شده و به پست و مقام برسید و دنبال بزرگ شدن و به دست آوردن موقعیت و ثروت باشید، بدانید که در دنیا و آخرت ضرر کرده‌اید. تا دیر نشده بازگردید...**

برشی از زندگی دادستان کل کشور شهید، علی قدوسی
منبع: کتاب شهدای روحانی, ناصر کاوه



شهید
محمد پورهنگ
عاشق امام رضا (ع) بود

پورهنگ، خیلی امام رضایی بود. تقریبا همه کسانی که او را می شناختند، این را می دانستند. آنقدر زود دلش برای امامش تنگ می‌شد که هنوز عرق سفرش خشک نشد، دوباره راهی زیارت میشد. میگفت: امام رضا(ع) خیلی به من عنایت داشته و کم لطفی است اگر به دیدارش نروم. همیشه باب الجواد را برای ورود انتخاب می‌کرد. محمد می‌گفت: اگر اذن دخول خواندی و چشمت تر شد یعنی آقا قبولت کرده. مانند خیلی از بزرگان حرم را دور میزد و از پایین پاوارد حرم می شد. مدتی در صحن می نشست و با امام درد و دل می کرد. سفر کربلا را هم از امام رضا گرفته بود. موقع برگشت روی یکی از سنگ های حرم تاریخ سفر بعدی اش را می نوشت و امام هم هر دفعه آن را امضا می کرد... شهید پورهنگ، حدود ۱۰ سال سیگار می‌کشیدند. خودشان می گفتند: نخ بعدی را با نخ قبلی روشن می‌کردند! من، هم به دود سیگار آلرژی داشتم. حاج محمد می‌گفت: سیگار را به خاطر بد بودنش کنار نمی گذارم بلکه به خاطر شما کنار می گذارم و این دو تا از هم جداست. همسرم یک سال ماموریت در سوریه داشتند و کار فرهنگی انجام می داد و برمی گشت. شهادت همسرم یک بازه زمانی سه هفته‌ای را طی کرد. این مدل شهادت که مسمویت بود، جدید بود. تا قبل از آن برای نیروهای نظامی هم چنین چیزی پیش نیامده بود و... «ریحانه» و «فاطمه» دوقلوهایی که در در یک سالگی سربازان کوچک امام زمان شان شدند و پدر و مادر را در سفر سوریه همراهی کردند...

برشی از زندگی روحانی شهید، محمد پورهنگ
منبع: کتاب شهدای امام رضایی, ناصر کاوه



شهیده
منیره سیف
همانند شهید حسین فهمیده

جهت شام خوردن، به آشپزخانه رفته بودیم. ناگهان صدای مهیبی شنیده شد. به خود آمدم و دیدم وسط حیاط هستم. دو خواهر دیگرم را می‌دیدم. از منیره و مادرم خبری نبود. مادرم بدنبال منیره می‌گشت. مادرم وارد اتاق شده بود و جایی را نمی‌دید؟ به همین دلیل سینه خیز می‌رفت، روی زمین و دست می‌کشید.مادرم فکر می‌کرد که شاید منیره در حین فرار در اتاق افتاده باشد. در اتاق خانه، به برآمدگی بر می‌خورد!؟ مادرم دستش به پای خواهرم خورده بود و او را می‌کشید. از دور، قلب منیره را می‌دید؟

یک تکه از قلبش بیرون زده بود و آخرین ضربان‌هایش را می‌زد. مغزش از گوش‌هایش بیرون زده بود. دستش از آرنج قطع شده بود. از شاهرگش به شدت خون فواره می‌زد و به اطراف می‌پاشید. همه بدنش پر از ترکش بود و گوشت‌های تنش به دیوارها و سقف پرتاب شده بود. کوکتل مولوتف در موهای او گیر کرده و تانیمه موهایش سوخته بود. آثار دست خونی منیر، روی در نشان می‌داد که می‌خواسته نارنجک را بیرون بیاندازد اما، منافقین پنجره را از آن طرف می‌بندند،منیره وقتی می‌بیند چاره‌ای ندارد، خودش را مثل حسین فهمیده روی نارنجک می‌اندازد و منفجر می‌شود. بعد از آن، خواهرم را بردیم سردخانه بیمارستان... یکی از خواهرانم بستری شد. من هم ترکش خورده بودم. خواهرم را ۴ بار کفن کردند و در نهایت با کفن خونی به خاک سپرده شد... در نبود پدر و پسر خانواده که جبهه بودند، منافقین این خانواده را قتل عام کردند و....

برشی از زندگی شهیده ، منیره سیف از زبان مادر و خواهرش
منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق, ناصر کاوه



نقطه اوج مبارزات مردم بر علیه شاه

قیام ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ از مهم‌ترین حرکت‌های اعتراضی مردم ایران علیه حکومت پهلوی بود که باعث شهیدشدن شمار زیادی از مردم توسط حکومت شد. ریشه این حادثه به چند روز قبل باز می‌گشت که تعداد زیادی از مردم تهران در ۱۳ شهریور پس از برگزاری نماز عید فطر در قیطریه، دست به راهپیمایی گسترده‌ای زدند و آن را در روزهای بعد ادامه دادند. تظاهرات در روز ۱۶ شهریور به اوج خود رسید. حکومت برای جلوگیری از گسترش اعتراضات در روزهای بعد، در بعضی از شهرهای بزرگ کشور از جمله تهران حکومت نظامی برقرار کرد. مردم تهران در روز ۱۷ شهریور به تجمع و راهپیمایی پرداختند که با تیراندازی نیروهای نظامی، تعداد زیادی از مردم شهید و زخمی شدند...

آمار شهدای ۱۷ شهریور هیچگاه به صورت دقیق مشخص نشد و آمار مختلفی برای آن ذکر شده است. فرمانداری نظامی تهران معتقد بود ۸۷ کشته و ۲۰۵ مجروح از این تظاهرات به جا ماند؛ اما مخالفان حکومت تعداد شهدا را بین ۳ تا ۵ هزار نفر اعلام کردند. گفته شده شهدا توسط کامیون‌های ارتش به نقاط خارج شهر منتقل و به صورت دسته‌جمعی دفن شدند. مراجع تقلید شیعه و علمای حوزه علمیه قم و مشهد در بیانیه‌های خود ضمن محکوم کردن این حادثه و اعلام عزای عمومی بر ادامه مبارزات تا سرنگونی کامل رژیم تأکید کردند. امام خمینی نیز این کشتار را در چندین نوبت محکوم کرد و خواهان ادامه مبارزات شد...

برشی از مبارزات مردم بر ضد سلطنت پهلوی در سال ۱۳۵۷
منبع: کتاب جنایات ساواک شاه، ناصر کاوه



شهید
احمد شاه مسعود
فرمانده جهادی افغانستان

احمدشاه مسعود، سیاستمدار و فرمانده نظامی و وزیر دفاع پیشین افغانستان بود. او در جنگ شوروی در افغانستان و جنگ‌های داخلی افغانستان نقش مهمی داشت.مسعود از فرماندهان برجسته افغانستان علیه اشغال شوروی بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ بود. در دهه ۱۹۹۰ شاخه نظامی دولت افغانستان را علیه شبه‌نظامیان رقیب رهبری می‌کرد و پس از غلبه طالبان، نیروهای نظامی مخالف طالبان در شمال افغانستان را رهبری می‌کرد.ترور مسعودبه منظوراینکه در روحیه جنگ‌جویان تأثیر نگذارد، توسط محمد قسیم فهیم وزیر امنیت و فرمانده داوود، فرمانده قوای مرکزی ائتلاف شمال مخفی نگهداشته شده بود و نخست به رسانه‌ها از زخمی بودن او گزارش داده شد و سرانجام به مردم اعلام شد.
مسعود در روز ۱۸شهریور ۱۳۸۰، دو روز پیش از حملات ۱۱ سپتامبر، بر اثر انفجار دو فرد انتحاری مظنون به ارتباط با شبکه القاعده که خود را خبرنگار معرفی کرده بودند، درخواجه بهاءالدین ولایت تخار افغانستان به وقوع پیوست...

احمد شاه مسعود یکی از بزرگ‌ترین فرماندهان جنگ‌های چریکی در قرن بیستم بود و با یوسیپ بروز تیتو، هو شی مین و چه گوارا مقایسه می‌شود، بویژه به دلیل آن‌که به دفعات توانست از زادگاهش دره پنجشیر در برابر حملات ارتش سرخ شوروی و بعدها طالبان دفاع کند و از اشغال پنجشیرجلوگیری کند به شیر پنجشیر و بعدها در دولت افغانستان و در دورهٔ ریاست جمهوری حامد کرزای، به مسعود لقب «قهرمان ملی» دادند...

برشی از زندگی احمد شاه مسعود، فرمانده دره پنجشیر
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
علی عاصمی
سرآمد نیروها در نوآوری و اختراع

علی عاصمی، برای آمادگی در عملیات کربلای ۵ همه را به جبهه جنوب فرستاده بود جز خودش و ۳ نفر دیگر که در کرمانشاه نگاه داشت تاماموریتی را تمام کنند؟ عراق در بمباران شهرها، از بمب جدیدی استفاده می‌کرد که ناتو به صدام داده بود. بمبی حدوداً ۸۰۰ کیلویی با مکانیزم انفجاری متفاوت و قدرت تخریب بالا. این بمب‌ها به منازل مردم می‌خورد و گاها عمل نمی‌کرد!؟ یک هفته پیش اکبر وعظ برای خنثی کردن یکی از همین‌ها رفته بود که شهید شد. علی، برای مراسم اکبر به تهران آمد، اما بقایای ماسوره همان بمب را همراه آورد و تا پاسی از شب، منزل ما مشغول بررسی آن بود... **بعد از ظهر ۱۳ دی ۱۳۶۵ علی عاصمی به همراه محسن گردن صراحی، داود پاکنژاد و احسان کشاورز در حال خنثی کردن یکی از همین بمب‌ها بودند که دسته‌جمعی پرواز کردند... فرمانده ای که رکورد همه نیروهای شهید و جانبازش را زد؟ علی و همراهانش در حین خنثی کردن راکت هواپیما در عمق ۳ متری زمین تیکه تیکه شدند؟**

سردار شهید علی عاصمی بیش از ۱۳ طرح، اختراع و ابتکار نظامی ازجمله «موشک ذوالفقار»، «آتشبار آر.پی.جی»، «سیم خاردار بر هیدرولیکی» و موارد دیگر را در طول جنگ تحمیلی به ثبت رساند. عاصمی در بیشتر رشته‌های نظامی سرآمد بود و بعدها در کسوت فرماندهی تخریب چندین تیپ و لشگر و قرارگاه از جمله قرارگاه خاتم‌الانبیا(ص)، آثار فراوانی از خود بر جای گذاشت...

برشی از زندگی سردار شهید، علی عاصمی
منبع: کتاب نوآوری های شهدا, ناصر کاوه



امام جمعه شهید
اسدالله مدنی
امام جمعه عارف و عاشق تبریز

شهیدمدنی در نطقی در جمع خبرگان ملّت با اشاره به ماجرای یوسف و زلیخا در قرآن حکیم به آن قسمت از داستان اشاره کرد که وقتی زلیخا از عیب گیری زنان مصر با خبر شد آنان را به ضیافتی دعوت کرد و به دست هر کدام از آنان کارد و ترنجی داد و در میان مهمانی به یوسف دستور داد که وارد ضیافت شود... آمدن یوسف همان و بریده شدن دست زنانی که ملامتگر زلیخا بودند همان. سپس شهید مدنی با گریه دردناک پشت تریبون ادامه دادند: آقایان نکند در محشر و قیامت، محمد رضا پهلوی جلوی ما را بگیرد و بگوید دیدید شما هم وقتی به دست تان ترنج دادند دست‌تان را بریدید و مثل من کاخ نشین و طاغوتی شدید...

یک شب در نجف پشت سر شهید مدنی نماز خواندنم. وقتی مسجد خلوت شد، دیدم شروع کرد به گریه کردن. چون به من اظهار لطف داشتند، به خودم جرأت دادم و نزدیک شدم و علت گریه شان را جویا شدم. ایشان گفتند: یک نفر (که بعدا فهمیدم خودشان هستند) بعد از نماز امام زمان (عج) را دیده است. امام زمان به او گله کرده اند که: می بینی شیعیانم را. همه وقتی نماز تمام شد، بلافاصله پی کارهای خود رفتند و هیچ کدام برای فرج من دعا نکردند، تا شنیدم خیلی متأثر شدم. آیت الله مدنی در تبریز بارها از جانب گروه‌های ضدانقلاب مورد تهدید قرار گرفت و سرانجام روز جمعه ۲۰ شهریور سال ۱۳۶۰ و در ۶۸ سالگی، پس از اقامه نماز جمعه بر اثر انفجار نارنجک دستی سازمان منافقین خلق به شهادت رسید...

برشی از زندگی دومین شهید محراب تبریز، شهید اسدالله مدنی
منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق, ناصر کاوه



شهید حجت الاسلام

شیخ عباس شیرازی



پدر شهید وحید زمانی نیا، شهید مدافع حرم که به همراه شهید سلیمانی در بغداد به شهادت رسید به بنده گفت: **"یک شب که وحید نیمه شب از مأموریت برگشت، آهسته در را باز کرد و وارد خانه شد و من بیدار شدم؛ اما چشمانم را بسته نگه داشتم و وانمود کردم که خوابم؛ که شهید آمد پای من و مادرش را بوسید."** شهید زمانی نیا مودب بود و خاک پای پدر و مادرش بود و این ویژگی‌هاست که جمع می‌شود و شهدایی مانند ابراهیم هادی و شهید زمانی نیا تربیت می‌شوند.

راوی شهدا؛ حاج جواد تاجیک



شهیده
محبوبه آشتیانی
شهید تظاهرات ۱۷ شهریور تهران

جمعه صبح روز ۱۷شهریور،صبحانه نخورده، صدا زد: مامان من میرم بادوستام تظاهرات..مامان، جانم مادر، اگر شهید شدم غصه نخوری ها! مثل پرنده‌ها از درب خانه بیرون پرید. **صدایم را به زور از حنجره‌ام می‌شنیدم. نمی‌دانم تا آن موقع چطور راه می‌رفتم! در روز شهادتش وقتی همه به طرف خیابان کوکاکولا می‌رفتند، مردها به محبوبه گفته بودند: «شما برو اینجا نمان؟» محبوبه به آنها جواب داده بود: اگر کار درستی است که زن و مرد ندارد. اگر هم کار غلطی است که شما هم نباید بروید. در راهپیمایی یکی از ماموران شاه، او را با گلوله هدف گرفته و به شهادت رساند...چند سال بعد نیز نامزدش شهید حسن اجاره‌دار و پدر بزرگوارش شهید غلامرضا دانش نماینده مردم آشتیان در مجلس شورای اسلامی در حادثه ۷ تیرماه سال ۱۳۶۰ به شهادت رسیدند و...** به من گفتند پیکر پاک دخترت را تحویل نمی‌دهند! ولی من نمی‌توانستم. باید کاری می‌کردم. پیچیدم سمت غسالخانه. آنقدر به زن غسال التماس کردم تا دلش به رحم آمد. گفت: بیا ببین همینه بچه‌ات؟! دلم ریش شد. نمی‌توانستم آنچه را دیدم باور کنم! پیراهن آبی محبوبه من با یک گل سرخ درست روی قلبش. تازه خوابم برایم تعبیر شد! دشت پر از گل سرخ! در اطرافم گل‌های سرخ زیادی پرپر بودند. چه دشتی! مثل دشت کربلا...«آن روزی که به بهشت زهرا رفتم تا پیکر دختر شهیدم را تشییع کنم آن باغ گل سرخ برایم جلوه کرد. گل‌های سرخ همان شهدا بودند که فرزند من هم در کنارشان آرمیده بود...

برشی از زندگی شهیده، محبوبه آشتیانی از زبان مادر شهیده
منبع: کتاب به رنگ عشق، ناصر کاوه



شهید
علیرضا کریمی
مسافر کربلا

شهید علیرضا کریمی متولد ۲۲ شهریور سال ۱۳۴۵ مقارن با ایام ماه رمضان درمحله سیچان اصفهان بدنیا آمد.به دلیل بیماری شدیدی که داشت پزشکان معتقد بودند که زیاد زنده نمی ماند. به طوری که در ۴ سالگی کبدش از بین رفته ودیگر امیدی به زنده ماندنش نبود. روزی سیدی سبزپوش به مغازه پدرش مراجعه کرده و بی مقدمه می گوید کار خوبی کردی که علیرضا را نذر آقا ابالفضل(ع) کردی. همین امروز سفره آقا ابالفضل (ع) را پهن کن و به مردم غذا بده، سه مجلس روضه برای حضرت در حرمش نذر کرده ای که من انجام می دهم. سپس اسکناسی را جهت برکت کاسبی به پد رمی دهد. علیرضا به طرز معجزه آسایی شفا می یابد به طوری که سالها بعدقهرمان ورزش های رزمی می شود. علیرضا در عملیات محرم در اثر اصابت گلوله خمپاره به سر و دست و پایش مجروح می شود. بعد از پایان دوران مجروحیت به جبهه باز می گردد. فرمانده گردان امیرالمؤمنین(ع) به خاطر شجاعت و مدیریتی که علیرضا از خود نشان داده بود، مسئولیت دسته دوم از گروهان ابالفضل(ع) را بهش می دهند... **درسال ۱۳۶۱ عملیات والفجر۱ منطقه عملیاتی فکه ، علیرضا به شهادت رسید... درآخرین دیدار با خانواده اش به مادر می گوید ما مسافر کربلائیم، راه کربلا که باز شد برمی گردیم... ۱۶ سال بعد درست همان روزی که اولین کاروان به صورت رسمی عازم کربلا می شود،پیکرش را در منطقه فکه شمالی پیدا کرده و شب تاسوعای حسینی به میهن اسلامی باز می گردد...**

برشی از زندگی شهید علیرضا کریمی از زبان مادر شهید
منبع: کتاب عباسیون, ناصر کاوه



شهید
حسن فاتحی
حسن سرطلا

حسن فاتحی شهریور ۱۳۴۸ در نجف اشرف به دنیا آمد؛ وقتی حسن ۲ ساله بود، در سال ۱۳۵۰ ما را از عراق بیرون کردند و زمانیکه وارد ایران شدیم، با توجه به سردی هوا ما را به شهرستان جیرفت از استان کرمان بردند. برای همه ما که از عراق آمده بودیم، چادر زدند؛ اطراف مان کوه بود؛ بعد از سه ماه ما را از کرمان به اصفهان منتقل کردند و بعد از ۳ سال در شاهین شهر ساکن شدیم... حسن به خاطر موهای طلایی، قد بلند و تیپ خاصی که باعینک دودی داشت در جبهه به "حسن آمریکایی" یا " حسن سر طلا " معروف بود...به ظاهرش خیلی می رسید. در کل بچه خوش لباس و شیکی بود. جز حسن، در جبهه هیچ کسی نبود که شلوارش خط اتو داشته باشه. روزی هم که لباس ها و وسایلش را از جبهه آوردند، یک تافت مو هم داخل آنها بود ولی در عین حال مومن و متدین بود. لحظات آخر و قبل از عملیات گریه می‌کرد و می‌گفت: ای کاش چهرهٔ زیبایی نداشتم!؟ توی شهر شیطان بدجوری افتاده به جونم تا منو به گناه بندازه.ازم قول گرفت اگر شهید شدم با خون موهایش را خضاب کنم.حسن مقاومت کرد و اهل گناه نشد، تا اینکه شبِ عملیات کربلای۴ تیر خورد توی سرش... **پیکر مطهرش موند و نشد بیارمیَش عقب. بعد از ۱۲ سال استخون‌هاش برگشت. درست ۴۰ روز بعد از فوتِ پدرش... وقتی برای شناسایی رفتیم، استخوانهایش تیره رنگ شده بود؛ پلاکش همراهش بود؛ حتی تعدادی از موهای طلایی حسن روی لباس هایش ریخته بود و...**

برشی از زندگی شهید حسن فاتحی از زبان مادر و فرمانده اش
منبع: کتاب خودسازی شهدا, ناصر کاوه



شهدای مظلوم فکه

فکه محل عروج شهدای گمنام

امروز روز پنجم است که در محاصره هستیم .آب را جیره بندی کرده ایم .نان را جیره بندی کرده ایم.عطش همه را هلاک کرده است.همه را جز شهداء که حالا کنار هم در انتهای کانال خوابیده اند.دیگر شهداء تشنه نیستند .فدای لب تشنه ات پسر فاطمه (س)...آخرین برگ از دست نوشته های یکی از شهدای گردان حنظله به جا مانده در منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی در فکه...نمی دانم چقدر از گردان حنظله می دانی؟! سیصد نفر در یکی از کانال ها محاصره شدند و اکثراً با آتش مستقیم دشمن یا تشنگی مفرط به شهادت رسیدند...در آن موقعیت، عراقی ها مدام با بلندگو از نیروها می خواستند که تسلیم شوند و بچه ها در جواب با آخرین رمق خود، فریاد تکبیر سر می دادند. آن شب آنان فریاد سر دادند اما سر تسلیم فرود نیاورند...فکه یکی ازمناطق مورد بازدید زائران مناطق عملیاتی دفاع مقدس محسوب می‌شود... فکه منطقه‌ای است با تپه ماهورهای فراوان. خوزستان که یکی از محورهای اصلی تجاوز و حمله ارتش بعث عراق به شمال خوزستان بوده است. دشمن پس از اشغال فکه میادین مین و موانع فراوانی را در این منطقه ایجاد کرد.عملیات والفجرمقدماتی در روز ۱۸بهمن ۱۳۶۱آغاز شد و بعلت لو رفتن عملیات وتجهیزات فراوان دشمن ومسلح بودن زمین منجربه پیروزی و پیشروی نشد. شهیدان حسن باقری و مجید بقایی که از فرماندهان بزرگ سپاه بودند قبل از عملیات والفجر مقدماتی در فکه شمالی به شهادت رسیدند...

منطقه عملیاتی فکه در عملیات والفجر مقدماتی
منبع: کتاب خاطرات دردناک شهدا، ناصر کاوه



شهید
محمد بابایی
تنها مادر شهید ژاپنی دفاع مقدس

کونیکو یامامورا؛ تنها مادر شهید ژاپنی دفاع مقدس است. کونیکو از خانواده ای بودایی در ژاپن می‌آید که پس از آشنایی با یک تاجر ایرانی و سال ها پیش از انقلاب اسلامی در ۲۰ سالگی به ایران مهاجرت کرد و مسلمان شد. یامامورا که معتقد است آشنایی با یک مسلمان ایرانی مسیر زندگی اش را برای همیشه تغییر داد، نام قرآنی «سبا» را برای خود انتخاب کرد. سه فرزند به نام های سلمان، بلقیس و محمد ثمره ازدواج او با همسرش بوده‌اند. از اوزاکای ژاپن تاایران اسلامی ومسلمان مقلد امام خمینی که پیوست به انقلاب اسلامی. یک انسان متحول شده از شرق بودایی به اسلام علوی گرویده، معلم مدرسه، نقاش کودکان، پژوهشگر حوزه اسلام‌شناسی و مترجم متون اسلامی و مادر شهید"، همه اینها یک نفر است که اگر بخواهیم "کوکنیکو یامورا" یا "سبا بابایی" را معرفی کنیم... کونیکو یامامورا تنها مادر شهید سال های دفاع مقدس است که اصالتی ژاپنی دارد. فرزندش محمد بابایی، در ۱۸ سالگی به جبهه رفت و یک سال بعد در ۱۳۶۲ در عملیات والفجر یک در منطقه فکه به شهادت رسید. پیش از این پسر بزرگ این مادر شهید نیز به جبهه رفته بود که پس از مجروح شدن و بازگشت، محمد در جبهه حاضر شد... **نوه مادرژاپنی شهید بابایی به نقل از مرحومه (کونیکو یامامورا) مادربزرگ خود می‌گوید: «وقتی فرزندم به شهادت رسید بر سینه خود کوبیدم و تازه فهمیدم چرا مردم برای امام حسین(ع) عزاداری می‌کنند و بر سر و سینه خود می‌زنند.»**

برشی از زندگی مرحومه سبا بابایی، مادر شهید محمد بابایی
منبع: کتاب ره یافتگان حسینی, ناصر کاوه

جهانی یا جنگ تحمیلی



تجاوزعراق در۳۱شهریور۱۳۵۹ عراق با ۳سپاه، ۳۶۶هواپیما،۴۰۰ بالگرد ۳۱۰۰تانک، ۲۳۰۰ نفربر، ۱۵۰۰توپ صحرایی،۴۰۰ توپ ضدهوایی و تعداد بی شماری موشک زمین به هوا، هوا به هوا،زمین به زمین و انبوه سلاح و... آغاز شد. این جنگ ۲۸۸۷ روز به طول انجامید که طی آن ۱۰۰۰روز نبرد فعال بود که ۷۹۳ روز حمله از سوی ایران و ۲۰۷ روز از سوی عراق بوده است...

در طول جنگ ۳۸۲ هزار نفر ازنیروهای دشمن کشته یا زخمی شدند و ۷۲ هزار نفر به اسارت ایران درآمدند. در این ۸ سال ۳۷۱ فروند هواپیما و ۸۲ فروند بالگرد دشمن منهدم شد.۱۷۰۰ دستگاه تانک و نفربر،۴۸۰ قبضه توپ و ۳۶۳۳ دستگاه خودرو نظامی به غنیمت ایران درآمد و ۵۷۵۸ دستگاه تانک و نفربر،۵۳۲ قبضه توپ و ۵۱۵۲ دستگاه خودرو نظامی دشمن منهدم شد...ایران به غیر از عراق از ۱۸کشوردیگر اسیرگرفت و درواقع ایران با همین مردم، با تمام دنیا جنگید. ذخایر ارزی عراق که در ابتدای جنگ۳۰ میلیارد دلار بود،پس ازشکست آنها در خرمشهر به صفر رسید و پس از پایان جنگ، عراق بیش از۷۰ میلیارد دلار بدهی داشت. مجموع کمک‌های نظامی به عراق ۸۰ میلیارد دلار بود. درپایان جنگ عراق با ایران با پشتیبانی بلوک شرق و غرب، عراق ۶۰۰ فروندهواپیما،۳۲۵ بالگرد، ۶۲۳۰تانک، ۳۹۰۰ توپخانه دوربرد، و بیش از ۶۰ لشگرآماده نبرد شامل ۱ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر نیرو داشت که حدود «سه برابر» نیروهای مشابه در ایران می‌شد!؟صدام پس از آتش بس با ایران با سرمستی و غرور به کویت حمله کرد...

برشی از ایستادگی ملت سرافراز و شجاع ایران در جنگ تحمیلی
منبع:دست آوردهای ۸سال دفاع مقدس, ناصر کاوه



شهید
حسین جعفرآبادی
شهید مظلوم حمله آمریکا و اسرائیل به ایران

حسین جعفرآبادی، مهندس جوان ایرانی بود. او در صفحات پرمخاطب خود در شبکه‌های اجتماعی، محتوای انگیزشی و معنوی منتشر می‌کرد. صفحاتی که حالا ساکت و خاموش‌اند؛ زیرا صاحب آن‌ها به شهادت رسیده است. اسرائیل در یکی از حملات «دقیق و هدفمندش» به مناطق مسکونی تهران او را در کنار مادرش، خواهر جوانش، شوهرخواهرش و برادر نوجوان و دانش‌آموزش شهید کرد. ایران سوگوار یکایک این جان‌های عزیز است. دنیا قرن‌ها جنگ دیده بود، اما این‌بار حماقت دشمن مرزها را شکست. آمریکای جنایتکار، شیطان بزرگی که اسم خود را «نجات‌بخش» گذاشته، با دستی پر از باروت و چشمی کور از انسانیت، زنان را هدف گرفت، کودکان را سوزاند و خانه‌ها را به ویرانه بدل کرد و آن سگ هار و وحشی غرب رژیم صهیونیستی کودک‌کش و اشغالگر قدس به عادت ذاتی‌اش، چون گرگی گرسنه، بر محله‌های آرام ایران تاخت. مدرسه‌ها را با بمب ویران کرد، بیمارستان‌ها را با موشک درید و مزار قاصدک‌ها را لگدمال کرد. مردانی که پیشانی خاکی داشتند، چون عباس(ع) عهد کردند حرم را تنها نگذارند. **از شرق آسیا تا قلب آفریقا، از آمریکای لاتین تا خیابان‌های اروپا، مردم به خیابان آمدند. پرچم‌هایی با نوشته ی یا حسین(ع)، یا زهرا(س) و قمر بنی‌هاشم(ع) بالا رفت. نام امیرعباس، حسین، حسنیه ، مهدی و مادرشان فاطمه، به شعارهای جهانی بدل شد. پسر ایران، در قلب مهربان وطن بیارام. ایران آرزوها و رویاهای تو را زنده نگه خواهد داشت...**

برشی از زندگی مهندس و نخبه شهید ، حسین جعفرآبادی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



شهید
یوسف حیدری
چهارم مهر روز سرباز مبارکباد

تیرماه ۳۱ تیرماه ۱۳۶۷ بود که در حوالی نفت شهر به محاصره نیروهای عراقی درآمدیم. در حالی که ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفته بود، دشمن با نیرو و تدارکات وسیع به مواضع نیروهای ایرانی حمله نمود. وضعیت بسیار نابرابری بود و یوسف این را خوب می دانست، اگر تانکهای دشمن از گردنه رد شوند،گردان۷۴۴ نابود می شود. به ناگاه یوسف با چهار عدد نارنجک تفنگی از جایش برخاست و همچون یک دوندهٔ سرعت شروع به دویدن کرد تا به معبر رسید، در یک لحظه خود را به زمین انداخت و در امتداد شنی تانک درازکشید. ضامن نارنجک را کشید، ناگهان صدای چند انفجار به گوش رسید؟ تانک از کار افتاد! جوی باریکی از خون از زیر شنی تانک جاری شد و خاک منطقهٔ نفت شهر باخون شهید یوسف حیدری رنگین شد...

"چهارم مهر روز سرباز" را گرامی می‌داریم چراکه ادای احترام به سربازان حداقل کاری است که از دست ما برای تشکر و قدردانی از آن‌ها برمی‌آید. سربازان وطن،افراد که نمادی از صبوری، ایثارگری و فداکاری هستند که بادوری از خانواده و مرزبانی در مرزهای کشور، شرایط جمع بودن خانواده‌های ایرانی را درکنار یکدیگر و کنار یک سفره نشستن رابرای آن‌ها فراهم می‌کنند.این روز درکنار احترام به سربازانی که برای دفاع از میهن شهید شدند، از سربازانی که در حال حاضر به دور از خانواده و عزیزان خود درحال گذراندن دوران خدمت هستند هم قدردانی می‌شود...

برشی از زندگی سرباز شجاع وطن، شهید یوسف حیدری
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
غلامعلی پیچک
همیشه جلودار و خلاق

شهید پیچک در عملیات مطلع‌الفجر و در نوک پیکان گردان وارد نبرد علیه دشمن شد و در منطقه قاسم‌آباد واقع درا رتفاعات برآفتاب با نیروهای دشمن تن به تن درگیر شد و ظهر روز ۲۰ آذرماه ۱۳۶۰ بر به شهادت رسید... پس از شهادت پیچک متوجه شدیم که غلامعلی در سن ۱۵ سالگی طرح ترور خسروداد را کشیده بود!؟ بعد مساله را با نماینده حضرت امام در میان گذاشت که ایشان اجازه ندادند و او دوستانش را مجاب کرد که از ترور خسروداد صرف نظر کنند...

تو مملکتی که یه روزی پسربچه‌ای توش بود به نام غلامعلی پیچک که بعدها شد فرمانده عملیات غرب کشور شد. مامانش از بقالی سرکوچه واسش بستنی خرید. پسربچه بستنی شو تو آستینش قایم کرد و آورد خونه؛ مامانش گفت: وقتی رسیدیم خونه رو کرد بهم گفت: مامان بستنیم آب شد ولی دل بچه‌های تو کوچه آب نشد...

حالا آدمای همین مملکت بعضیامون به جایی رسیدیم که عکس خانه هاو غذاها و نوشیدنی‌ها و لحظه به لحظه سفر و مهمانی و سفره یلدا و میوه ی نوبرمون رو می‌فرستیم توی اینستاگرام و... برامون هم فرقی نمی کنه مخاطبمون داره یا نداره، گرسنه است یا سیره... شهید پیچک اهل تقوا و ورع بود و در انجام فرائض دینی، تقید و تعبد خاصی داشت و از سن ۱۰ سالگی به نماز ایستاد. پس از انقلاب، نماز شبش ترک نشد. در نماز آنچنان حضور می‌یافت که خارج از خود را فراموش می‌کرد...

برشی از زندگی سردار شهید، غلامعلی پیچک
منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهدا, ناصر کاوه



شهید
سیدهاشم صفی الدین
جانشین شهید سیدحسن نصرالله

مهمترین فرماندهان حزب الله که از زمان شروع عملیات طوفان الاقصی توسط رژیم اشغالگر صهیونیستی ترور شده و به شهادت رسیده اند، به شرح زیر است:الشهید القائد سید حسن نصرالله، سید هاشم صفی الدین، شیخ نبیل قاووق، ابراهیم عقیل، سراج حدرج، حمزة الغربیة، الحاج نینوی، أبویاسر، مهدی البوکس، أبوحسین وهبی، محمد العطار، حسن حدرج، مهدی جمول، عباس مسلمانی، سامر حلاوی، محسن شکر، حاج عبد القادر، سمیر دیب، نبیل جزینی ،علی کرکی، وسام حسن طویل، سامی طالب عبدالله، محمد ناصر، محمد حسین سرور، ابراهیم قبیسی، حاج حسین علی هزیمه و... این که صهیونیست ها با بمب‌های سنگر شکن آمریکا به فرماندهان حزب‌الله حمله کرده است، روشن و قطعی است و به بمب‌های آمریکای جنایتکار فخر می‌کنند و آنچه در هجمه به فرماندهان حزب‌الله ونصرالله استفاده کرده، ارتباطی به ظرفیت‌های آن‌ها ندارد. هیچ‌کدام از تجهیزات استراتژیک حزب‌الله از بین نرفته و حتی هدف قرار نگرفته است؛ برخی آدم‌های کمتر احمق صهیونیست‌ها نیز به این موضوع اذعان کرده است.بعنوان مطلع تاکید می‌کنم که هیچ جایگاه فرماندهی در چارت فرماندهی حزب‌الله لبنان، خالی نیست و همه فرماندهان شهید با فرماندهان دیگری جایگزین شده‌اند. سید هاشم صفی‌الدین یکی از برجسته‌ترین چهره‌های محور مقاومت و به عنوان رئیس شورای اجرایی حزب‌الله و جانشین سیدحسن هم جزو شهداست...

برشی از زندگی شهید سید صفی الدین، فرمانده حزب الله
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



شهید
سید حسن نصرالله

شهید نصرالله از دیدگاه، امام خامنه ای

امـام خامنـه ای : راه شـما، راه خـدا و راه اولیـاء خداسـت و بـا صبـر و تـداوم و نهراسیدن از دشـمن خـدا، نصرت الهی را در پی خواهـد داشت و تحقق وعـده الهـی: ولینصـرن‌الله مـن ینصره را بـه چشـم دیده‌ایـد. گـوارا بـاد بـر شـما صـواب مجاهـدان فـی سـبیل الله...وجـود شـما در لبنـان، در آن نقطـه حسـاس، نعمت بسـیار بزرگـی بـرای اسلام و امـت اسلامـی اسـت و امیدواریـم خـدای متعـال بـه شـما توفیـق بدهـد و بـه آنچـه کـه رضـای او در آن اسـت، کمـک و هدایـت کنـد...۳/۰۹/۱۳۷۷ در تظاهراتـی کـه درنـوار غـزه و سـاحل غربـی رود اردن راه می‌افتـد، عکـس رهبـر حـزب‌الله لبنـان، سیدحسـن نصـرالله را سـر دسـت بلنـد می‌کننـد و راه می‌برنـد. آنهـا پرچـم حـزب‌الله لبنـان را روی گنبـد مسـجد الاقصـی نصـب کردنـد... او شـد الگـوی جـوان فلسـطینی ۱۲/۰۲/۱۳۸۰ چهره سـید حسـن نصـرالله دردنیـای اسلام، یـک چهره‌اسـتثنایی اسـت.آنچه زمینه‌سـاز ایـن پیروزی بزرگ شـد، اتحـاد و همدلـی بـرادران حـزب‌الله و امـل بـود و بایـد ایـن وحـدت و یگانگـی مسـتحکم‌تر از گذشـته ادامـه یابـد.۲۳/۰۸/۱۳۸۵

«اینکـه می‌بینیـد فلان مدّعـی روشـنفکری مـثلاً فـرض بفرمائیـددر مـورد حـزب‌اللهِ لبنـان یـا سیّدحسـن‌نصرالله، ابـراز شـبهه مـی کنـد، ایـن بـر اثـر نشـناختن محیـط اسـت. خوشـبینانه‌اش ایـن اسـت کـه نمـی دانـد درمنطقـه چـه خبـر اسـت، نمـی داندسیّدحسـن نصـرالله یعنـی چه،حـزب‌الله یعنـی چـه، ارتباطـش بـا ایـران چـه تأثیراتـی درسرنوشـت کشـورو سرنوشـت انـقلاب دارد.» ...۱۲/۰۴/۱۳۹۵

برشی از زندگی رهبر حزب الله لبنان ، شهید سید حسن نصرالله
منبع: کتاب آغاز نصرالله, ناصر کاوه



شهیدان
۷مهر۱۳۶۰
شهادت مقامات عالی رتبه ارتش و سپاه

پس از پایان موفقیت‌آمیز عملیات ثامن الائمه، در ۷مهر ۱۳۶۰ پنج تن از فرماندهان رده بالای ارتش و سپاه، جهت تقدیم گزارش به امام خمینی عازم تهران می‌شوند. به این منظور، یک فروند هواپیمای سی ۱۳۰ با چهل نفر سرنشین و ۲۷ مجروح و ۳۲ تن از شهدای عملیات ثامن الائمه از فرودگاه اهواز به مقصد تهران به پرواز در آمد، اما این هواپیما در ۳۰ کیلومتری فرودگاه مهرآباد در جنوب غربی کهریزک دچار سانحه شد و آتش گرفت. **در نتیجه این سانحه ۴۹ نفر از سرنشینان هواپیما از جمله، پنج فرمانده ارشد جنگ به نام‌های سرلشکر ولی الله فلاحی، جانشین ستاد مشترک ارتش، سرتیپ موسی نامجو، نماینده امام در شورای عالی دفاع و فرمانده دانشکده افسری، سرتیپ جواد فکوری، فرمانده نیروی هوایی و مشاور در ستاد مشترک ارتش، یوسف کلاهدوز، قائم مقام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و محمدعلی جهان آرا، فرمانده سپاه خرمشهر شهید شدند...**

دلیل دیگر اهمیت این سقوط، مشکوک بودن سانحه بود؛ کارشناسان معتقدند این سقوط، خرابکاری و در ادامه پروژه نفوذ بود که نمود اصلی آن در تابستان سال ۱۳۶۰ خود را در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، انفجار دفتر نخست‌وزیری و همچنین ترور و شهادت دادستان انقلاب کشور نشان داد؛ نفوذی که تا در بیت امام خمینی هم رخنه کرد و اگر هوشیاری مقام‌های امنیتی نبود، امکان داشت بمب ۸ شهریور ۱۳۶۰، زودتر از آن تاریخ، امام خمینی را (به جای شهیدان رجایی و باهنر) به شهادت برساند...

برشی از سقوط هواپیمای حامل فرمانده هان ارشد ارتش و سپاه
منبع: کتاب خاطرات دردناک شهدا, ناصر کاوه



شهیده
شهناز حاجی شاه
اولین شهیده خرمشهر

شهناز از همان روزهای اول تأکید زیادی روی نماز اول وقت داشت و برای نمازش لباس جداگانه‌ای داشت و هر وقت از او می‌پرسیدم که چرا موقع نماز، لباست را عوض می‌کنی،می‌گفت:چطور موقعی که می‌خواهی مهمانی بروی لباس آراسته می‌پوشی؟چه مهمانی و دعوتی بالاتر از گفت‌وگو با خدا؟...تعدادی از خواهران واقعا رشادت شان از خیلی مردها بیشتر بود.«شهناز» که چند روزی مهمان گروه ما بودن، از نظر اخلاق، شجاعت و ایثار و تقوا، طهارت و عزت نفس الگو بود، مردانه می جنگید. با وجود شدت درگیریها در این چند روز کسی تار و مویی از ایشان ندید و کلامی به جز سلام نشنید. وقتی هم برای استراحت به عقب برمی‌گشتیم به سرعت مشغول آماده کردن غذا می‌شد... شهناز سر انجام به آرزویش رسید و در جلوی مقر همیشگی اش، مکتب قرآن زمانی که آمده بود برای سنگرها غذا ببرد بر اثر اصابت آتش دشمن به شهادت رسید...

روزی که توپ نزدیک پاهایش اصابت می‌کند، فقط یک کلام می‌گوید آن هم چادرم! و شهید می‌شود.شهناز وقتی شهید شد، او را در گلزار شهدای خرمشهر بی آنکه پدرش حضور داشته باشد، به خاک سپردیم. به خاطر ناامن بودن شهر، پیکرش فقط توسط ۵نفر بطور بسیار مظلومانه تشییع شد. خودم قبر شهناز را در محل ورودی پادگان دژکندم... من از ترس اینکه جنازه دخترم به دست دشمن بیافتد او را به خاک سپردم... داخل قبرش شدم و کفن را از رویش به کناری زدم، به شهناز گفتم: شیرم حلالت باشد...

روایتی از مادر و همرزمان شهیده، شهناز حاجی شاه
منبع: کتاب وصیت شهدا به حفظ حجاب، ناصر کاوه



سرتیپ شهید
نادر مهدوی
مردان افسانه ای خلیج فارس

امام خامنه ای: یاد شهیدانی چون نادر مهدوی که از دشمن برق چشم گرفتند، باید برجسته شود... یکی ازدوستان ما که کارشناس است می‌گفت، اگر شهید نادر مهدوی متعلق به کمونیست‌ها بود یک «چه گوارا» از او درست می‌کردند، یعنی یک چهره بین‌المللی مبارز... شهید مهدوی و یاران شهیدش در عملیاتی که با هدف نابود کردن نفتکش کویتی اس‌اس بریجتون که با پرچم آمریکا درخلیج فارس تردد می‌کرد و از سوی ناوگان آمریکا اسکورت می‌شد،حضور داشت که در نهایت منجر به آسیب نفتکش شد.نادر در عملیات موفق سرنگون ساختن بالگردهای نیروی دریایی آمریکا که توسط ناوگروه‌های قرارگاه نوح نبی، با سمت فرماندهی این عملیات حضور داشت.هر چند در جریان عملیات شهادت‌طلبانه علیه بالگردهای آمریکایی، همه اعضای این ناو گروه به شهادت رسیدند، اما بدون شک ۱۶مهر ۶۶ به واسطه رویارویی مستقیم با نیروهای متجاوز نظامی ارتش آمریکا در خلیج فارس را باید یکی از درخشان‌ترین مقاطع جنگ دانست... شهیدانی که غرور وعظمت پوشالی آمریکا و متحدینش را شکستند. شهیدنادرمهدوی پس ازاسارت بر عرشه ناو آمریکایی"یو.اس.اس.چندلر" آماج شکنجه‌های قرون وسطایی سربازان آمریکایی قرار می‌گیرد و سینه‌اش با میخ‌های بلند آهنین سوراخ می‌شود. مهدوی پس از اصابت تیرهایی به بازو، قلب و پیشانی به شهادت می‌رسد و بعدها آمریکائی ها پیکرش را با دست‌های بسته، به نیروهای ایران تحویل می دهند...

برشی از زندگی چگوارای ایران، شهید نادر مهدوی و یاران شهیدش
منبع: کتاب جنایات و خیانت های آمریکا بر ضد ایران, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
جبار دریساوی
متخصص ارشد زرهی در سوریه

سردار شهید، مدافع حرم جبار دریساوی در هفتمین روز از دی سال ۱۳۴۶ در اهواز به دنیا آمد. در جریان انقلاب، ۱۱ سال سن داشت که با حضور در راهپیمایی‌ها و فعالیت‌های انقلابی در مساجد اهواز و همکاری با نیروهای مردمی نقش‌آفرین پیروزی بود. با شروع جنگ تحمیلی هم به عنوان نیروی بسیجی به جبهه حق علیه باطل اعزام و سه بار مجروح شد. در سال ۱۳۸۵ وارد دانشگاه امام حسین(علیه‌السلام) شد و در رشته مدیریت جنگ نرم مدرک کارشناسی را اخذ کرد. وی همچنین دوره آموزشی تخصصی تانک را در روسیه گذراند و از اساتید برجسته آموزش زرهی در کشور محسوب می‌شد. با شروع فتنه تکفیری‌ها، جبار نیز داوطلبانه راهی دیار شام شد تا راه داعش را سد کند و در نهایت، ۱۶مهر۱۳۹۳ به شهادت رسید...

برادر شهید نقل می‌کند: «از آنجایی که سوریه خیلی به گروهان تانک و مکانیزه احتیاج داشت، یکی از نخستین نفراتی که به سوریه رفت جبار بود. جبار چیزی از رفتنش نمی‌گفت آن زمان کمک ایران به سوریه خیلی علنی نمی‌شد. تقریباً از زمانی که او شهید شد کم‌کم در تلویزیون شهدای مدافع حرم مطرح شدند.

زمانی که جبار به شهادت رسید شبکه العربیه و الجزیره تصاویر جبار را نشان دادند و گفتند که این ژنرال ایران که این کارها را در سوریه انجام داده، توانسته چند شهر سوریه را از دست داعش نجات بدهد و این مقامات را داراست امروز در فلان منطقه به شهادت رسید.»

مصاحبه برادر شهید مدافع حرم، جبار دریساوی با روزنامه کیهان
منبع: کتاب مدافعان حرم, ناصر کاوه



شهیده
زهرا فارسی بندری
عاشق حجاب و عفاف

زهرا فارسی بندری، زهرا ۵ برادر و۴ خواهر داشت و خود فرزند ششم خانواده بود، قرآن را در جوار پدر آموخت ودر کنارخواهر و برادرهایش و راهپیمایی روزهای پرشور انقلاب بر علیه رژیم طاغوتی پهلوی، حضوری پر رنگ داشت. به همراه مادر، چادر به سر به روضه های اهل بیت (ع) می رفت و با اشک های زلالش روح خود را صیقل می‌داد. از سن ۹ سالگی به مدرسه رفت و تا کلاس پنجم ابتدایی تحصیل نمود... بارها زهرا به خاطر حجاب، مورد سرزنش همکلاسی هایش قرار می‌گرفت، اما خم بر ابرو نمی‌آورد. زهرا برخی روزها از شدت طعنه های بچه های مدرسه ناراحت می‌شد و زمانیکه مادر دلیل ناراحتی های زهرا را ازش می‌پرسید در جواب مادر می‌گفت: «از سرزنش بعضی از بچه های کلاس که حجابم را مسخره می‌کنند ناراحتم.» با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی‌ایران همکلاسی هایش با حجاب شدند. زهرا با حجاب خود در طول این دوران به خود می‌بالید و سرخوش از پوشش همکلاسی هایش در پوست خود نمی‌گنجید. چیزی از انقلاب نگذشته بود که زهرا با شروع جنگ تحمیلی، خود را برای شهادت آماده کرد...

«شهیده زهرا فارسی شبها با روسری سر بر بالین می‌گذاشت و با خود نجوا می‌کرد: نکند حمله کنند و در خواب به شهادت برسم و سرم عریان باشد.» سرانجام زهرا در سن ۱۴ سالگی در آبادان وهمان روزهای آغازین جنگ تحمیلی در مهرماه سال ۵۹ با تمام آرزوهای نوجوانیش با اصابت توپ به کاشانه شان، به همراه مادرش شهید شد...

برشی از زندگی شهیده، زهرا فارسی بندری
منبع: کتاب وصیت شهدا به حجاب, ناصر کاوه



خمینی افریقا
ابراهیم یعقوب زکزاکی
میلیونها نفر را شیعه مقلد امام خامنه ای کرد

شیخ زکزاکی ابتدا از اهل‌سنت و مالکیه بود و پس از دیدار با امام خمینی، شیعه شد.چنان‌که زکزاکی گفته، وی هم‌زمان با انقلاب اسلامی در ایران تبلیغ دینی در نیجریه را باجذب ده‌ها نفر آغاز کرد و تعداد پیروان اهل‌بیت(ع)در نیجریه،در دهه ۱۳۹۰ش، با تلاش‌های وی به میلیون‌ها تن رسیده است....**خمینی آفریقا, شیخ ابراهیم زکزاکی رهبر شیعیان نیجریه, در جریان حملهٔ ارتش نیجریه به خانه‌اش در ۲۲ آذر ۱۳۹۴، به شدت زخمی و تاکنون نیز تحت نظر است... شیخ زکزاکی در کمتر از ۲۰ سال توانسته ۲۵ میلیون نفر را شیعه کند که ۹۰ درصد آنها مقلد آیت‌الله خامنه‌ای هستند. این ماجرا، جُرم کمی نیست!... لااقل باید ۶ فرزندش را شهید می کردند که دیگر این راه ادامه پیدا نکند؛ خودش هم شکنجه شده و در آستانه شهادت رفته است...** در یکی از اجتماعات آن زمان زکزاکی حاکمیت نظام امپریالیستی نیجریه را محکوم کرد و خواستار بازگشت مردم به راه حق تعالی بااستفاده از قرآن به عنوان قانون شد.این سخنرانی از آن پس «اعلامیه» Funtua نامیده شد. شیخ در سال ۱۹۸۲ در برنامه‌ای در سوکوتو درباره اسلام و نیاز مردم به بازگشت به آن ارائه کرد. بلافاصله پس از اجرای برنامه، شیخ و چند نفر از همراهانش دستگیر و به دادگاه معرفی شدند و بدون داشتن حق صحبت با وکلای خود به سه سال زندان محکوم شدند... زکزاکی و همسرش که از شهریور ۱۳۹۵ به مدت ۶ سال در حبس خانگی و زندان بودند، در ۶ مرداد ۱۴۰۰ از تمامی موارد اتهامی تبرئه و آزاد شدند...

برشی از زندگی خمینی افریقا، شیخ زکزاکی
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



شهیده
فاطمه اسفندانی
مادری که با سه فرزند و دامادش به شهادت رسید

درب خانه را شکستند، اشک جاری شد/ کوچه، بوی پهلو شکسته گرفت... نیمه‌شب، کوچه به خوابی عمیق فرو رفته بود. در خانه فاطمه، بوی نان تازه با سوره «یاسین» درهم آمیخته بود. ستون‌های آن خانه، چهار جوان بودند: امیرعباس، نوجوانی با دفتر مدرسه و رؤیای فوتبالیست شدن. حسین، مهندس برق که به سیم و مدار جان می‌داد. حسنیه، بانوی کشاورزی که بذر را می‌شناخت و خاک را نوازش می‌کرد. مهدی، داماد مهندسی آرام و کاردان که بی‌صدا چراغ‌ها را روشن می‌کرد. اما هزاران کیلومتر دورتر، پشت میزهایی از چوب ماهون و مانیتورهای پیشرفته، دستان ناپاک قرن مختصات همین خانه را تایپ کردند. «شیطان بزرگ» لبخند زد. ناتو سکوت کرد. سگ هار صهیونیستی منتظر فرمان ماند. اروپا، با کراوات‌های خون‌آلودش، در ریختن این خونها شریک شد. بامداد جمعه ۲۳ خرداد ، **زمان عروج فرا رسیده بود. آسمان ناگاه شکافت، موشک‌ها زوزه کشیدند، و خانه‌ای که بچه‌هایش در خواب ناز بودند، به آتش و خاکستر بدل شد. کودک‌کشی، مادرکُشی، ویرانی خانه، همه در یک چشم‌برهم‌زدن. دشمن همان بود که در کربلا تیر به گلوی علی‌اصغر زد. غبار که نشست فاطمه، مادر خانواده زیر دودی که بوی قتلگاه می‌داد با چهار تکیه گاهش همگی به سوی سیدالشهدا(ع) و حضرت زهرا(س) پرکشیدند. زمین لرزید، آسمان غمگین شد، اما مرد خانواده که تنها بازمانده این خانوا ده بود نلرزید و نگاهش همان نگاه زینب(س) بود. وقتی بالای تپه قتلگاه و تل زینبیه ایستاده بود وآن هنگام که پیکرعزیزانش را یک به یک از زیر آوارها بیرون می کشیدند...**

برشی از زندگی شهیده فاطمه اسفندانی که باتفاق فرزندانش به شهادت رسید
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



شهید
بابک نوری هریس
شهید لاکچری مدافع حرم

قصه شهید بابک نوری هریس، از همین جا شروع شد، از وقتی عکس هایش یکی یکی در فضای مجازی منتشر شدند و روی قضاوت خیلی ها خط کشیدند، قضاوتی که معیار و اندازه اش چشم آدم ها بود؛ خط کشی که نمی‌توانست عکس آخرین سلفی بابک در سوریه را کنار عکس های قبل از اعزامش بگذارد و بپذیرد که قهرمان هر دو عکس یک نفر است. حالا بابک شده یک نماینده خوب برای دهه هفتادی ها ، برای همه آنهایی که متهم می شوند به وصل بودن به این دنیا، بابک از همه دل مشغولی های این دنیایی اش دل بریده و برای دفاع از مرزهای اسلام، پرکشیده سمت سوریه؛ سمت حرم حضرت زینب (س) و همانجا شهید شده؛ جوانی که حالا خیلی ها بهش لقب زیباترین شهید مدافع حرم و شهید لاکچری را داده اند... بابک خانواده‌دوست بود و خانواده برایش حرف اول را می‌زد. بابک یک خصوصیت بارز دیگری که داشت این بود که سه ماه تابستان را گچ‌کاری می‌کرد و هیچ پولی از خانواده‌اش نمی‌گرفت، چون می‌خواست که فقط به خودش متکی باشد و روی پای خودش بایستد. چهار ماه قبل از شهادتش یک روز ظهر با من تماس گرفت که بیا امشب با هم به قم برویم. گفتم همین امشب؟! بگذار برای یک فرصت مناسب‌تر. مدام اصرار می‌کرد که همین امشب برویم و من هم گفتم که وقت ندارم. بعدش دوباره با او تماس گرفتم و گفتم قضیه سفر به قم چیست؟ گفت می‌خواهم از یک فضای ناسالم و آلوده به گناه فرار کنم. بابک با آن قیافه جذاب و تیپ بی مثالش، از گناه فراری بود...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، بابک نوری هریس
منبع: کتاب خودسازی شهدا, ناصر کاوه



دختر آزاده ایران
معصومه آباد
من زنده ام!؟

معصومه آباد در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۲۳ به همراه سه زن دیگر به نام‌های فاطمه ناهیدی، شمسی (مریم) بهرامی و حلیمه آزموده در حال مأموریت هلال احمر، در جادهٔ ماهشهر به آبادان به اسارت نیروهای عراقی درآمد و ابتدا به اردوگاه مرزی تنومه و سپس به زندان‌های استخبارات و الرشید و چندی بعد به اردوگاه موصل و الانبار برده و ۴۰ ماه بعد در تاریخ ۱۳۶۲/۱۱/۱۲ آزاد شد. معصومه ابتد در زمان اسارت، فقط ۱۷ سال سن داشت. نخستین نامه‌ای که در اسارت نوشته بود دو کلمه بیشتر نبود: «من زنده‌ام»...

تفکر دشمن در مورد زنان ایرانی این بود. آنان از زنان ایرانی بیشتر از مردان می ترسیدند... به من گفتند که اگر مقنعه ات را از سرت برنداری به زور بر می‌داریم. گفته شده هر زن ایرانی در زیر مقنعه اش یک نارنجک حمل می‌کند. دوباره گفتم من چیزی ندارم و آنان نیز منصرف شدند... یکسال می شد رنگ آفتاب را ندیده بودند... داخل یک سلول۶ متری ۲ در ۳، روی یک پتوی مندرس نظامی با زمستانی سرد سرد و تابستانی گرم گرم روزگار می گذراندیم...

سرباز عراقی محکم به در کوبید و آن را باز کرد. نگاهی تمسخرآمیز انداخت و انگار که اختیار دار دنیا باشد، از سر منت با صدای زمختی گفت: شمس، شمس... بعد از آن هر شش ماه یک بار به قول خودشان ما را به آفتاب می بردند. یک ربع، بیست دقیقه ای آنجا می ماندیم و این رفت و آمد خوش ترین لحظات و خاطرات ما در دوران اسارت بود...

برشی از دوران اسارت چهار دخترایرانی گرفتار در چنگال رژیم بعثی
منبع: کتاب مرواریدهای بی نشان، ناصر کاوه



امام جمعه شهید
عطاءالله اشرفی اصفهانی
امام جمعه شهید کرمانشاه

با شروع جنگ در سال ۱۳۵۹ شهید اشرفی اصفهانی به مدت ۲۵ ماه در نماز جمعه مردم را تشویق به حضور در جبهه‌های جنگ می‌کرد و خود نیز بارها به دیدار رزمندگان در خط مقدم می‌رفت و با آنها گفتگو می‌کرد. اشرفی اصفهانی پس از آزادی قصر شیرین به آن شهر سفر کرد و دو رکعت نماز شکر در مسجد این شهر به جای آورد. شهید اشرفی اصفهانی به همراه امام جمعه اهواز به خرمشهر نیز رفت و در مسجد آنجا سخنرانی کرد...

فعالیت‌های گسترده‌ی شهید اشرفی اصفهانی و نقش بی‌بدیل ایشان در استان کرمانشاه سرانجام سبب شد تا منافقین که به شدت از اقدامات وی وحشت زده شده بودند، تصمیم به ترور ایشان بگیرند.

اشرفی ۳ بار مورد ترور قرار گرفت؛ نخست در سال ۱۳۵۹ که هدف یک بمب صوتی قرار گرفت. اقدام دوم در تیر ماه ۱۳۶۰ انجام شد که سه فردمسلح هنگام ورود ایشان به مسجد به وی شلیک و حتی یک نارنجک نیز پرتاب کردند که باعث شهید و زخمی شدن تعدادی از مردم بی‌گناه استان شد. سرانجام در ۲۳ مهر ۱۳۶۱ در روز جمعه هنگامی که شهید اشرفی اصفهانی خطبه‌ی اول نماز را آغاز کرده بود در هنگام سجده بر اثر انفجار نارنجک به شهادت رسید. تشییع شهید اشرفی اصفهانی با شکوه فراوانی در استان کرمانشاه برگزار شد... **حضرت امام خمینی (ره) در پیامی که به مناسبت شهادت این بزرگوار صادر کردند، فرمودند: شهید اشرفی اصفهانی از شخصیت های والا مقامی بود که اینجانب بیش از ۶۰ سال بود که این بزرگوار را می‌شناختم...**

برشی از زندگی روحانی شهید عطاءالله اشرفی اصفهانی
منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
محسن حاجی بابا
شهیدی با دو مزار

محسن جزو اولین سربازانی بود که به دستور امام خمینی قبل از پیروزی انقلاب از پادگان فرار کرد. پس از انقلاب و در سال ۱۳۵۸ از بین ۴۰۰ داوطلب کنکور پزشکی، رتبه ۴ را کسب کرد، اما به پدرش گفت که می‌خواهد پاسدار شود!؟ بعد از شروع جنگ تحمیلی شهید حاجی بابا برای دفاع از دین و وطن وارد مناطق عملیاتی شد و فرماندهی محور سرپل ذهاب را برعهده گرفت. محسن انس و الفتی مثال زدنی با قرآن داشت. همیشه زیارت عاشورا می‌خواند. تنها چیزی که به هیچ کس هدیه نمی‌داد انگشتری بود که از مادرش به یادگار مانده بود،.. محسن همیشه می‌گفت می‌خواهم به گونه‌ای شهید شوم که حتی تکه‌های بدنم را نتوانند جمع آوری کنند. آرزوی محسن چیزی جز شهادت نبود. او وقتی می‌بیند که دوستانش شهید شده‌اند، به حسین گفته بود، دعا کن با گلوله توپ شهید بشویم. زیرا اگر در این دنیا بسوزیم، می‌توانیم مطمئن شویم که خداوند گناهانمان را بخشیده است. به‌طور کلی جبهه‌های غرب، فرماندهان و رزمندگانش غریب هستند. **شهید حاجی‌بابا تمایل داشت گمنام بماند، حتی برای شهادتش وصیت کرده بود بدون تشریفات تشییع و دفن شود. مقداری از بدن محسن در بهشت زهرا(س) تهران و الباقی پیکرش نیز در محل قرارگاه فرماندهی اش بر جاده به خاک می سپارند. اکنون در آنجا روستایی به وجود آمد و مردم آن منطقه به این شهید بزرگوار ارادتی خاص دارند و هر سال زائران راهیان‌نور بر سر یادمان این شهید برای زیارت می‌روند...**

برشی از زندگی سردار شهید، محسن حاجی بابا، فرمانده عملیات غرب کشور
منبع: کتاب عشق شهدا به شهادت, ناصر کاوه



شهید
یحیی سنوار
رهبر حماس و خالق عملیات هفت اکتبر

شهید سنوار، در سال ۱۹۶۲در اردوگاه پناهندگان خان یونس بدنیا آمد. در دهه ۱۹۸۰ توسط اسرائیل دستگیر و درسال ۱۹۸۸ به حبس ابد محکوم شد. یحیی ۲۳ سال از عمر خود را در زندان‌های اسرائیل گذراند. در دوران زندان به یکی از رهبران زندانیان فلسطینی تبدیل شد و نقش کلیدی در سازماندهی فعالیت‌های آنها ایفا کرد. سنوار در سال ۲۰۱۱، به همراه تعداد زیادی از زندانیان فلسطینی، در چارچوب تبادل زندانیان آزاد شد. پس از آزادی، به سرعت به یکی از چهره‌های کلیدی حماس در نوار غزه تبدیل شد و در سال ۲۰۱۷ به عنوان رهبر حماس در این منطقه انتخاب شد.سنوار یکی از بنیان‌گذاران«مجد»، سرویس امنیت داخلی حماس بود که مسئول تعقیب جاسوسان رژیم صهیونیستی بودند... **سنوار در تلاش برای هماهنگی بین رهبری سیاسی ونظامی حماس در تجاوز ۲۰۱۴، تصمیم به آغاز نبرد شمشیر قدس در سال ۲۰۲۱ گرفت و برای تقویت روابط با محور مقاومت کوشید و سرانجام درمهر ۱۴۰۲، حماسه طوفان الاقصی آغاز شد و رژیم صهیونیستی او را مغز متفکر این عملیات می‌داند و او در صدر فهرست هدف‌های خود در طول جنگ قرار دارد. خانه یحیی در جنگ ۲۰۱۲ بمباران شد و در سال ۲۰۱۵ نیز در فهرست سیاه وزارت خارجه آمریکا قرار گرفت. سنوار بعد از ترور اسماعیل هنیه رئیس دفتر سیاسی حماس در تهران، جایگزینش شد و فقط ۷۷ روز دراین سمت بود تا اینکه درنبردی خونین به دست مزدوران رژیم اشغالگر قدس، شجاعانه و غریبانه به شهادت رسید...**

برشی از زندگی رهبر و فرمانده نظامی حماس، یحیی سنوار
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



شهید
مهدی نوروزی
شیر سامرا و فاتح لانه قیطیره در فتنه ۱۳۸۸

مهدی در سال ۱۳۶۷ در زمان عملیات مرصاد به صورت مخفیانه و پشت وانت دایی اش به جبهه رفت. در سال ۱۳۷۹ بود که به خدمت سربازی اعزام شد و در دوران سربازی محموله ۸۰۰ کیلوگرمی مواد مخدر را کشف کرده و در همان درگیری جانباز می‌شود. پس از اتمام خدمت، راننده سفیر ایران در عراق می‌شود و همان سال جهت استخدام در نیروی انتظامی به ایران باز می‌گردد...مهدی مدتی بعد به سیستان و بلوچستان رفته و یکی از سرکردگان عبدالمالک ریگی که اتوبوس پرسنل پاسداران را منفجر کرده بود دستگیر کرد. حضور بدون نقاب او در ۲۸ بهمن سال ۱۳۸۵ در مراسم اعدام نصرالله شنبه زهی عامل بمب گذاری اتوبوس سپاه در زاهدان و از عوامل تروریستی گروه ریگی همان اتفاقی بود که متعاقباً عبدالمالک ریگی برای سرش جایزه گذاشت...

قهرمان و یل کرمانشاه, شهید مدافع حرم مهدی نوروزی, شیر سامرا و فاتح لانه فتنه قیطریه در فتنه سال ۱۳۸۸، در وصیت کوتاه قبل از رفتن به عراق اینگونه نوشته است. از حقوق بنده پول برداشته شود و دو باک بنزین به اداره داده شود, به خاطر استفاده از خودرو و موتورسیکلت که بعضا در موارد شخصی پول آن را نیز پرداخت نموده ام ... اجناس زیر را به سپاه برگردانید. دو بسته کاغذ A۴ پانصدتایی, ده قلم روانویس, ۱۰ عدد پوشه و یک بسته سوزن ته گرد تحویل اداره شود... متن فوق نشان دهنده ریز بینی و دقت فراوان این شهید بزرگوار در مواجهه با بیت المال مسلمین بود...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، مهدی نوروزی
منبع: کتاب شهدا و بیت المال, ناصر کاوه



شهید
رضا اسماعیلی
نخستین ذبیح فاطمیون

گردان کوچک فاطمیون پس از مدتی به تیپ و اخیراً به لشکری تبدیل شدند، تا نشانی از غیرت بزرگ مردان شیعه و پیروان امیرالمومنین(ع) باشد.رضا اسماعیلی اولین شهید فاطمیون که توسط داعشی‌ها سربریده شد. رضا ساکن مشهد و نائب قهرمان وزن ۵۵ کیلوگرم پرورش اندام استان خراسان رضوی بود و ۱۹سال داشت و در دانشگاه فردوسی مشهد مشغول به تحصیل بود. اسماعیلی در عملیات بازپس‌گیری شهرک شیعه نشین "زمانیه" واقع در غوطه شرقی از چنگال داعش که رخ داد حضور داشت .در آن درگیری‌ها، هر روز فقط چند ساعت آتش بس داعش در آن منطقه وجود داشت. در همین آتش‌بس‌ها رزمندگان فاطمیون متوجه عدم حضور یکی از نیروها به نام مجتبی رفیق رضا شدند. قرار بود بیاید به محلی که آنها منتظرش بودند. آمد اما آنها را پیدا نکرد و رفته بود توی دل دشمن تا او را زدند. **رضا طاقت نیاورد و زد به دل دشمن و با همان سربندیا علی ابن ابیطالب، اسیرش کردند. بی سیمش را وصل کردند و برای زجر دادن بیشتر دوستانش از او خواستند به علی (ع) و اولادش توهین کند و رضا فقط ذکر علی می گفت. آنقدر که خون دشمنان علی به جوش آمد و آن اتفاق دوباره تکرار شد؛ «ذبحوا الحسین(ع) من قفاها»...پیکرش را برادران همرزمش بعد از مدتها آوردند، اما هنوز سر رضا اسماعیلی در سوریه است و نمی دانیم کجاست...خواهر شهید به مادرش گفت :«خیال کن مادرام وهب هستی. ما سری را که برای خدا دادیم, دیگر پس نمی گیریم...»**

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، رضا اسماعیلی
منبع: کتاب عاشقان امیرالمومنین(ع), ناصر کاوه



شهیدان
کرباسی و عواضه
زن و شوهر مبارزی که باهم به شهادت رسیدند

معصومه کرباسی، اولین بانوی شهیده ایرانی راه قدس و محور مقاومت بود که به همراه همسرش، رضا عواضه از نخبگان امنیت سایبری حزب‌الله لبنان، در ۲۸ مهرماه سال ۱۴۰۳ در حملهٔ پهپاد رژیم صهیونیستی در شهر جونیه به شهادت رسید. **معصومه کرباسی و همسرش با خودرو شخصی در حرکت بودند که پهپاد رژیم صهیونیستی به سمت آن موشکی پرتاب کرد اما به گوشه ماشین برخورد کرد و صدمه‌ای به سرنشینانش وارد نشد. همسر او، رضا عواضه، خودرو را متوقف کرد و کنار اتوبان ایستاد و سپس پیاده شده و دست همسرش را گرفت تا گوشه‌ای پناه بگیرند. سرنشین‌های خودروهای دیگر هم پیاده شدند اما انگار هدف‌های پهپاد مشخص بودند. موشک دوم هم شلیک شد و معصومه کرباسی به همراه زوج لبنانیش، رضا عواضه، به شهادت رسیدند...**

یکی از دوستان شهیده کرباسی می گفت: سال ۲۰۰۶ م، که جنگ در لبنان شروع شد معصومه تازه به لبنان آمده بودو آرزوی او شهادت بود. گاه‌گاهی هم این آرزوی شیرین را به زبان می‌آورد، مثلاً سال ۲۰۰۶ م، در برابر اصرارهای خانواده و اطرافیان که از او می‌خواستند به ایران برود، می‌گفت: همین‌جا می‌مانم، کنار مردم لبنان مقاومت می‌کنم و اگر قسمتم بود شهید می‌شوم. پای حرفش هم ماند و تا روز آخر جنگ در لبنان بود و ترجیح داد آوارگی را به جان بخرد اما کنار مردم باشد.این بانوی ایرانی مادر پنج فرزند با ترور مستقیم و عامدانه رژیم کود کش صهیونیستی به شهادت رسید...

برشی از زندگی شهیدان معصومه کرباسی و رضا عواضه
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



شهیدان
علیزاده و دربندی
سربازان گمنام امام زمان(عج)

نادر علیزاده به همراه شهید بهزاد دربندی طبق یك برنامة از پیش طراحی شده به مقر سرکردگان حزب دمکرات در مهاباد وارد شده و برای معدوم ساختن سرگرد عباسی(فرمانده عملیات حزب دمکرات) وسرهنگ صالحی و سروان چلبی (که درکودتای آمریکایی نوژه نقش مؤثری داشت) پرداختند.تا اینکه روز موعود فرا می رسد و علیزاده یکه و تنها در طول یك ساعت نبردی نزدیک با دشمن، بسیاری از آنان را به هلاکت رساند و سرانجام خودش هم به شهادت رسید.ولی این پایان ماجرا نبود!؟**نیروهای حزب دمکرات پیکر نادرعلیزاده را به پشت یك خودروی جیپ بستند و در خیابانهای شهر می کشیدند و بعد از تکه پاره شدن پیکرش، سرانجام درروی پل رودخانه نادر را به آتش می کشند و خاکسترش را بر روی پل به باد می دهند.**به خاطر این که مشخص نشود چه کسی این عملیات را انجام داده و مشکلی برای خانواده علیزاده ایجاد نشود، مراسم یادبودی پنهانی برای شهید برگزار شد...خانه ای در همسایگی بهزاد دربندی قبلاً تخلیه شده و به عنوان کمینگاه در اختیار دشمنانش قرار داده می شود. سپس کلیدی را در قفل در خانه دربندی داخل کرده و کلید را می شکنند تا بهزاد برای بازکردن درب، در جلو در معطل شود و فرصت لازم برای قتلش فراهم گردد. وقتی بهزاد کلید را درون قفل می رساند، متوجه شد قفل قبلاً مسدود شده و فرار ناممکن است. **تروریست ها ازکمین بیرون جسته و دربندی را آماج رگبارگلوله قرار می دهند و او با تنی پاره پاره، مثل نادرعلیزاده به شهادت میرسد...**

برشی از زندگی شهیدان بهزاد دربندی و نادر علیزاده
منبع: کتاب جنایات کومله و دمکرات, ناصر کاوه



دکتر شهید
علی حیدری
از شلمچه تا لبنان به دنبال شهادت

وزارت بهداشت فلسطین، ابتدای مهرماه ۲۰۲۴ اعلام کرد که از ۷اکتبر ۲۰۲۳ تاکنون بیش از ۱۰۰۰ نفر از کادر پزشکی و درمانی در حملات رژیم اشغالگر به غزه شهید شدند...در ادامه جنایات جنگی، رژیم صهیونیستی یک آمبولانس را مورد حمله قرار داد که در پی این اقدام، دکتر علی حیدری؛ پزشک ایرانی مستقر در لبنان به شهادت رسید. همسر شهید از کشور لبنان است و حیدری،به دلیل احساس وظیفه انسانی و دینی، مدتی است که برای ارائه کمک‌های درمانی و پزشکی در بیروت حضور داشته است... **دکترحیدری ۳ روز قبل از شهادتش، در تماس با برادرش وصیت می کند که بعد از شهادت، در کنار امام خمینی دفن شود... حیدری در این صوت تاکید می کندکه به آرزویش یعنی شهادت، خواهد رسید... محل دفن شهید دکتر علی حیدری "پزشک خدوم که در حال خدمت رسانی به مردم بی پناه لبنان به دست رژیم سفاک صهیونیستی به درجه رفیع شهادت نائل آمد، در صحن شرقی آستان مقدس امام خمینی(ره) می باشد...**

شهید دکتر حیدری بزرگوار سابقه درخشانی از مجاهدت‌های مخلصانه در عرصه ۸سال دفاع مقدس و همچنین جبهه مقاومت علیه رژیم جنایتکار صهیونیست در مسیر یاری رساندن به مستضعفان مظلوم غزه و لبنان داشت، که نشان از باور و ایمان قلبی و فداکارانه ایشان در راه دفاع از مبانی انقلاب و جمهوری اسلامی و حمایت از آرمان مقدس آزادی فلسطین و قدس عزیز بود...

برشی از زندگی پزشک ایثارگر جبهه مقاومت، شهید علی حیدری
منبع: کتاب شهدای لباس سفید, ناصر کاوه



شهید
سید مصطفی خمینی

امام خمینی: شهادت مصطفی الطاف خفیه الهی بود

سید مصطفی خمینی پسر ارشد امام خمینی، پس از دستگیری مجدد امام خمینی در ۱۳آبان سال ۱۳۴۳، بازاریان قم را ترغیب کرد تا بازار را تعطیل کنند. به دنبال آن، مأموران شهربانی قم و ساواک او را در منزل آیت الله شهاب الدین مرعشی نجفی دستگیر و به زندان قزل قلعه در تهران منتقل کردند. پس از بازداشت مصطفی، دادستانی ارتش در ۱۴ آبان ۱۳۴۳ش به اتهام اقدام بر ضد امنیت ملی برای او قرار بازداشت موقت صادر کرد. ساواک این حکم را در ۸دی ۱۳۴۳، به شرط تبعید سید مصطفی به ترکیه لغو کرد و او آزاد شد. مصطفی به قم بازگشت و با مشورت با برخی علمای قم تصمیم گرفت به ترکیه نرود...ساواک هم چند روز بعد مجدداً مصطفی را دستگیر و در ۱۴دی ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید کرد.مصطفی در ترکیه به شهر بورسه، محل تبعید امام خمینی، انتقال داده شد.مصطفی در ۱۳ مهر سال ۱۳۴۴، همراه امام خمینی به عراق منتقل شد.آنها ابتدا در بغداد و سپس در نجف اقامت گزیدند. این دوره که ۱۲سال به طول انجامید، هم زمان با اوج گیری مخالفت‌ها با حکومت پهلوی در ایران و فعالیت‌های جنبش آزادی بخش فلسطین بود. موضع مصطفی در برابر جنبش آزادی بخش فلسطین تأیید و حمایت عملی از آن بود. **مصطفی خمینی در ۱۳۵۶ در نجف به طور ناگهانی و به طرز مشکوکی شهید شد و پیکرش در مقبره علامه حلّی، داخل حرم امیرمؤمنان(ع)، به‌خاک سپرده شد. شهادت مصطفی به تشدید مبارزه با حکومت پهلوی و سرانجام به سرنگونی آن انجامید و...**

برشی از زندگی شهید سید مصطفی خمینی
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



شهید
سیدمصطفی موسوی
جوانترین شهید مدافع حرم

مقلد حضرت آقا بود. به من می گفت: مامان سعی کن دل بکنی و ببخشی. تا دل نکنی به معرفت نمی‌رسی، از دنیا و تعلقاتش بگذر. برای هر کسی یک روز، روز عاشورا است، یعنی روزی که امام حسین (ع) ندای "هل من ناصر"را داد و کسانی که رفتند وبا امام ماندند، شهید و رستگار شدند، ولی کسانی که نرفتند چه چیزی از آن‌ها ماند؟ تا دنیا باقی است، لعنت می‌شوند. بعد هم گفت: می خواهم یک مژده بهت بدم، اگر از ته قلب راضی شوی که به سوریه بروم، آن دنیا را برایت آباد می‌کنم و دنیای زیبایی برایت می‌سازم که در خواب هم نمی‌توانی ببینی!؟

گفتم: از کجا معلوم می‌شود که من قلبا راضی شدم. گفت: من هر کاری می‌کنم برم، نمی‌شود. علت اصلی‌اش این است که شما راضی نیستید، اگر راضی شوی خدا هم راضی می‌شود. اگر راضی نشوی فردای قیامت جواب حضرت زهرا(س) و حضرت زینب (س) را چه می‌دهی؟... من در مقابل این حرف، هیچ چیزی نتوانستم بگویم و از ته قلبم راضی شدم و مصطفی رفت سوریه...

قبل از رفتن، به من می‌گفت مادر، خیلی برایم دعا کن تا دست و دلم نلرزد و دشمن در نظرم خوار و ذلیل بیاید...

«شهید سید مصطفی موسوی» روز پنج شنبه ۱۸ آبان ۱۳۷۴ به دنیا آمد و در پنج شنبه ۲۱ آبان ماه ۱۳۹۴ و تنها ۳ روز پس از قدم گذاشتن به سن ۲۰ سالگی، در سوریه، جام شهادت را نوشید...

روایتی از مادر شهید مدافع حرم، سید مصطفی موسوی
منبع: کتاب عشق شهدا به شهادت, ناصر کاوه



شهید
جواد قنبری
جواد قنبری صبغه الله بود

وقتی شهید قنبری مسئولیت فرماندهی سپاه ماکو را بر عهده گرفت، تحولات عمیقی در آن منطقه به وجود آورد و مانعی بزرگ در برابر اشرار و منافقان بود. منطقه ماکو و بازرگان به علت موقعیت خاص خود معمولاً محلی بود که اجناس قاچاق و مواد مخدر و وسایلی از این قبیل بیش از هر چیز دیگر در آن یافت می شود و به همین علت افراد ناآگاهی که گرفتار این تور شیطانی می شدند بسیار بودند. جواد که مسئول بود و خود را در مقابل آنها مسئول حس می کرد از هر فرصتی جهت راهنمایی و ارشاد آنها استفاده می کرد و قاطع و برنده بود و در برابر عاملان توزیع و خاطیان طریق اسلام، باید اظهار داشت شهر ماکو و منطقه بازرگان با دیدن جواد رنگ عوض کرد و صبغه خدائی یافت، چرا که جواد قنبری صبغه الله و رنگ خدایی گرفته بود...

منافقان کوردل با یك طرح ازپیش طراحی شده به همراه عوامل ضد انقلاب و مزدوران حزب منحله دموکرات در یکی از ماموریت های شان در خردادماه ۱۳۵۹ به سرکردگی یکی از مزدوران منطقه، قنبری را به روستایی در شهرستان ماکو برده و از او خواستند تا به امام خمینی توهین کند و بعد هم توبه کند!؟ که این شهید بزرگوار، در مقابل این خواسته،ندای الله اکبر سر داد و درپی آن مزدوران عصبانی شده و به شکستن انگشتان، سوزاندن موهای سر و صورت، بیرون آوردن چشم ها و ریختن آب جوش بر بدن این شهید اقدام کردند و با وحشیگری تمام، جواد قنبری را به شهادت رساندند...

برشی از زندگی سردار شهید جواد قنبری
منبع: کتاب جنایات کومله و دمکرات, ناصر کاوه



امام جمعه شهید
محمدعلی آل هاشم
سومین امام جمعه شهید تبریز

آل هاشم سرباز واقعی ولایت در کسوت روحانیت بود و ارادت زیادی به امام خامنه‌ای داشت. خیرخواه مردم بود و مردم داری و مردم یاری می کرد و گره از مشکل مردم باز می‌کرد. امام جمعه شنبه تا جمعه بود. در مترو، اتوبوس، بازار با مردم بود و دفترش شبانه روز بر روی مردم باز بود... بعد از شهادتش بسیاری آمدند و از دستگیری‌هایش گفتند. شخصیت بی‌نظیر و خستگی ناپذیری داشت.این اواخر خیلی آرزوی شهادت در جمع خانواده، در نماز جمعه و در دورهمی خانوادگی کرده بود و خیلی دلتنگ بود. آل هاشم بارها می گفت کاش شهادت قسمت ما شود. در جمع خانواده، سر سفره و پایان سفره غذا، دعا کرد و گفت دعا کنید من هم شهید شوم.حاجی همه وسایل شخصی‌اش را در خانه و محل کارش جدا کرده بود. نام‌های مربوطه را نوشته و حساب و کتاب‌ها را مرقوم کرده بود، یعنی مشخص بود هر وسیله متعلق به کیست. آل هاشم بارها گفته بود: تبریز تنها استان و مرکز استانی است که دوتا امام جمعه شهید و سید دارد و سومی هم خدا کنه من باشم، شما دعا کنید، من هم از خدا می‌خواهم که عاقبت من به شهادت ختم شود. آل‌هاشم در دوره ششم مجلس خبرگان رهبری به‌عنوان نماینده مردم آذربایجان شرقی انتخاب شد و با کسب ۸۳۴۱۰۸ رأی، بیشترین رأی در ادوار مختلف خبرگان رهبری در استان آذربایجان شرقی را کسب کرده بود... آل‌هاشم در ۳۰ اردیبهشت سال ۱۴۰۳ش، همراه با رئیس جمهور و ۷تن دیگر به علت سقوط بالگرد به شهادت رسید...

برشی از زندگی نماینده ولی فقیه در آذربایجان شرقی شهید، محمد علی آل هاشم
منبع: کتاب شهید آل هاشم, ناصر کاوه



قهرمان شهید
محمدحسین فهمیده
الگوی بی نظیر برای همه مبارزان

حسین برای اثبات لیاقت خود یک بار به تنهایی به میان عراقی ها رفته و لباس و اسلحه‌ای از عراقی ها به دست می‌آورد و در هیئت یک عراقی به نیروهای خودی نزدیک می‌شود، به طوری که رزمندگان مشاهده می‌کنند که یک عراقی کوچک به طرف آنان می آید! می خواهند به او شلیک کنند، که یکی از آنان می گوید، صبرکنید با پای خودش بیاید تا اسیرش کنیم. هنگامی که نزدیک می‌شود، می‌بینند حسین است که خواسته ثابت کند که می تواند با دست خالی هم با عراقی ها بجنگد و شهامت ولیاقت حضور در خط مقدم را دارد... روزهای حماسه و مقاومت در خونین شهر به سرعت می گذشت تا اینکه صدای جمهوری اسلامی ایران با قطع برنامه های خود اعلام می کند که نو جوانی ۱۳ساله با فداکاری زیر تانک عراقی رفته، آن را منفجر کرده و خود نیز به شهادت رسیده است... امام خمینی (ره) در پیامی که به مناسبت دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی صادر می کنند، جملات معروف خود را پیرامون شهید فهمیده اینگونه بیان می کنند:

رهبر ما آن طفل دوازده ساله ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگتر است، با نارنجک خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید... صحیفه امام، ج ۱۴، ص:۷۳ ... رهبر معظم انقلاب، امام خامنه ای نیز در مورد شهید فهمیده اینگونه می‌فرمایند: زنده نگه داشتن یاد حادثه شهادت دانش آموز بسیجی ، شهید فهمیده از اصالت های دفاع مقدس می باشد...

برشی از زندگی شهید محمد حسین فهمیده
منبع: کتاب شهدای دانش آموز, ناصر کاوه



وزیر شهید
محمد جواد تندگویان
وزیر نفت ایران که در اسارتگاه بعثی به شهادت رسید

سید علی اکبر ابو ترابی نقل می کند،در زندانِ وزارت دفاع عراق در سلول انفرادی بودم. یک روز صبح صداهای بلندی شنیدم، صدای تلاوت قرآن بود که یکی از زندانیان با صدای بلند آن را تلاوت می کرد. برای من عجیب بود. هنگام شب باز صدای قرآن شنیدم. این صداها فکر مرا به خود مشغول کرد. چند روزی هنگام صبح و شب آن صدا را شنیدم. **یک روز که مرا برای بازجویی می بردند، از فردی که در سلول مجاور بود، پرسیدم: این صدای قرآن کیست که هر روز صبح و شب می شنوم؟ گفت: این صدای محمد جواد تندگویان وزیر نفت است. وقتی شکنجه به اوج خود می رسد، تندگویان به آیات قرآن پناه می برد و به ائمه (ع) توسل می جوید و از آنها نیرو و روحیه می گرفت...** تمام این ۱۱ سال اسارت برای تندگویان به این شکل بود، که به طور پیاپی ایشان را شکنجه های سخت می کردند و تا بی هوش نمی شد، دست از او بر نمی داشتند. از ایشان یک تقاضا داشتند و آن اینکه در مقابل دوربین علیه امام خمینی و نظام جمهوری اسلامی مطالبی بگوید. آنگاه به هر کشوری که بخواهد، او را می فرستند. اما این طوفانها تندگویان را جا به جا نمی کرد. آن طور که من خبر دارم، دو بار وضعیت جسمانی شهید تندگویان به حدی رسید که به اغمای کامل فرو رفت. برای همین او را به انگلستان اعزام کردند و بعد از معالجه دوباره او را به عراق باز گرداندند تا باز هم شکنجه اش کنند!؟ سرانجام محمد جواد تندگویان را بر اثر مداومت درخواندن قرآن خفه کردند و او را مظلومانه به شهادت رساندند...

روایتی از سیدآزادگان ابوترابی، درباره شهیدجواد تندگویان، وزیر نفت شهید
منبع: کتاب شهدای غریب و مظلوم صنعت نفت, ناصر کاوه



امام جمعه شهید
سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی
اولین امام جمعه شهید جمهوری اسلامی ایران

در گزارش‌هایی که ساواک از شهید قاضی تهیه کرده بود اشاراتی جالب در خصوص جمع‌آوری پول برای مردم محروم وجود دارد. شهید قاضی فعالیت گسترده‌ای در تهیه خانه برای مستضعفان و افراد بی‌خانمان در تبریز داشت و در این تلاش بیش از دویست خانواده را صاحب خانه کرده بود...تهجد و زهد و بیدار بودن شهید قاضی قبل از طلوع فجر زبان زد بود و اکثرا قبل از نماز صبح، نماز شب را به جا می‌آورد. حتی یادم هست دعاهای به خصوصی می‌خواند و برای مومنین طلب مغفرت و استغفار می‌کرد...

خلوت های عارفانه، تهجد و شب زنده داری ها، انجام نوافل شبانه روزی و راز و نیازهای سحرگاهی، به سالک فی سبیل الله آرامش و امید می بخشد .به همین جهت قاضی در طول مدت زندگی خویش هیچ گاه از توسل و تعبد و بندگی خدا، دست نکشید...

شهید قاضی همیشه سدّ مستحکمی در مقابل خطوط انحرافی در جریانات ضد انقلابی بود و از اویل پیروزی انقلاب علیه جریانات منحرف و وابسته، نظیر "خلق مسلمان" افشاگریهای لازم را می نمود و منحرفان با وجود ایشان، قدرت و جرأت ابراز وجود پیدا نمی کردند.قاضی از طرف امام به سمت امام جمعه تبریز منصوب شدند و اولین نمازجمعه را در این شهر بزرگ برپا کردند.آیت الله قاضی طباطبایی, بعد از ادای فریضه نماز مغرب و عشاءو در حال مراجعت از مسجد به منزل، مورد هجوم عوامل سرسپرده استکبار تحت نام گروه "فرقان" قرار گرفت و شربت شهادت را نوشید...

برشی از زندگی شهید قاضی طباطبائی
منبع: کتاب ترورهای گروهک فرقان، ناصرکاوه



شهید
طیب حاج رضایی
حر انقلاب اسلامی ایران

کسی جرات این رو نداشت که باشاه ایران سریک میزغذا بخوره، اما طیب می‌نشست!؟ گنده لات تهران بود، شاه هروقت می خواست مجلسی خراب شه،به طیب می گفت یکروز شاه به طیب گفت این دفعه پول زیادی بهت میدم، برو یه مجلسی رو خراب کن. گفت کجا؟طرف کیه؟شاه گفت فلان جا، سید روح الله خمینی. طیب جا خورد و گفت کی؟!گفتی سید هست؟ شاه گفت آره؟ طیب گفت نه ما نیستیم، ما با فرزند حضرت زهرا درنمی افتیم.

شاه گفت: دستور میدم شکنجه ات کنند، می کشمت. طیب گفت هرکاری میخوای بکن!؟ من با فرزند حضرت زهرا (س) در نمی افتم. آنقدر شکنجه اش کردند که طیب هیکلی، لاغر لاغر شده بود، وقتی خواستن او را اعدام کنن. یکی گفت طیب پیام برای امام نداری؟... گفت من سید روح الله رو نمی شناسم فقط بهش بگین، طیب گفت اون دنیا شفاعتم کن، ما ندیده خریدار شما شدیم. وقتی پیام طیب رو پیش امام بردند امام گفت: طیب نیازی به شفاعت من و امثال من نداره و طلاب نمازهای قضایش را خواندند.
طیب و اسماعیل رضایی با رفاقت ۲۰ ساله با هم در ۱۱ آبان ۱۳۴۲ به جرم حمایت از خمینی،اعدام شدند و به شهدای انقلاب پیوستند...از جمله کارهای عام المنفعه و خدمات شهید حاج اسماعیل رضایی که با طیب اعدام شد، می‌توان به احداث حدود ۳۰۰ خانه دو اتاقه در جنوبی‌ترین نقطه‌های تهران جهت اسکان زنان منحرف به منظور ارشاد و هدایت آنان توسط دو تن از خانم های تحصیلکرده و متدین تهران اشاره کرد و...

برشی از زندگی شهیدان طیب حاج رضایی و اسماعیل رضایی
منبع: کتاب ره یافتگان حسینی، ناصر کاوه



شهید امنیت
سید روح الله عجمیان
شهید اغتشاشات زن، زندگی، آزادی

روح الله بسیجی بودو عاشق وطن.جزوفاداری وخدمت به مردمش کار دیگری نمی دانست. برای روح الله دفاع ازناموس ودین و آرمانهای امام و شهدا، بالاترو مهمتر از جانش بود و همین هم باعث شهادتش شد. عجمیان، مثل خیلی ها از یقه سه سانتی های ریشو که در اغتشاشات ۱۴۰۱ پشت رهبری را خالی کردند، محاسبه گر و نون به نرخ روز خور نبود و همانند "حضرت عباس(ع) فدایی مولایش" شد. **شهید روح الله عجمیان در روز ۱۲ آبان ۱۴۰۱ برای خاموش کردن آتش فتنه و بازکردن اتوبان تهران، کرج که مسدود شده بود بدون سلاح، میان داعشی های فتنه گر رفت. اغتشاشگران با شعار زن، زندگی، آزادی، همانند لشگریان عمرسعد،دوره اش کردند وهر که باهرچی داشتند برسروپیکر و بدنش زدن!؟ روح الله را به جرم عشق به وطن و پیروی از رهبری، به باد کتک گرفتند.حدود ۷۰ نفراغتشاشگر باچاقو،قمه،آجر، بلوک سیمانی، پوتین و... تکه تکه اش کردند و با دو پا می رفتند روی سینه شکسته اش وبالاوپایین می پریدند تانفس های آخرش که رسید ، دکتری هم که بالای سرش رسید به روح الله رحم نکرد، به جای درمانش، دکترکه باخانمش آمده بودبا لگد به پهلوی مجروحش زد... چند نفری هم برای اینکه اطمینان پیداکنند که روح ازبدنش جدا شده، با چاقو افتادند به پیکر نیمه جانش و چاقو را چندین بار در داخل بدنش فرو کردند و سرانجام جسم بی جانش را روی آسفالت داغ اتوبان کشیدند تا به شهادت برسد.نظام اسلامی، بقایش را مدیون این خونهاست و باید جبران کند!؟**

برشی از زندگی شهید سید روح الله عجمیان
منبع: کتاب شهدای امنیت, ناصر کاوه



شهید امنیت
آرمان علی وردی
شهید اغتشاشات زن، زندگی، آزادی

آرمان بدون هیچ سلاح و تجهیزاتی تنهاباکوله پشتی مربوط به کتاب‌های حوزوی خودش به شهرک اکباتان برای دفاع از امنیت و ناموس مردم رفت. آرمان قصد داشت ازکنار جمعیت اغتشاشگر عبورکند ولی آنها او را به جرم اینکه تیپ و ظاهر بسیجی داشت، او را می‌گیرند به باد کتک!؟ کوله او را که باز می‌کنند و می فهمند طلبه است، کتک‌ها شدیدتر می‌شود و او را روی زمین می‌کشند. از او خواستند به رهبر انقلاب توهین کند مثل داعشی‌ها، ولی آرمان مقاومت کرد. این چه آزادی بیانی است که نمی‌توانند عقیده مخالف را تحمل کنند؟و تنها به جرم ریش داشتن توسط یک مشت حرامی این طور دوره شود و با شکنجه های دردناک به شهادت برسد...

کشتن و به قتل رساندن آرمان، کاملا حساب شده بود!؟ اول با چاقو به سفید رانش میزنند تا نتواند راه برود، بعد در حین شکنجه کردنش، سر فرصت با بلوکهای سیمانی به سرش می کوبند. آرمان برای دفاع از خود، دستش را روی سر می گذارد!؟ اما از شدت ضربات انگشترش هم می شکندو موهایش را می کشند و با چاقو روی صورتش می کشند تا بیشتر زجر بکشد. همزمان همه جوراهانت به مادرش می کنند و با پنجه بوکس گوشت پشت تنش را تکه تکه می کنند. یکی از قاتلان خانم؛ برای اینکه از دیگران عقب نیفتد با ناخن گیر ذره ذره گوشت بدن آرمان را می کند و درآخر هم پیکرش را گوشه ای از خیابان رها کرده و رویش پتو می اندازند تا کسی نتواند پیدایش کند و سرانجام آرمان، دربیمارستان شهید می شود...

برشی از زندگی شهید آرمان علی وردی
منبع: کتاب شهدای امنیت, ناصرکاوه



دکتر شهید
محمد علی رهنمون
عمل جراحی زیر بمباران

اولین باری نبود که دخترها ازش خواستگاری می‌کردند و او می‌گفت: نه. سرش به کار خودش بود. خوش تیپ و خوشگل هم بود. خوب هم درس می‌خواند. خب اینها تو کلاس زود خودشان را نشان می‌دهند. دخترها پاپیچش می‌شدند ولی محل شان نمی‌گذاشت...هوای اهواز خیلی گرم بود. خوابگاه دانشگاه کولر یا پنکه نداشت. با رهنمون می‌رفتیم تو راهرو پشت در اتاق اساتید که کولرگازی داشت، می‌نشستیم درس می‌خواندیم. محمد می‌گفت: «اگه قرار باشه آدم درس بخونه هر جوری شده می‌خونه.»

درس نمی‌خواندیم. به خیال خودمان فکر می‌کردیم مبارزه کردن واجب‌تر است. محمد نصیحت مان می‌کرد و می‌گفت:

«این چه حرفیه افتاده توی دهن شماها؟ یعنی چی درس خوندن وقت مان رو تلف می‌کنه؟ باید هم درس بخونید هم مبارزتون رو بکنید. آدم بی‌سواد که به درد انقلاب نمی‌خورد...

یک دفترچه کوچک داشت، همیشه همراهش بود و به هیچ‌کس نشان نمی‌داد. یکبار یواشکی برداشتمش ببینم چی می‌نویسه. فکرش را کرده بودم. کارهایی که در طول روز انجام داده بود را نوشته بود. سر چه کسانی داد زده، چه کسی را ناراحت کرده، به چه کسی بدهکار است. همه را نوشته بود؛ ریز و درشت. نوشته بود که یادش باشد تو اولین فرصت صاف شان کند...شب عروسیش بود. اذان که شد، همه را بلند کرد که نماز بخوانند. یکی را فرستاد جلو، بقیه هم پشت سرش نماز جماعت خواندند...

برشی از زندگی شهید دکتر محمد علی رهنمون
منبع: کتاب شهدای لباس سفید, ناصر کاوه



شهید امنیت
سید نورخدا موسوی
جانباز صدرصدی که سرانجام شهید شد

نورخدا به زاهدان اعزام می‌شود و فرماندهی یگان تکاوری را به عهده می‌گیرد؛ مأموریتش در منطقه ۲ساله بود که حدود ۵ماه به پایان مأموریتش باقی‌مانده بود که در ۱۷ اسفندماه سال ۱۳۸۷ در منطقه لار با گروهک تروریستی ریگی درگیر شد و مورد اصابت مستقیم تک‌تیرانداز دشمن قرار گرفت و یک گلوله دو زمانه به سرش اصابت کرد. این سید لرستانی در سن ۳۶ سالگی به‌طور صد درصد جانباز شد که در آن زمان فرزندانش سیده زهرا ۷ ساله و محمد ۵ ساله بود. سید حدود ۱۰ سال در کما بود. در این سالها سید نورخدا در کشور به عنوان «شهید زنده وطن» معروف شده بود. سید سال‌ها ساکت و آرام به‌روی تخت قرار گرفت تا آیتی بر آیات الهی، الگو و سرمشقی برای ما باشد. در این چند سال همسرش مانند پروانه بر گرد او می‌چرخید و از او پرستاری می‌کرد و منزلش زیارتگاه دوستدارانش شده بود که با حضور در این مکان یاد او را گرامی بدارند و ازجان‌گذشتگی‌اش را ارج نهند و مأمنی برای آرامش شان باشد. .. **همسر شهید نورخدا نقل می کند که، همرزم آقا سید گفت: خواب دیدم، نورخدا حال خیلی خوبی داشت و سرحال بود روی تخت نشسته بود که وقتی از سید حالش را جویا شدم، نورخدا گفت خبر خوشی دارم و قرار است شب چهارشنبه، شب شهادت رسول الله(ص) و امام حسن(ع) نوید بهشت را بمن بدهند و قرار است من برای همیشه از تخت بلند شوم و معجزه‌ای اتفاق بیفتد و... چنین شد و سیدنورخدا جانباز صددرصد به شهادت رسید...**

برشی از زندگی جانباز شهید، سید نور خدا موسوی
منبع: کتاب شهدای امنیت, ناصر کاوه



شهید
روح الله قربانی

دریای محبت و عشق

روح‌الله، هیچ وقت نمی‌گفت که من نمی‌توانم، همیشه می‌گفت: من می‌توانم... «روح‌الله دلش پر می‌کشید برای کمک به دیگران. انگار خدا او را آفریده بود تا بی‌وقفه دلش برای دیگران بتپد. با آن روحیه مردم دوستی که از روح‌الله سراغ داشتم، رفتنش به سوریه و دفاع از حرم برایم عجیب نبود. من در همین کوچه و خیابان ازخودگذشتگی‌های روح‌الله را با چشم دیده بودم. یکبار در حال عبور از بزرگراه شهید همت برای رفتن به محل کارمان بودیم که خودرویی را دیدیم که بایک موتورسوار برخورد کرد. روح‌الله ترمز کرد و دیدم که به طرف موتورسوار می‌دود. هیچ‌کس از ماشینش پیاده نشد. روح‌الله سر موتورسوار را بست و تا اورژانس نیامد، برنگشت.»

زمستون اون سال برف شدیدی باریده بود. زمین از شدت سرما یخ زده بود. دوست نداشتیم از اتاق‌هامون و کنار بخاری تکون بخوریم. تو اون سرما دیدیم روح‌الله نیست. کل پادگان رو دنبالش گشتیم. نبود که نبود. نیم ساعت بعد اومد. پرسیدیم کجا بودی؟ گفت: اون سگی که تو پادگان بود، نیستش. بچه‌هاش ازگشنگی همش پارس می‌کنن. رفتم شیر خریدم. گرم کنم، کمی توش نون خرد کنم بدم این طفلی‌ها بخورن تا تو سرما نمیرن. با تعجب نگاهش کردیم. اولین مغازه نزدیک پادگان، کیلومترها فاصله داشت و ماشین خورهم نبود. این همه راه، توی سرما، پیاده رفته بود و خودش رو تو زحمت انداخته بود، چون طاقت گرسنگی چندسگ کوچک را نداشت. روح الله طاقت ناراحتی و غم کسی را نداشت...

روایتی ار همسر و همرزم مدافع حرم، شهید روح الله قربانی
منبع: کتاب مهربانی شهدا به حیوانات, ناصر کاوه



شهید
امیرعباس جعفرآبادی
امیرعباس با خانواده اش پرپر شد

در خانه‌ی فاطمه، آینه‌ها همیشه بی‌غبار بودند. صبح‌ها، امیرعباس لباس مدرسه‌اش را می‌پوشید و بی‌آنکه لقمه نان از دست مادرش بیفتد، خبر تازه‌ای از مدرسه برایش داشت. امیرعباس، دانش‌آموز کلاس هشتم، عاشق فوتبال بودی و آقای گل مدرسه. هر زمان که یارکشی می‌شد، همه می‌خواستند در تیم او باشند. با آن زبان تندوتیز و چشم‌های روشنش. چهره‌اش از آن‌هایی نبود که فراموش شود. کلی دوست و رفیق داشتی که حالا جای خالی تو قلب شان را به درد می‌آورد. شاید آینده‌ات در فوتبال بود، یا در علوم پزشکی، مثل خواهرت، یا در مهندسی، مثل برادرت. در دل آوار، بذرهایی کاشته شد. جهان، قرنی را پشت سر می‌گذارد که در آن، تکنولوژی به اوج رسیده، اما انسانیت در قعر چاه افتاده است. دستانی که باید آغوش می‌بود، ماشه را فشردند. قلم‌هایی که باید عهد صلح می‌نوشتند، برگه مجوز نسل‌کشی را امضا کردند. بذرهایی که نه دست باغبان، که اشک یتیمان و خون شهیدان آن را آب داد. آمریکا، همان شیطان بزرگ، در یک دست پرچم دروغین آزادی را گرفته و در دست دیگر، تازیانه‌ای از آتش که پیکر کودکان را می‌سوزاند. اروپا، با کت و شلوار اتوکشیده، پشت میزهای شیشه‌ای نشست و «قطعنامه سکوت» صادر کرد. **صبحی که خواهد آمد، نه پرچم آمریکا بماند، نه زوزه سگ‌ها صهیونیستی، و نه خون کودکی بر آجر خانه‌ای خشک شود. موشک‌های اسرائیلی آینده را از تمام خانوادهٔ تو دزدیدند. ما شما را فراموش نمی‌کنیم، ای پسر ایران. ای پیرو قاسم(ع)...**

برشی از زندگی شهید نوجوان امیرعباس جعفرآبادی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



شهید
منوچهر مدق
جانباز شیمیایی که آسمانی شد

«منوچهر مدق» و «فرشته ملکی» دو کبوتر عاشق، در قلبت حسرت می‌آفرینند. حس‌های شان یکی است، حسی که از روح یکی به روح دیگری نفوذ می‌کند؟ منوچهر صبور بود. بی قرار که می‌شد، من بی طاقت می شدم .فقط این نیست.بازیگوشی های زمینی هم هست: آن روز، از روی شیطنت یک طرف ریش‌هایش را با تیغ برده بود تا چانه، و بعد چون چاره‌ای نبود، همه را از ته زده بود. منوچهر مجبور شد یک ماه مرخصی بگیرد و بماند پیش فرشته. روش نمی‌شد با آن سر و وضع و صورت صاف تیغ زده برود سپاه..**غرق افکار خودم بودم که ناگهان احساس کردم پاهام داره خیس می شه!؟ نگاه کردم دیدم منوچهر داره گلا رو دسته دسته میریزه رو پاهام. همه‌ی گلای پیرمرد دست فروش رو یه جا خریده بود.بغل ماشین ما،یه خانوم و آقا تو ماشین بودن. خانومه خیلی بد حجاب بود.به شوهرش گفت: خاااک بر سرت!؟ این حزب اللهیا رو ببین همه چیزشون درسته یه شاخه گل برداشت و پرسید: اجازه هست؟ گفتم:آره. دادبه اون آقاهه و گفت اینو بدید به اون خواهرمون. اولین کاری که اون خانومه کرد، رژلبشو پاک کرد و روسری شو کشید جلو. به اندازه چند چراغ همه داشتن ما رو نگاه می کردن.** فرشته، هر کاری می‌کرد تا بیشتر با هم باشند. دوستش داشت، حسی که بعد از آمدن بچه‌ها هم تغییر نکرد. این عشق، مرد را روی زمین نگه داشته بود. منوچهر مدق با ترکش‌هایی که توی تنش لانه کرده بودو نفس‌هایی که به شماره‌افتاده بود، سرانجام به شهادت رسید...

برشی از زندگی جانباز شیمیایی ، شهید منوچهر مدق
منبع: کتاب همسرداری شهدا, ناصر کاوه


رهبر معظم انقلاب، امام خامنه ای
راه مقابله با جنگ شناختی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی
جبهه دشمنان انقلاب اسلامی، استمرار راه شهدا و عمل
به درس آنان یعنی، مجاهدت، ایستادگی و مقاومت است



شهید
شاپور برزگر گلمغانی
امام حسین(ع) کنارم نشسته!؟

شاپوربرزگر یه دستش قطع شده بود، اما دست بردار از جبهه نبود. بهش گفتند :«با یه دست که نمی تونی بجنگی، برو عقب» می گفت: «مگه حضرت ابوالفضل(ع) با یک دست نجنگید؟ مگه نفرمود: «وللّه ان قطعتموا یمینی ، انّی احامی ابداً عن دینی»...

در عملیات والفجر ۴ مسئول محور بود.حمیدباکری معاون لشگر عاشورا بهش مأموریت داده بود که گردان حضرت ابوالفضل(ع) رو از محاصره دشمن نجات بده. باعده ای از نیروهاش رفت به سمت منطقه ی مأموریت و از بالای تپه ای بچه ها را از محاصره نجات داد. پس از چند لحظه ای گلوله ای به سمت چپش و روی قلبش خورد...

وقتی تیر به سمت چپ و روی قلب شاپور برزگر خورد، پس از چند لحظه فوران خون از میان قرآنی که در جیبش بود آغاز شد، یعنی خون از میان ورق های قرآن میزد بیرون، آنچنان صحنه ای برایم ایجاد شد که تا آخر عمر محال است یادم برود... لحظه های آخر که قمقمه رو آوردم نزدیک لبای خشکش تا آب بنوشد، گفت: «مگه نمی بینی امام حسین(ع) کنار من نشسته است، لحظات آخر با انگشت دستم لبانش را خیس کردم و در همان لحظه جان دادن، سه بار گفت: صل الله علیک یا اباعبدالله الحسین (ع)» ...

بعدها که خدمت همسر محترم شهید رسیدم و راز این معرفت و شجاعت شاپور را از ایشان پرسیدم، همسر شهید فرمودند، شاپور تا موقع شهادتش، خواندن روزانه زیارت عاشورایش ترک نمی شد و ...

روایتی از حاج آقامحمد رئوف احرابی درباره شهید برزگری
منبع: کتاب عشاق الحسین(ع), ناصر کاوه



شهید
محمدحسن شریف قنوتی
اولین شهید روحانی دفاع مقدس

بعثی ها که مقاومت و شجاعت شیخ شریف را دیدند، عصبانی شدند و به دست راست و پاشنه ی پای راست شیخ، شلیک کردند و گفتند: هذا آیة المقاومة، این فرمانده مقاومت است. سپس آنها شیخ را به رگبار بستند که پاهای این روحانی بزرگوار سوراخ سوراخ شد. پس از آن حدود ده نفر شیخ شریف را می زدند. کاسه سر شیخ را با سر نیزه شکافتند و می گفتند ما یک خمینی را کشتیم... شیخ با اینکه مجروح بود، ولی آنها می زدند و روی زمین شیخ را می کشیدند. شیخ به زمین می افتاد، ولی دوباره برمی خاست. در آخر چون کوه در کنار ماشین سرپا ایستاد و در همان وضعیت با صدای بلند به زبان عربی فصیح فرمود: الیوم الخمینی حسین(ع) و صدام یزید... امروز خمینی حسین زمان و صدام یزید، زمان است. از زیر پرچم یزید بیرون بروید و زیر پرچم حسین (ع) قرار بگیرید... شریف قنوتی،یکی اززرزمندگان شجاع مقاومت ۳۵روزۀ خرمشهر و اولین روحانی شهید جنگ تحمیلی به شمار می‌رود. شریف قنوتی همرزم شهید نواب صفوی، اولین نمایندۀ امام خمینی و سایر مراجع عظام و اولین فرماندۀ جنگ‌های چریکی در جنگ تحمیلی بود.شریف قنوتی دارای سه قبر است!؟ یک قبر در اردکان جاودانه مانده که قبرواره ای به عنوان یادواره از شهید قنوتی در قبرستان شهدای این شهر ساخته اند. دوم در بهشت شهدای بروجرد است وسومی مدفن اصلی این شهید بزرگوار در گلزار شهدای آبادان است... در یک جمله می توان گفت: شیخ شریف یک طلبه و شیعه واقعی بود...

برشی از زندگی روحانی شهید، محمد حسن شریف قنوتی
منبع: جنایات ژنرال های صدام, ناصر کاوه



میلیاردر شهید
ادواردو (مهدی) آنیلی
ثروتمندترین شیعه در طول تاریخ اسلام

پدر ادواردو مالک کارخانجات اتومبیل‌سازی فیات، فراری، لامبورگینی، لانچیا، آلفارمو و آیوکو، به همراه چندین کارخانه تولید قطعات صنعتی، چند بانک خصوصی، شرکت‌های طراحی مد و لباس، روزنامه‌های پرتیراژ «لاستامپا» و «کوریره دلاسرا»، باشگاه اتومبیل‌رانی فراری وباشگاه یوونتوس بود علاوه بر این‌ها، چندین شرکت ساختمان‌سازی، راه‌سازی، تولید لوازم پزشکی و هلیکوپترسازی هم وجود داردکه خانواده آنیلی جزو سهام‌داران اصلی آن‌ها هستند. میزان ثروت و نفوذ خانواده آنیلی به حدی است که رسانه‌های ایتالیا از آن‌هابه عنوان «خاندان پادشاهی ایتالیا» نام می‌برند.کارشناسان اقتصادی درآمد سالانه خانواده آنیلی را بالغ بر ۶۰ میلیارد دلار تخمین می‌زنند که چند برابر درآمد نفتی جمهوری اسلامی ایران در آن زمان بود....

مادر ادواردو نیز یکی ازنوادگان خاندان یهودی کاراچولو و خواهر «کارلو کاراچولو» مؤسس و صاحب امتیاز گروه رسانه‌ای «اسپرسو» غول رسانه‌ای ایتالیا بود. علیرغم اینکه طبیعتاً ادواردو، به عنوان تنها پسر جیانی آنیلی، وارث ثروت خانواده آنیلی به حساب می‌آمد، اما بی‌اهمیتی ثروت خاندان آنیلی برای ادواردو و تمایلش به اسلام، موجب شد شیعه شدنش را رسما اعلام کند و پدرش در برخورد با این ماجرا به تحریک همسرش، حاضر نشد میراث خانواده را به ادواردو بسپارد ودر نهایت ادواردو را به دلیل مسلمان شدن از ارث ۶۰ میلیاردی محروم کرد و سعی در دیوانه جلوه دادن ادواردو داشت!؟ سرانجام ادواردو به طرز مشکوکی در ایتالیا به شهادت می رسد...

برشی از زندگی شهید ادواردو آنیلی
منبع: کتاب ره یافتگان حسینی, ناصر کاوه



۳۷۰ شهید اصفهان در عملیات محرم

۲۵ آبان ۱۳۶۱، روز حماسه و ایثار اصفهان

۲۵ آبان روزی بزرگ و به یاد ماندنی برای تمام اصفهانی‌ها و مردم ایران است. در این روز حماسه‌ای بی نظیر رقم خورد و هنوز هم بعد از سالها تازگی دارد. همه محله‌های اصفهان از شهدای عملیات محرم سهم داشتند؛ یک منطقه بیشتر و یک منطقه کمتر،شهدا پاره تن همه بودند و این‌گونه بود که روز ۲۵آبان سال ۱۳۶۱ اصفهانی‌ها یک روز خاص را ثبت کردند. در این روز ۳۷۰ شهید روی دست مردم تشییع شد و پدران و مادران اصفهانی فرزندان و جگرگوشه‌های شان را فدای علی‌اکبر(ع) حسین(ع) کردند...

رهبر معظم انقلاب اسلامی، امام خامنه ای نیز در دیدار جمعی از مردم اصفهان در سالروز حماسه ۲۵ آبان در سخنان خود، حماسه ایثار مردم اصفهان را در ۲۵ آبان سال ۱۳۶۱، مصداق دیگری از سرافرازی در امتحانات الهی برشمردند و افزودند: " در آن روز عظیم، مردم اصفهان هم‌زمان با تشییع ۳۷۰ شهید، هزاران نفر دیگر از جوانان رشید خود را راهی جبهه‌ها کردند و نماد برجسته‌ای از ایثار و سرافرازی آفریدند." در طول دفاع مقدس تعداد ۱۹۶۸۳۷ تن از هوطنان ما شهید شدند که ۱۰۱۹۶ تن از آن‌ها شهدای حملات هوایی و موشکی به شهرهای ایران بودند. بیشترین تعداد شهدا مربوط به استان‌های اصفهان با ۲۱۸۰۷ شهید، تهران ۲۰۳۱۵ شهید و خراسان رضوی با ۱۵۱۳۸ شهید بودند. ۲۵ آبان ۱۳۶۱ آن چنان عظیم و باشکوه بود که باعث شد تا این روز به روز در تقویم "روز حماسه و ایثارزاستان اصفهان" نام گذاری شود...

برشی از حماسه و ایثار مردم اصفهان در ۲۵ آبان ۱۳۶۱
منبع: کتاب ایثارگری شهدا, ناصر کاوه



دختر ایران شهیده
مرضیه حدیدچی (دباغ)
دختر انقلاب ملت ایران

... مرضیه حدیدچی معروف به خواهر باغ برای معالجه بیماری قلبی فرزندش سفری به انگلستان کرد. این سفر فرصتی برای دباغ فراهم آورد که با اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا و امریکا آشنا شود.این فعالیت‌ها تحت نظر و تعقیب سدمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) قرار گرفت و سرانجام در سال ۱۳۵۲ دستگیر و به دلیل سکوت در بازجویی‌ها، متحمل شکنجه‌های فراوانی شد...

سوزن‌های تهِ‌گرد را زیر انگشتانش نهادند، چشمان زن بسته بود و جائی را نمی‌دید ناگهان دستانش را به دیوار کوبیدند و سوزن‌ها را از زیر ناخن‌ها تا ته فرو کردند.درد، استخوان‌های زن را می‌سوزاند اما لب از لب نمی‌گشود. ساواکی‌ها زن را روی تخت خواباندند و پس از فحش‌های تکان‌دهنده و سرگیجه آور، حالا سیگارهای خود را روی بدنش خاموش می‌کردند... زن، دیگر جای سالمی برای شکنجه شدن نداشت آن زن "مرضیه حدیدچی" بود، دختر انقلاب ملت که برای آرمانش، تا پای جان ایستاد. اما این پایان داستان دباغ نیَست ساواک برای آنکه مقاومت این زن را بشکند آخر کار رفتند دخترانش راضیه و رضوان۱۳ و ۱۴ ساله را آوردند و جلوی چشم مادرشان، آنقدر آنها را زدند و با سیگار سوزاندند که مرضیه دعا می‌کرد دخترکانش زودتر بمیرند تا اینقدر زجر نکشند. اما زن مگر حرف می‌زد. هرگز و همه می‌دانیم شکنجه فرزند جلو چشم مادر چقدر وحشتناک است! اما این کوه صبر و غیرت و ایثار لب از لب باز نکرد و...

برشی از زندگی دختر انقلاب اسلامی ایران، شهیده مرضیه دباغ
منبع: کتاب جنایات ساواک شاه, ناصر کاوه



شهیده
عزت الملوک کاووسی
شهیده ۲۲ بهمن تهران

کاووسی دمی از یاد و کارشان غافل نبود. برایشان کتاب می‌خواند. به آنها درس می‌داد و معلولین را حمام می‌کرد و با هزینه دانشکده و پولی که از خانواده می‌گرفت به آنها کمک می‌کرد و بیماران را به خرج خودش نزد پزشکان متخصص می‌آورد. زمستان‌ها به کرج می‌رفت و در آنجا درس قرآن می‌داد و در میدان غار و جوادیه محلات پایین شهر تهران برایشان کتابخانه درست کرده بود و کلاس‌های نهضت تشکیل داده و تدریس کمک‌های اولیه نیز می‌نمود. روزی کودکی فلج که از بیمارستان شفا یحیائیان به علت نداشتن هزینه بیمارستان کنار خیابان گذاشته بودند را پیدا کرد. برایش مسافرخانه گرفت و هر روز به او سر می‌زد و برایش آذوقه می برد و یکروز در میان او را به کول می گرفت و از پله های مسافرخانه با زبان روزه در ظهر تابستان پایین می‌آورد و به همان بیمارستانی که آن پسر را بیرون کرده بودند، برای فیزیوتراپی می‌برد تا اینکه پس از مدتی برایش ویلچر گرفت و سرانجام او را به کارگاه کورس در شهر ری منتقل کرد و به او درس داد تا گواهینامه گرفت. اینها نمونه ای فعالیت‌های شبانه‌روزی عزت بود.کاووسی به زبان انگلیسی وعربی مسلط بود... **شهیده عزت الملوک کاووسی در هیاهوی انقلاب برای نجات جان مجروحان و هنگامی‌که یکی از آنان را داخل آمبولانس می‌گذاشت، در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ مورد اصابت گلوله دژخیمان شاه پهلوی قرار گرفت و به شهادت نائل آمد و آرامگاهش در صحن مجتمع بیمارستانی امام خمینی در مقابل مرکز تصویربرداری است...**

برشی از زندگی شهیده عزت الملوک کاووسی
منبع: کتاب شهدای لباس سفید, ناصر کاوه



زن قهرمان
مجیده نگراوی
شیرزن سوسنگرد

مجیده نگراوی شیرزن عرب دشت آزادگان و رزمنده شجاع روزهای دفاع مقدس یک نمونه کامل از تبلور غیرت و عزت زن ایرانی است. شیرزنی که در روزهای که بعثی ها به نام خلق عرب و دفاع ازعرب درحال قتل و غارت خوزستانی‌ها بود، این شیرزن با دستان خالی تمامی ذهنیات تجزیه طلبانه عراقی‌ها را باطل کرد. شیرزنی که با وجود داشتن همسر نابینا در دفاع از وطن و انقلاب ذره‌ای ترس و اضطراب به دل راه نداد...در یکی از روزهای ۱۳۶۲، زمانیکه آیت الله خامنه‌ای، زنده یاد مجیده نگراوی همرزم شهید علی هاشمی,که شوهرش نابینا است, پیرامون نقش آفرینی خود در عملیات شکست حصر سوسنگرد می گوید:وقتی ارتش عراق درحمیدیه شکست خورد، سربازان دشمن با اضطراب و سراسیمه پا به فرارگذاشتند. در مسیر خود با تیراندازی به سوی مردم، سعی داشتند از دست آنها فرارکنند؛ ولی راه رسیدن به مرز را بلد نبودند. من نیز مانند دیگران منتظر فرصتی برای دستگیری نیروی دشمن بودم. زمانی که سربازان متجاوز، نزدیک منزل ما رسیدند، به آنها گفتم: اگر جلوتر بروید، در محاصره مردم و نیروهای سپاه قرار می گیرد و کشته می شوید،گفتند: پس چه کارکنیم؟گفتم: فورا داخل خانه بروید و در اتاق پذیرایی بنشینید و اسلحه خود را درآورید تا آن را پنهان کنم، آنها به گفته من عمل کردند. **وقتی خلع سلاح شدند، از پشت، در اتاق را قفل کردم و مردم و پاسداران را صدا زدم و با اسلحه غنیمتی گرفته شده از آنها، شش تن عراقی بعثی را به سوی مسجد بردم و تحویل دادم...**

برشی از زندگی شیرزن ایران زمین، مجیده نگراوی
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصرکاوه



عنایت
حضرت زهرا(س)
توسل شهدا، عنایت حضرت زهرا (س)

سال ۱۳۷۲ بود. در محور فکه، محدوده ارتفاعات ۱۱۲ مشغول تفحص بودیم؛ اما شهدا به ما روی خوش نشان نمی دادند. شب به حضرت زهرا (س) متوسل شدیم. در دلم گفتم: «اگر قابل می دانید عنایتی کنید تا شهدا نظری بکنند و گرنه برگردیم». فردا که با رمز یا زهرا (س) و توسل به ایشان، کار را شروع کردیم، نگاهم به یک استخوان بند انگشت دوخته شد. زمین را که خاک برداری کردیم، پیکر دو شهید گمنام کنار هم پیدا شدند. پشت پیراهن های شان نوشته شده بود: «می روم تا انتقام سیلی زهرا (س) بگیرم»...قمقمه آبی هم داشتند که برای تبرک همه از آن نوشیدیم. وقتی که از داشتن پلاک مطمئن شدیم، با ذکر صلوات پیکرها را از روی زمین برداشتیم...خیلی فکرم مشغول بود و در این ا ضطراب بودم که چگونه با همسرم و کودک خردسالم خداحافظی کنم و او را تنها بگذارم و برم عملیات!؟ من می دانستم شاید برگشتی در کار نباشد و این اولین و آخرین خداحافظی ام با او باشد. به او نگاه کردم که سینی آب و قرآن در یک دست داشت و حسین سه ماهه را در دست دیگر گرفته بود. به تماشای او ایستاده بودم. سعی کردم آخرین جمله های همسرم را حدس بزنم. مواظب خودت باش، ان شاءالله جنگ زود تموم بشه برگردی خونه، زود به زود زنگ بزن، هر وقت شد مرخصی بگیر یه چند روزی بیا پیش ما، من و با این بچه به کی می سپاری، اگر برنگشتی من چکار کنم، بچه را تکی چگونه بزرگ کنم، از زیر قرآن که رد شدم، برگشتم سمت همسرم و او با لبخندی زیبا گفت:

«خداحافظ،سلام من رو به حضرت زهرا (س) برسون...»

روایتی ار عنایت حضرت زهرا به شهدا و رزمندگان اسلام
منبع: کتاب عنایت حضرت زهرا به شهدا, ناصر کاوه



شهید مدافع حرم سعید سانلو

سعید همیشه دست بوس من بود و با ورود من به مجلس ، می نشست. احترام گذاشتن او از سر اختیار بود ؛ نه جبر.شاید فقط یک بار در یک جلسه ای دستم را نبوسیده ، رد شد.سریع بعد از گذشتن از من، پیام داد : بابا ! ببخشید دست شما را نبوسیدم. کنار شما فرزند شهید نشسته بود، ترسیدم دلش بلرزد!

برگرفته از کتاب « فقط برای خدا»

گلچینی از شهدای جنگ
بلاجویان دشت کربلایی



از سیم خاردار نفست عبور کن

این حرف من نیست، حرف یک رزمنده ی همدانی * است که اگر چنانچه از سیم خاردار میخواهی رد بشوی، اوّل باید از سیم خاردار نفست عبور کنی. وقتی گرفتار خودمان هستیم نمیتوانیم کاری انجام بدهیم؛ این را آنها به ما یاد دادند؛ این را آن جوان ۲۰ یا ۲۵ ساله ی رزمنده به ما تعلیم داد، از آنها یاد گرفتیم؛ این یک ثروت عظیم است.

*رزمنده ی همدانی؛ شهید علی چیت سازیان؛ فرمانده اطلاعات عملیات لشگر انصار الحسین همدان؛ نقل شده توسط شهید حاج علی خوش لفظ در کتاب «وقتی مهتاب گم شد».

سید مهدی مهدی‌پور

۹۵/۱۲/۱۶



شهید
علی چیت سازیان
اول باید از سیم خاردار نفست عبور کنی

علی ۱۷ ساله در عملیات مسلم بن عقیل توانست ۱۴۰ نفر از نیروهای بعثی را که توسط رزمندگان اسیر شده بودند از داخل خاک عراق به پشت جبهه منتقل کند و شهامت و شجاعتش را نشان دهد. زمانی که لشگر انصار الحسین همدان تشکیل شد؛ چیت سازیان به عنوان فرمانده اطلاعات و عملیات این یگان برگزیده شد.علی آنقدر به زبان عربی مسلط بود که دردل دشمن نفوذ می‌کرد. محال بود شناسایی برود و دست خالی برگردد. بسیاری از مشکلات عملیاتی لشگر انصار الحسین با وجود علی حل می شد... قلاب آهنی رواندخت روی یخ و کشید.اولین قالب یخ رو از دهانه تانکر، انداخت توی آب. یه نفر از توی صف جماعت معترضش شد که از سحر تاحالا ایستادم برا دوتا قالب یخ، مگه نوبتی نیست؟علی گفت: اول نوبت گلوی تشنه پسر فاطمه(س)، بعد نوبت بقیه؟ با صاحب کارخونه یخ شرط کرده بود که شاگردی می کنه، خیلی هم دنبال مزد نیست. اما یه شرط داره!؟ اولین یخ تانکر رو نذری میده، بعد به بقیه یخ می دهد. خودش هم باخط نه چندان خوبش روی تانکر نوشته بود: سلام به گلوی تشنه حسین(ع)...

در وصیتنامه اش نوشته بود که، اگر تمام بدنمان قطعه قطعه کنند و زیر تانک ها از بین ببرن قطعه قطعه بدنمان می گوید: مرگ بر آمریکا. اگر بنا بود آمریکا را سجده کنیم، انقلاب نمی کردیم؛ ما بنده خداهستیم و فقط برای او سجده می کنیم سرانجام چیت سازیان در یک مأموریت گشت شناسایی در روز چهارم آذرماه ۱۳۶۶ شهید شد...

برشی از زندگی سردار شهید، علی چیت سازیان
منبع: کتاب خودسازی شهدا, ناصر کاوه



بسیج

حضرت امام خمینی ﷺ:
بسیج، مدرسه عشق و مکتب شاهدان و شهیدان گمنامی است
که برگلدسته‌های رفیع آن، اذان شهادت و رشادت سرداده‌اند.

بزرگ‌ترین شبکه مردمی مکتبی در خدمت مستضعفان

رهبرانقلاب اسلامی:
در میدان رزم، ده‌ها هزار بسیجیِ مخلص، کارهای بزرگ انجام دادند... قلّه‌هایی هم داشتند؛ قلّه بسیج سلیمانی است، صیّاد شیرازی است، همّت، بابایی، شیرودی، شهید همدانی و صدها نفر امثال اینها... در صحنه علم و پژوهش، شهید فخری‌زاده و مرحوم کاظمی آشتیانی بسیجی بودند... اینکه امام فرمود «لشکر مخلص خدا» و «مدرسه عشق»، در عرصه عمل نمونه‌هایش به طور واضح دیده شد.
۱۴۰۲/۹/۸



۵آذر۱۳۵۸
روز تشکیل بسیج
۲۰ میلیون جوان، ۲۰ میلیون تفنگدار

تشکیل بسیج مستضعفین، ارتش ۲۰ میلیونی به فرمان امام خمینی از جمله اساسی‌ترین عوامل در جهت خنثی سازی توطئه‌ها به حساب می‌آید که به برکت این دوراندیشی و هدایت انقلاب در مسیر اصلی خود، زمینه انقلاب دوم فراهم آمد و با سقوط لانه جاسوسی امریکا در تهران و برملاشدن ماهیت سلطه جو و تجاوزکارانه امریکا، شیطان بزرگ با ضربه‌ای سخت و جبران ناپذیر روبرو شد.اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی و اظهارات صریح حکام امریکایی مردم و رهبران کشور و بویژه حضرت امام را با این حقیقت آشکار مواجه ساخت که احتمال مداخله نظامی و هجوم امریکا به جمهوری اسلامی، امری بعید و غیرممکن نبوده و با توجه به سوابق این کشور در جهان لزوم آمادگی مردم جهت مقابله و رویارویی را در کوتاهترین زمان ممکن آشکار می‌ساخت. بر این اساس امام امت در ۵ آذر۱۳۵۸، یعنی در مدتی کمتر از یک ماه بعد از انقلاب دوم، فرمان تشکیل بسیج را صادر فرمودند... **امام خمینی فرمودند: مملکت بعد از چند سالی که ۲۰ میلیون جوان دارد باید۲۰ میلیون تفنگدار داشته باشد و ۲۰ میلیون ارتش داشته باشد و یک چنین مملکتی آسیب پذیر نیست و مردم دلسوخته و مسلمان پاکباخته که دل در گرو عشق به انقلاب و هدف‌های والای آن داشتند، با آمادگی و قصد و اراده خلل ناپذیر جهت پاسداری از دستاوردهای انقلاب گروه‌های مقاومت مردمی را درپایگاه‌های بسیج و در آن زمان در مساجد سراسر کشور تشکیل دادند...**

برشی از چگونگی تشکیل بسیج به دستور امام خمینی
منبع: کتاب چند واحد خمینی شناسی, ناصر کاوه



بسیج
بزرگ‌ترین شبکه جهانی مقاومت

حضرت امام خمینی (ره):
بسیج لشکر مخلص خداست که دفتر تشکل آن را همه مجاهدان از اولین تا آخرین امضا نموده‌اند.

رهبر انقلاب اسلامی:
جنبه‌ی فراملی و فرامرزی بسیج در بیان امام هست. امام تعبیر میکند هسته‌های مقاومت جهانی. بسیج ما نیست. بسیج خودشان است اما همان فرهنگ است. همان هسته‌های مقاومتی که امام بشارتش را داده بود، امروز در حال تعیین سرنوشت این منطقه‌اند. یک نمونه‌اش همین طوفان الاقصی است.
۱۴۰۲/۹/۸



مبارز۱۴ساله
رضوانه دباغ
شکنجه دختر و مادر با هم

...من و مادر در زندان ساواک، از پتوهای سربازی به عنوان پوشش استفاده می‌کردیم. ساواک هم برای استهزا به ما «مادر و دختر پتویی» می گفت... از شکنجه‌های ساواک اگر بخواهم بگم، من را خیلی شوک الکتریکی می‌دادند. تمام بدن به رعشه درمی‌آمد. بعضا کسان دیگری که زندانی بودند را شکنجه می‌کردند و ما صدای شکنجه آنها را می‌شنیدیم. به مادرم حتی اجازه نشستن هم نمی‌دادند. درعین حال که مادرم آن زمان ۳۸ سال بیشتر نداشتند، از شدت شکنجه‌ها خمیده شده بودند...

مادرم به آنها گفته بود من یک فرد بی‌سواد هستم. ولی چون ساواک آن مطالب و نوشته ها را از من به دست آورده بودند سراغم آمدند. درصدد بودندکه من رابه سازمان مجاهدین ربط بدهند، در صورتیکه من به هیچ گروهی وابسته نبودم و آن کار را به خاطر علاقه شخصی و مذهبی انجام داده بودم. آنها فکر می‌کردند من چیزهایی دارم که پنهان می‌کنم؛ بدین خاطر من را شکنجه‌های متفاوتی می‌دادند. من را به زندان کمیته مشترک ساواک بردند به زیرزمینی نمور و تاریکی انتقال دادند و...

درهمان زیرزمین به بیماری روماتیسم قلبی مبتلا شدم. بعد از حدود۲هفته من را در بیمارستان بستری کردند. دست و پای من را به تخت بسته بودند و یک مأمور هم بالای سر من ایستاده بود. بعد از اینکه من را مرخص کردند از ترس اینکه بمیرم من را دادگاهی کردندو من را مجددا به زندان کمیته مشترک و سپس به زندان قصر انتقال دادند و...

برشی از زندگی و شکنجه رضوانه دباغ
منبع: کتاب جنایات ساواک شاه, ناصر کاوه



پدر شهیدان افراسیابی

پدر جانباز پنج شهید و دو جانباز

گفتنش راحت است،اما دادن ۵فرزند در راه انقلاب چیزکمی نیست. اصلا تصورش هم ممکن نیست.می دانم تا لحظه آخر هیچ طلبی از "انقلاب" نکرد و از "سفره انقلاب" چیزی برنداشت؛ تمام سهمش از این "سفره" شد یک "پیت حلبی" که روی آن می نشست و سالها منتظر بود... مرحوم علی محمد افراسیابی،دارای۷پسر ویک دختر بود که ۵ فرزندش به فیض شهادت نائل شدند و دو فرزندپسردیگرش مدال جانبازی را به گردن آویختند. امیر بزرگترین فرزند خانواده, در عملیات رمضان در سال ۱۳۶۰ به شهادت رسید. رضا دومین فرزند پسر خانواده که در عملیات مرصاد شیمیائی شد و در سال ۱۳۷۳ به شهادت رسید. سومین فرزند خانواده اسماعیل بود که در عملیات فتح المبین در سال ۱۳۶۱ به شهادت رسید. جواد نیز چهارمین فرزند خانواده بود که در سال ۱۳۶۲ در پنجوین عراق به شهادت رسیدند. محسن افراسیابی پنجمین فرزند پسر خانواده و حبیب افراسیابی هم ششمین فرزند که هر دومدال پر افتخار جانبازی را به گردن آویخته اند. ابراهیم افراسیابی آخرین فرزند این خانواده که در ۲۲ بهمن ۵۷ به فیض شهادت نائل و اولین شهید خانواده افراسیابی بود. پدرم فقط لقمه پاك و نان حلال را به فرزندانش داد و به دادن خمس توجه ویژه‌ای داشت.ابوالشهدا در طول عمر پربرکت خود هیچ چیز حرامی را ندید و اجازه نداد صدای حرام به گوشش برسد. تنها چیزی که باعث شد این خانواده ۵شهید را تقدیم اسلام کند، لقمه پاك پدرم بود...

برشی از زندگی پدر شهید ان افراسیابی از زبان فرزندان خانواده
منبع: کتاب استقامت و صبر شهدا, ناصر کاوه



شهید ناصر قدیانی با دعای کمیل مولا بزرگ شده بود و خودش را «گناهکار بزرگ» خوانده بود. او معتقد بود در مکتب امام علی(ع) هرچقدر هم بزرگ باشی و بزرگی کنی، باز باید خود را در برابر خداوند قادر و توانا، ذلیل و زبون و حقیر بخوانی...

بریدن از همه دلبستگی‌ها و وابستگی‌ها و گذشتن از مال و جان فقط برای رضایت خدا، کار هر کسی نیست؛ اما ناصر با اینکه فقط ۲۶ بهار از عمرش گذشته بود، چشم بر درآمدش بست و کرکره مغازه طلافروشی را پایین کشید و راهی جبهه شد.ناصر قدیانی در عملیات بیت‌المقدس، با تنی مجروح برای فتح و آزادی خرمشهر جنگید و دوباره با همان تن زخمی راهی جبهه شد وسرانجام در عملیات رمضان به شهادت رسید...

«همه دارایی‌هایم را جمع کنید،مغازه‌ام را نیزبفروشید و پس از دادن«خمس» آن الباق آنرا به حساب دولت واریز کنید.»
شهید ناصر قدیانی

شهید مدافع حرم نوید صفری



من گناه کارم ای خدا. می دانم که گناهانم مانع از رسیدنم می شود؛ اما می دانم که تو اکبر هستی و همیشه در تسبیحات حضرت زهرا (س) بعد از نمازم وقتی می گویم الله اکبر، به این فکر می کنم که درست است من خیلی گناه دارم اما خدایم بزرگ و اکبر است و او همه چیز را اگر بخواهد تغییر می دهد. پس ای خدای مهربان پرده پوش، ای سبحان پاک، من را پاک کن تا بتوانم به شهدا برسم و در را برایم بگشای.

بخشی از دست نوشته شهید
برگرفته از کتاب «نوید شهید»



شهید
سید حسن مدرس
نماینده تکرار نشدنی مجلس

یک شبی، نیمه‌های شب یک مرد خارجی با یک مترجم به منزل مدرس آمدند. شخص خارجی شروع به صحبت کرد و دیگری هم ترجمه می‌نمود ومعرفی کرد که، آقا ایشان نمایندهٔ دولت انگلیس هستند. یک چک سفید برای شما آورده‌اند که مبلغ آن را هر طور می‌خواهید بنویسید و به هر طریق که می‌خواهید خرج کنید...مدرس گفت: «این چک چیست؟».جواب داد: «آقا! چک کاغذی است که می‌نویسند و می‌برند در بانک، آنجا امضا می‌کنند و هر مبلغی که در آن نوشته از بانک می‌گیرند.»شهید مدرس گفت:«چراحالا نصف شب آوردی؟»جواب داد:ما شنیده بودیم شما پول نمی‌گیرید؛حالا نصف شب چک را آوردیم.مدرس اظهار داشت: نه، هرکه به شما گفته بی خود گفته. من پول می‌گیرم منتهی به این صورت نه. اولاً، باید طلا باشد؟ آن هم بار شتر و در میان روز روشن و بعد از نماز در مدرسهٔ سپهسالار با شتر بیاورند. در این صورت می‌گیرم و هیچ اشکالی ندارد. وقتی پاسخ را ترجمه می‌کند، نماینده یا سفیر می‌گوید: مدرس می‌خواهد آبرو و حیثیت سیاسی ما را در تمام دنیا ببرد، در نتیجه بلند می‌شوند و می‌روند...

شهید مدرس بارها در طول زندگی خود مورد سوءقصد رضا شاه پهلوی واقع شد وبارها به زندان رفت!؟ در سال ۱۳۰۷ به قلعه خواف و از آنجا به کاشمر تبعید شد و سرانجام در سال ۱۳۱۶ به دست ایادی رضا شاه، به شهادت رسید. در کشور ایران دهم ماه آذر، به مناسبت شهادت شهید مدرس، به نام «روز مجلس» نام‌گذاری شده است...

برشی از زندگی شهید آیت الله سید حسن مدرس
منبع: کتاب دوران سیاه پهلوی, ناصر کاوه



شهید
میرزا کوچک خان جنگلی
اتکای من وهمراهانم به خداست

امام خامنه ای: ان شاءالله چهره ی میرزا کوچک خان بیشتر در بین مردم و جوانهای ما شناخته شود. ایشان یک واحد مینیاتوری از نظام اسلامی در رشت وهمان محدوده خاص خودش بوجود آورد...بیانات ـ ۱۳۹۱/۸/۲۹...

پایان کار میرزا سردار جنگل بر اثر خیانت روس ها و دسیسه انگلیسی‌ها توسط قوای رضاخان سردار سپه بسیار غم انگیز است. زیرا معین الرعایا نیز تسلیم شد و «تمامی قورخانه جنگل را که تنها او می دانست کجاست بی کم و کاست تحویل نمود. میرزا ودوستش گائوک آلمانی تنها ماندند.از هرطرف آن‌ها را محاصره نمودند. میرزا و دوستش در سر راه خود به خلخال درگردنه «گیلوان» واقع درکوه‌های طالش دچار برف و بوران شدند و هر دو از شدت سرما از پا درآمدند.

به دستور سالار شجاع، سرمیرزاکوچک را از تن یخ زده اش جدا کردند و برای امیر مقتدر طالش فرستادند و...

نامه ای که به تاریخ ۵ آبان ۱۳۰۰ شمسی از میرزا کوچک خان به یادگار مانده، جملاتی از آن روزهاچنین یاد می کند...بارویه ای که دشمنان مان درپیش گرفته اند شاید بتوانند به طور موقت یا دائم توفیق حاصل کنند، ولی اتکای من و همراهانم به خداوند دادگری است که در بسیاری از مهالک حفظم نموده است. افسوس می خورم که مردم ایران مرده پرستند و هنوز قدر این جمعیت را نشناخته اند. البته بعد از محو ما خواهند فهمید، که بوده ایم و چه خواسته ایم و چه کرده ایم....

برشی از زندگی شهید میرزا کوچک خان جنگلی
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



شهید
مجید ابوترابی
پدر و پسر ایثارگر و عاشق

چند دقیقه بین شهدا گشتند تا پیکر یک شهید را روبه‌روی دکتر ابوترابی قرار دادند و گفتند: این پیکر آقا مجید شماست!؟ جنازه مجید سر نداشت. رگ‌های گلویش پیدا بودند. دکتر لحظه‌ای ایستاد، سپس بلند گفت: انا لله و انا الیه راجعون. دکتر دوزانو روی زمین نشست و به جیب لباس مجید که خونی بود، خیره شد. روی یک تکه پارچه سیاه کوچک، نوشته شده بود، مجید ابوترابی. دکتر خم شد و رگ‌های گلوی پسرش مجید را بوسید و کنار پیکرش سجده شکر بجا آورد... این فقط فصل شهادت تنها پسر مرحوم دکتر محمد علی ابوترابی را از زندگی پرفرازونشیبی برایتان روایت کردیم؛ بخشی که گویای عمق شخصیت قوی دکتری بود که ۸ سال در اورژانس‌های خط مقدم جبهه‌ها با انجام سخت‌ترین و حساس‌ترین عمل‌های جراحی، جان رزمنده‌های بی شماری را که زنده ماندن شان به دقیقه‌ها وابسته بود، نجات داد... درگلستان شهدای نجف‌آباد، چهار قبر کنار هم بودند. دوتا از قبرها خالی بودند. وقتی پیکر مجید را به گلستان شهدا آوردند، دوستش از وسط جمعیت خودش را به دکتر ابوترابی رساند و او را سر دو قبری که کنده شده بود برد و گفت: آقای دکتر! مجید را این‌جا توی این قبر به خاک بسپارید. دکتر گفت: چرا پسرم؟!گفت:قد مجید بلند بود و داخل این قبر که می‌خوابید، سرش را به یک طرف خم می‌کرد و همیشه هم می‌گفت: بچه‌ها باید سر من از تنم جدا شود تا این قبر اندازه‌ی من بشود و آخر هم، مجید بی سر شهید شد...

برشی از زندگی دکترابوترابی و پسر شهیدش، مجید ابوترابی
منبع: کتاب شهدای لباس سفید, ناصر کاوه



شهید
میثم نجفی

بازهم مست شدم ازلبخندش

بازهم مست شدم ازلبخندش. با جعبه ای شیرینی به خانه آمد. می‌دانست که من بیشتر از هر چیز هوس چیزهای شیرین می کنم... لبخندی زد، از همان لبخندهای مست کننده اش. محو صورتش بودم.گفت : دیگه موقعش رسیده!؟ جعبه را باز کرد و شیرینی در دهانم گذاشت گفتم: خیرِ انشاءالله... گفت : خیر است. وقتش رسیده به عهدمون وفا کنیم. اشکهام داشت می ریخت بی اختیار...**خدایا به این زودی فرصتم تمام شد؟ نمی خواست مرد بودنش را با گریه کم رنگ کنه، ولی نتونست بغض گلویش را مخفی کند. گفتم: در این هیاهوی شهر که همه دنبال مارک و ملک و دلار و جواهرند، کسی قدر میدونه این مهربونی تو را؟ و بازهم مست شدم از لبخندش.گفت: لطف این کار در همین است."گمنامی و اخلاص برای خدا"...**

خیلی مشتاق بود بچه به دنیا بیاید و او را ببیند و همیشه می گفت: «پس این بچه کی به دنیا میآید؟» خیلی دوست داشت دخترش را ببیند ولی عشقش به حضرت زینب(س)بیشتر بود. حلما ۱۷ روز بعد از شهادت پدرش به دنیا آمد. میثم قبل از شهادتش یک روز از سوریه زنگ زد و با هم صحبت کردیم. من اواخر دوره بارداری ام بود و روزهای سختی را میگذراندم. به او گفتم: «خسته شدم. زودتر بیا خانه » گفت: «زهره جان! سپردم تان به حضرت زینب و از خانم خواسته ام به شما سر بزند. وقتی حلما خواست به دنیا بیاید فقط از حضرت زینب(س) کمک خواستم. فقط ائمه و حضرت زهرا(س)را صدا میزدم...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، میثم نجفی
منبع: کتاب مرواریدهای بی نشان، ناصر کاوه



شهید
سید مهدی اسلامی خواه
احترام به والدین، سرلوحه زندگیش بود

سید مهدی، احترام و علاقه زیادی برای مادرم قائل بود. هیچوقت دیده نشد در جلوی مادرم پایش را دراز کند. در حضور او دو زانو و مؤدب می‌نشست و صحبت می‌کرد. مهدی به عنوان طلبه به جبهه رفت. در عملیات طریق القدس به فیض شهادت نائل آمد. وقتی پیکرش را به روستای «استیر» سبزوار آوردند، در غسّالخانه، مادرم را آوردند که با فرزندش وداع کند. وقتی چشم مادرم به جسد سید مهدی که در تابوت افتاد با چشم گریان بهش گفت: سیّد علی تو هیچ وقت در مقابل من پایت را دراز نمی‌کردی، حالا چه شده من به پیش تو آمده ام و ...!؟ سید مهدی اسلامی خواه در قسمتی از وصیتنامه خود می‌گوید: انسان بر سر دو راهی انتخاب قرار گرفته و یکی از دو راه را باید انتخاب کند. یا عزت یا ذلت یا حسین یا یزید ؛ یا شهادت یا تسلیم ؛ یا بهشت یا دوزخ... به هر حال پیکارگر مسلمان باید با تمام توان و نیروی خویش به مبارزه با کفر و شرک و استکبار بپردازد و با دشمن متجاوز بستیزد و در نبردی بی امان، چون حسین حمله کند و راهی را که به عزت و بهشت می‌انجامد، بپیماید. ملت رزمنده مسلمان ایرانم باید بداند که این راه، راهی نیست که به روی هر انسان بی اراده و سست ایمانی گشوده شود... **اولیاءالله کسانی اند که از آزمایش های سخت الهی با موفقیت بیرون آمده و ارزش، اعتبار و ایستادگی خویش را برای رسیدن به درجه بلند دوستی الهی به اثبات رسانده اند در این میان کسی که در جهاد به رویش باز شده باشد به دوستی خاص می‌رسد...**

برشی از زندگی روحانی شهید، سید مهدی اسلامی خواه
منبع: کتاب احترام شهدا به والدین, ناصر کاوه



شهید
سعید گلاب
مرد افسانه ای و چریک بی نظیر

سعید به یکباره تحصیل را رها می کند و در جستجوی راه مبارزه به خارج از کشور سفر می کند و باتهیه گذرنامه جعلی به چند کشور اروپایی و آخربه لبنان سفر می کند. در آنجا با شهیداندرزگو و جلال الدین فارسی، آشنا می شود و باگذرانیدن آموزش نظامی، در مبارزات مردم فلسطین شرکت می کند.در اوج گیری انقلاب، وقتی امام خمینی به پاریس عزیمت می کنند، سعید هم خودش را به پاریس می رساند و هنگام بازگشت امام به ایران به عنوان مسئول حفاظت ازهواپیمای امام، با هواپیمای دوم به میهن اسلامی وارد می شود. سعید با استفاده از تجربیات خود به آموزش نیروهای سپاه و کمیته می پردازد و در این راستا مدتی مسئول آموزش پادگان امام علی(ع) می گردد...

سعید با عنوان فرمانده عملیات غرب کشور منصوب می شود وبارها ضربات مهلکی بر پیکره دشمن واردمی کند... در روز۷ آبان ۱۳۵۹بیش از ۳۵۰ نفر از نیروهای دشمن در منطقه افشارآبادواقع در منطقه سرپل ذهاب را به هلاکت می رساند و در همین روز به همراه چهل تن از دوستانش، براثر آتش پر حجم دشمن در ارتفاعات "افشارآباد" به فیض شهادت نایل می گردد...شاید به جرات بتوان گفت که محسن چریک بسیاری از امورآموزشی در سپاه را پایه‌ریزی کرد و سر و سامانی داد. رزم شب را ایشان برای اولین بار اجرا کرد. دوره‌های آموزشی زمان بندی شده، تکنیک ها و اهداف مشخص مثل ۱۵ روزه، ۴۵ روزه و غیره را هم محسن بود که باب کرد...

برشی از زندگی سردار شهید، سعید گلاب معروف به سعید چریک
منبع: کتاب نوآوری های شهدا, ناصر کاوه



سه قطره خون
شهیدان ۱۶ آذر ۱۳۳۲
شهیدان قندچی، شریعت رضوی، بزرگ نیا

درپی اعتراض دانشجویان به حضور سرکوبگرانه نظامیان در دانشگاه، ارتشی ها برای دستگیری آنان وارد دانشکده فنی شدند. درگیری دانشجویان و نظامیان در دانشکده فنی اوج گرفت و نظامیان به سوی دانشجویان آتش گشودند و سه دانشجو به نام های مصطفی بزرگ‌نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی به ضرب گلوله شهید شدند. در روز ۱۷ آذر همزمان با ورود نیکسون به تهران تمام دانشگاه های پایتخت در اعتصاب کامل به سر می بردند و وقتی که نیکسون برای دریافت دکترای افتخاری حقوق در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران حاضر شد یکی از مطبوعات در سر مقاله خود با عنوان «سه قطره خون» در قالب نامه سرگشاده ای خطاب به نیکسون، ضمن اشاره به سنت مهمان‌نوازی ایرانیان و رسم سر بریدن یک قربانی در پیش قدم مهمان، نوشته بود: «آقای نیکسون! وجود شما آن قدر گرامی و عزیز بود که در قدوم شما سه نفر از بهترین جوانان این کشور، یعنی دانشجویان دانشگاه را قربانی کردند.»

امام خامنه ای: ۱۶ آذر در همه‌ی سالها، با این مختصات باید شناخته شود. ۱۶ آذر مال دانشجوی ضد نیکسون است، دانشجوی ضد آمریکاست، دانشجوی ضد سلطه است. توجه کنید که ۱۶ آذر در سال ۱۳۳۲ که در آن ۳ نفر دانشجو به خاک و خون غلتیدند، تقریباً چهار ماه بعد از ۲۸ مرداد اتفاق افتاده؛ یعنی بعد از کودتای ۲۸ مرداد و آن اختناق عجیب...

بیانات ، دانشگاه علم و صنعت در روز ۲۴ آذر سال ۱۳۸۷

برشی از وقایع ۱۶ آذر ۱۳۳۲، روز دانشجو
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



شهید
شاهرخ ضرغام

از نگهبانی کاباره تا شهادت در جبهه های حق علیه باطل

عصری آمد خانه!؟ گفت مادر دیگه کاباره را رها کردم. بی مقدمه گفت: پاشین! پاشین وسایلتون رو جمع کنید می خواهیم بریم مشهد! مادر با تعجب پرسید: جدی میگی!گفت: آره بابا، بلیط گرفتم. دو ساعت دیگه باید حرکت کنیم. باور کردنی نبود. دو ساعت بعد داخل اتوبوس بودیم. در راه مشهد مادر خیلی خوشحال بود. خیلی شاهرخ را دعا کرد. چند سالی بود که مشهد نرفته بودیم. فردا صبح رسیدیم مشهد. عصر از مسافرخانه حرکت کردم به سوی حرم. شاهرخ زودتر از من رفته بود. می خواستم وارد صحن شوم. یکدفعه دیدم کنار درب ورودی شاهرخ روی زمین نشسته رو به سمت گنبد. آهسته رفتم و پشت سرش نشستم. شانه هایش مرتب تکان میخورد. حال خوشی پیدا کرده بود. خیره شده بود به گنبد و داشت با آقا حرف می زد و مرتب می گفت: خدا، من بد کردم. من غلط کردم، اما می خوام توبه کنم.خدایا منو ببخش! یا امام رضا(ع) به دادم برس.من عمرم رو تباه کردم.اشک از چشمان من هم جاری شد. شاهرخ یک ساعتی به همین حالت بود. توی حال خودش بود و با آقا حرف میزد.دو روز بعد برگشتیم تهران، شاهرخ در مشهد واقعاً توبه کرد وهمه خلاف کاری های گذشته را رها کرده بود....**خیلی طول نکشید که شاهرخ ضرغام ملقب به حرانقلاب عاشق امام خمینی شد و به صف انقلابیون پیوست و در تظاهرات ها شرکت می کرد و سرانجام درعملیات پاکسازی جادۀ آبادان،ماهشهر در آذر ۱۳۵۹ به شهادت رسید و تا حالا به دست نیامده و مفقودالجسد است.**

برشی از زندگی حر انقلاب اسلامی، شهید شاهرخ ضرغام
منبع: کتاب ره یافتگان حسینی, ناصر کاوه



شهید
حسن عشوری
سربازگمنام امام زمان(عج)

روایتی از زبان شهید حسن عشوری از شهدای گمنام اطلاعات ...شبی در عالم خواب خود را در مکانی دیدم که پشت‌دری به حالت انتظار ایستاده‌ام، پس از چند لحظه اجازه ورود به من داده شد. من نیز به داخل اتاق رفتم. ناگهان دیدم مردی بالباس عربی تمام سیه و بی‌سر درحالی‌که خون بر لباسش جاری است در برابرم ایستاده، در همین لحظه و در عالم خواب در مقابل آن مرد بی‌سر به زمین افتادم و هیچ‌گونه توانایی تکلم و حرکت نداشتم. در همین حین صدایی به گوشم رسید که چشمانت را باز کن، با زحمت بسیار فقط توانستم چشمانم را باز کنم. سپس به من ندا رسید که این مرد بی‌سر امام مظلومت حسین بن علی (ع) است. پس از چند لحظه که از آن حال خارج شدم، دیدم اباعبدالله (ع) با سر مبارک و لباس زیبایی که به تن داشتند در سمت راست من و بافاصله‌ای اندک به روی منبر نشسته‌اند و به من خیره شده‌اند و درحالی‌که لبخندی نیز به لب داشتند در عالم خواب به خود نهیبی زدم و گفتم که اگر این فرصت را از دست بدهی عمرت سراسر تباه‌شده است. **با هر مشقت و سختی که بود کشان‌کشان خود را به اولین پله منبر امام حسین (ع) رساندم و پله اول منبر ایشان را به دست گرفتم، وجود نازنین اباعبدالله (ع) درحالی‌که با تبسم به من نگاه می‌کرد از من پرسیدند: چه می‌خواهی؟ عرض کردم مولا جان فقط می‌خواهم که برات شهادت مرا امضاء کنید. با همان لبخندی که بر لبان مبارکشان نقش بسته بود، سر مبارک خود را به حالت رضایت تکان دادند.**

برشی از زندگی شهید حسن عشوری از شهدای گمنام اطلاعات
منبع: کتاب عشاق الحسین(ع)، ناصر کاوه

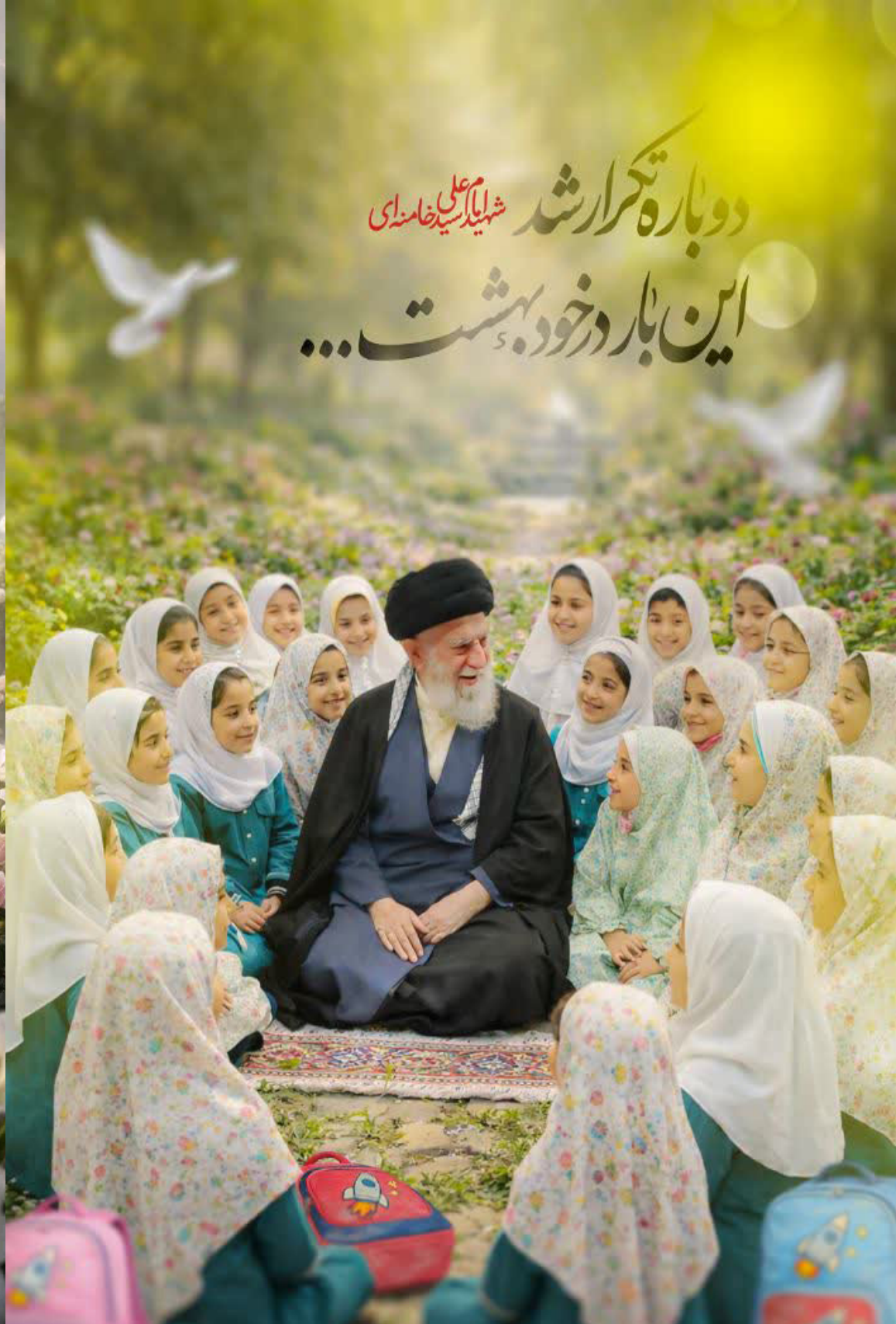


شهید
علیرضا نوری
شهیدی که با اسراف کردن مبارزه می کرد

در مدت ۴ سال که توفیق زندگی با او را داشتم یک بار حرف دروغ یا فریب کاری وپنهان کاری ازش نشنیدم.صداقت در نیت و عمل علیرضا، رمز گشایش دریچه های کمال و سعادت در زندگی دنیا و آخرتش بود. روز خواستگاری پلاک سپاه برگردن داشت و گفت: من مهر و پلاک سپاه هستم و قبل از اینکه با شما عقد کنم با سپاه عقد کردم...

در زندگی همسرم هیچ وقت اسراف جایگاهی نداشت. باقیمانده غذا را دور نمی ریخت و دریخچال نگهداری می کرد تا با بعدا مصرف کند. در مصرف آب بی نهایت صرفه جویی می کرد . از زمانی که بحران کم آبی جدی شد و با خشک سالی و کمبود بارندگی مواجه شدیم، در مصرف آب خیلی محتاط بود. آبی که بعد از استحمام فرزندمان در وان حمامش جمع می شد را هیچ وقت در چاه نمی ریخت!؟ با اینکه طبقه ی دوم یک آپارتمان زندگی می کردیم، ولی وان آب را پائین ساختمان می برد و آب را پای درختان می ریخت. هیچوقت با آب آشامیدنی قالی یا پتو نمی شست. علیرضا می گفت: حیفه آب آشامیدنی مردم صرف شستن پتو و قالی شود و با این وضع کمبود آب باید قالیشویی این کار را انجام بده...اینقدر این مساله براشون مهم بود که به دیگران هم تذکر می داد. گاهی شاید بگوئید این شهدا دیگر خیلی سخت می گرفتند؟ اما حقیقت این است که آنها از «لایحب»های الله سخت می هراسیدند...لا تسرفوا انه لایحب المسرفین... پیام شهدا به جامعه صرفه جویی و پرهیز از اسراف است...

برشی از زندگی شهید علیرضا نوری به روایت همسرش
منبع: کتاب دوری شهدا از اسراف و ریخت و پاش, ناصر کاوه


دوباره تکرار شد شهید امام علی سید خامنه ای
این بار در خود بهشت...

رفتی تا که به دیدار مرادت برسی

به مناسبت شهادت رهبر انقلاب حضرت آیت الله العظمی
سید علی حسینی خامنه‌ای رضوان الله تعالی علیه





امام جمعه شهید
سید عبدالحسین دستغیب
استاد عرفان، اخلاق و تهذیب نفس

مسافرین گرامی به مقصد جده، هرچه سریع تر به هواپیما سوار شوند. هواپیما آمده حرکت می باشد. برای آخرین بار هم اعلام کرد، اما مگه می تونست سوار بشه؟ ساعت حرکت هواپیما با اذان ظهر مطابق شده بود. عمره مهم تر بود یا نماز اول وقت؟! بالاخره تصمیم گرفت. بی خیال بلیط و تمام زحمت هایی که کشیده بود، شد. رفت نمازخونه و نمازش رو خوند. بعد از نماز، به سالن فرودگاه اومد تا به شهرش برگرده. بلندگو اعلام کرد: با عرض پوزش از تأخیر در پرواز شماره ۳۹۵، نقص فنی پیش آمده برطرف شده است. مسافرین هرچه سریعتر به هواپیما سوار شوند. لبخند زنان خدا رو شکر کرد و سید عبدالحسین دستغیب سوار هواپیما شد... آیت‌الله دستغیب که قبل از انقلاب در مقابل ماجراهایی مانند جشن هنر شیراز، تغییر تاریخ هجری به شاهنشاهی و لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و به رسمیت شناختن اسرائیل توسط رژیم شاه، مخالفت خود را اعلام کرده و چندین بار دستگیر و زندانی شده بود... پس از پیروزی انقلاب اسلامی از سوی امام خمینی (ره) به سمت امامت جمعه شهر شیراز منصوب شد. قسمتی از وصیت شهید دستغیب: مواظب باشید گرگ ها شما را از رهبر الهی جدا نکنند و شما را گروه گروه نکنند و شما را طعمه خودشان قرار ندهند... منافقین از خرداد ۱۳۶۰ تا پایان این سال بیش از صد نفر از مقامات و سران درجه اول نظام را به شهادت رساندند؛ آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب یکی از این شهدا بود که به دست منافقین خلق به شهادت رسید...

برشی از زندگی امام جمعه شیراز، شهید دستغیب
منبع: کتاب نمازهای اول وقت و نماز شب شهدا, ناصر کاوه



شهید
عبدالکریم پرهیزکار
یک تنه با چهل نفر جنگید و سرانجام به شهادت رسید

اگر شهید عبدالکریم پرهیزگار نبود، جاده بوکمال به دست داعش می‌افتاد و به دنبال آن شهر بوکمال نیز سقوط می‌کرد. عبدالکریم به تنهایی با ۴۰ تن روبه‌رو می‌شود و پس از به هلاکت رساندن ۳۷نفر از آن‌ها،فشنگ‌هایش تمام می‌شود. به سوی او حمله می‌کنند تا اسیرش کنند، اما این بار با سرنیزه دفاع و دو نفر دیگر را مجروح می‌کند و در نهایت به شهادت می‌رسد... همرزمان فرزندم در مراسم اربعین او نقل می‌کردند، «اگر به لطف خداوند شهید پرهیزگار مقاومت و جانفشانی نمی‌کرد، جاده بوکمال به دست داعش می‌افتاد و به دنبال آن شهر بوکمال نیز به تصرف آنها درمی‌آمد و خدا می‌داند برای بازپس‌گیری شهر چقدر باید خسارت می‌دادیم و شهید تقدیم می‌کردیم.» پرهیزگار از نیروهای مبتکر و خلاق مهندسی سپاه و اولین شهید مدافع حرم بخش «خفر» است .از سال ۱۳۷۷ به عضویت بسیج درآمد و دو دوره سه ساله نیز به‌عنوان فرمانده پایگاه مقاومت ولی‌عصر در روستای کراده به خدمت‌رسانی مشغول شد. پرهیزکار در سال ۱۳۸۴ به عضویت سپاه و در تیپ نیروی مخصوص المهدی(عج) جهرم مشغول به خدمت شد و پس از چند سال با انتقال به تیپ مهندسی الهادی(ع) شهرستان «کوار» به عضویت گردان تخریب این یگان درآمد. پرهیزگار در حین خدمت مقدس پاسداری، چندین مرحله با اعزام به شرق کشور و شهرستان سراوان برای مقابله با اشرار شرق کشور حضور فعال داشت و سه مرتبه به سوریه رفت...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، عبدالکریم پرهیزکار
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



شهید
مهدی ایمانی
از خادمی حضرت معصومه تا شهادت در راه حضرت زینب(س)

مهدی ایمانی، بقدری اشتیاق به خدمت حضرت در وجودشان حاکم بود که از هر لحظه‌ای بدون در نظرداشتن روز تعطیلی برای حضور در بارگاه نورانی آن حضرت بهره می جست وبا این گفته که هیچ‌گاه حضرت معصومه را تنها نخواهد گذاشت، روزگارش راسپری می‌کرد. مهدی دائم‌الوضو بود و همیشه در مسافرت هم حواسش به وضو بود و می‌گفت کسی که با وضوباشد کل بدنش را نور احاطه می‌کند و شیطان به سمت او نمی‌آید...

مهدی یک ماه بعد از عروسی، شرح زیارت جامعه کبیره و مراسم روضه را در منزل برپا کرد. در وصیتنامه اش نوشته بود: از شهدا شرمنده ام که خیلی دیر به درک حقیقت وجودشان پی بردم. از خداوند متعال و حضرات معصومین و شهدا ممنونم که به گریه های شبانه این حقیر جواب دادند و مرا به عنوان مدافع حرم حضرت زینب (س) و دختر سه ساله امام حسین (ع) برگزیدند. حال که صهیونیست خونخوار، انگلیس مکار، آمریکای جنایتکار و سعودی خیانتکار قصد براندازی حرم های اهل بیت را دارند به سوی سوریه برای دفاع از حرم میروم در آخر اگر جسدم برگشت در صورت امکان در حرم مطهر بانو دفن کنید و برایم روضه حضرت زهرا (س)، امام حسین و حضرت علی اکبر و امام رضا علیهم السلام رابخوانید. از دوستان می‌خواهم که همیشه برایم زیارت عاشورا بخوانند. سرانجام مهدی ایمانی، در سن ۳۴ سالگی، پس از بارها اعزام داوطلبانه به مناطق عملیاتی در ۲۲آذر ۱۳۹۶در سوریه به شهادت رسید...

برشی از زندگی شهیدمدافع حرم،مهدی ایمانی به روایت همسرش
منبع: کتاب عنایت حضرت معصومه به شهدا, ناصر کاوه



روز تاسیس
قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء
ما می توانیم را از شعار به عمل تبدیل کردند

امام خامنه ای در۱۵دی ۱۳۹۳ فرمودند: مسئولیت‌پذیری سپاه در طرح‌های سازندگی کشور، نشان دهنده عظمت روح، تعهد پذیری، شجاعت و خطرپذیری در میدان‌های بزرگ تجربه نشده و عزم و همت انقلاب اسلامی است.... در ۲۳ آذرماه سال ۱۳۶۸ که نهال نوپای قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء (ص) در دشت انقلاب کاشته شد، کمتر کسی گمان می‌کرد که این نهال، روزی به درختی تنومند تبدیل خواهد شد که نه‌تنها در برابر تندبادهای شرقی و غربی خواهد ایستاد، بلکه جای‌جای میهن اسلامی نیز از ثمرات آن منتفع می‌شوند. تعهد و همت بالای نیروهای انقلابی در این نهاد مقدس باعث شد تا این مجموعه در کوتاه‌ترین زمان ممکن، مسیر پیشرفت را در زمینه اجرای ابرپروژه‌ها کشور طی کند و دست بیگانگان را از اجرای اینگونه پروژه‌های داخلی کوتاه سازد... امروز این قرارگاه با روحیه انقلابی و مدیریت جهادی در عرصه آبادانی و سازندگی ایران عزیز، توانسته با اجرای هزاران پروژه بزرگ و اثربخش در سراسر کشور، دستاوردهای فراوانی را به ارمغان آورد و به یک مرکز الگوآفرین، امیدافزا و عزت‌بخش برای نظام تبدیل شود. خودکفایی در عرصه تولید بنزین، احداث سدهای بزرگ کشور، طراحی و ساخت آزادراه، بزرگراه و راه‌های اصلی، احداث خطوط انتقال آب، نفت و گاز و خودکفایی در احداث پالایشگاه‌های گازی و همچنین پروژه‌های فراساحلی، تنها نمونه‌ای از استقلال کشور در احداث ابرپروژه‌هایی است که به همت تلاشگران قرارگاه خاتم‌الانبیاء (ص) رقم خورده است...

برشی از خدمات قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء درسراسر ایران
منبع: کتاب خدمات قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء، ناصر کاوه



شهید
محمد مفتح
منادی وحدت حوزه و دانشگاه

دکتر محمد مفتح در سال ۱۳۰۷، در خانواده‌ای روحانی درهمدان متولد شد. پس از فراگیری مقدمات، راهی قم شد. مفتح در حالیکه استادی بزرگ در قم بودند، پا به عرصه دانشگاه گذاشته و تا درجه دکترا ادامه تحصیل دادند. مفتح که توطئه استعمار در جدا نگاه داشتن دو قشر دانشگاهی و روحانی از هم را با تمام وجود احساس کرده بود، ایجاد وحدت میان این دو قشر مهم جامعه را وجهه همت خود قرار داد و در کنار آموزش و تدریس و تربیت نیروهای جوان به مبارزه بارژیم پهلوی پرداخت در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲، سخنرانی‌های مفتح در شهرهای مختلف در روشن ساختن مواضع نهضت اسلامی و افشای چهره رژیم پهلوی بسیار مؤثر بود که با آگاهی ساواك این جلسات تعطیل و ایشان دستگیر و مورد آزار و اذیت ساواك قرار گرفت...
محبوبیت مفتح در میان طلاب و دانش‌آموزان موجب شد که او را از آموزش و پرورش اخراج و در سال ۱۳۴۷، به نواحی بدآب و هوای جنوبی ایران تبعید کنند و...

شهید مفتح با تشکیل شورای انقلاب از سوی امام به عضویت این شورا درآمد و خدمات بسیاری انجام داد. سرانجام این شهید بزرگوار در روز ۲۷ آذر ۱۳۵۸، هنگام ورود به دانشکده الهیات، توسط گروهك فرقان هدف گلوله قرار گرفت و به فیض عظیم شهادت نائل آمد...یاد و خاطره نماز عید فطر سال ۱۳۵۷ که در قیطریه تهران و با استقبال بی‌نظیر مردم تهران به امامت مفتح انجام شد، در تاریخ انقلاب همیشه می‌درخشد....

برشی از زندگی شهید آیت الله، شهید محمد مفتح
منبع: کتاب نوآوری های شهدا, ناصر کاوه



شهیده
فاطمه اسدی
شیرزن کرد ایرانی که پس از ۳۷ سال پیکرش پیدا شد

فاطمه اسدی در سال ۱۳۳۹ در روستای ماموخ علیا متولد و بعد از ازدواج با شاه محمد محمودی صاحب دو فرزند شد. همسر نخستین بانوی شهید تفحص شده در کشور، مقنّی بوده و اوایل انقلاب برای چاه کنی به پادگان سپاه در حسین آباد دیواندره رفت و اسیر دست دمکرات شد... شهیده فاطمه اسدی روز ۷ شهریور ۱۳۶۱، وقتی برای ملاقات همسرش به روستای نرگسله رفت با جسم نحیف وی روبه‌رو شد؛ آثار شکنجه را به وضوح در جای جای بدن او دید و چشمان کبود شده و صورت زخمی او را مشاهده کرد؛ لب به اعتراض گشود و با مزدور، اجنبی و فاسد خواندن عناصر ضدانقلاب هیمنه آن‌ها را شکست. گروهک تروریستی دمکرات برای آزادی همسر این بانوی شهید ۲۰۰ هزارتومان پول طلب می‌کند و بانو اسدی، با فروش اموال و دارایی‌ها تلاش خود را انجام می‌دهد تا بهای آزادی شوهر را بپردازد، اما دموکرات‌های ملعون زیر قول و قرار زده و بعد از یک ماه شکنجه، ناجوانمردانه این بانوی شهید را در کنار یک جوان بسیجی دیگر اسیر شده تیرباران می‌کنند...**پسر شیرخواره این شهیده پس از شهادت مظلومانه مادر و اسارت پدر به دلیل بی‌سرپرستی و رسیدگی نشدن، وفات می‌کند و شوهرش نیز بعد از سه سال از زندان دولتو آزاد شد... ۳۷ سال پس از شهادت و گمنامی در آبان ماه سال ۱۴۰۰ پیکر شهیده فاطمه اسدی در ارتفاعات چهل چشمه کردستان پیدا شد. شهیده اسدی نخستین بانوی شهید تفحص شده در کشور است...**

برشی از زندگی شهیده،فاطمه اسدی
منبع: کتاب جنایات کومله و دمکرات, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
مهدی خندان
شیرکوهستان

مهدی خندان، چهره خاص و قد بلندی داشت. چهارشانه بود. با محاسن بلندی که داشت خیلی به دل می نشست. وقتی شورشه با وفا, ابالفضل را برای ما می خوند, ما را بیشتر به شور می آورد. در عملیات ها هم وقتی به چهره اش نگاه می کردیم روحیه ما چند برابر می شد. این اواخر مهدی با همان پای قطع شده باز هم به جبهه می اومد...

مهدی همیشه می گفت: آدم نباید در مقابل این دشمن خوابیده شهید بشه. دوست داشت ایستاده شهید بشه! ؟ بعدها هم شنیدم این شیر جبهه ها, وقتی که ترکش های فراونی خورده بود خودش رو گیر داده بود به سیم خاردارهای ارتفاعات کانی مانگا روی قله ۱۹۰۴, می دونست که قرار شهید بشه، شنیدم که دستاشو پیچیده بود دورِ سیم خاردارها تا نیوفته، و سرانجام ایستاده شهید شده بود.... مهدی خندان، فرمانده تیپ عمار لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص) در آذر سال ۶۲ همزمان با اربعین حسینی در مرحله سوم عملیات والفجر ۴ در ارتفاعات کانیمانگا، هنگام عبور از میدان مین و سیم خاردار، توسط گلوله تیربار دشمن به درجه رفیع شهادت می‌رسد. از جمله رویدادهای شگفت مرتبط با شهادت معاون تیپ عمار، پیش‌بینی صحیح ، خندان نسبت به حوادث پیش رو بود. حاج آقا پروازی، روحانی گردان مقداد نقل می کند: یعنی از همان وقتی‌که سه روز قبل مهدی به من گفته بود، هفتادودو ساعت دیگر شهید می‌شوم تا لحظه‌ای که شهید شد، دقیقاً هفتاد و دو ساعت طول کشید...

برشی از زندگی سردار شهید، مهدی خندان
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
سید حمید تقوی فر
شهیدی که ۳۰ سال روزه بود

حمید دلبستگی به هیچ‌کدام از لذت‌های این دنیا نداشت؛ حتی غذا خوردن!؟ سال ۱۳۶۲ که پدرش، در عملیات خیبر شهید شد، گفت: می‌خواهم روزه‌های قضای پدر را بگیرم. از آن به بعد، حمید در بسیاری از روزهای سال روزه بود... ماجرا به همین جا ختم نشد. دو سال بعد که برادر حمید در عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید، گفت: «حالا نوبت روزه‌های داداش است! و شروع به گرفتن روزه‌های قضای برادرش. شاید باور نکنید، حمید ۳۰ سال روزه بود به جز عید فطر و عید قربان...

حمید به دلیل مسئولیتش در سپاه قدس، مهمانان خارجی را همراهی می‌کرد و با آنها به هتل می‌رفت. با این حال، بعد از این ماموریت‌ها، وقتی ساعت ۱۱ شب به خانه برمی‌گشت، هنوز روزه بود! حتماً می‌پرسید: چرا؟ چون ترجیح می‌داد با غذای ساده خانه افطار کند نه غذاهای تجملاتی هتل...»«پای داعش که به عراق باز شد، حاج حمید دیگر آرام و قرار نداشت. در مقابل رجزخوانی‌های داعشی‌ها برای هتک حرمت عتبات عالیات، می‌گفت: «مگر ما مرده باشیم که پای شان به کربلا برسد.»حمید هیچ‌وقت نمی‌گفت: یکی برای من آب بیاورد. وقتی می‌رفت آب بخورد، می‌گفت: کسی آب نمی‌خواهد برایش بیاورم؟ میوه پوست می‌گرفت و به اجبار به همه‌مان یک قاچ می‌داد. هر ۳ ماه یک بار خون می‌داد اما کیک و آبمیوه‌اش را برای ما می‌آورد، می‌گفت: دلم نیامد تنها بخورم...

حمید وصیت کرده است که از رهبریِ عزیز دست برندارید...

برشی از زندگی سردار شهید مدافع حرم، سید حمید تقوی فر
منبع: کتاب خودسازی شهدا, ناصر کاوه



شهید
صالح العاروری
پایه گذار شاخه نظامی حماس

سال ۱۹۸۵ رهبر جنبش اسلامی دانشجویی در دانشگاه الخلیل شد. پس از تاسیس جنبش حماس در اواخر سال ۱۹۸۷ العاروری نیز به آن ملحق شد. طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲ دو بار به اتهام فعالیت در جنبش حماس اسیر و به بازداشت موقت درآمد. العاروری از بنیانگذاران گردان‌های شهید عزالدین قسام شاخه نظامی حماس است. صالح طی سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ هسته‌های اولیه شاخه نظامی حماس را در کرانه باختری پایه‌گذاری کرد. ارتش رژیم صهیونیستی سال ۱۹۹۲ مجددا او را به اسارت گرفت و به اتهام تاسیس گردان‌های قسام در کرانه باختری به ۱۵ سال حبس محکوم کرد...العاروری در سال ۲۰۰۷ آزاد شد اما رژیم صهیونیستی سه ماه بعد مجددا او را به اسارت گرفت و تا سال ۲۰۱۰ در اسارت بود. دیوان عالی رژیم صهیونیستی او را پس از آزادی به خارج از فلسطین تبعید کرد...

اسرائیل صالح را معمار حمله به سربازان و شهرک‌نشینان اسرائیلی و همچنین حملات موشکی از غزه و لبنان به خاک اسرائیل می‌دانست... نیروهای اسرائیلی در سال ۲۰۲۳ خانه العاروری در عاروره را در کرانه باختری تخریب کردند و همزمان ۲۰ نفر از جمله برادر و برادرزاده‌هایش را دستگیر کردند. دولت آمریکا هم صالح را در فهرست تروریست‌های بین‌المللی آمریکا قرار داده بود. سرانجام صالح العاروری معاون رئیس دفتر سیاسی حماس بر اثر وقوع انفجار در ساختمان دفتر جنبش حماس در بیروت به شهادت رسید...

برشی از زندگی معاون رئیس دفتر حماس، شهید صالح العاروری
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
اسماعیل فرجوانی
همچون کوه استوار و همانند دریا جاری

بعد از عملیات فتح المبین اولین فرزندش به دنیا آمد دختری که بر اثر فلج مغزی قادر به حرکت نبود. در روزهای شروع جنگ خواهرش ۷۰ درصد جانباز شد. در عملیات طریق‌القدس برادرش ابراهیم شهید شد. در عملیات رمضان پایش زیر تانک له شد. درعملیات خیبر اسماعیل شیمیایی شد.سال ۱۳۶۲ فرزند دومش سالم بدنیا آمد. در عملیات بدر دستش از مچ قطع شد.بچه ی سومش هم معلول به دنیا آمد... امام جمعه و فرمانده لشگر، تکلیف جهاد را از گردنش برداشته بودند، با وجود همه این مشکلات، حاضر نشد لحظه‌ای جبهه را ترک کند تا سرانجام در عملیات کربلای ۴ در حالی که فرمانده گردان کربلا را به عهده داشت، به عنوان غواص خط شکن شرکت کرد و جزو اولین نفرات در نوک پیکان حمله قرار داشت به شهادت رسید و گردانش موفق ترین گردان، در کل عملیات لقب گرفت. پیکر اسماعیل سالها بعد تفحص گردید و در بین نیروهایش در گلزار شهدای اهواز آرام گرفت. شهید اسماعیل فرجوانی در عملیات‌های گوناگون از شکست حصر آبادان گرفته تا عملیات «کربلای ۴» در سال ۱۳۶۵ حماسه‌های بی‌نظیری از خود به یادگار گذاشت و در مجموع ۸بار در جبهه مجروح شد...**اسماعیل در وصیت نامه اش نوشته است: برای دفاع‌مقدس در برابر صهیونیسم بین‌الملل و آزادی قدس خود را آماده کنیم. هیچ عذری قابل قبول نیست. درس دارم، متأهلم، کارخانه،اداره، مسئولیتم درشهر سنگین است و همه‌ی اینها بهانه‌ای بیش نیست و من مطمئن هستم که خواستن، توانستن است."**

برشی از زندگی سردار شهید، اسماعیل فرجوانی
منبع: کتاب استقامت و صبر شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
سید رضی موسوی
۲۵ سال مسئول پشتیبانی و لجستیک سپاه قدس در سوریه

شهید سیدرضی کارهای زیادی را در سوریه انجام داده است و امین و مورد اعتماد حاج قاسم بود. همه افراد در سوریه این شهید بزرگوار می‌شناختند از بشار اسد گرفته تا دیگر افراد و با فعالیت ها و خدمات سیدرضی آشنا هستند. سیدرضی موسوی به‌عنوان یکی از باسابقه‌ترین نظامیان حاضر در سوریه بود که مسئولیت پشتیبانی جبهه مقاومت در سوریه را بر عهده داشته است. به گفته سفیر وقت ایران در سوریه، سید رضی در هنگام شهادت، رایزن دوم سفارت بوده و با گذرنامه دیپلماتیک در سوریه حضور داشت. حمله منجر به شهادتش با شلیک سه موشک انجام‌شد. سید رضی پیش‌تر نیز از سوی اسرائیل هدف ترور قرار گرفته بود...

موسوی از دهۀ ۷۰ ۱۳ «مسئول پشتیبانی و لجستیک نیروی قدس سپاه در سوریه» بود و نقش مهمی در حفظ سوریه و عراق و جبهه مقاومت داشت... جمهوری اسلامی در منطقه سربازان گمنام زیادی دارد و رضی موسوی از جمله این سربازان گمنام بود...رسانه‌های ایران مدت زمان فعالیت برون‌مرزی موسوی را ۲۵ سال ذکر کردند و گزارش دادند که هماهنگی‌های امور نیروهای مستشاری ایران در سوریه و لبنان برعهدۀ اش بوده است... سید رضی از جمله خادمان حسنیه اعظم زنجان بود و مورد علاقه خاص حاج قاسم بودوهمواره آرزو داشت که درآستانه سالگرد شهید سلیمانی به شهادت برسدو سرانجام در به مسیر بازگشت به محل استقرار مورد حمله موشکی رژیم صهیونیستی قرار گرفت....

برشی از زندگی سردار شهید سید رضی موسوی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



شهید
حسین غفاری
دشمن خمینی کافر است

همزمان با علمای تهران، اعلامیه‌های اعتراضی توسط علمای قم امضا و بین مردم منتشر شد. سلسله سخنرانی و تبلیغ‌های ضد پهلوی شهید غفاری حتی بعد از تبعید امام به ترکیه در دی ۱۳۴۳ نیز ادامه داشت. آیت‌الله غفاری دو روز پس از سخنرانی افشاگرانه در مسجد خاتم الاوصیای تهران توسط مأموران شهربانی بازداشت شد و به زندان افتاد...

در یک بازجویی در زندان ساواک از او سؤال کردند «نظر شما راجع به خمینی چیست؟» او با خودکار مشکی پشت کلمه «خمینی» کلمه «آقا» را اضافه کرد. بازجو هم طوری به صورت ایشان سیلی زد که از روی صندلی افتاد و نقش زمین شد. آیت‌الله در بازجوی دیگری در واکنش به این دستور که از ایشان خواست راجع به امام خمینی بنویسد، نوشت:

«تنها کسی که می‌تواند ایران را نجات دهد،آیت‌الله العظمی خمینی است.» ایشان در پاسخ به این سوال که «به نظر شما خمینی کیست؟» نوشت: «ایشان مرجع تقلید علی‌الاطلاق مسلمین است.» و در پایان صفحه بازجویی جمله «دشمن آقای خمینی، کافر است» را نوشت...

امام خمینی (ره) درباره شهادت آیت الله حسین غفاری فرمودند که «... زجر ما این است؛ نه اینکه زجر ما این است که ما را حبس کردند یا زندان بردند. زجر ما این است که پای علما را اره کردند آقا! توی روغن سوزاندند! زجر ما این است که ده سال، پانزده سال، هشت سال، هفت سال، علمای ما در حبس بودند.»...

برشی از زندگی شهید آیت الله شیخ حسین غفاری
منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه, ناصر کاوه



شهید
سید علیرضا ستاری
شهید فتنه ۱۳۸۸

تعـدادی زن و مـرد در خیابـان آزادی یـك جـوان بسـیجی را محاصـره و پـس از کتـک مفصـل او را کاملاً برهنـه کردنـد و آتـش زدنـد. در میـدان جمهـوری صـف نمـاز ظهـر عاشـورای یـك هیـات عـزاداری را سـنگ بـاران کردنـد و در مسـیر خـود علامت‌هـای عـزاداری و غرفه‌هـای توزیـع نـذورات راتخریـب کردنـد. بـا تخریـب هـر علامـت یـا آتـش زدن محـل هـر هیئـت، تجمـع کننـدگان بـرای تخریـب گـران سـبز پـوش، هـورا مـی کشـیدند و او را باسـوت و کف،تشـویق میکردنـد.. **فتنـه گـران داشـتند یکـی از ایـن موتـوری هـای ریشـو راتـوی خیابـان آتیـش می‌زننـد.موتـور سـوار فریادمی‌زد:"یاحسـین ، یازهـرا" موتـوری داشـت می‌سـوخت. لحظـه عجیبـی بـود. مـن فقـط یـک امدادگـر سـاده بـودم. نتونسـتم منـم مثـل خیلی‌هـا فقـط نـگاه کنـم زدم بـه دل جمعیـت. رانـنده آمبولانـس دسـتم روگرفـت و گفـت: خودکشـی نکـن. شـهادتینم رو گفتـم و بهـش گفتـم: اگـر قـرار هسـت روزی آدم بمیـره چـه سـعادتی بالاتـر از ایـن. بـا کاپشـنم او را خاموشـش کـردم. تمـام دسـت و بالـم سـوخت. آوردمـش داخـل پمـپ بنزیـن سـر خیابـون خـوش و کردمـش تـو پمـپ بنزیـن. نفـر دوم دقیقـا رو بـه روم افتـاده بـود، نزدیـک نـرده هـای خـط ویـژه اتوبـوس و فتنـه گـران داشـتند بـا بلـوک سـیمانی میـزدن تـوی سـر و صورتـش، رفتـم تـو جمعیـت. خـم شـدم ورش دارم! همیـن کـه بلنـد شـدم، یـه خانمـی داد زد کـه ایـن اطلاعاتیـه. بـا اینکـه کاور هلال احمـر تنـم بـود و کارت شناسـایی هلال احمـر هـم رو سـینه ام نصـب بـود،یکـی از فتنـه گـران بـا میلـه آهنـی گذاشـت تـوی سـر و صورتـم و بقیـه هـم تـا جـان در بـدن داشـتم مـرا زدنـد و...**

برشی ازاتفاقات فتنه ۱۳۸۸ از زبان شهید سید علیرضا ستاری
منبع: کتاب جنایات و خیانت پادوهای آمریکا، ناصر کاوه



شهید
حسین بصیر
با رجز حیدر حیدر به صف داعش میزد

امیر دیگر پابند زمین نبود. انگار توی آسمان سیر می‌کرد. تنها دغدغه‌اش مخالفت خواهرش بود. هرچه می‌گفتیم، راضی نمی‌شد. می‌گفت: نمی‌ذارم بره. من طاقت ندارم. کجا می‌خواد بره؟! تصمیم گرفتیم استخاره بگیریم. همه جمع بودیم. قرآن را که بازکردیم، سوره آل‌عمران آمد. آیه «ولا تحسبن الذین قتلوا...» اکرم نگاهی به آیه کرد و رو به امیر گفت: این که می‌گه تو می‌ری شهید می‌شی! امیر جواب داد: خواهرم! من نمی‌گم، خدا می‌گه. خواهرش با جواب استخاره، محکم‌تر شد. گفت: دیگه امکان نداره بذارم بری. امیر آن‌قدر سعه‌صدر داشت که می‌خواست حتما اکرم را راضی کند بعد برود. گفت: خب باشه. دوباره استخاره می‌گیریم. قرآن را که بازکردند، دوباره سوره آل‌عمران آمد. همان صفحه. لبخند شیرینی نشست روی لب‌های امیر. اکرم دیگر نتوانست چیزی بگوید. اصلا چاره‌ای جز رضایت نداشت. حالا امیر فقط منتظر بود با او تماس بگیرند و روز رفتنش را به او بگویند... **با رجز یاحیدر، یاحیدر رفت توی دل آتش و هم رزم‌مان را با خودش آورد عقب، اما تیر قناسه یکی از گوش‌هایش را زخمی کرد. خون شره می‌کرد روی گردنش. امیر بی‌توجه به خونریزی، چفیه‌اش را محکم روی گوشش بست و دوباره برگشت به صحنه درگیری. در هر فرصتی هم که دست می‌داد، می‌آمد پیش محمد. کمی دلداری‌اش می‌داد و دوباره برمی‌گشت. آخر هم یک نارنجک انداختند پشت سرش. نارنجک که منفجر شد، ترکش‌هایش موجب شهادت امیر شد...**

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، امیر لطفی
منبع: کتاب عاشقان امیرالمومنین(ع)، ناصر کاوه



شهید
نمر باقرالنمر
رهبر شهید شیعیان مظلوم

باقرالنمر مرکز مذهبی «الإمام القائم(عج)» را درالعوامیه عربستان تأسیس کرده بود. این مرکز سنگ بنای تأسیس «مرکز اسلامی» بود. نمر تلاش‌هایی جدی برای بازسازی قبور ائمه در بقیع انجام داد و از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷،هر ساله خواستار برگزاری سالروز تخریب قبور ائمه بقیع می‌شد، اما هر بار دولت سعودی با آن مخالفت می‌کرد. به علاوه، راهپیمایی‌هایی در اروپا و امریکا با هدف محکوم کردن تخریب قبور ائمه و حمایت از بازسازی آن برگزار شد. نمر تحصیلات دینی خود را در ایران و سوریه تکمیل کرد و پس از بازگشت به عربستان به فعالیت‌های مختلف پرداخت. شیخ نمر خواهان برگزاری انتخابات آزاد و از بین رفتن سیاست تبعیض‌آمیز نسبت به شیعیان بود و به علت این فعالیت‌ها بارها بازداشت شد...

در آذر ۱۳۹۳ دادگاه عربستان آیت الله باقرالنمر را با اتهام‌های محاربه، داشتن عقاید انحرافی، خودداری از تبعیت نسبت به حکومت، تشویق به سرنگونی نظام سیاسی، به اعدام محکوم کردو در ۱۲دی ۱۳۹۴، این حکم پس از امضای پادشاه سعودی اجرا شد...امام خامنه‌ای در شهادت ایشان گفتند: این عالِمِ مظلوم نه مردم را به حرکت مسلحانه تشویق می‌کرد و نه به صورت پنهانی اقدام به توطئه کرده بود، بلکه تنها کار او، انتقاد علنی و امربه معروف ونهی از منکر برخاسته از تعصب و غیرت دینی بود. خداوند متعال از خون بی‌گناه نمی‌گذرد و خون به ناحق ریخته، بسیار سریع دامان سیاستمداران و مجریان این رژیم را خواهد گرفت...

برشی از زندگی رهبر شیعیان عربستان، شهید نمرباقرالنمر
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصرکاوه



حماسه ۹ دی، یا راهپیمایی ۹ دی، حضور و راهپیمایی مردم ایران در ۹ دی ماه سال ۱۳۸۸ش در حمایت از جمهوری اسلامی ایران مقابل فتنه ۱۳۸۸ بود. پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۱۳۸۸ش، و به دنبال آن ادعای تقلب برخی از کاندیداها، برخی به حمایت از آنها موجی از اعتراض‌ها در نقاط مختلف کشور به راه انداختند. در این زمان برخی از مخالفان داخلی و خارجی نظام ایران، از این فرصت بدست آمده استفاده کرده و کشور را به مدت چند ماه به آشوب و اغشاش کشاندند. این اغتشاشات بعد از چندین ماه نهایتا در ماه محرم و روز عاشورا به هتک حرمت نسبت به امام حسین (علیه‌السلام) و مقدسات اسلامی انجامید و موجبات برانگیخته شدن احساسات مذهبی و نارضایتی مردم را داشت، لذا در پاسخ به این اغتشاش‌ها و هتک حرمت‌ها و اعلام بیزاری از فتنه‌گران در روز ۹ دی به راهپیمایی پرداختند...

خاموشی فتنه ۱۳۸۸، حفظ انقلاب اسلامی و ولایت فقیه و پشتوانه مردمی جمهوری اسلامی ایران را از مهم‌ترین دستاوردهای این حماسه می‌توان برشمرد. روز نهم دی ماه در تاریخ انقلاب اسلامی با عنوان روز «بصیرت» تبدیل به یوم الله و ماندگار گردید. در این روز ماندگار و تاریخی ملت همیشه در صحنه ایران اسلامی، حماسه ای دیگر آفرید و دشمنان خدا و دینش را مأیوس و ناامید ساخت و قلب امام زمان (عج) و نائب بر حقش حضرت آیت الله العظمی خامنه ای(دامت برکاته) را شاد ساخت...

برشی از حماسه ی جاودان مردم ایران در روز ۹دی۱۳۸۸
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



شهید
فتحی شقاقی
پیروی از امام خمینی راه حل کشورهای اسلامی

شقاقی درابتداتحت تأثیر اندیشه،اخوان المسلمین مصر و پس ازآن تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران و امام قرارگرفت و امام خمینی را مظهر جریانی نو که اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی مطرح می کرد تا از طریق برپایی حکومت اسلامی، همهٔ ابعاد زندگی و مشکلات آن را حل و فصل کند، شناخت.این بینش از امام خمینی و نهضت اسلامی شقاقی موجب شد تامقاله ای با عنوان « امام خمینی راه حل اسلامی جایگزین» را درحالیکه هنوز انقلاب اسلامی به پیروزی نرسیده بود تالیف و در آن پیروزی ملت اسلامی ایران را حتمی اعلام کند. در ادامه کتابی با همین نام منتشر کرد. کتابی که در همان روزهای اول ۱۰ هزار نسخه آن به به فروش رسید و به چاپ های بعد رسید. نیروهای امنیتی مصر به همین دلیل،شقاقی رابازداشت کردند و در ۱۳۵۹ از مصر اخراجش کردند. شقاقی هنگامیکه فقط ۴۴ سال داشت به دستور سران رژیم صهیونیستی و در سال ۱۹۹۵طی یک عملیات نظامی توسط موساد در مالت به شهادت رسید... **امام خامنه ای : من به ملت هایی که تحت تأثیر تبلیغات رسانه های صهیونیستی هستند، کاری ندارم. آنها ممکن است اشتباه کنند. افکارعمومی را رسانه های عمومی تغییر می دهند؛ اما در بین سردمداران سیاست های جهانی، کسی نیست که نداند «فتحی شقاقی» شهید راه یک ارزش انسانی بود. امروزکیست که سربازی راکه برای برگرداندن خانه ی خود از دست اشغالگران می جنگد، تحسین و ستایش نکند؟** بیانات ـ ۱۷/۰۸/۱۳۷۴

فرمانده مردمی و دبیرکل جنبش فلسطین، شهید فتحی شقاقی
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصرکاوه



فرماندهان شهید
ستاری،اردستانی، یاسینی
مردان افسانه ای آسمان

۱۵ دی۱۳۷۳، هواپیمای حامل فرماندهان نیرو هوایی ارتش در نزدیکی فرودگاه اصفهان ناگهان سقوط می‌کند. در این پرواز تیمسار ستاری فرمانده نیرو هوایی ارتش، سرتیپ اردستانی معاون عملیات نیروی هوایی، خلبان یاسینی معاون هماهنگ‌کننده و رئیس ستاد نیروی هوایی ارتش، احمد شجاعی ریاست اداره مهندسی، حسن رزاقی ریاست اداره کنترل، بهرام شریفی ریاست دبیرخانه نیروی هوایی، ،جمشیدی خلبان، جم منش کمک خلبان، سنایی مهندس پرواز، ریاحی، محتشمی، محسنی، پورزادی به درجه شامخ شهادت نایل آمدند. هواپیمای آنها بلافاصله پس از بلند شدن از فرودگاه اصفهان با بروز مشکل نامشخص مواجه می شود و در آخرین تماس با برج مراقبت اعلام می کنند که در حال بازگشت به سمت فرودگاه هستند. ناگهان تماس آن‌ها قطع می شود و در فاصله ۶۴ کیلومتری فرودگاه در جاده نایین،یزد سقوط می‌کنند و تمام سرنشینان آن شهید می‌شوند...

اولین حضور امام خامنه‌ای در تشییع سرداران نیروهای مسلح، شرکت ایشان در مراسم تشییع فرماندهان شهید نیروی هوایی در ۱۸/۱۰/۱۳۷۳ بود. رهبر انقلاب اسلامی در محل ستاد نیروی هوایی بر سر تابوتهای حامل پیکر شهدای سانحه هوایی حضور یافتند و برای شادی ارواح یکایک آنان فاتحه قرائت کردند و آنگاه نماز میت را بر پیکر پاک این شهدای گرانقدر اقامه کردند. نمازی که متفاوت بود و با بغض و گریه رهبر انقلاب و سایر مردم همراه بود و...

برشی از چگونگی سقوط هواپیمای نیروی هوایی ارتش
منبع: کتاب خاطرات دردناک شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
محمدعلی شاهمرادی
به تنهایی یک لشگر بود

این مطلب را که فرمانده شاهمرادی از گلوله نمی ترسد را همه می دانستند. من هم شنیده بودم ولی تا با چشم ندیدم باور نکردم. شانزده ساله بودم که در عملیات خیبر شرکت کردم . روز بعد از عملیات از چهار طرف در محاصره قرار گرفتیم . سه طرف، دشمن با تمام توان و پشت سر نیز با تلاق و آبهای هورالعظیم بود .شدت آتش دشمن به قدری بود که سعی می کردیم تمام بدن را به زمین بچسبانیم تا تیر یا ترکش به ما اصابت نکند. تعدادمان اندک بود و هر شهید یا مجروحی که می دادیم روحیه مان ضعیفتر می شد. ناگهان شاهمرادی آمد با قد برافراشته، با شجاعت تمام، بدون واهمه از آن همه آتش، ابراهیم وار قدم می گذاشت. با دیدن او روحیه بچه ها چند برابر شد و با یك یورش توانستیم پاتك را دفع و دشمن را به عقب برانیم. اینجا با خود گفتم: شاهمرادی به تنهایی یك لشکر است... شهید محمد علی شاهمرادی دارای ویژگی‌ها و صفات پسندیده‌ای مثل شجاعت و دلاوری، صفا و یکرنگی، خضوع و خشوع بود و لبخندهای شیرین و عارفانه‌اش در میان دوستان و همرزمانش، از چهره‌اش محو نمی‌شد...

شهید محمد علی شاهمرادی بزرگوار از ایمان و توکل قوی به خداوند برخوردار بود و می‌گفت: «این خداوند است که این طرح‌ها را در ذهن ما جاری می‌کند، دژهای مستحکم دشمن را می‌شکند و خط‌های عملیاتی را حفظ می‌کند...سرانجام شاهمرادی، در عملیات کربلای پنج، پس از نبردی قهرمانانه، به شهادت رسید...

برشی از زندگی سردار سرتیپ، شهید محمد علی شاهمرادی
منبع: کتاب خوش اخلاقی شهدا, ناصر کاوه



شهید مظلوم
محمدحسین حدادیان
شهادت پس از شکنجه توسط دراویش در تهران

قرن‌ها بعد از واقعه عاشورا جوانی به علی اکبر(ع) اقتدا کرد و توسط لشگر عمر سعد به شهادت رسید...شهید حدادیان در شب شهادت حضرت زهرا (س) در خیابان پاسداران تهران توسط خودروی دراویش داعشی زیر گرفته شد. سپس اسیر شد و ۵۰ گلوله ساچمه ای به بدنش شلیک شد، چشم راستش تخلیه شد و سراسر بدن نحیفش با ضربات ابزارهای شکنجه دست ساز اغتشاش گران مجروح و سرانجام به شهادت رسید...

در روز حادثه، آشوب‌گران دراویش قصد تخریب کلانتری پاسداران را داشتند که با هشدارهای ناجا عقب‌نشینی کردند و پس از مدّتی یکی از دروایش خودش را با اتوبوس به نیروهای امنیتی زد که منجر به شهادت ۳ نفر از نیروهای انتظامی شد. پس از آن آشوبگران با چوب و سنگ و سلاح شکاری به سمت نیروی انتظامی و مردم هجوم آوردند و قصد آسیب زدن به اموال مردم را داشتند!؟ این در حالی بود که نیروی انتظامی قصد داشت، بدون خشونت به این غائله، پایان دهد و چندین بار، ناجا به آن‌ها اخطار و تذکّر داده بود، امّا آن‌ها اقدامات شوم خود را انجام دادند.در شب حادثه، ما در مراسم عزاداری حضرت فاطمه (س) حضور داشتیم و محمّد حسین با شنیدن این موضوع، به صورت داوطلبانه برای مقابله با اشرار رفت. من نیز همراه او، تا ساعت ۳ بامداد، در محلّ حادثه، حضور داشتم...تنها ۱۴ روز پس از شهادت این نوجوان بسیجی بود که رهبر معظم انقلاب اسلامی به دیدار خانواده شهید «حدادیان» رفتند...

برشی از زندگی شهید محمد حسین حدادیان
منبع: کتاب شهدای امنیت, ناصر کاوه



شهید
سیدحسین علم الهدی
شهید راه قرآن و نهج البلاغه

هنگامیکه حسین در زندان شاه موفق به دیدن خانواده‌اش شد گفت: «فقط یک جلد قرآن برایم بیاورید.» حسین هنرمند بود و با بیان قوی، نهج‌البلاغه را به خوبی درس می‌داد و... بنی صدردستور داده بود که باید نیروهای مستقر در هویزه عقب نشینی کنندو به سوسنگردبیایند.حسین گفت: هویزه دردل دشمنه و ما از اینجا می توانیم به عراق ضربه بزنیم. شخصاً با بنی صدر هم صحبت کرده بود. وقتی که دید سید حسین راه به جایی نمی برد، نامه ای به آیت الله خامنه ای نوشت و گفت که تعداد اسلحه های ما از تعداد نیروها هم کمتر است، ولی ما می مانیم. عده ای از جوانان با دست خالی، اما با دل استوار از ایمان و توکل، مقابل دشمن تا دندان مسلح ایستادگی کردند...شهیدعلم‌الهدی سرانجام در برنامه حمله روز اربعین حسینی در ۱۶ دی ماه در منطقه هویزه به همراه ۶۰ تن از برادران پاسدار، به‌عنوان گروه پیشتاز و پیاده ارتش به جنگ با دشمن می‌پردازند که در محاصره ۴۰ تانک دشمن قرار می‌گیرند. پس از ساعاتی مبارزه، بر اثر اتمام مهمات و تشنگی و گرسنگی یکی‌یکی به شهادت می‌رسند.

بعد از عملیات هیچ کس زنده نماند و بعثی ها با تانک از روی اجساد مطهرشهدای هویزه گذشتند، طوری که هیچ اثری از شهدا نماند. بعدها جنازه ها به سختی شناسایی شدند... حسین را از قرآنی که درکنارش بود شناختند. قرآنی با امضای امام خمینی و آیت الله خامنه ای، راستی حسین را از روی قرآن شناختند، بعد از مرگ، ما را با چی می شناسند...

قسمتی از فداکاری و ایثار شهید سیدحسین علم الهدی و یارانش در هویزه
منبع: کتاب انس شهدا با قرآن, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
یونس زنگی آبادی
ظهور دوباره شهید!؟

نمی دانستم چگون کتا زنگی آبادی را شروع کنم!؟حال آدمی راداشتم که بین زمین و آسمان معلق است. باز هم زنگ تلفن. و این زنگ تلفن. چه سماجتی دارد. باز هم زنگ تلفن. احتمالاً یکی از خوانندگان است. باز هم صدای زنگ تلفن و باز هم زنگ تلفن... ۲۵ بار است که صدای تلفن بلند می شود. تعداد زنگ ها را شمرده بودم. گوشی را برداشتم. سلام علیکم. بفرمائید. علیکم سلام. می خواستم بگویم شما می توانید برای رفع این به ظاهر مشکل، از صناعات داستانی برای پرداختن به خاطرات استفاده کنید و جای دست بردن در آن کاری کنید که خواندنی تر شود. حیرت زده شده بودم.او چه کسی است که ذهن من را میخواند؟! شما؟من زنگی آبادی هستم.ببخشید. کی؟!یونس زنگی آبادی! خشکم زده بود. سریع گوشی را گذاشتم. با چشمانی از حدقه در آمده به پنجره خیره شده بودم.خود شهید درباره نوشتن کتابش، با من تماس گرفته بود وداشت مرا راهنمایی می کرد .دوباره شهید زنگی آبادی به نویسنده کتابش گفت: هر عباسی یک حسین دارد و هرحسینی یک زینب و هر زینبی، شمشیری است در نیام که باید برآید. من این شمشیر را در دست تو می گذارم. زیرا از خدا خواستم که یک بار چون عباس شوم و یک بار چون حسین....

در مورد زنگی آبادی همین بس که شهیدسلیمانی درباره اش گفت: وقتی حاج یونس در خط بود، انگار نه یک لشکرکه چند لشکر در خط بود. او در هر خطی بود احساس می کردم امکان ندارد آن خط شکسته شود...

روایت عجیب نویسنده کتاب خاطرات شهید زنگی آبادی از ظهور دوباره شهید
منبع: کتاب مثل مالک, احمد ایزدی



شهید پیشرو
سیدمجتبی نواب صفوی
ترور وابستگان استعماری، توسط فدائیان اسلام

امام خامنه ای : «اولین جرقه های انگیزش انقلاب اسلامی به وسیله نواب در من به وجود آمد و هیچ شکی ندارم که اولین آتش را در دل ما نواب روشن کرد»... نواب با آزادی از زندان به فکر تشکیل «فدائیان اسلام» می‌افتد و با انتشار اعلامیه‌ای موجودیت فدائیان اسلام را اعلان می‌دارد. او در برپایی این سازمان اسلامی می‌گوید: در خواب جدم سیدالشهداء علیه السلام را دیدم که بازوبندی به بازویم بست و روی آن نوشته شده بود «فدائیان اسلام»... **بعد از رخداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۳، سه پیشنهاد از طرف شاه، توسط امام جمعه به نواب داده شده. وی صد هزار تومان وجه نقد به همراه داشت تا با قبول پیشنهاد به نواب دهد. پیشنهادهای اهریمنی شاه که برای به دام انداختن نواب چیده شده بود، عبارتند از: ۱ ـ در یکی از کشورهای اسلامی به عنوان سفیر اعزام گردد. ۲ ـ منزلی برای وی در نظر گرفته شود و محل جلوس ایشان باشد و ماهی ده هزار تومان حق سفره پرداخت شود. ۳- با همکاری شما یک حزب بزرگ اسلامی تشکیل شود و مخارج آن را دربار تامین نماید!؟نواب با کمال قاطعیت به امام جمعه می‌گوید: «خجالت نمی‌کشی مرا به درگاه معاویه دعوت می‌کنی؟»! امام جمعه وجه نقد را برداشته، به سرعت می‌رود...** پیش از آن برای رهبر فدائیان اسلام تولیت آستان قدس رضوی پیشنهاد شده بود و نواب رد کرده بود.۲۷ دی ۱۳۳۴ نواب به همراه خلیل طهماسبی، مظفر علی ذوالقدر و سید محمد واحدی، اعدام می‌شوند...

برشی از زندگی رهبر فدائیان اسلام، شهید نواب صفوی وهمراهانش
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



شهید
حسن امیری فر(عمو حسن)
لطفا فیش حقوقی، حسن یخی را منتشر کنید!؟

"حسن امیری فر" متولد ۱۳۰۱،ساکن نازی آبادتهران،معروف به عمو حسن، نه برج عاج در سعادت آباد داشت و نه خود و فرزندانش صرافی داشتند تا دلاری نان بخوردند! عموحسن در خیابان وحدت اسلامی تقاطع چهار راه مختاری، یک دکه کوچک یخ فروشی داشت و همه خرج زندگی خود و خانواده را از آن تامین می کرد. جنگ که شروع شد، درست مثل ماه های قبل از هر انتخابات که نامزدها احساس تکلیف می کنند!؟ عموحسن هم سریع احساس تکلیف کرد و دکه یخ فروشی را رها کرد و غیرتمندانه رفت جنگ. هر بار که به او می گفتند: "عمو، شما پشت جبهه بمون و خدمت کن، دیگه از شما گذشته، بری جبهه!" می گفت:"چی میگید؟ من صدتا جوون رو حریفم." و سرانجام عموحسن قصه ما، پس از سالها حضور در خط مقدم و عملیات های مختلف، درسن ۶۴ سالگی، در سرزمین تفتیده شلمچه و در عملیات کربلای۵، به شهادت رسید. هیچکدام از اولاد عموحسن نه تاجر داروهای نایاب شدند، نه فلان هنرپیشه ناباب شد عروسش، نه وارد کننده خودروهای لوکس لکسوس بودند، نه تابعیت انگلیس و آمریکا و کانادا داشتند و دارند،نه در فرنگ تحصیل کردند و نه نان و نمک اجنبی ها را به بدن زدند که روزی جبران کنند! و نه.... حقوق یک بسیجی که میرفت تا جلوی پیشرفته ترین تانک و هواپیمای بعثیان را با بدن خویش سد کند، تا شرافت و ناموس ملت از دست نرود، فقط ماهی ۲۴۰۰ تومان بود! بالاترین حقوق برای افراد عیالوار و زن و بچه دار هم حدود ۴۵۰۰ تومان بود و نه چند صد میلیون تومان! **قابل توجه بعضی از مسئولین یقه سه سانتی و دکمه تا ته بسته!؟ لطفا فیش حقوقی«حسن یخی» را منتشر کنید تا بعضی از مدیران و مسئولین که به حق خود راضی نیستند و اختلاس گران بیت المال که که نان خود را در خون شهدایی مثل عمو حسن میزنند و به دندان می کشند، شاید کمی به خود آیند و بیندیشند که پایه های صندلی ریاست شان و حساب های نجومی بانکی شان بر خون چه کسانی استوار است! و یوم القیامتی که قطعا دیر نیست، خون حسن یخی و دوستانش، یقه خود و خانواده آنها را خواهد گرفت. اگرچه همچنان بر کرسی وزارت، ریاست، نمایندگی،مدیرکلی تکیه زده باشند و در خانه های میلیاردی فراهم آمده از " زد وبند " در حال خوردن قسمتی از بیت المال مسلمین باشند...**



استاندار شهید
مالک رحمتی

هر روز بهتر از دیروز تا شهادت

پس از وزارت کشور، سیاست را رها کرد و به یکی از معادن زیرمجموعه‌ی بنیادکوثر رفت؛ یک شرکت زیان‌ده معدنی با سود سالانه کمتر از ۷ میلیارد تومان که در یک‌سال مدیریت مالک درآمدش به بیش‌از ده برابر رسید، به طوری که رحمتی مدیر نمونه دولتی جهادی کشور محسوب شد... مسیر بعدی مالک، هلدینگ سبحان بود؛ شرکتی ورشکسته که مدیر قبلی آن راهی اوین شده بود. مالکی که حقوق خوانده بود، جهت مدیریت در سبحان باید گرید بورسی می‌گرفت. بانمره سطح A گرید مالی از بورس گرفت و شرکت مالی زیان‌ده به مالک تحویل داده شد، که در دوره مدیریت رحمتی به بهای ۳۰۰ میلیارد تومان در بورس به فروش رفت... مسیر مالک از اواخر دهه ۹۰ با حاج‌آقا "مروی" گره خورد. سعادت خادمی امام رضا(ع) در معاونت بهره‌وری و مسئول مولد سازی دارایی‌های راکد آستان قدس رضوی، مسئولیتی بود که مالک را خیلی زود تا قائم‌مقامی آستان قدس رضوی رساند و ادامه مسیر خدمت را در وزارت اقتصاد سپری کرد و ریاست سازمان خصوصی‌سازی را بر عهده گرفت و...**شهید رحمتی این خاطره را در حیات خویش تاثیرگذار دانسته و تاکید میکرد که: «گاهی به جای درخواست عافیت و رفاه، باید شناخت کاملی از رسالت و وظایف شخصی و اجتماعی خویش داشته باشیم..رحمتی یک روز قبل از شهادتش از مادر شهیدی خواسته بود تا برای شهادتش دعا کند و همانگونه که آرزو داشت، در همان روز و همراه با شهید رئیسی به درجه رفیع شهادت نایل شد...**

برشی از زندگی استاندار اذربایجان شرقی، شهید مالک رحمتی
منبع: کتاب جمهور شهید، ناصر کاوه



سرتیپ شهید
یدالله کلهر
قائم مقام لشگر۱۰ سیدالشهدا(ع)

این سخن مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی بود که شهید کلهر هم جزآنها بود علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) در سال های دفاع مقدس می گوید،کلهر درعملیات والفجر ۸ دستش مجروح وعصبش قطع شد، ضمن اینکه یکی از کلیه هایش راهم ازدست می دهد.رهبری که آن روزها رئیس جمهور بودند،می گویند : حاج یداله ما چطور است؟یداله که نمی خواست از احوالش و دردهایش کسی با خبر باشد نگاهی به اطراف کرد و زمانی که متوجه شد بقیه حواس شان نیست، با زیرکی گفت: الحمدلله! با آن کنار آمده ام! سردار فضلی می گوید ما تا روز شهادت این شهید بزرگوار حتی یک بار هم از ایشان نشنیدیم که از درد دستش حرفی بزند. بعد از این پاسخ کلهر، آقا هم که در سال ۶۰ عصب دست شان بر اثر انفجار در مسجد ابوذر قطع شده بود، به این شهید فرمودند: من اوضاع تو را درک می کنم زیرا از وقتی که عصب دست من قطع شد تا زمان زیادی درد دست نمی گذاشت بخوابم و هر شب چندین بار با این درد از خواب بیدار می شدم. کلهر بعد این فرمایش رهبری باز با زیرکی تمام گفتند: آقا من هم همین طور... **شهید یدالله کلهر، قائم مقام لشکر سیدالشهدا(ع) بود و در نخستین روز بهمن ۱۳۶۵ در عملیات «کربلای ۵» در منطقه شلمچه، بر اثر اصابت ترکش به سرش به شهادت رسید. در وصیتش نوشته، خدایا شاهد باش که از تمامی مظاهر مادی دنیا بریدم تا بیشتر به تو نزدیک شوم و به تو بپیوندم و...**

برشی از زندگی سردار شهید، یدالله کلهر
منبع: کتاب "ج" مثل جانباز, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
علی اصغر ارسنجانی

شهید ادب ، تواضع،فروتنی و گذشت

گردان میثم یکی از گردان های لشکر ۲۷محمد رسول الله (ص) بود که بچه هایش داش مشتی ها تهرون بودند؛ فرماندهی این گردان را«علی اصغر ارسنجانی» برعهده داشت؛ جوان لایقی که در تمام ابعاد انسانی توانست رشد کند... سید ابوالفضل کاظمی از دوستان شهید روایت می کند:

برف شدیدی باریده بود. وقتی قطار دوکوهه وارد ایستگاه تهران شد ساعت دونیمه شب بود. با چند نفر از رفقا حرکت کردیم. علی اصغر را جلوی خانه شان در خیابان طیب پیاده کردیم. پای او هنوز مجروح بود. فردا رفتیم به علی اصغر سر بزنیم، وقتی وارد خانه شدیم مادر اصغر جلو آمد.

بی مقدمه گفت: «آقا سید شما یه چیزی بگو؟!» مادر بعد ادامه داد: «دیشب دو ساعت با پای مجروح پشت در خانه تو برف نشسته اما راضی نشده در بزنه و ما رو صدا کنه، صبح که پدرش میخواسته بره مسجد، اصغر رو دیده!» از علی اصغر ارسنجانی این کارها بعید نبود. احترام عجیبی به پدر و مادرش می گذاشت. ادب بالاترین شاخصه اش بود...این روحیه را در جبهه هم از او دیده بودم...

علی اصغرارسنجانی، فرمانده گردان میثم تمار لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) بود. فراموش نمی کنم پیک گردان لباس های کثیف خودش را برای شستن آماده کرده بود! بعد جایی رفت و برگشت. وقتی آمد لباس هایش شسته شده، روی بند بود! خیلی پرس وجو کرد. بعدها فهمید این کار توسط فرمانده اش؛ ارسنجانی انجام شده است...

برشی از زندگی سردار شهید، علی اصغر ارسنجانی
منبع: کتاب احترام شهدا به والدین, ناصر کاوه



اتحادیه کمونیست‌های ایران بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری، از فاز سیاسی به فاز نظامی تغییر رویه دادند و برای مقابله با جمهوری اسلامی دست به اسلحه بردند. این گروه طرحی را موسوم به «قیام فوری» به اجرا درآورد. آنان ضمن انتخاب شهرستان آمل برای عملیات که به دلیل جنگل‌های انبوه، بافت روستایی گسترده و نزدیکی به پایتخت دارای اهمیت بود، خواسته بودند با حمله و تصرف شهر آمل و دیگر شهرهای مازندران و استان‌های کشور، نظام جمهوری اسلامی را براندازند.

ملت شجاع و انقلابی آمل از خانه ها بیرون آمدند و نبرد خود را با منافقان درکنار سپاه، رزمندگان و بسیجیان آغاز کردند و با ساختن سنگرهای بی شمار برای رزمندگان نام شهر هزار سنگر را برای آمل رقم زدند...

امام خمینی: تمام نیروهایشان را از همه‌جا جمع کردند و به شهر آمل وحشیانه و غافلگیرانه حمله کردند، به‌امید آن که مردم هم که با آنها هستند، پس آمل را می‌شود فتح کرد و از آن‌جا شهرهای دیگر، ولی متوجه شدید که چه شد. مردم چونان با آنان به مبارزه پرداختند و توی دهن آنان زدند که نتوانستند حتی برای چند ساعت مقاومت کنند... ۱۱ بهمن ۱۳۶۰ امام خامنه ای فرمودند : اینکه امام در وصیّتنامه از مردم آمل اسم آوردند، نشان‌دهنده‌ی عظمت کار اینها است. دخترک ۱۵ساله در همین داستان آمل، میرود میجنگد و به شهادت میرسد...۲۵/آذر/۱۳۹۲

از ۹۵ نفر مهاجم ۳۰ نفر کشته ۱۳ نفر دستگیر و مابقی متواری شدند...

برشی از حماسه مردم آمل در ۶ بهمن ۱۳۶۰
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
عبدالمهدی مغفوری
پایش به زمین بند نبود و از زمین بالاتر راه می رفت

شهیددکترمجیدبقایی پس ازعملیات رمضان به سمت معاون شهید حسن باقری در فرماندهی قرارگاه کربلا منصوب شد. بعد از عملیات محرم بود که پس از آنکه باقری جانشین نیروی زمینی سپاه شد، مسئولیت قوای یکم کربلا را به عهده گرفت.بقایی معتقد بود که گروه گرایی برای انسان تعصب و عجز فکری به وجود می‌آورد و می‌گفت:

شما فقط ببینید امام خمینی (ره) چه می‌گوید، از ایشان تبعیت کنید... در مبارزات سیاسی و مذهبی هرگز خودسرانه عمل نمی‌کرد و سعی بر این داشت که مبارزاتش در مسیر مکتب باشد، در واقع، انقلابی بودن مجید با مکتبی بودنش قرین بود و سعی می‌کرد در زندگی، کار و مبارزه، با جواز شرعی عمل کند. بقایی علاقه عجیبی به نیروهای بسیج مردمی داشت و هرجا مشکلی پیش می‌آمد از آنها دفاع می‌کرد. رفتار مجید با بسیجی ها آمیخته با ملاطفت و مهربانی بسیار بود. بارها مشاهده می‌شد وقتی در مسیرش بسیجی‌ها را می‌دید، از ماشین پیاده شده و با آنها مصافحه می‌کرد. می‌گفت: یکی از رمزهای موفقیت ما قدردانی از نیروهای مردمی است... قبل از «عملیات والفجر» مقدماتی قرار شد که عده‌ای از مسئولان و فرماندهان نظامی جنگ، دیداری با امام خمینی داشته باشند، اما بقایی گفته بود که باید برای شناسایی این عملیات در منطقه بمانیم. روز ۹بهمن مجید بقایی به اتفاق حسن باقری، توکل قلاوند در دیدگاه فکه به شهادت می رسند و سردار مرتض صفار هم به سختی مجروح می شود...

برشی از زندگی سردار شهید، عبدالمهدی مغفوری
منبع: کتاب نیایش و دعای شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
علیرضا نوری
قائم مقام لشگر۲۷ محمد رسول الله(ص)

علیرضا با آغاز جنگ یک گروه از پرسنل راه آهن را آموزش نظامی دادواین گروه در محور سوسنگرد و بستان استقرار یافت. محاصره سوسنگرد توسط همین نیروهای اعزامی شکسته شد.دراین عملیات از ناحیه پا به سختی مجروح شد و علاوه بر آن دوازده ترکش به قسمت های مختلف بدنش اصابت کرد.نوری را به بیمارستان شیراز منتقل کردند، پزشکان تصور می کردند که او شهید شده است و مهر شهید به سینه او زدند. پس از مدتی متوجه شدند هنوز جان دارد و می توان او را نجات داد. بلافاصله به تهران انتقال یافت و تحت مراقبت های ویژه قرار گرفت و بهبود یافت. نوری که حدود ۶ سال در مناطق جنگی بود،۵۰ بار زخم برداشت. علاوه بر این در جریان عملیات والفجر یک دست راستش بر اثر انفجار مین قطع شد...

سردار کوثری اینگونه نقل می کند که، یک روز به من زنگ زدند و گفت آقای سعیدی‌کیا (وزیر وقت راه) تماس گرفته و گفته است که حکم نوری را به عنوان جانشین راه‌آهن سراسری زده است. از من خواسته بودند نوری را تسویه کنم وبه تهران برگردانم. نوری را خواستم. ایشان آمد و تا موضوع را شنید، حکم را با دستش گرفت و نگاهی به آن انداخت. از آنجا که آدم اخلاق‌مدار و مؤدبی بود،چندبار عذرخواهی کرد و چون یک دست نداشت، حکم را به دندانش گرفت و آن را پاره کرد. بعد مقابل چشم‌های متعجبم گفت: من به جبهه نیامده‌ام که برگردم. اگر می‌خواستم مسئولیت بگیرم، در همان تهران می‌ماندم و به اینجا نمی‌آمدم...

برشی از زندگی سردار شهید، علیرضا نوری
منبع: کتاب دوری از پست و مقام شهدا, ناصر کاوه



شهید
عبدالله میثمی

برای امام خمینی، همچون اویس قرن بود

در ۱۱ خرداد ۱۳۵۴ خورشیدی به زندان رژیم پهلوی افتاد. میثمی تعالیم قرآن را به زندانیان آموزش می‌داد و این حرکت‌ها در روحیه زندانیانی که تحت تأثیر گروهک‌های ملحد و منافق بودند، تأثیر به سزایی داشت. در زیر سخت‌ترین آتش‌ها با توکل به خداوند، جداً آرام بود و آرامش‌بخش...عراق منطقه رو زیر آتیش شدید گرفته بود. صدای سوت چند تا خمپاره نظرمون رو جلب کرد. حاج آقا میثمی رو به زور هول دادیم توی یه سنگر. سنگر کوچیک بود و در حالت عادی بیشتر از دو نفر جا نمی شد. امّا ۵نفر از بچه ها با شنیدن سوت خمپاره پریده بودن تو سنگر. حاج آقا میثمی بهم گفت: میدونی چرا توی سنگر به این کوچیکی جا شدیم؟...گفتم: نه حاجی! چرا؟... گفت: به خاطر ترس!... اگر انسان هم از خدا بترسه، دنیا براش کوچیک میشه....

از صبح تا ظهر نتوانست با تلفن عمومی باخانواده اش صحبت کند. گفتم سپاه شش خط تلفن دارد، از آن خط ها زنگ بزن و پولش را به حساب سپاه می‌ریزیم. شهید میثمی گفت: نخیر... اگرخودم کمترین استفاده از بیت المال بکنم، دیگر به آن آقا نمی توانم بگویم از بیت المال استفاده نکند...«هر چه آقای محلاتی می‌گفت بروید حج قبول نمی‌کرد. می‌گفت: جبهه واجب‌تر است. آنجا کنار خانه خدا هستیم،اما اینجا در میدان جنگ، خود خدا حاضر است و در کنار ماست.»

در وصیتی کوتاه نوشته بود: به این طرف و آن طرف ننگرید...
فقط نگاه کنید به نائب امام زمان (عج)... تا فریب نخورید...

روحانی شهید عبدالله میثمی، نماینده امام در قرارگاه خاتم الانبیاء(ص)
منبع: کتاب شهدا وبیت المال, ناصر کاوه



شهید
سید عباس موسوی
اولین رهبر شهید حزب الله

امام خامنه ای

صهیونیست ها وارد کشور لبنان می شوند و انسان والا و شایسته ای مثل سید عباس موسوی را به شهادت می رسانند. تنها خود او را هم نمی کشند؛ بلکه زن و کودک او را هم می کشند، بی آن که آنها درمیدان جنگ بوده باشند.آنها در اتومبیل بودند و در جادهای تردد می کردند...

بیانات ـ ۰۷/۰۱/۱۳۷۱

وقتی اسرائیل سال ۱۹۸۲ تا بیروت را اشغال کرد، سیدعباس موسوی، مقاومت اسلامی را تأسیس کرد که این مقاومت تا امروز هم ادامه دارد... بعد از سخنرانی، به کنار مزار شهید شیخ راغب حرب می رود. سید عباس موسوی دستش را روی قبر او می گذارد و به احمد، پسر شهید شیخ راغب حرب نگاه می کند و می گوید: وصیتی داری که بخواهی برای پدرت برسانی؟ در راه برگشت به بیروت سید عباس همراه همسر و فرزندش با یك موشك كه ۶۰۰۰ درجه گرما داشت، ماشین سید را اسرائیل می زنند تا کسی در آن زنده نماند...

جالب اینجاست که، دو محافظی که کنار سید نشسته بودند، فقط قسمتی از بدن شان می سوزد، اما شهید نمی شوند. چون سید عباس قبلا به آنها گفته بود: کسی از همراهان من، به سبب من شهید نمی‌شود آن دو محافظ، بعدها خوب می شوند و چهلم شهادت سید را هم می‌بینند. اما سید عباس به همراه همسر و فرزندش به شهادت می رسند...

اولین رهبر شهید حزب الله لبنان،سیدعباس موسوی
منبع: کتاب مبارزه و استکبار ستیزی شهدا



شهید
رضا پناهی
من عاشق خدا، ائمه و امام زمانم

قبل از تولد رضا به پابوس امام رضا(ع) رفتم و از خداوند خواستم به بزرگواری خودش، فرزندی مبارک به من عطا کند. رضا در ۱۴ بهمن سال ۱۳۴۸ در کرج به دنیا آمد و خداوند بزرگ را به خاطر این نعمت شکر کردم. رضا بچه ای دو روزه بود که من شهادت او را در رویا دیدم وقتی در بغلم شیر می خورد یک تصویر روی دیوار باز شد و در این تصویر دیدم که رضا در همین سنی که شهید شده قرار دارد و به شهادت رسیده است بدون اینکه جنگی در میان باشد و آن زمان موضوع جنگ و انقلاب در مملکت مطرح نبود...

رضا فرزندم،عاشق شهادت بود. آرام و قرار نداشت و دائم می‌گفت: می‌خواهم به جبهه بروم.می گفت:مادر، من عاشق خدا، ائمه علیهم‌السلام و امام زمانم.... انگار خودش می‌دانست که جبهه نزدیک به کربلای معلی است. قبل از اعزام پشت لباس ورزشی زردش نوشت: «مسافر کربلا». روز اعزام که فرارسید،خیلی برای اعزام حضور داشتند که رضا کوچک‌ترین عضو آن جمعیت نفر بود. رضا در جبهه، قوطی کنسروها را جمع می‌کرد و به دم گربه‌ها می‌بست و در کوه رها می‌کرد و می‌گفت: سنگر بگیرید. وقتی گربه‌ها می‌دویدند، صدای قوطی‌ها در کوه می‌پیچید و دشمن فکر می‌کرد رزمنده‌های ایرانی هستند. کوه‌ها را به رگبار می‌بستند و زمانی که به رضا می‌گفتیم چرا این کارها را انجام می‌دهی، می‌گفت: برای اینکه مهمات آن‌ها هدر برود...قسمتی از وصیت نامه شهید رضا پناهی:«هرکس که قدرت دارد واجب است به جبهه برود...»

برشی از زندگی شهید۱۲ ساله بسیجی، رضا پناهی
منبع: کتاب عنایت اهل بیت به شهدا, ناصر کاوه



شهید
حمیدرضا اسداللهی
منتظر واقعی امام زمان(عج)

حمیدآقا خیلی امام زمانی بود، در وصیت‌نامه اش به محمد که ۴ سالش بود گفته است «زندگی کن برای مهدی، درس بخوان برای مهدی، ورزش کن برای مهدی...من تو را از خدا برای خودم نخواستم از خدا خواستم فرزندی به من بدهد که عصای دست من نه عصای دست امام زمانش باشد»؛ همواره به من توصیه می‌کرد وقتی غذا می‌پزی این نیت را داشته باش که بچه‌ها به‌واسطه این غذایی که می‌خورند برای نصرت امام زمان(عج) و رفع موانع ظهور، انرژی بگیرند...

آقاجان! هرچه بوده از لطف و عنایت شما بوده است. آقاجان! برخی نمی‌دانند وقتی من از تو جدا شدم، آن روز باید نگران من شوند و ان‌شاءالله که آن روز را نبینند. من، همسر و دو فرزندم خودمان را سربازانی در پادگان تو می‌دانیم...آقاجان! خودت کمک مان کن، زندگی چقدر شیرین می‌شود وقتی که پادگان تو شود و این زندگی همان بهشت است...شب شهادت امام حسن عسگری(ع) چنان دعای توسلی خواند که همه ی دل ها را منقب کرد! انگار می دانست که می خواهد برود. به فراز مربوط به امام حسین(ع) که رسید این جمله را گفت: "تموم زندگیم مال حسینه" به فراز مربوط به امام رضا (ع) که رسید عرض کرد یا امام رضا، زن و فرزندم را به تو می سپارم. نیم ساعت قبل از حرکت برای عملیات توی ماشین آماده بودیم دیدیم همه به جز حمید هستند. گشتم حمید را پیدا کنم دیدم به حمام رفته. داد زدم حمید دیر شده گفت: دارم غسل شهادت می کنم...

روایتی از همسر شهیدمدافع حرم، حمیدرضا اسداللهی
منبع: کتاب شهدای امام زمانی, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
محسن صفوی
فرمانده قرارگاه مهندسی صراط مستقیم

همه نگران بودند. پل شهید سلیمی باید تا صبح روز بعد بر روی رودخانه بهمن‌شیر نصب می‌شد. محسن با دفتر امام تماس گرفت، حاج احمدآقا گوشی را برداشت. محسن گفت: من یک بسیجی به نام صفوی هستم، سلام مرا به آقا برسانید، و بگوئید مشغول احداث پلی بر روی رودخانه بهمن‌شیرهستیم، تا رزمندگان اسلام بتوانند راحت‌تر تردد نمایند و مجروحین عملیاتی والفجر ۸ را به بیمارستان برسانند؟ اما تاکنون دو مرتبه شکست خورده‌ایم!؟

از حضرت امام بخواهید برایمان دعا کنند، که امشب موفق شویم. حاج احمدآقا همان لحظه مسئله رابه اطلاع امام رساندند، امام خمینی در پاسخش فرموده بودند:«امشب موفق می‌شوید. من هم برای شما دعا می‌کنم تلاش تان را مضاعف کنید.» با شنیدن این خبر شور و شعف خاصی در بین بچه‌ها ایجاد شد؛ صبح زود اولین آمبولانس از روی پل عبور کرد و بچه‌ها به شکرانه این امداد الهی سر بر سجده نهادند...

پسرم مدام بی‌قراری می کرد و پدرش را می‌خواست. با خودم گفتم، اگرمحسن تماس گرفت می‌گویم محمد مهدی را با خودش ببرد. تا اینکه برادرم به منزل مان آمد و در مقابل اصرار من گفت: «شاید سید به مأموریت رفته باشد، و نتواند با شما تماس بگیرد. دلم لرزید، فوراً با قرارگاه تماس گرفتم: «از لحن صحبت متوجه شهادت سید شدم.» سرم گیج رفت، گوشی را رها کردم و فریاد زدم: «بچه‌ها بابا شهید شده.»

فرمانده قرارگاه مهندسی رزمی صراط مستقیم ، شهید محسن صفوی
منبع: کتاب نقش مهندسی در دفاع مقدس, ناصر کاوه



بیعت
همافران با امام خمینی
عکسی که پیروزی انقلاب را رقم زد

در ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ همافران با لباس شخصی به مدرسه علوی رفتند. در آنجا لباس نظامی پوشیده و سرود و رژه را تمرین کردند. پس از آمادگی، با کنترل شدید، به پیش امام خمینی رفتند و پس از انجام رژه و خواندن سرود و قرائت قعطنامه، **امام خمینی اعلام کردند: «از امروز شما دیگر سرباز طاغوت نیستید و سرباز امام زمان(عج) و قرآن هستید، به ملت بپیوندید...»**

با پایان ملاقات، همافران لباس خود را عوض کردند تا شناخته نشوند. در این ملاقات به جهت تهدیداتی که برای همافران وجود داشت، افرادی برای حفاظت تعیین شدند و از هرگونه عکسبرداری جلوگیری کردند. با این حال به حسین پرتوی عکاس روزنامه کیهان اجازه داده شد از پشت سر نیروها عکس بگیرد تا چهره همافران مشخص نباشد... نیروهای حکومت نظامی روز ۲۰ بهمن وارد پادگان همافران شدند و ۲ نفر از همافران را شهید کردند، اما مردم همافران را تنها نگذاشتند و اجازه ورود افراد بیشتر به پادگان را ندادند. مردم دخالت کردند و انقلاب در ۲۲ بهمن به پیروزی رسید...

رهبر انقلاب امام خامنه ای: «حادثه‌ی ۱۹ بهمن یک خط شکنی بزرگ بود، یک کار عظیم بود. افسر، درجه‌دار و همافر بیایند، علناً و با صراحَت با انقلاب هم‌آوائی کنند و نگاه کنند تو چشم نگهبانان رژیم طاغوت و به آنها «نه» بگویند؛ این خیلی کار بزرگی بود. این اقدام اثر خودش را بخشید. یک اقدام بجا و به هنگام کاری کرد که احساسات خفته و بدون تظاهر، آن کار را نمی توانست انجام بدهد. بیانات ۱۹/۱۱/۱۳۹۰»

برشی از حرکت انقلابی همافران نیروی هوایی ارتش
منبع: کتاب نوآور های شهدا, ناصر کاوه



شهیدان
عملیات والفجر۸
بزرگترین پیروزی رزمندگان اسلام در دفاع مقدس

اگر عراق را سرزمینی مثلثی شکل فرض کنیم، «فاو» در منتهی‌الیه ضلع شرقی آن چسبیده به خلیج‌فارس قرار دارد. مهمترین شهر عراق نزدیک به فاو، بصره است. ضمن آنکه شهرهای«ابوالحسیب»، «زیبر»، «صفوان» و «ام‌القصر»، همگی در این منطقه واقع شده‌اند. وجود شهرهای ایرانی آبادان، خرمشهر و محدوده شلمچه و اروندرود نیز در این منطقه بیش از پیش بر اهمیت آن افزوده است...

ساحل شرقی اروندرود در دهانه خلیج‌فارس مکان آرایش و مبدا حرکت رزمندگان اسلام جهت انجام عملیات و تحقق فتحی دیگر بود. اهداف عملیات عبارت بود از: قطع ید دشمن از دریا و تامین امنیت راه‌های دریایی خلیج‌فارس و دور کردن آتش دشمن از شهرهای مرزی جمهوری اسلامی ایران، تسخیر پایگاه‌های موشکی و تأسیسات مخابراتی رژیم بغداد، قطع شریان صدور نفت از طریق اسکله‌های الامیه و البکر، وارد کردن ضربه اقتصادی و نظامی بر دشمن و در نهایت شکست رویای پوچ ضربه‌ناپذیری آن، که ایران به همه اهداف دست پیدا کرد...

سرانجام ساعت ۲۲:۱۰ روز ۲۰ بهمن۱۳۶۴ از سوی قرارگاه خاتم‌الانبیا (ص) با رمز «(یا فاطمه الزهرا (س))» دستور شروع عملیات صادر شد. سرانجام پیروزی‌های به دست آمده در عملیات والفجر ۸ و نیز اقدامات دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران منجر به آن شد که شورای امنیت در پیش‌نویس اولیه قطعنامه بعدی گامی به سوی خواست‌های به حق ایران بردارد...

برشی از چگونگی پیروزی رزمندگان اسلام در عملیات والفجر ۸
منبع: کتاب معجزه الهی وکرامات اهل بیت, ناصر کاوه



شکستن
حکومت نظامی
روزی که امام زمان(عج) به امام و امت، عنایت کرد

مرحوم مرتضایی فر نقل می کند که «ما روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ درمنزل آیت‌الله طالقانی نشسته بودیم. به ایشان گفتند:امام پیام داده که مردم در خانه‌های خود نمانند،بیرون بریزند و به حکومت نظامی اهمیت ندهند.»طالقانی گفت: اگر مردم بیرون بریزند، همه را قتل عام می‌کنند؛ بنابراین صلاح در آن است که در منازل بنشینیم،ببینیم عاقبت کارچه می‌شود. بعد طالقانی با امام حدود نیم ساعت تلفنی گفتگو کرد تا شاید امام را قانع کند که مردم را از خانه‌های شان بیرون نیاورند!؟ ما حرف‌های طالقانی را شنیدیم که سعی داشت امام را هر طور شده، از تصمیم خود مبنی بر بیرون آمدن مردم از خانه‌ها و اهمیت ندادن به حکومت نظامی، منصرف نماید تا اینکه آقای طالقانی گوشی را گذاشت و در گوشه‌ای زانوانش را بغل گرفت و ساکت ماند. حتی سرش را روی زانوانش تکیه داد و به فکر فرو رفت. ما با خود گفتیم حتماً امام حرفی زده و مثلاً به ایشان گفته شمادخالت نکنید و... یک دفعه سر از زانوانش برداشت و به حال طبیعی و عادی برگشت. سؤال کردیم: «آقا چه شده؟ آیا امام به شماپرخاش کردند یا حرفی گفتند که شما ناراحت شدید؟» آقای طالقانی گفت:«نه؛ نه؛ اصلاً مسأله این نیست... من اصرارکردم که امام اعلامیه‌هایش را پس بگیرد و امام هرچه می‌گفت، من قانع نمی‌شدم؟ **درآخر امام فرمود: «آقای طالقانی! اصرار نکن! احتمال بده که این دستور از طرف امام زمان (عج) است. تا امام این جمله را گفت، من به خود لرزیدم و بی‌اختیار گوشی را گذاشتم و حالم دگرگون شد...**

برشی از شکستن حکومت نظامی در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷
منبع: کتاب معجزه الهی وکرامات اهل بیت, ناصر کاوه



شهید
عماد مغنیه
شهید افسانه ای آسمان حزب الله لبنان

روز ۱۲ فوریه ۲۰۰۸ میلادی «عماد مغنیه» معاون جهادی دبیرکل حزب لبنان در دمشق، در جلسه ای با برخی از رهبران فلسطینی و مسئول یکی از بخش‌های جهادی حزب‌الله و تعدادی از اعضای سپاه که درباره آموزش نظامی بود حضور می یابد. مغنیه زودتر جلسه را ترک می کند و بعد از دقایقی صدای انفجار به گوش می‌رسد و عماد مغنیه به شهادت می رسد!؟ همزمان سه تیم رصد و پیگیری، اجرای عملیات و تیم خروج عوامل از سوی اسرائیل در محل ترور بودند. همچنین یک پهپاد هم در محل ترور مشاهده شد که رادارگریز بود و رادارهای سوری توان کشف آن را نداشتند. دستگاه شنودی از یگان ۸۲۰۰ اسرائیل هم در محل کشف شد که تماس های نیروهای امنیتی آمریکا و اسرائیل و... را رصد می کرد. یوسی کوهن رئیس تیم ترورعمادمغنیه بود که بعدها به ریاست سازمان موساد رسید. کوهن در مصاحبه ای گفت: منابع اسرائیل درشب تروراقدام به انجام رزمایشی تحریک آمیز در سواحل لبنان کردند. همچنین یک زیر دریایی از نوع "دلفین" نیز در آب‌های منطقه دیده شد، تا حزب الله را مشغول و نگاه آنان را از سوریه منحرف کند..این حجم سنگین کار اطلاعاتی و امنیتی برای ترور کسی بود که تا سالها سرویس های جاسوسی غرب حتی یک عکس هم ازش نداشتند، تا جایی که FBI مدعی شدعماد مغنیه برای تغییرچهره ازجراحی پلاستیک استفاده میکرد. آمریکا برای کوچکترین اطلاعاتی در مورد عماد جایزه۲۵میلیون دلار تعیین کرده بود...

برشی از زندگی معاون جهادی حزب الله، شهید عماد مغنیه
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



شهیده
سهام خیام
دختر قهرمان وطن

در طول عمرش به یاد نداشت یک وقت اینقدر از شاپرک ترسیده باشد. مستقیم آمد نشست توی خون شتک‌زده. همه تنش مورمور شد. بعد گفت: نکند این همان شاپرکی باشد که وقتی مادرش داشت برای کودکستان رفتنش پارچه سارافونی می‌خرید. سربه‌سرش گذاشته بود، حالا آمده تلافی در بیاورد. نه خواهش می‌کنم برو. ببین من همان موقع هم نمی‌خواستم اذیتت کنم. خودت سمج شده بودی و چسبیده بودی به برگ‌های شویدی که توی سبد مادرم بود. من هم تو را از بال‌هایت گرفتم، کمی نگاهت کردم عاشق چشم‌های قشنگت شدم.

سهام که از اشغال سرزمینش توسط بعثی ها بسیار خشمگین بود، یک روز در خلال جنگ در شهر اشغال شده هویزه و در حاشیه رودخانه در حالیکه مشغول شستن ظرف بود، به عراقی ها اعتراض کرد و به طرف آنها سنگ پرتاب کرد و شعار مرگ بر صدام می داد... سرباز صدام از سنگ‌هایی که با دستان کوچک سهام پرتاب می‌شد بسیار ترسیدند، به همین دلیل لوله اسلحه‌ها را به سوی او نشانه رفتند و آتش گشودند و «سهام» ۱۲ ساله همچون شکوفه‌ای پرپر شده برلب شط برزمین افتاد؛ تیر مستقیم به پیشانی سهام خورد و از بینی تا کاسه سر او را متلاشی کرد...

در زمان تدفین این دانش‌آموز شهید، به دلیل متلاشی شدن مغزش و چون نمی‌توانستند خون سر را متوقف کنند، به ناچار سر شهیده سهام را در یک کیسه نایلونی قرار دادند و او را آماده خاکسپاری کردند...

برشی از زندگی دختر بچه هویزه، شهیده سهام خیام
منبع: کتاب شهدای دانش آموز، ناصر کاوه



شهید محمدرضا تورجی زاده

محمدرضا تازه به گردان ما آمده بود. شده بود بی سیم چی خودم. گذاشتمش مسئول دسته. بعد از مدتی گفتم محمد باید معاون گروهان شوی.زیر بار نمی رفت!؟گفت: به شرطی قبول می کنم که سه شنبه ها تا عصر چهارشنبه کاری به کارم نداشته باشی. قبول کردم. پا پیچش شدم که باید بگی کجا میری؟ گفت: تا زنده ام به کسی نگو. میرم زیارت مسجد جمکران!؟تورجی زاده هر هفته۹۰۰ کیلومتر را از دارخوین تا جمکران را عاشقانه برای خواندن نماز امام زمان(عج)طی می کرد و تا نماز را می خواند، سریع برمی گشت...آن روز صدای حسین خرازی فرمانده لشگر امام حسین(ع) جور دیگری بود، پشت بی سیم گفت: محمد رضا، کجایی که دلم تنگ است و روضه بی بی می خواهد، تورجی زاده با آن صدای خوشش روضه خوانی اش را سر داد و عشقش باعث راه اندازی گردانها شد. محمدرضا چنان روضه جانسوزی سر داد که صدای های های حسین بچه ها را بلند کرد و رزمندگان در دو طرف بی سیم مات آنها شده بودند و گره عملیات با ذکر یا زهرا (س) حل شد و رزمندگان توانستند خط دشمن را بشکنند... محمد رضا هم مداح بود و هم فرمانده.سفارش کرده بود که روی قبرش بنویسند: یا زهرا (س). آنقدر رابطه‌اش با حضرتِ زهرا(س) قوی بود که مثل مادرِ سادات شهید شد. خمپاره خورده بود به سنگرش. بچه ها رفتند بالایِ سرش و دیدند که ترکَش نشسته به پهلویِ چپ و بازویِ راستش

«کتاب شهدای امام زمانی»
ناصرکاوه



شهید محمودرضا استادنظری

آقا، دوست دارم گوشه‌ای بنشینم و زیر لب صدایت کنم. چشمانم را به نقطه‌ای خیره کنم. تو هم مقابلم بنشینی و متوجه‌ات شوم.هی نگاهت کنم. آنقدر که از هوش بروم، بعد به هوش بیایم و... ببینم سرم روی دامن شماست. حس کنم بوی خوش از نسیم تنت به مشامم می‌خورد. آنوقت با اشتیاق در آغوشت گیرم و بعد تو با دست‌های خودت اشک‌های چشمم را پاک کنی. مولای من، سرم را به سینه‌ات قراردهی و موهایم را شانه کنی، آنوقت احساس کنم وصال حقیقی عاشق و معشوق روی داده. بعد به من وعده شهادت را بدهی و من خودم را نشسته بر بال‌های ملائک احساس کنم و بشنوم که به من وعده شفاعت و همسفره‌ای با خودت را بدهی. آن وقت با خیال راحت از آتش عشق مثل شمع بسوزم و آب شوم، روی دامانت بریزم و هلاک شوم و جان دهم. دوست دارم وقتی نگاهم می‌کنند و باهام گرم می‌گیرند و میل بیایید تا با شما پیمان دوستی ببندیم. بیایید تا با شما در جشن پیروزی شرکت کنیم. با هم بودن را دارند، احساس غرور و خودپسندی، بزرگی و خوب بودن و... برتری نکنم. در عوض بترسم و شرم کنم از آن روزی که پیش همین دوستان پرده را بالا زنی و مرا پیش چشم پاکشان افشا کنی. آن وقت من از خجالت بگویم (یا لیتنی کنت ترابا) ای کاش من خاک بودم... خدایا، به من لیاقت خوب بودن دادی و اینطور بین دوستان نشانم دادی پس لیاقت حقیر شمردن خود در مقابل آن بزرگان را هم بده تا گمراه نشوم...

«کتاب نیایش و دعای شهدا»

ناصرکاوه



شهید
ابومهدی المهندس
فرمانده حشدالشعبی عراق

حاکمان بعثی درسال ۱۹۷۵پنج تن ازاعضای حزب الدعوه را اعدام کردند؛ درسال ۱۹۸۰ نیز، شبانه شهید «سید محمد باقرصدر» را تیرباران کردند. شهید ابومهدی خود می‌گوید: «تا این تاریخ ۹۵درصد از دوستانم که درمحله و مساجد به حزب الدعوه تردد داشتند، اعدام شدند»...درسال ۱۹۸۳نیروهای مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق که مخالف صدام حسین بودند و درایران به سر می‌بردند به صورت داوطلب در دفاع مقدس شرکت می‌کردند... این نیروها به صورت یک گردان در سپاه سازماندهی شدند و برای نخستین بار در عملیات خیبر که به وسیله نیروهای ایرانی علیه رژیم بعث بود، شرکت کردند. سپاه بدر در تهاجمات ایران به عراق به عنوان بخشی از نیروی مهاجم تحت فرمان سپاه عمل می‌کرد... از جمله عملیاتی که این سپاه در آن شرکت داشت، شامل عملیات قدس۴ و عملیات کربلای ۲ بود. در سال ۲۰۰۱ میلادی ابو مهدی المهندس به جای ابوعلی بصری فرمانده نیروهای بدر شد. بسیاری از این گروه‌های شیعه بطور مستقل در عراق و به خصوص علیه نیروهای ائتلاف فعالیت داشته‌اند...

در ۲۶ نوامبر ۲۰۱۶ با اکثریت آرای مجلس عراق به عنوان یک سپاه جدا از ارتش رسمیت پیدا کرد. المهندس در برنامه‌ریزی و اجرای عملیات نابودی گروه داعش در عراق نقش برجسته‌ای داشت و دولت آمریکا او را در لیست ترور خود قرار داد و در جمعه ۱۳ دیماه در اطراف فرودگاه بغداد به همراه قاسم سلیمانی و هیئت همراه به شهادت رسیدند....

برشی از زندگی سردار شهید عراقی ،ابومهندس المهدی
منبع: کتاب اسکتبار ستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



شهید
احمد علی نیری
قبل از شهادت، به آسمان راه یافته بود

یك روز بهش گفتم من نمیدانم چرا توی این چند سال اخیر شما در معنویات رشد کردی گفت اگه طاقتش رو داری بشین تا برات بگم، ولی راضی نیستم به کسی بگی!؟یه روز با رفقای محل وبچه های مسجد رفته بودیم دماوند. همه مشغول بازی بودند یکی از بزرگترها گفت احمد آقا برو کتری روآب کن بیار... منم راه افتادم. از بین بوته ها به رودخانه نزدیك شدم.تا چشمم به رودخانه افتاد یه دفعه سرم را انداختم پایین و همان جا نشستم!؟ بدنم شروع کرد به لرزیدن نمی دانستم چه کارکنم . می توانستم به راحتی گناه انجام دهم... پشت آن درخت وکنار رودخانه چندین دخترجوان مشغول شنا بودند... .همان جا خدا را صدا زدم و گفتم خدایا کمك کن. خدایا الان شیطان به شدت من را وسوسه میکند که من نگاه کنم هیچ کس هم متوجه نمی شود، اما خدایا من به خاطر تو از این گناه می گذرم. به یادم افتاد حاج آقا حق شناس که گفته بود هرکس برای خدا گریه کند خداوند او را خیلی دوست خواهد داشت. گفتم: از این به بعد برای خدا گریه می کنم. حالم منقلب بود و از آن امتحان سخت کنار رودخانه هنوز دگرگون بودم.

اشك میریختم ومناجات می کردم وخیلی باتوجه گفتم یا الله یا الله... به محض تکرار این عبارات صدایی شنیدم که از همه طرف شنیده میشد به اطرافم نگاه کردم صدا از همه سنگریزه های بیابان و درختها و کوه می آمد!!! همه می گفتند سبوح القدوس ربنا و رب الملائکه والروح... از آن موقع کم کم درهایی از عالم بالا به روی من باز شد و...

روایتی از دکتر محسن نوری درباره شهید احمد علی نیری
منبع: کتاب عارفانه



شهید
راغب حرب
دست دادن با دشمن به معنای به رسمیت شناختن اوست

با اعلام تاسیس«حرکة المحرومین»توسط امام موسی صدر در ۱۳۵۴ راغب حرب همراه دوستان و مریدان خود همکاری با آن را در منطقه نبطیه آغاز کردند.بعد از مدتی شیخ راغب حرب به انتفاضه مردمی دست زد. یک افسر اسرائیلی برای گفت و گو با شیخ راعب به خانه اش رفت، اما او از دست دادن با افسر خودداری کرد. راغب حرب در آن زمان این جمله را گفت که بعدها شهرت یافت: «مواضع ما سلاح ماست و دست دادن با دشمن به معنای به رسمیت شناختن اوست.» اسرائیل جمعه ۲۸ اسفند ۱۳۶۱ منزل شیخ راغب امام جمعه جبشیت را با زره پوش محاصره و او را دستگیر و به مکان نامعلومی منتقل نمودند. پس از انتشار خبر دستگیری شیخ راعب تظاهرات گسترده ای در لبنان آغاز مشود که منجر به آزادی شیخ می شود...

روز جمعه ۲۸ بهمن ۱۳۶۲ در حالیکه شیخ راغب حرب پس از ادای نماز و سخنرانی در مسجد جبشیت به خانه اش می رفت، نیروهای اشغالگر قدس سر راهش کمین کردند و با رگبار مسلسل او را به شهادت رساندند...

دو مرد دیگر نیز که همراه وی بودند به شدت مجروح شدند. شیخ راغب حرب پیش از مرگ فریاد زد: الله اکبر آنها مرا کشتند. پس از این حادثه جوانان جبشیت جنازه شیخ را به دوش گرفتند و در خیابانهای شهرک به راه افتادند که با آتش نیروهای اسرائیلی رو به رو و پنج نفر نیز زخمی شدند... پس از شهادت شیخ راغب حرب، سید عباس موسوی به جانشینی برگزیده و تا روز شهادت انجام وظیفه می کرد...

برشی از زندگی شهید راعب حرب
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



شهید
دکتر حسین بدرالدین
بنیان‌گذار جنبش انصارالله

«سیدحسین بدرالدین الحوثی» بنیان‌گذار جنبش انصارالله یمن، رهبر مبارزی بود که تفکر و انقلابش برای دهه‌ها تبدیل به کابوس استکبار جهانی شد؛ فرمانده بزرگی که فریاد مقاومت در جهان است و تروریست‌های آمریکایی با به شهادت رساندنش، نام و یادش را جاودانه کردند. «شهید قرآن»، لقب سیدحسین بدرالدین الحوثی میان یمنی‌هاست. وقایع داخلی یمن با وجود تمام موانع و مشکلاتی که بر سر راه دید وسیع‌تر و فراگیرتر حسین الحوثی ایجاد می‌کرد، باعث نشد تا مسئولیت او در قبال ملت از بین برود وی از برجسته‌ترین اندیشمندان و انقلابیون و مدافعان مقاومت در برابر استکبار جهانی و خواهان گذر از حالت وابستگی و تسلیم و روی آوردن به مقاومت و مقابله بود. با بررسی این تفکرات و روحیات مقاومتی، هر خواننده‌ای به خوبی درک خواهد کرد که چرا سیدحسین در زمان حیات پربرکت و حتی بعد از شهادتش مورد حمله قرار می‌گیرد.«ما فریاد خواهیم زد، حتی اگر برخی از ما متعلق به چند حزب باشیم، هر جا که باشیم فریاد خواهیم زد. ما هنوز یمنی و هنوز مسلمانیم. آیا این زمان زمان حقایق نیست و همه چیز در آن متجلی نیست؟ **ما نباید سکوت کنیم، بلکه باید فعال باشیم و در هر محفلی از دیگران نیز بخواهیم فریاد بزنند». «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل»** فریاد طنین انداز رهبر شهید در سراسر یمن بود که ۱۷ ژانویه ۲۰۰۲ شنیده شد؛ آن هم در شرایطی که منطقه تحت عنوان «مبارزه با تروریسم» شرایط حساس و خطرناکی را پشت سر می‌گذاشت...

برشی از چگونگی شهادت دکتر حسین بدرالدین
منبع: کتاب مبارزه و استکبارستیزی شهدا



وزیر شهید
محمدعلی فیاض بخش
وزیر مردم دار و مردم یار

دکتر فیاض بخش پزشک جراحی بود که از سالها پیش خود را وقف خدمت به ساکنین جنوب شهر نموده است، در حالی که با توجه به تخصص جراحی اش می توانست در یکی از خیابانهای شمال شهر مطب باز کرده و حرفه مقدس پزشکی را به تجارت تبدیل کند ولی فیاض بخش علی رغم قبول مسئولیت وزارت در کابینه آقای رجایی که توأم با قبول مسئولیت سازمان بهزیستی کشور بود همچنان در مطب خود در جنوب شهر تهران حاضر می شد و به مداوای بیماران می پرداخت. دکتر حق ویزیت ثابتی نداشت و مبلغ آن را به عهده بیماران گذاشته و در ضمن مبالغ جمع آوری شده را صرف امور خیریه می کرد، گفتنی است که هر روز بر تعداد بیماران دکتر فیاض بخش نیز اضافه می شد... دکتر فیاض بخش بعد از آشنایی با پراکندگی سازمان‌های رفاهی و توان‌بخشی کشور و نبود هماهنگی و کارآیی برنامه آن‌ها، با کمک و همفکری شهید سیدمحمدباقر لواسانی و برخی دیگر، لایحه تشکیل سازمان بهزیستی کشور را به شورای انقلاب پیشنهاد و با پی‌گیری شبانه‌روزی به کار سازمان‌دهی تشکیلات و بودجه و برنامه‌ریزی سازمان پرداخت و سرانجام در کابینه شهید رجائی به عنوان وزیر مشاور و سرپرست سازمان بهزیستی کشورانتخاب شد و تا آخرین لحظه عمرش مشغول خدمت در این سنگر بود... سرانجام دکتر فیاض بخش در ۷ تیر ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به همراه دیگر هم‌رزمان خود به فیض شهادت نایل آمد...

برشی از زندگی شهید دکتر فیاض بخش، وزیر کابینه شهید رجایی
منبع: کتاب مردم داری و مردم یاری شهدا, ناصر کاوه



وزیر شهید
موسی کلانتری
وزیر راه کابنیه شهید رجایی

مهندس موسی کلانتری به وزارت راه و ترابری مراجعه کرده و جهت فعال کردن اداره راه خوزستان به آن منطقه رفت از آن پس نیز چندی به استان آذربایجان غربی برای اداره و به انجام رسانیدن راه ارومیه اعزام شد.. کلانتری سپس از سوی شورای انقلاب به سمت وزیر راه و ترابری منصوب شد و پس از تشکیل دولت شهید رجایی تا هنگام شهادت همچنان در این سمت به انجام وظیفه و خدمت به مردم ادامه داد...

شهید کلانتری در طول مدت وزارت خدمات شایانی در جهت گسترش راه سازی و پل سازی کرد و بیشترین همّ خود را در جهت گسترش راه های روستایی به کار برد در این مدت صدها روستا برای نخستین بار به شهرها و روستاهای همجوار خود پیوند یافت و صدها کیلومتر راه خطرناك کوهستانی تعریض شد.هنگامیکه کلانتری اعلام کرد دوازده هزار کیلومتر راه روستایی امسال ساخته می شود شاید هیچ کس باور نمی کرد که ظرف شش ماه می توان به چنین کار بزرگ و طاقت فرسایی که تازه خود بخشی از فعالیت های عمرانی است دست یافت. از دیگر کارهای شهیدکلانتری به اتمام رساندن اتوبان قم_تهران بود و همچنین در زمینه راههای دریایی یکی از طرحهای عمده که در زمان آن شهید مورد اجرا قرار گرفت احداث یك راه سیصد کیلومتری بود که با عبور از دریاچه ارومیه آذربایجان شرقی و غربی را به هم پیوند می داد.سرانجام این شهید سخت کوش در فاجعه ۷تیر ۱۳۶۰ به دست منافقان خلق به درجه شهادت نائل گشت...

برشی از زندگی شهید مهندس موسی کانتری، وزیر راه شهید رجایی
منبع: کتاب نوآوری های شهدا, ناصر کاوه



وزیر شهید
محمود قندی

شهید مطهری، قندی امید من بود!؟

شهید مطهری، شهید قندی را یکی از بهترین شاگردانش می‌دانست و امید داشت که قندی در زمینه فلسفه یکی از ستارگان جهان اسلام باشد و برای همین گفت: «قندی امید من است». میل و عطش قندی به فراگیری معارف اهل بیت به حدی بود که حتی در روز ۷ تیر ماه قبل از اینکه به جلسه حزب برود، در کلاس فقه شرکت کرده بود... بعد از اتمام دوره کارشناسی به سفارش اساتیدش برای ادامه تحصیل راهی آمریکا شد و در رشته مهندسی برق و الکترونیک در دانشگاه کالیفرنیا مشغول به تحصیل شد. در این ایام بود که با شهید چمران آشنا شد، آنجا نیز انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا را با کمک سایر دوستانش را پایه‌گذاری کرد و در نهایت در سال ۱۳۵۰ دکترای خود را در رشته مهندسی برق و الکترونیک دریافت کرد. پس از بازگشت به ایران عضو هیأت علمی دانشگاه شد و در دانشکده فنی دانشگاه تهران و دانشکده مخابرات و... مشغول به تدریس شد...

پس از پیروزی انقلاب، با توجه به شناختی که شهید مطهری و شهید بهشتی نسبت به آقا محمود قندی داشتند، از طرف شورای انقلاب به وزارت پست و تلگراف و تلفن منصوب شد... قندی همچنین در حزب جمهوری اسلامی فعالیت داشت. در کابینه شهید رجایی و شهید باهنر نیز عهده‌دار سمت وزارت پست و تلگراف و تلفن بود. وقتی دوست و رفیقش شهید چمران در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ به شهادت رسید، آقا محمود ۷ روز بعد در ۷ تیر در انفجار حزب جمهوری با شهادت، به دوستش شهید چمران پیوست...

برشی از زندگی وزیر پست و تلگراف و تلفن، شهید محمود قندی
منبع: کتاب عشق شهدا به شهادت, ناصر کاوه



وزیر شهید
حسن عباسپور
وزیر شهید وزارت نیرو

...مسئولیت وزارت نیرو در آبان ۱۳۵۸ به عهده من گذاشته شد، در آن زمان تقریباً مدیریت داخلی این سازمان از هم پاشیده بود و در بسیاری از مناطق مدیران حتی جرات پیدا کرده بودند که در محل مسئولیت شان تحت عنوان های گوناگون در جهت منافع شخصی خود بهره برداری هایی بکنند . پاک سازی هم اصولاً صورت نگرفته بود...

حدود نه ماه از انقلاب می گذشت و کارمندان وزارت نیرو، چهره های فاسد قبل را همچنان در کنارشان و حتی در پست های بالا می دیدند و یأس عجیبی بر روحیه آنان حکم فرما شده بود... **بلافاصله در سپردن مدیریت ها به افراد مسلمان و متعهد به انقلاب که در بین خود کارمندان این وزارتخانه بودند ، اقدام کردیم و خود این افراد موجد بسیاری از نظم ها و پیشرفت های مدیریت شدند . در این مدت با تحقیق و برنامه ریزی و دقت بسیار زیاد و نظر عادلانه ، افراد خاطی و مفسد طرد شدند و یا در جایی قرار گرفتند که شایسته آنجا بودند.این امور کمک کرد که امید در کارکنان پیدا واستعدادها شکوفا شوند...** برق رسانی روستاها در همین مدت کوتاه به پنج هزار روستا رسید ، این خود معیاری است تا میزان و نحوه فعالیت همکاران مشخص شود.همچنان درمسئله آب رسانی هم پروژه های فراوانی را که در دست شرکت های خارجی و شرکت های فراری نیمه کاره بود به دست افراد ایرانی سپردیم و کارهایی که توسط کارشناسان خارجی انجام می شدند به دست مسلمانان متعهد صورت گرفتند...

برشی از زندگی وزیر نیرو، شهید حسن عباسپور از زبان خود شهید
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
حمید باکری
جانشین لشگر عاشورا

حمید به علت شهادت برادر بزرگش علی که به دست رژیم شاهنشاهی انجام شده بود با مسائل سیاسی و فساد دستگاه آشنا شد. بعد از پایان دوران خدمت سربازی در شهر تبریز با برادرش مهدی فعالیت مؤثر خود را علیه رژیم آغاز کرد و خودسازی و تزکیه نفس شهید نیز بیشتر از این دوران به بعد بوده است... حمید در سال ۱۳۵۵ ظاهراً به‌عنوان تحصیل به خارج از کشور سفر می‌کند، ابتدا به ترکیه و از ترکیه جهت گذراندن دوره چریکی عازم سوریه می‌شود و بعد به آلمان رفته و در دانشگاه اسم‌نویسی کرده و فقط یک هفته در کلاس درس حاضر می‌شود و با هجرت امام خمینی عازم پاریس می‌شود و از آنجا هم جهت آوردن اسلحه به سوریه می‌رود... در عملیات خیبر با اولین گروه پیشتاز که قبل از شروع عملیات بایستی مخفیانه در عمق دشمن پیاده می‌شدند و مراکز حساس نظامی را به تصرف درمی‌آوردند و کنترل منطقه را در دست می‌داشتند عازم گردید و چهارشنبه ۳ اسفند ۱۳۶۲ شروع عملیات خیبر بود که با بی‌سیم خبر تصرف پل مجنون در عمق ۶۰ کیلومتری عراق را اطلاع داد. پلی که با تصرف کردن آن دشمن قادر نشد نیروهای موجود در جزایر را فراری دهد و یا نیروی کمکی برای بفرستد... **در عملیات خیبر به مهدی باکری خبر داده شد؛ برادرت حمید شهید شده است و می‌خواهیم پیکرش را برگردانیم. ولی مهدی اجازه نداد و از پشت بی‌سیم این جمله تاریخی را به زبان آورد: «همه آن‌ها برادرای من هستند، اگر توانستید همه را برگردانید، حمید را هم بیاورید».**

برشی از زندگی سردار شهید، حمید باکری
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
محمدباقرمشدی عبادی

حسین وارورد جنگ شدیم و حسین وار به شهادت رسیدیم

با آغاز عملیات خیبر، محمدباقر سوار بالگرد شد تا به همراه نیروهای تحمت امر به منطقه عملیاتی برود. بعد از برخاستن آن را فرود آورد و به یکی از رزمندگان که در مقر مانده بود، گفت: به برادرم حاج حسن بگوئید زمانی با اتومبیل لشکر، تصادف کرده بودم، برود و مخارج آن ماشین تصادفی را با لشکر تسویه نماید و سپس دست در جیبش کرد و مشتی اسکناس درآورد و بالگرد بلند نشده پرتاب کرد بیرون و فریاد زد:

از مال دنیا همین سی تومان را دارم و سبکبال و سبکبار رفت...

عبادی فرمانده یکی از گردان‌های باکری در لشکرعاشورا بودکه ماموریتی سخت برایش پیش‌بینی شده بود. مشدی قبل از عملیات با یارانش اتمام حجت کرد: هرکس هر نگرانی دارد و دل نبریده، بی‌هیچ مانع و خجالتی بازگردد، من به صراحت می‌گویم که ماموریت ما، مأموریت شهادت است. ما تا آخرین نفس خواهیم ماند. در طلاییه، جنگ سختی کرد و در غربتی سهمگین همراه با۳گردان دیگر محاصره شدند. تا آخرین نفس جنگید و زیر بار اسارت نرفت. آخرین پیامش به مهدی باکری در بی سیم این بود که همان طورکه قول دادیم حسین وار جنگیدیم. پس از آن بااصابت آرپی‌جی به سمت راست بدنش به شهادت رسید. پیکر متلاشی شده باقر همراه همرزمانش درمنطقه باقی ماند. گویی خداوند خواسته او را در وصیتنامه‌اش پذیرفته بود که: **خوش دارم وقتی که شهید شدم جسد من را پیدا نکنند تا دیگر یک وجب از خاک این دنیا را اشغال نکنم...**

برشی از زندگی سردار شهید، محمدباقر مشدی عبادی
منبع: کتاب شهدا و بیت المال, ناصر کاوه

رژیم کودک کش صهونیست


شهیده محدثه اقدسی


شهید محمدرضا اقدسی


شهیده مرسانا بهرامی


شهیده امیرعلی امینی


شهید محمدحسین خاکی


شهیده مطهره نیازمند


شهیده فاطمه نیازمند


شهید علیرضا نیازمند


شهیده زهرا بهمن آبادی


شهیده هانیه بهمن آبادی


شهیده ایما زینلی


شهیده محیا نیکزاد


شهید محمدعلی بهمن آبادی


شهیده زهرا ذاکریان


شهیده فاطمه ذاکریان

تصاویر برخی از **شهدای کودک** حادثه تروریستی سحرگاه جمعه ۲۳ خرداد ماه

توسط رژیم کودک‌کش صهیونیستی در شهرک چمران



شهیدان
توسلی و بخشی
فرمانده و جانشین، لشگر فاطمیون افغانستان

هسته اولیه تیپ فاطمیون با ۲۵ نفر شکل گرفت و اوایل با کتائب سیدالشهدا عراق و دیگر گروه‌ها کار می‌کردند و به عنوان دسته کوچکی در کنار آن‌ها قرار می‌گرفتند. علت نامگذاری این تیپ به نام «فاطمیون» به این دلیل بود که این تیپ در ایام شهادت حضرت زهرا (س) شکل گرفت. همچنین بچه‌ها می‌گفتند چون حضرت زهرا (س) غریب بودند و در غربت شهید شدند و ما هم در سوریه غریب هستیم، نام فاطمیون برازنده است و در مدت کمی به دلیل تعداد زیاد نیروها، مدتی بعد تیپ به لشکر تبدیل شدند.علیرضا توسلی معروف به ابوحامد فرمانده تیپ فاطمیون و معاونش رضا بخشی معروف به فاتح در درگیری های تل عنتر در سوریه با هم شهید شدند...

همرزم شهیدان اینگونه بیان می کندکه ، از تل عنتر ۳ موشک شلیک شد و هدف هم تل قرین بود. تا قدم رو برداشتم که ادامه بدم، خش خش مخابره آمد یکی داد زد حاجی رو زدن، ابو حامد رو زدن. ابو حامد و هم فاتح، تو دید آخر دیدم که کنارهم و پشت به پشت نشستن. برگشتم بالا نمی دونم چطوری رفتم بالا. داعش دید داشت روی منطقه؟ اما مگه می شد نرفت، ابوحامد اونجا بود، فاتح اونجا بود. رسیدم به سنگر دود بود و خاک، ابو حامد رو دیدیم اما کوتاهتر از همیشه، ابو حامد بالاتر از شانه چیزی نداشت....فاتح هم اونطرف تر افتاده بود؟ رفتن هر دوتاشون، فرمانده و معاون لشگر دوست داشتنی فاطمیون با هم رفتن با هم پرواز کردن در یک روز و یک ساعت و....

روایتی از همرزم شهیدان توسلی و بخشی
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
اسدالله پازوکی
از سفر حج گذشت تا به لقاءالله برسد

پس از پیروزی انقلاب به عضویت سپاه درآمد و حفاظت از بیت امام خمینی را بر عهده گرفت. امام هر روز در یک ساعت مقرر در حیاط قدم می‌زد. اسدالله نیز هر روز به نظاره مولای خویش می‌نشست. چنان محو تماشای او می‌شد که حتی پلک نمی‌زد. امام با مهربانی به او نگریست و به طرفش رفت. قلب اسدالله در سینه به تندی می‌تپید. ناگهان امام را مقابل خویش دید. دستان امام را بوسید. اشک در چشمانش حلقه زد. بی‌اختیار تسبیح را از جیب درآورد تا با تماس با دستان امام آن را متبرک بسازد. امام بوسه بر پیشانی او زد و تسبیح را متبرک ساخت و دوباره به راه افتادند. پازوکی مات و مبهوت به امام می‌نگریست و... غائله کردستان اسداله را به جبهه‌های غرب کشاند؛ و مدتی در سنندج خدمت نمود. اما بار دیگر به لشکر محمد رسول‌الله(ص) پیوست... شهید پازوکی سال ۱۳۶۱ به عنوان فرمانده گردان صف در عملیات والفجر یک بر اثر انفجار گلوله توپ، دستش را از بالای آرنج قطع کردند... بواسطه رشادت و توان مدیریتی بالا، به درخواست فرمانده لشکر محمد رسول‌الله (ص) دوباره به لشکر بازگشت و فرماندهی گردان حمزه را در عملیات خیبر بر عهده گرفت. **در سال ۱۳۶۳، از طرف سپاه پیشنهاد شد به زیارت خانه خدا برود؛ اما بدلیل همزمانی عملیات با مراسم حج، شرکت در عملیات را بر سفر حج ترجیح داد و سرانجام در عملیات والفجر ۸ با سمت فرماندهی محور عملیات در فاو به شهادت رسید. برادرش بهروز هم در عملیات مرصاد در سال ۱۳۶۷ شهید شد...**

برشی از زندگی سردار شهید ، اسدالله پازوکی
منبع: کتاب ایثارگری شهدا, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
عبدالرسول زرین
تک تیراندازی که به اندازه یک لشگر، کارایی داشت

عبدالرسول زرین معروف به گردان تک نفره، به گواه دوستان و همرزمان بیش از ۳۰۰۰ هزار شلیک موفق داشت که در ۷۰۰ شلیک آن فرماندهان و نیروهای تأثیرگذار بعثی را کشته بود. به عبارتی دیگه شهید زرین ۷۰۰ فرمانده و یا نیروی موثر بعثی را به درک واصل کرده بود...عبدالرسول در عملیات رمضان در مدت ۳ساعت، ۷۰تیربارچی و نیروهای عراقی را مورداصابت قرارداد. درعملیات والفجر۴ هم به تنهایی ۴۰ نفراز نیروهای دشمن را که می‌خواستند از پشت ارتفاعات کانی‌مانگاه، نیروهای خودی را قیچی کنند به درک واصل کرد.حتی به‌گفته شهید خرازی زرین توانست عملیات مرحله سوم والفجر۴ را هم به پیروزی برساند...

صدام بیش از ۲۰ نفر تک تیرانداز ماهر بین المللی را برای شکارش به جنگش فرستاد که بعضی از آنها، از اروپا، آمریکا و حتی از شوروی آن‌زمان به خدمت گرفته شده بودند. که بعضی از آنها به دست این شیرمرد لر از پای درآمده بودند... عبدالرسول زرین، بنیانگذار گردان تک تیراندازی لشکر امام حسین بود. زرین گاهی فرمانده بود و بیشتر وقت‌ها، تک تیرانداز بود. تک تیر انداز سرشناس، بارها آتش دشمن را در ارتفاعات صعب العبور فقط با یکبار فشار دادن ماشه اسحله اش یعنی تفنگ "مگ" خاموش میکرد. حسین خرازی به او لقب «گردان تک‌نفره» و عراقی‌ها به زرین لقب «شکارچی خمینی» داده بودند..عبدالرسول زرین سرانجام در اسفند ۱۳۶۲ در عملیات خیبر به شهادت رسید..

برشی از زندگی سردار شهید، عبدالرسول زرین
منبع: کتاب نوآوری های شهدا, ناصر کاوه



شهید
اسماعیل اسدی
خواستگاری با مزه اسماعیل!؟

ماجرای خواستگاری رفتن اسماعیل یکی از شیرین ترین خاطراتی است که خودش برای همرزمانش با خنده تعریف می کرد. اسماعیل برای تاکسی ثبت نام کرده بودم و به بقال و تمام بچه های محل سپرده بود که اگر از طرف تاکسی رانی برای تحقیقات آمدند، همگی با هم بگن این بدبخت و فلک زده است و چیزی برای خوردن هم ندارد!؟ همزمان با ثبت نام تاکسی، مادر اسماعیل برایش میرود خواستگاری! خانواده محترم دختر خانم شرط می کنند و میگن ما باید یک تحقیقات محلی انجام بدهیم. مادر اسماعیل قبول می کنه ولی یادش می رود که به اسماعیل بگه!؟

خانواده عروس هم بعد یه مدت کمی آمدند تحقیقات محلی... بچه محل های اسماعیل هم اشتباهی خیال کردن از تاکسیرانی آمده اند تحقیقات... هرکدام شان یه حرفی زده بودند. یکی گفته بود بابا این آنقدربدبخت است که خرجش را هم ما میدیم! آن یکی گفته بود پول اتوبوس و ماشینش را ما میدیم. از همه بدتر بقال محل گفته بود که، این بدبخت جای خواب نداره و شبها هم میاید مغازه مامی خوابه! خلاصه سرت رادرد نیارم،خواستگاری به هم خورد...بعد مدتی وقتی هم که تاکسیرانی برای تحقیقات آمدند، بچه های محل برای اینکه قضیه خواستگاری را درست کنند، آنقدر از وضع مالی اسماعیل اسدی خوب تعریف کردند که به اسماعیل، تاکسی هم ندادند...

از اینجا مانده و از آنجا رانده شده بود. اسماعیل رفیق شهید ما سرانجام نه زن گرفت و نه تاکسی بهش دادند...

برشی از زندگی بسیجی شهید ، اسماعیل اسدی
منبع: کتاب گلخندهای آسمانی, ناصر کاوه



شهید قهرمان
علی لندی

از شهیدحسین فهیده تا شهید علی لندی

نه لباس مردآهنی رو داشتن و نه قدرت سوپرمن رو... نه مرد عنکبوتی بودند و نه هیکل هالک را داشتن و... فهمیده‌ها و علی لندی ها رو قدرت ایمان و اراده قهرمان کرد. پطروس فداکارفقط انگشتش بی حس شد،دهقان فداکارفقط پیرهنش سوخت و هرکدوم به اسطوره فداکاری تبدیل شدن. اما علی لندی داستان ما، هم کل بدنش بی حس شد و هم کل بدنش سوخت. داستان شهید علی لندی باید سالیان سال به عنوان اسطوره فداکاری به نسل های فعلی و بعدی معرفی بشه...

عصر روز پنجشنبه ۱۸شهریور ۱۴۰۰ حدود۴۰سال بعد از شهادت فهمیده، اسطوره شهدای نوجوان، به علت آتش سوزی و انفجار گاز در یک خانه از محله های شهر ایذه در استان خوزستان صدای درخواست کمک در آن محله به گوش نوجوان ۱۵ ساله ای به نام علی لندی رسید. این نوجوان جوان بی درنگ به سمت این صدا که مربوط به خانم میانسالی بود، شتافت و توانست دو زن سالخورده (که مادر و خواهر شهید بودند) را از میان آتش نجات دهد... سپس برای دورکردن پیک نیک مشتعل و پرتاب آن از محدوده ی خطر نیز اقدام کرد که متاسفانه، خودش نیز دچار حریق و سانحه سوختگی می‌شود و در نهایت به شهادت می رسد...

رهبر معظم انقلاب اسلامی با درخواست رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران مبنی بر حکم شهید تلقی شدن علی لندی نوجوان فداکار ایذه‌ای موافقت کردند و علی لندی مدال سرخ شهادت را برگردن آویخت...

برشی از زندگی قهرمان ایران زمین، شهید علی لندی
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



شهید قهرمان
محمد علی صفا
رکوردار انهدام تانک در دنیا

...محمد علی صفابرای ادامه دوره‌های تخصصی کماندویی در پایگاه کماندویی«رویال مارین» انگلستان انتخاب شد؛ زیرا در رشته های مختلف ورزشی از جمله کاراته و کونگ فو تخصص خاصی داشت... صفا یک سال دوره کماندویی را در انگلستان گذراند و توانست علاوه بر دوره‌های تخصصی تارزان کورس، پریدن از ارتفاع‌های بلند آبشار و کوه و دوره‌های رزمی، مدرک تخصصی S.P.S شکار تانک را از آن پایگاه دریافت کند... صفا سپس به آمریکا فرستاده شد و توانست درپایگاه جان. اف. کِنِدی پس ازطی مراحل آموزشی سخت و طاقت فرسا مدرک تخصصی انهدام ناوهای جنگی را دریافت کند. **صفا در هنگام درگیری با نیروهای ضد انقلاب در کردستان، قبل از شروع جنگ از راه دور مورد هدف تیراندازی قرار گرفت و از ناحیه شکم به شدت مجروح شد. پس از مجروح شدنش او را به بیمارستان انتقال دادند و پس از ۳ بار عمل جراحی توسط پزشکان آلمانی قسمتی از روده های صفا قطع و برداشته شد. محمدعلی صفا در جریان جنگ با عراق به تنهایی در یک هفته ۱۶۴ تانک را مورد هدف قرار داد و حتی در روز شهادتش ۳۴ تانک را منهدم کرد بطوریکه حتی خود عراقی‌ها هم در حیرت بودند و صدای صدام نیز درآمد و خرمشهر را گورستان تانک‌های خود نامید. درگیری صفا با ارتش بعث عراق تا ۴ آبان ماه ۱۳۵۹ ادامه داشت؛ تا اینکه بر اثر انفجار یک خمپاره و اصابت ترکش به سر، پا و پهلوی محمدعلی؛ به شهادت رسید...** پایگاه کماندویی رویال مارین انگلستان تندیسی از این قهرمان در این پایگاه ساخته است.

برشی از زندگی امیر سرلشگر، شهید محمد علی صفا
منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا, ناصر کاوه



روش جهادی

سعید کاظمی آشتیانی شخصیت ارزشمند که کانون امید و ابتکار و نوآوری بود. وی یکی از فرزندان صالح انقلاب و از رویش های مبارکی بود که آینده‌ی درخشان علمی در کشور را نوید می دهند. موسسه‌ی رویان که مجمع ارزشمندی از نوآوران و جهادگران عرصه‌ی علوم زیستی است، در پیدایش و رشد و اعتلای خود، مدیون همت و ایمان و پشتکار این دانشمند جوان و بلند همت است.

سید علی خامنه‌ای
۸۶/۱۰/۱۵
رهبر انقلاب



شهید
محمدجنتی(حاج حیدر)
فرمانده شهید زینبیون پاکستان

محمد تسلط خیلی زیادی به زبان عربی داشت. با رزمندگان پاکستانی و سوری هم کار می‌کرد... در اکثر آزادسازی‌های سوریه و عراق شرکت داشت و فرماندهی می‌کرد. تخصصش علوم نظامی بود و بعنوان مستشار نظامی به همه گروه‌های عراقی، پاکستانی، سوری، افغانستانی و لبنانی آموزش می‌داد... منطقه ادلب را دوست داشت و می‌گفت: «کی می‌شود آزادسازی ادلب را طراحی کنم؟» **به حاج حیدر قبل از شهادت در سپاه لقب «حاج قاسم کوچک» هم داده بودند. فرمانده پشت‌میز نشینی نبود. یکی از شرایطش برای قبولی فرماندهی زینبیون پاکستانی، این بود که هر موقع بخواهد با بچه‌ها جلو در خط باشد و حاج حیدر سرانجام در ماجرای آزادسازی شمال حما به شهادت رسید...** منطقه‌ای در تل ترابی دست گروهک تحریرالشام بود که برای شناسایی منطقه رفته بودند که بچه‌ها را برای عملیات ببرند که در کمین النصره افتاد. شهید مراد عباسی و شهید کربلا نیز با جنتی به شهادت رسیدند. شهید کربلا جانشین حاج حیدر در زینبیون بود، وقتی می‌بینند حاج حیدر در روز عملیات زخمی شده، می‌رود تا به تنهایی فرمانده زخمی‌اش را به عقب بیاورد که بالای سر حاج حیدر شهید می‌شود. قبل از عملیات وقتی می‌خواستند طرح را برای آزادسازی منطقه به جنتی توضیح بدهند، به اتاقش می‌روند.هوا خیلی گرم بود، بچه ها می‌گویند حاج حیدر چرا کولر گازی‌ات را روشن نمی‌کنی؟ می‌گوید: بچه‌ها لب خط توی گرما می‌جنگند و در مرام من نیست که من زیر کولر باشم...

برشی از زندگی سردار شهید،محمد جنتی
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



مفقودالاثر
سید موسی صدر

امام موسی صدر، لبنان را زنده و پویا کرد

وقتی آیت الله شرف الدین در لبنان درگذشت، مردم لبنان از سید موسی دعوت کردند تابه لبنان رفته و رهبری شیعیان آنجا را برعهده گیرد... با اوج گیری انقلاب اسلامی مردم ایران، صدر طی مقاله‌ای در شهریور ماه ۱۳۵۷ که در روزنامه لوموند پاریس به چاپ رسید، انقلاب اسلامی را ادامه حرکت انبیاء دانست و امام خمینی را یگانه رهبر بزرگ انقلاب به جهانیان معرفی کرد.... **امام موسی صدر، حل مسأله فلسطین را مهمترین مسئله می‌دانست و می گفت: «تلاش برای آزادی فلسطین، تلاش برای آزادی مقدسات اسلامی و مسیحی و تلاش برای آزادی انسان است. همچنین تلاشی است برای جلوگیری از آلوده شدن نام خداوند روی زمین؛ زیرا صهیونیسم با رفتارهای خود، نام خداوند را آلوده می‌سازد».** بدنبال آن با صدور فتوایی، هرگونه معامله با اسرائیل را تحریم کرد. موسی صدر مجلس اعلای شیعیان، حرکه المحرومین، سازمان نظامی‌امل و... را در لبنان ایجاد کرد که با استقبال عموم اهالی جنوب واقع شد... شهیدان راعب حرب، سیدعباس موسوی، سید حسن نصرالله و سید هاشم صفی الدین، که از رهبران حزب الله می باشند، جملگی از شیفتگان و مریدان امام موسی صدر بودند... بعد از ورود امام موسی صدر به دعوت قذافی در ۱۹رمضان ۱۳۹۸ ه.ق از الجزایربه لیبی، برگشتی برای موسی صدر، ذکر نشده است.قرائن اول حکایت از آن دارند که امام موسی صدر همچنان زنده است و در حبس هست وقرائن دوم حکایت از شهید شدنش دارد...

برشی از زندگی شهید امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان
منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا, ناصر کاوه



شهید
حسن شحانه
عاشق امیرالمومنین(ع)

شحاته از عالمان حنفی‌مذهب مصر بود که شیعه شده بود . شحاتة از رهبران اصلی شیعیان مصر محسوب می شده است که در خانواده ای از اهل سنت متولد شد. خود شهید شحاتة در یک سخنرانی، دلیل حقیقی دستگیری اش را تنها اعلام ولایت امیرالمؤمنین و برائت از دشمنان اهل بیت و شیعیه بودنش اعلام کرده بود.شحاته از مخالفان وهابیت، منتقدان حکومت حُسنی مبارک و از مروّجان تشیع بودو از همین رو چند بار زندانی شده است. به‌گفته شحاته، پدرش مکرر درباره شخصیت امام علی(ع) با او صحبت می‌کردو همین امر باعث شد با عشق به خاندان اهل‌بیت(ع) و وفاداری به آنها رشدکند و درنهایت بادیدن رؤیایی که درآن پیامبر (ص)به او امرمی‌کند بدنبال حضرت علی(ع) حرکت کند، تصمیم می‌گیرد به ولایت امام علی (ع) وفادار باشد... **شستشوی مغزی تکفیری ها و رسانه های پرتعداد ضد شیعیان در مصر وکافر و نجس خواندن آنان، اهالی روستا را به کشتن شیعیان ترغیب کرد. آنها ابتدا با کوکتل مولوتف و سپی باپتک و کلنگ های بزرگی بخشی از دیوار منزل را خراب کردند و شیعیان حاضر در منزل را که برای میلاد امام زمان (عج) گردهم آمده بودن راخارج کردند و شروع به کتک زدن آنها کردند و آنقدر آنها را زدند تا کشته شدند و بعد از کشته شدن هم پیکرهای شهدا بر روی زمین کشیدند... در این حادثه ی دردآور، شیخ شحاتة و برادرش و جمعی دیگر به شهادت رسیدند و تعداد نامشخصی از شیعیان هم, زخمی شدند...**

برشی از زندگی رهبر شیعیان مصر، شهید حسن شحاته
منبع: کتاب عاشقان امیرالمومنین(ع), ناصر کاوه



یادبود شهدای
یگان موشکی
پنجمین قدرت موشکی جهان

۲۱ اسفند۱۳۶۳برای نخستین بار و در پاسخ به حملات موشکی رژیم بعث عراق به شهرها و مناطق مسکونی که تنها چند روز پس از آغاز جنگ شروع شده بود، موشک بالستیک اسکادB از ایران به‌سوی عراق شلیک شد. این موشک پس از رایزنی‌های رفیق‌دوست وزیر وقت سپاه و هیئت ایرانی همراه با وی از جمله رحیم صفوی از کشور لیبی دریافت شد.اگرچه جمعی از اعضای توپخانه سپاه به فرماندهی حسن طهرانی مقدم، دوره آموزشی کار با موشک اسکادB را گذرانده بودند و می‌توانستند خود موشک شلیک کنند، اما قذافی دستور داده بود که تیم لیبیایی به‌فرماندهی ژنرال سلیمان به ایران بیایند و کار شلیک موشک‌ها را انجام بدهند. همزمان با حرکت کاروان، رزمندگان در جبهه جنوب نیز آماده اجرای عملیات بدر در منطقه هور بودند. لیبیایی‌ها دور موشک را گرفته بودند و به هیچ‌کس اجازه نزدیک شدن به آن را نمی‌دادند. حدود ساعت سه شب (۲۱ اسفند) کارگردان پرتاب تمام شد و اولین موشک بالستیک از ایران پرتاب شد و موشک به پالایشگاه کرکوک اصابت کرد، اما عراقی‌ها آن را خرابکاری اعلام کردند...

جمهوری اسلامی ایران در زمینه‌های مختلف موشکی از جمله تغییر سوخت مایع به جامد، بالابردن برد موشک‌ها، قابلیت هدایت موشک‌ها، ساخت سامانه‌های موشکی و پدافندی و طراحی موشک‌های فضایی اقدامات فراوانی انجام داده است که منجر به ساخت انواع موشک‌ها شده است و همین پیشرفت هاایران را در میان ۵ قدرت برتر موشکی جهان قرار دارد...

پرتاب اولین موشک و پیشرفت موشکی ایران

منبع: کتاب ضربه های یاران شهید تهرانی مقدم، به رژیم صیهونیستی, ناصر کاوه



شهید
کاظم کاوه
پسرم فدای امام زمان(عج)

کاظم رضایت نامه را گذاشت در مقابل چشم مادرش، با شیرین زبانی و ادب خطاب به مادرش گفت: برگه‌ام را چه امضا بکنی، چه امضا نکنی من میرم جبهه!؟ اما اگه امضا کنی، خیالم راحتر می شود که راضی هستی. سپس با شوخی به مادر گفت: شاید بعد از عملیات جنازه ام هم پیدا نشه... در دل مادرش آشوبی به پا شد، سرانجام رضایت نامه را مادر امضا کرد... پسر از شدت خوشحالی و شوق سر به سر مادر ش می‌گذاشت و با خنده میگفت: **جنازه ام رو که آوردند، یه وقت خودت رو گم نکنی، بی هوش نشی، گریه نکنی، اول ازهمم چادرت رو محکم بگیر. سرت را هم بالا بگیر، قرص و محکم اول ذکر یه یا زهرا(س) بگو و با صدای بلند بگو: "پسرم فدای امام زمان (عج) خودم و خانواده ام فدای خمینی."** کاظم کاوه چون خیلی کوچولو و ریزه بود، لباس نظامی برایش معمولا گشاد بود. شلوار و پیراهن نظامی اندازه اش نبود و هر چی می گشتند، شلوار و پیراهن اندازه اش کم پیدا می شد.سالها گذشت، بعد ازهفده سال "پیراهنش اندازه اش شده بود!؟ هیچ کس باورش نمی شد، برادران تفحص همه استخوان های کاظم را در همان پیراهن گشادش جا داده بودند" و برای خانواده اش به ارمغان آورده بودند...در وصیتنامه اش نوشته بود: دنیا جای ماندن نیست بلکه مکانی برای آزمایش‌های کوچک و بزرگی است که سرنوشت اصلی انسان را تعیین می‌کند. مراقب باشید که این آزمایش‌ها را به نحو احسن بگذرانید...

شهادت نزد من از عسل هم شیرین تر است...

برشی از زندگی بسیجی شهید، کاظم کاوه
منبع: کتاب به رنگ عشق, ناصر کاوه



سرتیپ شهید
عبدالحسین برونسی
فرماندهِ شهید و عاشق حضرت زهرا (س)

عبدالحسین سربازیش را باید خانه جناب سرهنگ ارتش شاه می‌گذراند... وارد خانه شد و چشمش به زن نیمه عریان سرهنگ افتاد بدون معطلی پا به فرار گذاشت و خودش رابرای توبیخی که انتظارش را می کشید آماده کرد...جریمه برونسی تمیزکردن ۱۸دستشویی پادگان که در هر نوبت، ۴نفر مامور نظافت شان بودند. ۷روز از این جریمه می گذشت که سرهنگ برای بازرسی آمد و گفت: بچه دهاتی! سر عقل اومدی؟... عبدالحسین گفت: این ۱۸ توالت که سهله، اگه تا آخر سربازی کارم همین باشه؛ با کمال میل قبول می کنم؛ ولی دیگه توی اون خونه پا نمی ذارم... برونسی روز قبل از عملیات بدر مدام اشك می ریخت، علت را که پرسیدم برونسی گفت:دارم از بچه ها خداحافظی می کنم!؟ چرا که خواب دیدم سپس افزود: بصورت امانت برات نقل می کنم و آن اینکه: در خواب بی بی فاطمه(س) را دیدم که فرمود: فلانی! فردا مهمان ما هستی، محل شهادت را هم نشان داد. همین چهار راهی که در منطقه عملیاتی بدر فرود هلی کوپتر است وبه طرف نفت خانه وجاده آسفالت بصره_الاماره می رود و من در همین چهار راه باید نماز بخوانم، و بالاخره نیز این خواب در همانجا و همان وقتی برونسی گفته بود، به زیبایی تعبیر شد. و خودش، شهادتین را خواند و بدینگونه به سوی خدا پر کشید.... شهید برونسی می گفت :

"اگر می دانستم بامرگ من یک دختر در دامان حجاب میرود حاضر بودم هزاران بار بمیرم تا هزاران دختر در دامان حجاب بروند."

برشی از زندگی سردار شهید، عبدالحسین برونسی
منبع: کتاب حیای شهدا, ناصر کاوه



شهید
محمدحسین یوسف اللهی
شهیدی که چشم برزخی داشت

حاج قاسم وصیت کرده بود تا وی را در جوار شهید یوسف الهی به خاک سپارند.با مجروح شدن محمّدحسین برای ملاقاتش به بیمارستان رفته بودم؛ نمی‌دانستم در کدام اتاق بستری است. در حال عبور از سالن بودم که یکدفعه صدایم کرد: مادر! بیا اینجا. وارد اتاق شدم. خودش بود، محمّدحسین من.امّا به خاطر هر دو چشمش را بسته بودند! بعد از کمی صحبت گفتم: مادر! چطور مرا دیدی؟! مگر چشمانت بسته نبود؟ امّا هرچه اصرار کردم، بحث را عوض کرد...پنجمین بارکه مجروح وشیمیایی شدسال۱۳۶۲بود. حسین را به بیمارستان شهیدلبّافی‌نژاد تهران آوردند.من و برادر دیگرم با اتوبوس راهی تهران شدیم.ساعت ۱۰ شب به بیمارستان رسیدیم. با اصرار وارد ساختمان بیمارستان شدیم. نمی‌دانستیم کجا باید برویم.جوانی جلو آمد و گفت: شما برادران محمدحسین یوسف الهی هستید؟ با تعجب گفتیم: بله. جوان ادامه داد: حسین گفت: برادران من الان وارد بیمارستان شدند. برو آنها را بیاور اینجا!. وارد اتاق که شدیم، دیدیم بدن حسین سوخته ولی می‌تواند صحبت کند. اوّلین سؤال ما این بود: از کجا دانستی که ما آمدیم؟ لبخندی زد و گفت: چیزی نپرسید؛ من از همان لحظه که ازکرمان راه افتادید، شما رامی‌دیدم! حسین حتی رنگ ماشین و ساعت حرکت ما را هم گفت!

شهیدیوسف اللهی از ۱۹ تا۲۴ سالگی در تمام سالها به غیر از روزهای حرام، روزه بود، نمازشبش ۲ تا ۳ساعت طول می‌کشید و دائماً ذکر خدا می‌گفت و...

برشی از زندگی سردار شهید ، یوسف اللهی
منبع: کتاب معجزه الهی و کرامات اهل بیت, ناصرکاوه



شهید
مهدی رضایی مجد
ورزشکار شهیدی که مدالش را از حضرت زهرا(س) گرفت

بالاترین مدال تقوا میرسد به شهید مهدی رضایی مجد، کاپیتان تیم ملی جوانان... کسی که یک قدم تا صعود و جهانی شدنش فاصله نبود، اما توپ و دروازه را ول کرد و تفنگ در دست گرفت. ای شهید! تو پرسپولیس را رها کَردی و شدی اهل کربلای پنج.... تو آنقدر عاشق بودی که حتی درخشش قراردادهای میلیونی آن زمان نیز نتوانست تو را به خودش جذب کند. تو مدال خونین حسینی(ع) را برگردنت انداختی. از زمین دل کندی و عاشق آسمان شدی و قید شهرت زمینی را زدی و به خمینی، دل دادی. تو خنکی هوای ساحل و دریا و قدم زدن را بی خیال شدی و رفتی زیر آفتاب جانسوز، تا بر روی خاک های سرخ سوزان دویدی تا که، شرمنده پدر و مادرشهدا نباشی..مهدی رضایی مجد را می‌توان یکی از مظلومترین چهره‌های فوتبالی این سرزمین قلمداد کرد. کاپیتان تیم ملی فوتبال جوانان ایران که به پیراهن پرسپولیس رسید و می‌توانست مانند هم‌دوره‌ای هاش به یک اسطوره در فوتبال کشورمان تبدیل شود، ولی هدف والاتری را برگزید و برای دفاع از نظام مقدس جمهوری اسلامی و خاک میهن راهی جبهه‌های جنگ شد... مهدی که روزگاری اورا با مارادونا مقایسه می‌کردند و سودای حضور در فوتبال اروپا را داشت، به مقام شهادت در کربلای۵ ، دست پیدا کرد تا نامش برای همیشه جاودانه شود و مدال پرافتخار شهادت را از حضرت زهرا (س) گرفت. مهدی رضایی مجد کاپیتان وقت تیم فوتبال جوانان ایران در سال ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ بود...

برشی از زندگی ورزشکار خوش اخلاق، شهید مهدی رضایی مجد
منبع: کتاب شهدای ورزشکار, ناصر کاوه



شهید
مهدی اکبری نسب

تازه دامادی که با همسرش آسمانی شد

مهدی اکبری‌نسب، دانشجوی جوان مهندسی الکترونیک دانشگاه علم و صنعت بود. او در یکی از حمله‌های اسرائیل به مناطق مسکونی شهر تهران به شهادت رسید. در کنار او، همسر جوانش حسنیه، مادر همسرش و دو برادر جوان همسرش نیز به شهادت رسیدند. همسر مهدی دانشجوی ترم آخر دامپزشکی بود و یکی از برادران همسرش نوجوانی ۱۴ ساله بود.

برخی گفتند: «اروپا فقط تماشاگر است.» اما کدام تماشاگر، توپ جنگ را پر می‌کند؟ کدام تماشاچی، به جلاد طناب تازه می‌دهد؟ اروپا، از لندن تا پاریس، از برلین تا رم، با شعار «حقوق بشر» ثروت انباشته‌ای پیدا کرده که آبیاری‌اش با نفت و خون خاورمیانه ممکن شد. هر بار که اسرائیل ماشه را کشید، صدای تشویق دیپلمات‌های اروپایی از سالن‌های مجلل پارلمان‌ها بلند شد. فرانسه، انگلیس و آلمان، در عین ظاهرسازی تمدنی، بمب را با بسته‌بندی لوکس روانه خانه‌ها کردند. این اوراق، چهره‌ای دیگر از همان جبهه تاریکی را روشن می‌کند: غرب واحد، با لباس‌های مختلف. به سن شکوفه بودی و صدای اذان جوانی‌ات خوش‌تر از هر ندایی بود. جهان به خنده‌ات روشن بود. اما تیری از غرب آمد. آمریکا، دندان سگ هارِ صهیون را تیز کرده بود. آن کفتار و کرکس ها تو را ربود، همان‌گونه که نیزه‌ها، قامت اکبر را ربودند. قسم به این خون‌ها که در برابر آمریکای جنایتکار، همدستش ناتو و سگ هار و کودک‌کش صهیون ،نه صلح دروغین می‌پذیریم، نه سازش خائنانه را. پسر ایران، وطن سوگوار خانوادهٔ دونفرهٔ کوچک شماست.

برشی از زندگی دامادی که به همراه همسرش به شهادت رسید
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه



شهیده
حسنیه جعفرآبادی

نخبه ای که دکتری دامپزشکی داشت

«حسنیه جعفرآبادی» دانشجوی دکترای دامپزشکی ورودی ۹۷ (ترم آخر) دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج به همراه همسرش مهدی اکبری نسب، مادر و دو برادرش بر اثر حمله‌های اسرائیل به مناطق مسکونی شهر تهران به شهادت رسید. **دستانت، بذر را به خاک سپردند و خونت به همان خاک آموخت که چگونه ارغوان برویاند در شهری که آمریکای جنایتکار تمام درختانش را برید .تو از تبار زهرا(س) بودی زیر بمب و آتش، خم نشدی و امروز هر شاخه گل نام تو را زمزمه می‌کند.** چرا باید این روایت را خواند؟ برای آن‌که فراموش نکنیم. برای آن‌که حافظه تاریخ را با پادکست‌های دروغین خبری پر نکنند. برای آن‌که وقتی دوباره صدای مهیبی در نیمه‌شب بلند شد، بدانیم که پشت آن صدا، امضای چه دستان شیطانی وجود دارد. برای آن‌که نسل بعد، در رگ‌هایش به جای آب راکد تسلیم، خون گرم مقاومت جاری باشد. خواندن این اوراق، تنها ورق زدن تاریخ نیست؛ قسم خوردن پای پرچمی است که به خون شهیدان رنگ گرفته. هر فصل این خاطرات، نه فقط یک داستان، که یک سنگر است؛ و هر شعر، یک گلوله در قلب تاریکی. اگر این کتاب در دستانت است، بدان که تو نیز مسافر این کاروانی. کاروانی که از کربلای خونین حسینی آغاز شد و راهش تا صبح ظهور ادامه دارد. بگذار این روایت ها، سلاحی باشد در ذهن و قلبت؛ و کلمه‌هایش، یادآور این حقیقت که بیداری، ارثیه‌ای است گران‌بهاتر از خواب راحت، به یاد کربلای حسین همه می خوانیم... **"صلی الله علیک یااباعبدالله"**

برشی از زندگی عروسی که به همراه همسرش به شهادت رسید
منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی, ناصر کاوه


شهید حمید فلاح پور
دوستت داریم خمینی و به پرچم برافراشته لا اله الا الله سوگند
که تا فرداهای دور آن را بر شانه هایمان حمل خواهیم کرد و نام بلندتو را در هر جای عالم فریاد خواهیم کرد.

شهید مدافع حرم سید میلاد مصطفوی



در اردوی راهیان نور، همه کاری را انجام می داد. بعضی از بچه ها می گفتند : سید؛ تو مثلا مهندسی ، چرا داری قابلمه می شوری؟ چرا کفش جفت می کنی؟ چرا اردوگاه راجارو می کنی؟ برای تو افت داره! سید می خندید و می گفت : «اینها رو ببین! من چی دارم می بینم ،اینها چی می بینند!»سید می گفت : «شاید شهدا به خاطر خادم بودن به ما عنایت کنند. »بعضی وقت ها تنها به زیارت مناطق راهیان نور می رفت. می گفتم : سید الان آنجا هیچ کس نیست، می گفت : «شهدا هستند و حسابی از ما پذیرایی می کنند.»

برگرفته از کتاب «مهمان شام»

کجائید ای شهیدان خدایی

بلاجویان دشت کربلایی



ما باید در داخل خانه هایمان ، در داخل محیط کارمان ، یک عکس شهید داشته باشیم. من معتقد هستم هر ایرانی باید در خانه خود یک عکس شهید داشته باشد. ما نباید راه نور را ببندیم ، ما نباید پرده ها را بکشیم. باید باز کنیم ،این نور بتابد به داخل خانه های ما. این حس تعلق به شهید نباید در یک مجموعه مختصری و مشخصی به عنوان خانواده شهید بماند. هر ایرانی باید در خانه خودش یک عکس شهید داشته باشد.

بخشی از سخنرانی شهید سلیمانی

شهید حاج قاسم سلیمانی